

آیه الله العظمیٰ مکارم شیرازی

شرحی جامع بر صحیفہ بنجاولیہ

عرفان نوری

جلد چهارم

۲۵-۲۰

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرحی بر صحیفہ تجاویہ

عرفان

جلد چهارم

۲۵-۲۰

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

سرشناسه	: مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	: صحیفه سجادیه. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: عرفان اسلامی: شرحی جامع بر صحیفه سجادیه / تألیف مکارم شیرازی؛ با همکاری محمد رضا آشتیانی... [و دیگران].
مشخصات نشر	: قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ج ۴.
شابک	: دوره: 978-964-533-240-0 (ج.۴): 978-964-533-385-8
وضعیت فهرست نویسی: فاپا	
یادداشت	: همکاران: محمدرضا آشتیانی، محمدجواد ارسطا، سیدعبدالمهدی توکل، سعیدداودی، محمدجواد رودگر، احمد قدسی
یادداشت	: ج ۴. (چاپ اول: ۱۴۰۰) (فیپا).
موضوع	: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه -- عرفان
موضوع	: Ali ibn Hosayn, Imam IV. Sahifeh sajjadieh-- Mysticism
موضوع	: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر
موضوع	: Ali ibn Hosayn, Imam IV. Sahifeh sakkadieh--Criticism and interpretation
شناسه افزوده	: آشتیانی، محمدرضا، ۱۳۱۹ -
شناسه افزوده	: علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه. شرح
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۳۰۴۲۲۵۷ ص ۸ ع ۱/۱/۲۶۷ BP
رده بندی دیوبندی	: ۲۹۷/۷۷۲
شماره کتابشناسی ملی:	: ۴۳۸۶۶۸۰

ناشر برتر
نوزدهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران

عرفان اسلامی / ج ۴

(شرحی جامع بر صحیفه سجادیه)

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۲/۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۴۲۸ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۳۸۵-۸


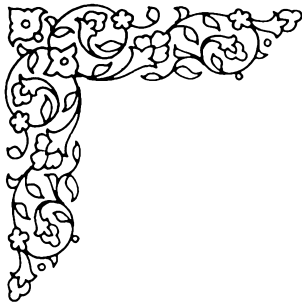


قم - ابتدای خیابان شهدا - کوی آمار (۲۲) - پلاک ۱۵

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸ دورنگار: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.imamalipub.ir





با همکاری جمعی از اساتید حوزه علمیه:

حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی

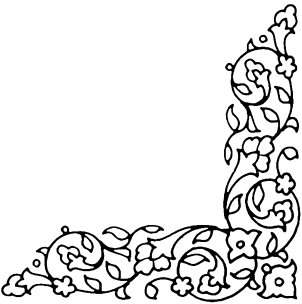
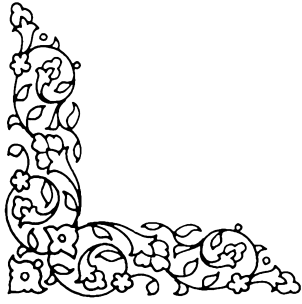
حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد ارسطا

حجت الاسلام والمسلمین سید عبدالمهدی توکل

حجت الاسلام والمسلمین سعید داودی

حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد رودگر

حجت الاسلام والمسلمین احمد قدسی



فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۱۳

دعای بیستم: مکارم اخلاق / ۱۵

دعا در یک نگاه..... ۱۵

بخش اول..... ۱۷

شرح و تفسیر..... ۱۷

تقاضای برترین ها..... ۱۷

نسبت ایمان و یقین..... ۲۱

بخش دوم..... ۲۹

شرح و تفسیر..... ۳۰

راه درست زیستن..... ۳۰

تفسیر خُلق و اخلاق..... ۳۹

بخش سوم..... ۴۵

شرح و تفسیر..... ۴۶

زندگی تنها در مسیر بندگی!..... ۴۶

بخش چهارم..... ۵۳

شرح و تفسیر..... ۵۳

تبدیل منفی ها به مثبت ها..... ۵۳

۶۱	بخش پنجم
۶۱	شرح و تفسیر
۶۱	پیروزی بر دشمن
۶۹	بخش ششم
۶۹	شرح و تفسیر
۶۹	مقابله به احسن!
۷۴	بازتاب فضائل اخلاقی در قرآن و سیره معصومین <small>علیهم السلام</small>
۷۷	بخش هفتم
۷۸	شرح و تفسیر
۷۸	زینت صالحان
۸۴	اصلاح ذات البین
۱۰۵	بخش هشتم
۱۰۵	شرح و تفسیر
۱۰۵	توانگری به هنگام ناتوانی
۱۰۷	کسالت و تنبلی در عبادات
۱۰۹	بخش نهم
۱۱۰	شرح و تفسیر
۱۱۰	دست نیاز به درگاه خدای بی نیاز!
۱۱۳	دوری از وسوسه های شیطان
۱۲۳	بخش دهم
۱۲۴	شرح و تفسیر
۱۲۴	نه مظلوم باش و نه ظالم
۱۲۵	نه ظالم باش نه مظلوم
۱۲۷	فقط لطف خدا

۱۳۵	بخش یازدهم
۱۳۶	شرح و تفسیر
۱۳۶	تنها پناهگاهم تویی!
۱۴۰	وضع صراط
۱۵۱	بخش دوازدهم
۱۵۱	شرح و تفسیر
۱۵۱	بهره‌مندی از لطف خدا و انتخاب بهترین راه‌ها
۱۵۵	یک حدیث پرمعنا
۱۶۱	بخش سیزدهم
۱۶۱	شرح و تفسیر
۱۶۱	تقاضای زندگی آبرومندانه همراه با آرامش
۱۷۱	بخش چهاردهم
۱۷۱	شرح و تفسیر
۱۷۱	اسراف‌گریزی و برکت‌طلبی
۱۷۷	نکته:
۱۷۷	انفاق، قانون عمومی جهان آفرینش
۱۸۱	بخش پانزدهم
۱۸۱	شرح و تفسیر
۱۸۱	روزی بی‌دردسر برای عبادت بیشتر
۱۸۵	بخش شانزدهم
۱۸۵	شرح و تفسیر
۱۸۵	توانگری برای حفظ آبرو و دوری از چاپلوسی
۱۹۱	بخش هفدهم
۱۹۱	شرح و تفسیر
۱۹۱	پارسایی همراه میانه روی

۱۹۴	مراحل چهارگانه ورع
۱۹۶	حُسن عاقبت
۲۰۱	بخش هجدهم
۲۰۱	شرح و تفسیر
۲۰۱	راه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت
۲۰۳	آثار غفلت
۲۰۷	بخش نوزدهم
۲۰۷	شرح و تفسیر
۲۰۷	صلوات، پایان بخش دعای مکارم الاخلاق

دعای بیست و یکم: دعا هنگام غم و اندوه / ۲۱۱

۲۱۲	دعا در یک نگاه
۲۱۵	بخش اول
۲۱۶	شرح و تفسیر
۲۱۶	ضعف ما در برابر قدرت او
۲۲۳	بخش دوم
۲۲۴	شرح و تفسیر
۲۲۴	محرومیت از لطف خدا و آثار آن
۲۳۷	بخش سوم
۲۳۷	شرح و تفسیر
۲۳۷	بلای غفلت
۲۴۵	بخش چهارم
۲۴۵	شرح و تفسیر
۲۴۵	تقوای درونی و رفتار بیرونی

۲۵۱	بخش پنجم
۲۵۲	شرح و تفسیر
۲۵۲	وابستگی کامل به پروردگار
۲۶۵	بخش ششم
۲۶۵	شرح و تفسیر
۲۶۵	عمل مورد رضای خدا

دعای بیست و دوم: دعا هنگام سختی ها و دشواری ها / ۲۷۱

۲۷۱	دعا در یک نگاه
۲۷۳	بخش اول
۲۷۴	شرح و تفسیر
۲۷۴	مهم ترین نگرانی های امام <small>علیه السلام</small>
۲۸۳	بخش دوم
۲۸۳	شرح و تفسیر
۲۸۳	دوری از لغزش های خطرناک
۲۸۱	درهای برکت
۲۹۱	بخش سوم
۲۹۲	شرح و تفسیر
۲۹۲	جبران کوتاهی ها
۲۹۷	بخش چهارم
۲۹۷	شرح و تفسیر
۲۹۷	اعمالی که صدق و صفای آن در قلب ظاهر می شود
۳۰۵	بخش پنجم
۳۰۵	شرح و تفسیر
۳۰۵	لذت و عده ثواب و اندوه و عده مجازات

۳۰۶ جوان عجیب
۳۱۱ بخش ششم
۳۱۱ شرح و تفسیر
۳۱۱ روح حق شناسی عطا کن
۳۱۵ بخش هفتم
۳۱۵ شرح و تفسیر
۳۱۵ سلامت از حسد
۳۱۹ بخش هشتم
۳۱۹ شرح و تفسیر
۳۱۹ صیانت از لغزش ها
۳۲۱ سرچشمه لغزش ها

دعای بیست و سوم: تقاضای عافیت و شکر بر آن / ۳۲۷

۳۲۷ دعا در یک نگاه
۳۲۹ بخش اول
۳۲۹ شرح و تفسیر
۳۲۹ تقاضای عافیت
۳۳۳ بخش دوم
۳۳۳ شرح و تفسیر
۳۳۳ عافیت رشددهنده
۳۳۹ بخش سوم
۳۴۰ شرح و تفسیر
۳۴۰ تقاضای حج و عمره مقبول

۳۴۹	بخش چهارم
۳۵۰	شرح و تفسیر
۳۵۰	دشمنانم را درهم بشکن

دعای بیست و چهارم: دعا برای والدین / ۳۵۵

۳۵۵	دعا در یک نگاه
۳۵۷	بخش اول
۳۵۷	شرح و تفسیر
۳۵۷	انواع دعا در حق پدر و مادر
۳۶۱	بخش دوم
۳۶۱	شرح و تفسیر
۳۶۱	وظائف سنگین در برابر پدر و مادر
۳۶۵	بخش سوم
۳۶۶	شرح و تفسیر
۳۶۶	نهایت احترام به پدر و مادر
۳۷۳	بخش چهارم
۳۷۳	شرح و تفسیر
۳۷۳	رعایت نهایت ادب در برابر پدر و مادر
۳۷۹	بخش پنجم
۳۸۰	شرح و تفسیر
۳۸۰	توجه به حقوق والدین و گذشت از خطاهای آنان
۳۸۹	بخش ششم
۳۸۹	شرح و تفسیر
۳۸۹	تقاضای جایگاه بلند برای پدر و مادر

۳۹۳	بخش هفتم
۳۹۴	شرح و تفسیر
۳۹۴	شفاعت پدر و مادر و شفاعت برای پدر و مادر

دعای بیست و پنجم: دعا برای فرزندان / ۳۹۷

۳۹۷	دعا در یک نگاه
۳۹۹	بخش اول
۴۰۰	شرح و تفسیر
۴۰۰	دعای مادی و معنوی در حق فرزندان
۴۰۵	بخش دوم
۴۰۶	شرح و تفسیر
۴۰۶	خدمات فرزندان به پدر و مادر
۴۱۷	بخش سوم
۴۱۹	شرح و تفسیر
۴۱۹	راه غلبه بر شیطان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

لطف الهی شامل حال ما گردید که در این ایام که کشور بلکه جهان درگیر ویروس کرونا و بیماری‌های ناشی از آن است، همچنان به شرح و تفسیر کتاب گرانقدر «صحیفه سجادیه» اشتغال داشتیم. هرچند محدودیت‌های ناشی از این بیماری فراگیر، سبب کندی فعالیت‌های علمی گردید، ولی با همت همکاران علمی این شرح، توانستیم جلد چهارم را آماده نشر نماییم. خدای بزرگ را بر این توفیق شاکریم.

جلد چهارم این کتاب مشتمل بر شرح و تفسیر دعا‌های بیستم تا بیست و پنجم است.

ویژگی این جلد آن است که از مهم‌ترین دعا‌های صحیفه سجادیه در این جلد قرار دارد که از جمله آن‌ها دعای انسان‌ساز «مکارم الاخلاق»، دعا برای والدین و دعا برای فرزندان است.

در این میان دعای «مکارم الاخلاق» برجستگی خاصی در میان دعا‌های صحیفه سجادیه دارد، علاوه بر طولانی بودن این دعا، از محتوای فوق‌العاده‌ای نیز برخوردار است؛ دعای ارزشمندی که تهذیب اخلاق، شیوه ارتباطات اجتماعی سازنده و شیوه بندگی شایسته را به انسان حقیقت‌جوی می‌آموزد.

بی‌تردید اگر کسی به دنبال خودسازی معنوی با نسخه معصوم و به دور از خطا و لغزش‌هاست، دعای مکارم الاخلاق از برترین آنهاست.

امام زین العابدین علیه السلام در دعا برای والدین، جایگاه ویژه پدر و مادر را در ضمن دعا بیان می‌دارد و عظمت آنان را برای فرزندان تبیین می‌نماید. فهم و عمل به محتوای این دعا برای نسل امروز لازم و ضروری است. همچنین آن حضرت در دعا برای فرزندان، دغدغه‌های لازم والدین را برای فرزندان بازگو می‌کند و بار دیگر وظایف والدین را برای تربیت فرزندان در ضمن دعا بیان می‌دارد.

آنچه که سبب شگفتی انسان است آن است که امام علیه السلام چگونه این همه معارف ناب را بالبداهه، پیوسته و مرتبط با یکدیگر انشاء می‌کند و این نیست جز اعتراف به اتصال آن امام به عالم غیب و دانشی که از علم لدنی نشأت می‌گیرد. از خدای غفور و شکور عاجزانه مسألت داریم که به همه ما و خوانندگان این کتاب، توفیق انس بیشتر با دعا و مناجات عنایت فرماید.

پروردگارا! همه نویسندگان و خوانندگان این اثر را مشمول رحمت ویژه خود قرار بده و همه ما را بیش از پیش متخلق به «مکارم اخلاق» بگردان.
 آمین یا رب العالمین

قم - حوزه علمیه

اسفند ۱۴۰۰ - رجب المرجب ۱۴۴۳

دعای مستم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَرْضِيِّ الْأَفْعَالِ

یکی از دعا‌های آن حضرت است

در باره فضائل اخلاقی و اعمال پسندیده

دعا در یک نگاه

دعای مکارم الاخلاق از دعا‌های معروف صحیفه سجاده است که حتی گروهی شرح مستقل برای آن نوشته‌اند و در جلسات تہذیب اخلاق، عنوان اصلی مباحث بوده و به حق، شایسته چنین جایگاه و اهمیتی است. این دعا مجموعه اخلاق فاضله را از نظر فردی، اجتماعی و بندگی خداوند، از هر جهت دربر دارد و اگر کسی عامل به محتوای آن باشد به یقین اهل نجات و سعادت است؛ نه تنها در آخرت، در دنیا نیز آبرومند زندگی خواهد کرد. در این دعا در واقع نوزده فصل وجود دارد که هر فصلی با صلوات بر محمد و آل محمد آغاز می‌شود. همان ذکری که طبق روایات معصومین علیہم السلام سبب استجاب دعاهاست و به تعبیر دیگر: عرفان اسلامی به طور جامع در این دعا پیاده شده است.

درست است که مخاطب این دعا خداوند است، اما در واقع آموزشی است برای همه انسان‌هایی که درس اخلاق می‌طلبند و یا در مسیر سیر الی الله در حرکت‌اند.

در ضمن باید توجه داشت که مکارم جمع «مکرمات» و «مکرمات» یعنی بزرگواری. بنابراین «مکارم اخلاق» یعنی اخلاق برجسته و فاضله و بزرگواران. همان چیزی که فرق میان انسان و حیوان است و کسانی که از آن بهره‌مندند برجسته‌ترین انسان‌ها محسوب می‌شوند و کسانی که آن را از دست دهند، به مرحله بهائم سقوط کرده، بلکه از آن پایین‌تر می‌روند.

با این اشاره به تفسیر اولین بخش این دعا می‌پردازیم.

بخش اول

۱ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَأَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ، وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

۲ أَللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

ترجمه

۱. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست، و ایمان مرا به کامل‌ترین ایمان برسان، و یقین مرا برترین یقین قرار ده، و نیت مرا به بهترین نیت پایان ده، و عمل مرا به بهترین اعمال برسان!
۲. خداوندا! نیت مرا به لطف کامل گردان و یقینم را نسبت به آنچه نزد توست (از پاداش‌ها و جزاها) تصحیح کن و آنچه را از من فاسد شده، به قدرت اصلاح فرما!

شرح و تفسیر

تقاضای برترین‌ها

امام علیه السلام نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست»؛ (أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ).

سپس هفت مطلب را از خداوند درخواست می‌کند که عمده آن‌ها جنبه معنوی و روحانی دارند، نخست می‌گوید: «(خداوندا!) ایمان مرا به کامل‌ترین ایمان برسان!»؛ (وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ).

تعبیر به «اکمل الایمان» نشان می‌دهد که ایمان مراتبی دارد: گاهی در حدّ اعلی است، مانند ایمانی که در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^۱ مطرح می‌شود که اگر پرده‌ها کنار برود بر ایمان من افزوده نمی‌گردد و گاهی در حدّ ادنی است که اگر کمی پایین تر برود انسان از دایره ایمان خارج می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدمت حضرت رسیدم و درباره اعتقادات و اختلافات شیعه (از نظر عقاید) سخن گفتم، فرمود: «الْإِيْمَانُ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلْمِ لَهُ عَشْرُ مَرَاقِي وَتُرْتَقَى مِنْهُ مِرْقَاةٌ بَعْدَ مِرْقَاةٍ ... كَانَ سَلْمَانُ فِي الْعَاشِرَةِ وَأَبُو ذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَالْمِقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ؛ ایمان ده درجه دارد، همانند نردبانی که ده پله دارد و پله پله از آن بالا می‌روند... سلمان در بالاترین مرحله آن بود و ابوذر در درجه نهم و مقداد در درجه هشتم».^۲

از سوی دیگر، ایمان گاهی به همان عقیده باطنی به مبدأ و معاد و سایر اصول دین و مذهب اطلاق می‌شود و گاهی به مجموعه اعتقاد باطنی و اقرار به زبان و عمل به ارکان، همان‌گونه که مولا علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره ایمان فرموده است: «الْإِيْمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ؛ ایمان، معرفت با قلب (عقل) و اقرار به زبان و عمل به ارکان (دین) است».^۳

باید توجه داشت که واژه «ایمان» طبق گفته ارباب لغت معانی مختلفی دارد: اگر بدون حرف جر متعدی شود، مانند آیه شریفه «هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ» به معنای امان دادن و اطمینان داشتن است، ولی اگر به کمک «ب» یا «ل» متعدی شود، به معنای تصدیق کردن است، مانند «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»؛

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۳.

۲. خصال، ج ۲، ص ۴۴۸، ح ۴۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۷.

«کسانی که ایمان و تصدیق به غیب دارند»^۱ و مانند ﴿فَأَمَّنْ لَهُ لُوطٌ﴾؛ «لوط به ابراهیم ایمان آورد (و تصدیق کرد)».^۲

از سوی دیگر، گاهی ایمان را به ملاحظه مبانی و سرچشمه‌های آن تقسیم می‌کنند و می‌گویند: ایمان تقلیدی، ایمان استدلالی و ایمان شهودی.

البته شکی نیست که ایمان امام علیه السلام مصداق اکمل الایمان است، ولی از آن جا که هدف در این دعاها آموزش و تعلیم عموم مردم می‌باشد، این تعبیر آمده که همگی از خدا کامل‌ترین ایمان را تقاضا کنند و هرگز قانع به مراحل پایین ایمان نباشند.

البته برای رسیدن به این مقام تنها دعا کافی نیست، کوشش‌های خود انسان در این زمینه لازم است. باید سراغ اموری برود که ایمان او را کامل می‌سازد.

از جمله این امور، تفکر در اسرار آفرینش و عجایب جهان خلقت است که بدون شک موجب افزایش ایمان انسان می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَضْرِيْفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ «در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی‌هایی که در دریا به نفع مردم در حرکت‌اند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مردنش حیات بخشیده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده ساخته، و همچنین در وزش باده‌ها و ابرهایی که میان زمین و آسمان قرار گرفته‌اند، نشانه‌هایی است از ذات پاک خدا و یگانگی او برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند».^۳

۱. بقره، آیه ۳.

۲. عنکبوت، آیه ۲۶.

۳. بقره، آیه ۱۶۴.

و در جای دیگر می فرماید: ﴿سُنُّهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾؛ «به زودی نشانه های خود را در اطراف عالم و در درون جانسان به آن ها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است».^۱

در جای دیگر از قرآن مجید می خوانیم: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾؛ «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان می گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می گردد».^۲

از سوی دیگر، اطاعت فرمان خداوند و ادامه آن، در افزایش ایمان تأثیر دارد. در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكْمُلُ الْإِيمَانُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ؛ ایمان انسان کامل نمی شود مگر با پرهیز کامل از گناهان».^۳

و در حدیث دیگری می خوانیم که شخصی از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه کنم که ایمان من کامل شود؟ فرمود: «حَسِّنْ خُلُقَكَ يَكْمُلْ إِيْمَانُكَ؛ اخلاق خود را نیکو کن، ایمان تو کامل می شود».^۴

* * *

سپس امام علیه السلام در دومین تقاضای خود عرضه می دارد: «(خداوند!) یقین مرا برترین یقین قرار ده»؛ (وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ).

«یقین» در اصل به معنای وضوح و ثبوت چیزی است که آن چنان روشن باشد که احتمال خلاف آن نرود. بزرگان برای یقین - به استناد آیات قرآن مجید - سه مرحله قائل شده اند: نخست، مرحله علم یقین است که در آیه ۵ سوره تکوین

۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. انفال، آیه ۲.

۳. جامع الاخبار (الشعیری)، ص ۱۷۹.

۴. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸، ح ۴۴۱۵۴.

آمده است: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾. دوم، مرحله عین‌الیقین است که در آیه ۷ سوره تکوین اشاره شده است: ﴿ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾. سوم، حق‌الیقین است که در آیه ۹۵ سوره واقعه آمده است: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ﴾. درباره این سه مرحله یقین، تشبیه معروفی ذکر کرده‌اند و آن این‌که اگر انسان از دور دودی ببیند، یقین پیدا می‌کند که آتشی در آن جاست، بی آن‌که آتش را دیده باشد. سپس نزدیک می‌شود و آتش را می‌بیند که شعله‌ور است، ایمانش نسبت به آن بیشتر می‌شود. در مرحله سوم، باز هم نزدیک‌تر می‌شود و دست خود را نزدیک آتش می‌برد، به گونه‌ای که حرارت آتش را در دست خود احساس می‌کند، در این جا یقین او کامل‌تر می‌شود.

بنابراین، یقین مراتبی دارد و هر مرتبه از مرتبه‌ای کامل‌تر است و به همین دلیل امام علیه السلام در این دعا از خداوند برترین یقین (افضل‌الیقین) را تقاضا می‌کند.

نسبت ایمان و یقین

ایمان زاییده یقین است، هنگامی که انسان به چیزی یقین پیدا کرد، چنانچه حق طلب باشد به آن ایمان پیدا می‌کند، یعنی آن را درون دل و در اعمال خود به رسمیت می‌شناسد و مطابق آن عمل می‌کند، و لذا در قرآن می‌خوانیم که درباره آل فرعون می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ * وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾؛ «و هنگامی که آیات روشنی‌بخش ما به سراغ آن‌ها آمد، گفتند: این سحری آشکار است * و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند».^۱

۱. نمل، آیات ۱۳ و ۱۴.

آری، آن‌ها یقین داشتند که معجزات موسی علیه السلام برحق است و او فرستاده خداست، ولی آن را در دل و در اعمال خود به رسمیت نمی‌شناختند و در برابر آن تسلیم نبودند، یعنی به آن ایمان نداشتند و انکار می‌کردند.

البته «یقین» در معانی دیگری نیز به کار می‌رود: گاهی به مرحله عالی ایمان اطلاق شده، همان‌گونه که در حدیث معروف از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَالتَّقْوَى فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ وَلَمْ يُقَسَّمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقَلُّ مِنْ الْيَقِينِ؛ ایمان یک درجه از اسلام برتر است و تقوا (ی باطنی) یک درجه از ایمان بالاتر و یقین نیز یک درجه از تقوا برتر است و در میان بندگان خدا، چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است».^۱ منظور از یقین در این روایت، بالاترین مرحله ایمان است.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ؛ ایمان، برتر از اسلام است و یقین، برتر از ایمان و چیزی کمیاب‌تر از یقین (در میان مردم) نیست».^۲ در حقیقت این همان یقین شهودی است، مانند دیدن آتش با چشم یا احساس کردن سوزش آن با دست.

در ضمن از کلام امام علیه السلام استفاده می‌شود که «یقین» نیز درجات دارد، زیرا از خداوند تقاضا می‌کند یقینش برترین یقین باشد و ممکن است اشاره به همان مقامات سه گانه «یقین» (علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین) باشد.

سومین چیزی که امام علیه السلام در این فراز از دعا از خدا تقاضا می‌کند این است: «نَيْتِم رَا بَه بَهْتَرِينَ نَيْتَاتِ پَايَانِ دَه»؛ «وَأَنْتَه بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ».

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۶.

۲. همان، ص ۵۱، ح ۱.

البته نیت اقسامی دارد، گاهی کاملاً خالص و پاک است و گاهی کمی آلوده و گاهی بسیار آلوده است. آنچه محبوب امام علیه السلام است، نیتی است که از هر نظر پاک و خالص باشد و بهترین نیت محسوب شود.

«نیت» همان عزم راسخ و اراده محکم برای انجام کاری است، منتها انگیزه‌های آن مختلف است: گاهی انگیزه الهی دارد، گاهی انگیزه ریایی و گاهی هر دو با هم؛ آنچه در نیت مهم است خالص بودن آن است که فقط الهی باشد و هر قدر خالص تر باشد، پاداش انسان بیشتر است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ؛ عطیه و بخشش الهی به اندازه نیت انسان است».^۱

ممکن است «احسن النیات» همان چیزی باشد که در حدیث معروفی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است؛ فرمود: «مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ؛ خداوندا! تو را به خاطر ترس از آتش دوزخ، عبادت نکردم و نه برای طمع در نعمت‌های بهشتی، بلکه تو را شایسته عبادت دیدم و عبادت کردم».^۲

شبهه آن با تعبیر دیگری در نهج البلاغه در کلمات قصار آمده است، آن جا که می‌فرماید: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ گروهی خدا را از روی رغبت و میل (به بهشت) پرستش کردند، این عبادت تاجران است، و عده‌ای از روی ترس او را پرستیدند و این عبادت بردگان است، و جمعی دیگر خدا را برای شکر نعمت‌ها (و این که شایسته عبادت است) پرستیدند و این عبادت آزادگان است».^۳

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۹۲، ج ۱۵۹۴.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷.

بنابراین «احسن النیات» نیتی است که خدا را برای ذات مبارکش بخواهد، نه برای چیز دیگر. هرچند مراحل پایین تر از آن نیز مطلوب است، اما احسن النیات محسوب نمی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که طبق بعضی از روایات، نیت مؤمن از عمل او برتر است، چراکه در موارد بسیاری قصد کارهای مهمی دارد که قادر به انجام آن نیست، و در مقابل نیت کافر بدتر از عمل اوست، چراکه قصد اعمال بدی می کند که قادر بر آن نیست. (نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنَبِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ).^۱

بنابراین «احسن النیات» می تواند اشاره به این موضوع نیز باشد. قابل توجه این که امام علیه السلام تعبیر به «انته» (به نهایت برسان) می کند، مفهومی این است که ما بتوانیم مراحل حسن نیت را یکی پس از دیگری طی کنیم تا به احسن نیات که مرحله نهایی است برسیم و آن، جایی است که جز خدا کسی یا چیزی را در نظر نداشته باشیم و او را تنها برای ذات پاکش پرستش کنیم. سپس امام علیه السلام در چهارمین درخواست از خداوند تقاضا می کند: «عمل مرا به بهترین اعمال برسان»؛ (وَيَعْمَلِي إِلَيَّ أَحْسَنَ الْأَعْمَالِ).

اشاره به این که مراتب حسن عمل را یکی پس از دیگری طی کند تا به بهترین اعمال برسد.

درباره این که منظور از «احسن الاعمال» چیست، تفسیرهای مختلفی شده است که جمع میان آنها نیز مانعی ندارد. بعضی گفته اند: منظور عملی است که غیر از خدا در آن منظور نباشد و به تعبیر دیگر: عملی است که نه برای رسیدن به

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۰۶، ح ۲۱۹.

پاداش بهشت و نه نجات از عذاب دوزخ باشد، بلکه خدا را به خاطر محبت و عشق به او اطاعت کند. بعضی از مفسران نیز تعبیرات دیگری دارند که از نظر عبارت، متفاوت، ولی از نظر معنا همین است که گفته شد.

در واقع «احسن الاعمال» همان چیزی است که در روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام خواندیم.

در ضمن باید به رابطه «احسن النیات» و «احسن الاعمال» توجه داشت: به یقین وقتی نیت بهترین نیت باشد، عمل نیز پاک‌ترین و بهترین عمل خواهد بود.

در تفسیر آیه شریفه «لِيَتْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» آمده است: «احسن الاعمال» عملی است که با خوف از خدا (به سبب ترک طاعت یا ارتکاب معصیت) و نیت صادقه همراه باشد.

در روایات، تعبیرات فراوانی درباره «افضل العمل» و «احب الاعمال الی الله» و «سید الاعمال» و «اعظم الاعمال عند الله» آمده است که نشان می‌دهد اعمال خیر مراتب مختلفی دارد و بعضی از بعضی دیگر برترند. همت مؤمنان راستین باید این باشد که بهترین و برترین اعمال را انجام دهند.

در ضمن از روایت معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ذیل آیه فوق^۱ استفاده می‌شود که معیار در کارها کیفیت و حسن عمل است، نه کمیت و مقدار عمل، به‌ویژه باید عملی دارای عقلانیت باشد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این بخش از دعا سه چیز دیگر را از خداوند (به عنوان مقدمه برای همه فضائل اخلاقی) تقاضا می‌کند: «خداوند! نیت مرا به لطف کامل گردان و یقینم را نسبت به آنچه نزد توست (از پاداش‌ها و جزاها) تصحیح

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۲.

کن و آنچه را از من فاسد شده، به قدرتت اصلاح فرما؛ (اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِطُفِكَ نَبِيَّي، وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي).

واژه «وَفِّرْ» از ماده «وَفَّرَ» هم به معنای کثرت می آید و هم به معنای کامل بودن، و در این جا به معنای کامل بودن است.

«لطف» در لغت به معنای مختلفی آمده، از جمله محبت داشتن؛ یعنی ای خدای پر محبت! نیت مرا کامل کن! و در اصطلاح علمای کلام: «لطف» به معنای فراهم کردن اسباب و مقدمات اطاعت پروردگار و موانع معصیت اوست (ما يقرب العبد الى الطاعة ويبعده عن المعصية)^۱ که در واقع مصداقی از مصادیق معنای لغوی آن است.

واژه «اسْتَصْلِحْ» به معنای طلب اصلاح نیست، بلکه به معنای «أصْلِحْ» (اصلاح کن) می باشد، مانند «استجاب» که به معنای «أجاب» است.

کامل بودن نیت به این است که از هر گونه آلودگی به غیر رضای خدا، مصون باشد و غیر ذات پاک پروردگار در آن راه نیابد. به یقین چنین نیت خالصی خمیرمایه تمام فضائل اخلاقی است.

و اما عقیده صحیح «بما عند الله» این است که به آنچه خداوند از پاداش های بهشت و کیفرهای دوزخ بیان فرموده، ایمان و یقین داشته باشیم؛ ایمان و یقینی که سرچشمه اعمال خیر و پرهیز از هر گونه گناه است.

و منظور از «ما فسد منی» اعمال خلافی است که از انسان سر می زند که باید از آن توبه کرده و جبران و اصلاح نماید، و جالب این که در قرآن، در بسیاری از آیات مربوط به توبه، بعد از ذکر توبه سخن از اصلاح به میان آمده است.

آنچه امام علیه السلام در جمله اخیر بیان فرموده، در واقع برگرفته از قرآن مجید است

۱. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۲، ص ۱۹۰، ح ۸.

که می فرماید: بعد از توبه باید مفسد گذشته جبران شود تا مورد قبول پروردگار قرار گیرد، همان گونه که در آیه ۳۹ سوره مائده می خوانیم: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «و هر کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می پذیرد (و از این مجازات، معاف می شود)؛ زیرا خداوند، آمرزنده و مهربان است».

البته ممکن است «فساد»، اشاره به فساد اخلاق نیز باشد که باید از خدا توفیق اصلاح آن را خواست، زیرا مسلم است که منظور، اصلاح اجباری نیست، اختیاری است، ولی مقدماتش به لطف پروردگار فراهم می شود.



بخش دوم

۳ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، وَاکْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْاِهْتِمَامُ بِهِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَا عَنَّهُ، وَاسْتَفْرِغْ اَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهٗ وَاَعْنِنِي وَاَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَلَا تَفْنِنِّي بِالنَّظَرِ وَاَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيْنِي بِالْكَبْرِ وَعَبَّدْنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ وَاَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلٰى يَدِي الْخَيْرِ وَلَا تَمَحِّفْهُ بِالْمَنْ وَّهَبْ لِي مَعَالِي الْاَخْلَاقِ، وَاَعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.**

۴ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً اِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا اِلَّا اَحَدْتْ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا.**

ترجمه

۳. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و اموری را که اهتمام به آن مرا به خود مشغول داشته (و از تو باز می‌دارد) برطرف فرما و به کارهایی و ادار که فردای قیامت درباره آن از من سؤال می‌کنی، و کاری کن تمام ایام عمرم به اموری بپردازم که مرا برای آن آفریده‌ای! و مرا بی‌نیاز گردان و روزی‌ات را بر من وسیع ساز و گرفتار نظر (به اموال دیگران) مکن! (خداوندا!) مرا عزت بخش و گرفتار تکبر و خودبزرگبینی نکن و به من توفیق عبادت (خالصانه) خود را عطا کن و عبادات مرا با عجب و خودپسندی فاسد مساز! به دست من کارهای خیر را برای مردم جاری ساز و آن کار خیر را به سبب منت نهادن نابود مکن و به من اخلاق عالی و برجسته کرامت فرما و از تفاخر و تکبر محفوظم بدار!

۴. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و هیچ درجه و مقامی به من در نظر مردم عطا مکن، مگر این‌که به همان اندازه مرا در نزد خودم پایین آوری و برای من عزت آشکاری را پدید نیاور، مگر این‌که به همان اندازه تواضعی در درون من نزد خودم فراهم سازی!

شرح و تفسیر

راه درست‌زیستن

امام علیه السلام در این فرازشش ویژگی دیگر را از خدا تقاضا می‌کند؛ ویژگی‌هایی که می‌تواند زندگی انسان را به طور کامل دگرگون سازد.

نخست از خداوند تقاضا می‌کند که مسیر صحیح و روشنی را برای زندگی او تعیین کند: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و اموری را که اهتمام به آن مرا به خود مشغول داشته (و از تو باز می‌دارد) برطرف فرما و به کارهایی و ادار که فردای قیامت درباره آن از من سؤال می‌کنی، و کاری کن تمام ایام عمرم به اموری بپردازم که مرا برای آن آفریده‌ای!»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي عَدَاءَ عَنَّهُ وَاسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ).

واژه «اسْتَفْرِغْ» از ماده «استفرغ» در اصل به معنای خالی کردن تمام چیزی است که در ظرف است، مانند این‌که ظرف را واژگون کنند و تمام آب آن بریزد و سپس در معنای به کار بستن تمام نیروها برای انجام کاری استعمال شده است. بارها در زندگی انسان مسائلی پیش می‌آید که همگی مربوط به حواشی زندگی است، ولی انسان را چنان به خود مشغول می‌سازد که از متن زندگی غافل می‌شود. همه ما به تبعیت از امام علیه السلام باید از خدا بخواهیم چنین مسائلی رخ ندهد و اگر رخ داد، آن را به زودی برطرف سازد تا ما را به خود مشغول نسازد و از اطاعت فرمان خدا باز ندارد.

در آیه ۹ سوره منافقون می خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان‌تان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیان‌کاران‌اند».

البته مفهوم آیه این نیست که انسان به مسائل همسر و فرزندش نرسد و یا اموال‌شان را مدیریت نکند، بلکه نباید تمام توجه خود را به این امور بدهد. قرآن مجید درباره جمعی از اولیاء الله می فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾؛ «مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شود».^۱ در ضمن، «سؤال در قیامت» از مسائل قطعی است که قرآن بیان فرموده است، هرچند این سؤال در بعضی از مراحل است و در بعضی دیگر بدون سؤال حکم می‌شود.

در آیه ۶ سوره اعراف می خوانیم: ﴿فَلْتَسَأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلْتَسَأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾؛ «به یقین، هم از کسانی که پیامبران به سوی آن‌ها فرستاده شدند سؤال می‌کنیم و هم از پیامبران».

این سؤال جنبه عمومی دارد و همه مشمول آن‌اند، اما در مراحل حلّی اعضای بدن انسان‌ها بدون نیاز به سؤال و جواب، به اعمال انسان شهادت می‌دهند: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «امروز بر دهانشان مهر می‌نهم، و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به کارهایی که انجام می‌دادند گواهی می‌دهند».^۲

۱. نور، آیه ۳۷.

۲. یس، آیه ۶۵.

و نیز در آیات ۳۹ و ۴۱ سوره الرحمن آمده است: ﴿فَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ «در آن روز هیچ کس از انس و جن درباره گناهش سؤال نمی‌شود (و همه چیز روشن است)... مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند».

به نظر می‌رسد که در مراحل اولیه ورود انسان‌ها به محشر، درباره اعمالشان سؤالاتی می‌شود، ولی در مراحل بعد که چهره واقعی آن‌ها بر همگان آشکار می‌گردد، بدون نیاز به سؤال، از چهره‌ها شناخته می‌شوند (و به مجازاتشان می‌رسند).

از جمله اموری که به یقین درباره آن‌ها سؤال می‌شود، همان امور چهارگانه‌ای است که در حدیث نبوی ﷺ آمده است: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ لَمْ تَزَلْ قَدَمًا عَبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أَرْبَعٍ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ وَعَمَّا اكْتَسَبَهُ مِنْ أَيْنٍ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ وَعَنْ حُبِّنَا أَهْلِ الْبَيْتِ؛ هنگامی که روز قیامت می‌شود، انسان قدمی بر نمی‌دارد مگر این که درباره چهار چیز از او سؤال می‌شود: درباره عمرش، که در چه راهی سپری کرده، و جوانی‌اش، که در چه راهی به پیری رسانده، و اموالش، که از کجا به دست آورده و در کجا هزینه کرده، و درباره محبت ما اهل‌البیت».^۱

به هر حال، امام علیؑ در این جمله از دعا تقاضا می‌کند که توفیق الهی شامل حالش شود تا به کارهایی بپردازد که فردای قیامت درباره آن‌ها سؤال می‌شود. و منظور از جمله «فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ» همان معرفت و اطاعت پروردگار است که در آیه شریفه به آن اشاره شده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي﴾ «من جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا پرستش کنند (و از این راه تکامل یابند و به

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۰، ح ۱۶۲.

من نزدیک شوند)». ^۱ زیرا «عبادت» گاهی به معنای معرفه الله و گاهی به معنای اطاعت آمده و هر دو معنا در این جا جمع است.

البته انسان ناچار است بخشی از اوقات خود را به استراحت بپردازد و یا در تفریح سالم صرف کند، اما این دو در واقع برای کمک به زمان‌هایی است که به اطاعت فرمان‌های خدا می‌پردازد و حساب آن از پرداختن به بطالت و کارهای پوچ و بی‌هدف جداست.

در مجموع، امام علیه السلام در این سه جمله یک تقاضا از خدا دارد و آن این است که تمام عمرش در مسیر اطاعت و فرمان خدا و فراهم ساختن زاد و توشه آخرت بگذرد. همان‌گونه که در کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کامل آمده است: «أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأَوْزَادِي كُلُّهَا وِرْدًا وَاحِدًا وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا؛ (خداوندا!) تو را به حق خودت و مقام قدست و برترین صفات و نام‌هایت سوگند می‌دهم که تمام اوقات مرا از شب و روز به ذکر خود آباد سازی و به خدمتت پیوند دهی و اعمال مرا قبول کنی تا آن‌جا که تمام اعمال و اذکار من یک ذکر باشد (که تنها به ذات پاک تو مربوط گردد) و حالات مرا در خدمت خود جاودان سازد!».

امام سجاد علیه السلام در دومین درخواست عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) مرا بی‌نیاز گردان و روزی‌ات را بر من وسیع کن و گرفتار نظر (به اموال دیگران) مکن!»؛ (وَأَغْنِنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَلَا تَفْتِنَنِي بِالنَّظَرِ).

این دعای امام علیه السلام در واقع برگرفته از آیه شریفه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»؛ هرگز چشمان خود را به مواهب مادی، که

۱. ذاریات، آیه ۵۶.

به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، مدوز؛ این‌ها گل‌های ناپایدار زندگی دنیا است؛ تا آنان را در آن بیازماییم».^۱

و در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «وَمَنْ أَتَّبَعَ بَصْرَهُ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، كَثُرَ هَمُّهُ، وَلَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ؛ کسی که پیوسته به زندگی دیگران نگاه کند، اندوه او فراوان می‌شود و خشم او فرو نمی‌نشیند».^۲

بدیهی است که هرگاه انسان گرفتار فقر و تنگی روزی شود و چشم به اموال دیگران بدوزد، از اطاعت فرمان خدا بازمی‌ماند و در دام شیطان گرفتار می‌شود و گاهی حتی به اعتقاد او آسیب می‌رسد، به این صورت که در عدالت خدا در تقسیم روزی شک می‌کند، و گاهی چشم دوختن به اموال دیگران مایه حسادت می‌شود، ولی اگر خداوند به انسان روزی وسیع دهد و او از این آسیب‌ها دور بماند، سعادت او تضمین خواهد شد.

در یکی از دعاها که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده، چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ إِلَّا إِلَيْكَ وَمِنَ الذُّلِّ إِلَّا لَكَ وَمِنَ الْخَوْفِ إِلَّا مِنْكَ؛ خداوند! از نیازمند شدن به غیر تو و از ذلت و تسلیم جز در برابر تو و از ترس جز از (عدالت) تو به تو پناه می‌برم».^۳

جمله «وَلَا تَفْتِنِّي بِالْبَطْرِ» در اکثر نسخه‌های قدیم صحیفه سجاده به صورت «وَلَا تَفْتِنِّي بِالْبَطْرِ» آمده، یعنی خداوند! به من روزی ده، اما این روزی موجب طغیان و سرکشی من نشود، آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ»؛ «اگر خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد، در زمین طغیان و ستم می‌کنند».^۴ و در آیه دیگری می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَعُنِي *

۱. طه، آیه ۱۳۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۵، ح ۵.

۳. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۳۳.

۴. شوری، آیه ۲۷.

أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَنِي»؛ «چنین نیست (که انسان حق شناس باشد)، به یقین انسان طغیان می کند، برای این که خود را بی نیاز می بیند!»^۱

البته این نسخه مناسب تر به نظر می رسد، چراکه طغیان و سرکشی به سبب وفور نعمت در میان ثروتمندان فراوان دیده می شود.

واژه «بطر» بر وزن «بشر» به معنای طغیان و سرکشی بر اثر فزونی نعمت است و این حالتی است که هرگز بندگان خالص خدا گرفتار آن نمی شوند.

سپس در سومین تقاضا عرضه می دارد: «(خداوندا!) مرا عزت بخش و گرفتار تکبر و خودبزرگ بینی نکن!»؛ «وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبْرِ».

«عزت» - همان گونه که در شرح دعای پنجم در جلد دوم گفتیم - به معنای قدرتمندی ای است که نتیجه آن شکست ناپذیری باشد و از آن جا که این حالت سبب شخصیت و موقعیت ممتاز اجتماعی می شود، عزت به این معنا به کار می رود. این حالت ممکن است سبب یک آسیب مهم اخلاقی شود و آن گرفتار شدن در دام تکبر است، و لذا امام علیه السلام تقاضا می کند عزتی را عنایت کن که من با داشتن آن گرفتار تکبر نشوم.^۲

در آیات قرآن و روایات اسلامی، مذمت های شدیدی نسبت به تکبر دیده می شود، از جمله در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «أَفْبِحُ الْخُلُقِ التَّكْبِيرُ؛ زشت ترین اخلاق، تکبر است».

عبارت معروف امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه (۱۹۲) در نهج البلاغه بهترین گواه برای مقصود ماست؛ فرمود: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ

۱. علق، آیات ۶ و ۷.

۲. جمله «لَا تَبْتَلِيَنِي» جمله خبریه است که در معنای نهی استعمال شده و اصل مفهومش این است که تو البته مرا مبتلا نمی سازی، سپس به معنای «مرا مبتلا مکن!» به کار رفته و استعمال جمله خبریه در معنای امر و نهی فراوان است.

أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ، وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ، وَكَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ، ... عَنْ كَبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ؛ از کاری که خداوند با ابلیس کرد عبرت بگیرید، زیرا اعمال طولانی و کوشش‌های بسیارش را به باد داد، در حالی که خدا را شش هزار سال عبادت کرده بود، ... همه آن‌ها را به سبب ساعتی تکبر نبود ساخت».^۱

آنگاه امام علیه السلام در چهارمین تقاضا سراغ مسئله عبادت می‌رود و عرضه می‌دارد: «به من توفیق عبادت (خالصانه) خود را عطا کن و عبادات مرا با عجب و خودپسندی فاسد مساز!»؛ (وَعَبَّدْنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعَجَبِ).

حقیقت عبادت، داشتن خضوع و تسلیم بودن کامل در برابر معبود است که در فارسی از آن تعبیر به «بندگی» می‌کنند و از آن‌جا که گاهی عبادت، سبب غرور انسان می‌شود و گمان می‌کند بنده مقرب درگاه اوست، امام علیه السلام از خداوند تقاضا کرده که این عبادت او، آلوده به عجب و خودپسندی نشود که موجب فساد عبادت و سقوط از درجه اعتبار می‌گردد، و چنین عبادتی نه تنها انسان را به خدا نزدیک نمی‌سازد، بلکه دور می‌کند.

همان‌گونه که در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند به داود علیه السلام فرمود: «يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ قَالَ: كَيْفَ أَبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرُ الصَّادِقِينَ؟ قَالَ: يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبِلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَلَّا يَعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصَبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ؛ ای داود! گنهکاران را بشارت ده و صدیقان (صالحان و راستگویان) را هشدار ده! عرض کرد: چگونه؟ فرمود: ای داود! گنهکاران را بشارت ده که من توبه آن‌ها را می‌پذیرم و از گناهشان صرف‌نظر می‌کنم و به صدیقین هشدار ده که اعمال خود

۱. برای آگاهی بیشتر درباره آثار سوء صفت رذیله تکبر به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۲۱ به بعد مراجعه فرمایید. مرحوم علامه مجلسی نیز در «مرآة العقول» در ذیل شرح احادیث باب الکبر، ج ۱۰، ص ۱۸۲ به بعد بحث مشروحی دارد.

را بزرگ نبینند، چرا که هیچ بنده‌ای را در محل حساب نمی‌آورم، مگر این‌که هلاک (گرفتار) می‌کنم».^۱

امام علیه السلام در پنجمین درخواست از ذات پاک خداوند عرضه می‌دارد: «به دست من کارهای خیر را برای مردم جاری ساز و آن کار خیر را به سبب منت نهادن نابود مکن!»؛ «وَأَجْرٌ لِلنَّاسِ عَلَىٰ يَدِي الْخَيْرِ وَلَا تَمْحُطُهُ بِالْمَنْ».

«جاری ساختن» تعبیر کنایی زیبایی است گویی کارهای خیر همچون نهر آب زلالی است که از دست انسان سرچشمه می‌گیرد و به افراد نیازمند در جامعه می‌رسد و آن‌ها را سیراب می‌سازد. بدیهی است که هرگاه لازم باشد کار خیری دست به دست بگردد تا به نیازمند واقعی برسد، تمام کسانی که در این مسیر زحمت کشیده‌اند و واسطه‌ی خیر بوده‌اند مشمول رحمت الهی خواهند بود.

مرحوم کلینی در جلد چهارم کافی بابی تحت عنوان «ان الذی یقسم الصدقة شریک صاحبها فی الاجر» (کسی که صدقات را تقسیم می‌کند شریک صدقه‌دهنده در اجر و پاداش الهی است) آورده و از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «لَوْ جَرَى الْمَعْرُوفُ عَلَى ثَمَانِينَ كَفَّاً لَأَجْرُوا كُلَّهُمْ فِيهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ صَاحِبُهُ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئاً؛ هرگاه کار نیک در دست هشتاد نفر جابه‌جا شود (تا به مستحق واقعی برسد) همه آن‌ها در پاداش آن کار خیر شریک‌اند بی آن‌که چیزی از اجر و پاداش صاحب اصلی آن کم شود».^۲

البته «صدقه جاریه» معنا و مفهوم دیگری نیز دارد و آن، کارهای خیری است که دوام دارد و مانند اطعام نیست که در یک جلسه پایان یابد، همچون وقف‌هایی که افراد برای کارهای خیر می‌کنند یا کتاب‌هایی که اندیشمندان می‌نویسند یا مساجد و مدارس و بیمارستان‌هایی که خیران می‌سازند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۸، ح ۲.

ولی به یقین این اجر و پاداش مشروط به شرطی است که امام علیه السلام در ذیل این سخن بیان فرموده و آن این که عرضه می دارد: «خداوندا! این کار خیر را به سبب منت گذاشتن ضایع مکن!».

واژه «لا تمحقه» از ماده «محق» (بر وزن مرگ) به معنای ناقص شدن یا محو و نابود شدن است.

در قرآن مجید در مذمت منت نهادن هنگام کمک به دیگران آمده است: ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾؛ «صدقات خود را با منت و آزار، باطل نسازید».^۱ و در مورد ربا در آیه ۲۷۶ سوره بقره آمده است: ﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزِيلُ الصَّدَقَاتِ﴾؛ «خداوند، ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد».

قابل توجه این که در جمله قبل آمده بود: عبادت مرا با عجب فاسد مکن! و در این عبارت آمده است: کار خیر مرا با منت ضایع مفرما! گرچه در هر دو مورد به خدا نسبت داده شده، ولی مفهومی این است که تأثیر واقعی از ناحیه عجب و منت است و خداوند این اثر را به این دو کار داده است.

در جمله های قبل نیز همین معنا مشاهده می شود.

سپس امام علیه السلام در ششمین تقاضایش در این بخش از دعا چنین عرضه می دارد: «خداوندا! به من اخلاق عالی و برجسته را کرامت فرما و از تفاخر و تکبر محفوظم بدار!»؛ (وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفُخْرِ).

واژه «معالی» جمع «معلّاه» به معنای بلندمرتبه و برجسته و از ریشه «علو» (به معنای بلندی) گرفته شده است، بنابراین «مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ» به معنای فضائل اخلاقی و برترین صفات انسانی است که هرکس آن ها را داشته باشد، انسان کامل است.

۱. بقره، آیه ۲۶۴.

تفسیر خُلق و اخلاق

در تفسیر «خلق» و «اخلاق» تعبیرات مختلفی در کلمات علمای اخلاق دیده می‌شود، ولی شاید بهترین آن را مرحوم سید علی خان در شرح این جمله بیان کرده، که «اخلاق خوب، صفاتی است که سبب می‌شود انسان کارهای خوب را به سهولت انجام دهد».^۱

به تعبیر دیگر: تکرار یک فعل، منجر به عادت می‌شود و با تکرار بیشتر، به ملکه تبدیل می‌گردد و ملکه حالتی است که در نفس انسان رسوخ می‌کند و با آن کارهایی را می‌تواند به آسانی انجام دهد.

می‌دانیم که برابر روایت معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۲ هدف اصلی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سایر پیامبران این بوده است که فضائل اخلاقی را در انسان‌ها کامل سازد، چراکه اگر فضائل اخلاقی، مانند امانت و صداقت و سخاوت و صبر و شجاعت و ... در انسان‌ها کامل شود جامعه انسانی به گلستان پرباری تبدیل خواهد گردید و درگیری‌ها و اختلاف‌ها و مظالم برچیده می‌شود.

جالب این است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود را کامل و تمام‌کننده فضائل اخلاقی معرفی فرموده است. این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که انبای پیشین پایه‌های اخلاق را در روح انسان‌ها نهادند و آن حضرت آمده تا بنای آن را کامل کند؛ یا این که خداوند ریشه‌های حسن اخلاق را در فطرت انسان‌ها نهاده و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانند باغبانی است که آمده تا این بذرها و نهال‌ها را پرورش دهد.

امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ در اولین خطبه نهج البلاغه می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُتِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ؛ خداوند پیامبرانش را در میان انسان‌ها مبعوث

۱. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۳۰۱.

۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۷۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

کرد و رسولان خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش‌شده (درونی) الهی را به آنان یادآوری نمایند و با ابلاغ دستورهای خدا، حجت را بر آنها تمام سازند و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را برای آنان آشکار سازند».

این نکته نیز شایان دقت است که «حُسن خُلُق» در روایات در دو معنا به کار رفته است: گاهی به معنای برخورد خوب با دیگران، که انسان با چهره گشاده و تعبیرات دوستانه و محبت‌آمیز با مردم روبه‌رو شود، و گاهی به معنای وجود صفات فضیله و اخلاق برجسته انسانی.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمَلَتْ إِيْمَانُهُ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَرْبِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذَنْبًا لَمْ يَنْقُصْهُ ذَلِكَ قَالَ وَهُوَ الصِّدْقُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ وَالْحَيَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ؛ چهار چیز است که در هر کس باشد ایمانش کامل است، هرچند از فرق تا قدم آلوده گناه باشد و این آلودگی چیزی از او نمی‌کاهد، و آن چهارچیز: راستگویی، ادای امانت، حیاء و حُسن خلق است (حُسن خلق در این جا به معنای برخورد خوب با مردم است)».^۱

در همین باب در جلد دوم کتاب کافی، روایات دیگری به همین معنا دیده می‌شود، مانند حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «الْبِرُّ وَحُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَيَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق (برخورد خوب با مردم) خانه‌ها و سرزمین‌ها را آباد می‌کند و عمرها را افزایش می‌دهد».^۲

ولی هنگامی که تعبیر به «اخلاق» یا «خُلُق» می‌شود، منظور تمام فضائل اخلاقی است؛ در عبارت امام سجاد علیه السلام نیز همین معنا اراده شده، و روایت معروف «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» شاهد این مدعا است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳، باب حُسن خُلُق.

۲. همان، ح ۸.

و از آن جا که به دست آوردن اخلاق فضیله و برجسته گاهی سبب فخر بر دیگران و اظهار برتری و بزرگی می شود، امام علیه السلام بلافاصله عرضه می دارد: «خداوندا! مرا از فخر و مباهات (به خاطر داشتن فضائل برجسته اخلاقی) محفوظ دار!».۱

یکی از خطراتی که صاحبان نعمت های مهم الهی را همواره تهدید می کند کبر و غرور و خودبرتربینی و افتخار بر دیگران است، لذا پیشوایان اسلام نسبت به این موضوع هشدار داده اند.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در یکی از کلمات قصارش می فرماید: «أَهْلَكَ النَّاسَ إِثْمَانِ خَوْفِ الْفَقْرِ وَطَلْبِ الْفَخْرِ؛ مردم را دو چیز هلاک می کند: ترس از فقر (که آن ها را به حرص و زیاده خواهی تشویق می کند) و طلب برتری جویی بر دیگران».۱
در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «آفَةُ الرَّئَاسَةِ الْفَخْرُ؛ آفت ریاست، تفاخر بر دیگران است».۲

همچنین در حکمت گران بهای دیگری می فرماید: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَآخِرُهُ حَيَّةٌ وَلَا يَزُوقُ نَفْسَهُ وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ؛ چگونه انسان تفاخر می کند؟! در حالی که در آغاز نطفه ای ناچیزی بوده و عاقبت به صورت جیفه (ی بدبویی) درمی آید، نه می تواند روزی خود را (بدون امداد الهی) فراهم سازد و نه مرگ را از خود دور کند».۳

نیز در خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه) هشدارهای بسیار بیدارکننده ای درباره اجتناب از تفاخر بیان کرده و سرنوشت ابلیس را به طور مشروح بیان می فرماید که بر اثر تفاخر، همه چیز را از دست داد و به لعن و نفرین ابدی گرفتار شد.

۱. خصال، ج ۱، ص ۶۹.

۲. غررالحکم، ح ۳۷۱۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۵۴.

امام سجاد علیه السلام در ادامه همین معنا بار دیگر بر محمد و آل محمد درود می فرستد و سپس عرضه می دارد: «خداوندا! هیچ درجه و مقامی به من در نظر مردم عطا مکن مگر این که به همان اندازه مرا در نزد خودم پایین آوری»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا).^۱

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام چنین تقاضایی از خدا می کند؟ برای این که گرفتار تفاخر و خودبرتربینی نشود و در واقع ادامه بحثی است که در جمله های قبل آمده، زیرا گرفتار شدن در چنگال تفاخر بلای بسیار بزرگی است که مقامات انسان را تنزل می دهد و برای این که تنزل مقامی حاصل نشود امام علیه السلام تقاضا می کند که من در درون فکر خود تنزل پیدا کنم تا وسوسه های شیطان مرا فریب ندهد.

سپس به همین معنا به صورت دیگری تأکید کرده، عرضه می دارد: «(خداوندا!) برای من عزت آشکاری را پدید می آور، مگر این که به همان اندازه تواضعی در درون من نزد خودم فراهم سازی»؛ (وَلَا تُحْدِثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا).

شکی نیست که رفعت مقام در نزد مردم و عزت و عظمت ظاهری می تواند

۱. درباره این که جمله استثنائیه در این عبارت چگونه است، سخن بسیار گفته اند، ولی ظاهر این است که مستثنانم چنان باشد: «لا ترفعني في الناس درجة في حال من الأحوال» و سپس استثناء به این صورت خواهد بود: «إلا في حال حططتني عند نفسي مثلها». چرا که در استثناء متصل باید همیشه مستثنی در عموم مستثنی منه داخل باشد، سپس با استثناء از آن خارج گردد.

نظیر این گونه استثناء در آیات قرآن نیز دیده می شود، از جمله در سوره یوسف، آیه ۵۳ می خوانیم: ﴿وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ «من خودم را تبرئه نمی کنم، که نفس سرکش بسیار به بدی ها امر می کند؛ مگر آنچه را پروردگارم رحم کند. پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

زمخشری در تفسیر «کشاف» در این جا تصریح می کند: منظور این است که نفس انسان در جمیع حالات او را به بدی ها تشویق می کند مگر در آن حالی که خداوند رحم کند (تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۴۸۰).

سرچشمه کبر و غرور شود، همان صفت رذیله‌ای که انسان را از مقامات عالی به زیر می‌آورد. اگر انسان در این هنگام در درون خود احساس کوچکی و حقارت کند، به کبر و غرور اجازه نمی‌دهد که بر او مسلط شود.

به تعبیر دیگر: احساس تواضع درونی درمقابل نعمت عزت و آبرو در نزد مردم، در واقع نوعی شکرگزاری این نعمت است.

در دعایی که منسوب به حضرت زهرا علیها السلام است و مرحوم سید بن طاووس آن را در *مهج الدعوات* آورده، چنین می‌خوانیم: «وَأَنَا أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ ذَلَّلْ نَفْسِي فِي نَفْسِي وَعَظَّمْ شَأْنَكَ فِي نَفْسِي؛ خداوندا! از تو تقاضا می‌کنم که مرا در درون خودم کوچک سازی و مقام خودت را بزرگ نشان دهی (تا هرگونه غرور و تکبر از وجود من دفع شود و در معرفت من تعادلی حاصل گردد)».^۱

تقاضای این حالت از ذات پاک پروردگار هنگام شمول نعمت عزت و عظمت، در واقع برای پایداری این نعمت است، چراکه تکبر و تفاخر سبب زوال آن می‌شود، همان‌گونه که ابلیس آن مقام والایی را که بر اثر عبادت چندین هزار سال پیدا کرده بود و به خود می‌بالید، به واسطه یک لحظه تکبر و سرپیچی از فرمان خداوند از دست داد و خداوند به او فرمود: «فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ»؛ «از آن مقام والا فرود آی و سقوط کن! تو حق نداری در آن مقام و مرتبه تکبر کنی. از آن بیرون رو، که تو از افراد پست و کوچکی».^۲

در جمله‌های آغازین این بخش، امام علیه السلام از خداوند تقاضای عدم ابتلا به کبر و غرور، و نجات از عجب می‌کند، و در این جمله‌های پایانی در واقع مسیر رسیدن به این مقصود را از خدا می‌طلبد و آن این‌که هر قدر انسان در ظاهر بزرگ‌تر و والا مقام‌تر می‌شود در درون خود احساس تواضع بیشتری می‌کند.

۱. مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۱۴۱.

۲. اعراف، آیه ۱۳.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۰ بحارالانوار سخن جالبی دربارهٔ علاج تکبر بیان کرده که می‌تواند شرحی بر کلام امام سجاد علیه السلام در این جا باشد؛ می‌گوید: «درمان کبر و تکبر و به دست آوردن تواضع دو راه دارد: راه علمی و راه عملی. راه علمی این است که خدا را به خوبی بشناسد و همین کافی است که غرور را از درون او بزداید، چرا که وقتی خدا را واقعاً شناخت، می‌داند که او در برابر ذات پاک حق از هر کوچکی کوچک‌تر است و از هر کمی کم‌تر، و جز تواضع، چیزی شایستهٔ حال او نیست.

راه درمان عملی نیز این است که در برابر خدا و خلق خدا تواضع پیشه کند و آنچه را از اخلاق متواضعین و صالحین نقل شده به کار بندد، به‌ویژه آنچه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که هنگام خوردن غذا بر زمین می‌نشست و می‌فرمود: «من برده‌ای هستم، باید همچون بردگان غذا بخورم».^۱



۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۰۱.

بخش سوم

۵. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَتَعْنِي بِهْدِي صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ،
وَطَرِيقَةَ حَقٍّ لَا أَرِغُ عَنْهَا، وَنِيَّةَ رُشْدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا، وَعَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي
بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَقْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ
يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ.
۶. اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوتِبُ بِهَا إِلَّا
حَسَّنْتُهَا، وَلَا أَكْرَوْمَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَنْمَمْتُهَا.

ترجمه

۵. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا از هدایت شایسته‌ای بهره‌مند ساز، هدایتی که جایگزینی برای آن نداشته باشم، و مسیر حقی که از آن منحرف نشوم و نیت صحیحی که در آن شک و تردید به خود راه ندهم. (خداوندا!) مرا تا زمانی عمر ده که در راه اطاعت تو هستم، اما اگر عمر من چراگاه شیطان شد (و بازیچه دست او شدم) مرا به سوی خود ببر، پیش از این که خشم تو بر من چیره شود و یا غضبت بر من حاکم گردد.

۶. خداوندا! هیچ صفت ناپسندی را که بر من عیب می‌گیرند و امگذار، مگر این که آن را اصلاح کنی، و نه هیچ عیبی که مرا بر آن ملامت می‌کنند، مگر این که آن را تبدیل به نیکی کنی، و نه صفت خوب ناقصی که در من وجود دارد، مگر این که آن را کامل گردانی.

شرح و تفسیر

زندگی تنها در مسیر بندگی!

امام علیه السلام در آغاز این بخش، چهار چیز از خداوند مطالبه می‌کند که سه چیز آن با هم کاملاً مرتبط است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و مرا از هدایت شایسته‌ای بهره‌مند ساز، هدایتی که جایگزینی برای آن نداشته باشم، و مسیر حقی که از آن منحرف نشوم و نیت صحیحی که در آن شک و تردید به خود راه ندهم»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَمَتَّعْنِي بِهَدْيِ صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَطَرِيقَةَ حَقِّ لَا أَزِيعُ عَنْهَا، وَبِتَيْبَةِ رُشْدٍ لَا أَشْكُ فِيهَا).

واژه «أزيع» از ماده «زیغ» (بر وزن زید) به معنای انحراف و تمایل از راه راست و مستقیم به چپ و راست می‌باشد و سپس به هرگونه خطا کردن اطلاق شده است. قرآن مجید در سوره نجم آیه ۱۷ می‌فرماید: (مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى)؛ «چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان نکرد».

این واژه گاهی به معنای وحشت و اضطراب آمده، مانند آنچه در آیه ۱۰ سوره احزاب می‌خوانیم: ﴿إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾؛ «به خاطر آوردید زمانی را که آن‌ها از طرف بالا و پایین شهر بر شما هجوم آوردند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و دل‌ها به گلوگاه رسیده بود، و گمان‌های گوناگون بدی به خدا می‌بردید».

این به خاطر آن است که هنگام وحشت، چشم انسان به این طرف و آن طرف می‌چرخد و حالت مستقیم خود را از دست می‌دهد.

آری! برای رسیدن به مقصد سه چیز لازم است: یکی پیدا کردن راه، دوم جاده هموار و صحیح، و سوم عزم و نیت قاطع.

امام علیه السلام برای رسیدن به سعادت جاویدان و قرب پروردگار و نجات دنیا

و آخرت، این سه چیز را از خدا طلب می‌کند؛ او را به راه راست هدایت کند و مسیر او را هموار سازد و نیت او را کامل کند.

تعبیر به «هُدًی صَالِحٍ» (هدایت شایسته) در واقع نوعی تأکید است، زیرا هدایت همیشه شایسته است، وگرنه ضلالت و گمراهی است.

درواقع این همان چیزی است که ما همه روز در نمازهایمان در سوره حمد از خداوند طلب می‌کنیم؛ عرضه می‌داریم: «ما را به راه راست هدایت فرما»؛ ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

سپس امام علیه السلام چهارمین درخواست خود را چنین بیان می‌کند: «(خداوند!) مرا تا زمانی عمر ده که در راه اطاعت تو هستم، اما اگر عمر من چراگاه شیطان شد (و بازیچه دست او شدم) مرا به سوی خود ببر، پیش از این که خشم تو بر من چیره شود و یا غضبت بر من حاکم گردد»؛ (وَ عَمَّرَنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذِلَّةٍ فِي طَاعَتِكَ، فَاِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاَقْبِضْنِي اِلَيْكَ قَبْلَ اَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ اِلَيَّ، اَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضْبَكَ عَلَيَّ).

واژه «بِذِلَّةٍ» در اصل به معنای لباس کهنه و مندرس است، سپس به هر چیزی که بی ارزش یا کم ارزش باشد، اطلاق شده است.

واژه «مَقْتٌ» به معنای غضب شدید یا کینه شدید است، بنابراین تفاوت آن با «غضب» که هرگونه خشمی را شامل می‌شود، روشن است.

مردم نسبت به علاقه به طول عمر و زندگی سه گروه‌اند: گروهی تنها به این دل‌خوش‌اند که زنده بمانند، گویی هدف اصلی آن‌ها زنده ماندن است؛ گروه دیگری زنده ماندن را برای این می‌خواهند که از عیش و نوش و لذات دنیا و هوس‌رانی بهره ببرند، ولی گروه سوم که اولیاءالله هستند، طول عمر را برای این می‌خواهند که بر حسنات خود بیفزایند و از سیئات دوری کنند و به خدا نزدیک‌تر شوند.

بدیهی است که گروه سوم اگر احساس کنند طول عمر سبب می شود که: عواملی دست به دست هم دهند و آنها را تحت فشار قرار داده و به انحراف بکشانند، هرگز طالب چنین عمری نیستند. امام علیه السلام در این کلام پرمغز خود به همین معنا اشاره می فرماید. آری! در نظر آنها عمری که سبب وبال است و مایه ضلال، بسیار بی ارزش بلکه ضد ارزش است.

نظیر این معنا در روایات سایر معصومین علیهم السلام نیز دیده می شود، مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، دعایی از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به این مضمون نقل می کند: «اللَّهُمَّ بَعْلِمِكَ الْغَيْبِ وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي وَتَوَفَّئِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي؛ خداوندا! با علم غیب و قدرتی که داری تا زمانی که می دانی زنده ماندن برای من بهتر است مرا زنده بدار و هنگامی که رفتن از این جهان برای من بهتر است مرا بمیران»^۱.

و در دعای شب‌های ماه مبارک رمضان از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «وَأَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَتُقَدِّرُ، أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي فِي خَيْرٍ وَعَافِيَةٍ؛ از تو تقاضا می کنم که یکی از مقدرات امشب را این قرار دهی که عمر من را در انجام کارهای خیر همراه با تندرستی طولانی کنی»^۲.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره طول عمر همراه با اعمال صالحه پایان می دهیم؛ فرمود: «طُوبَى لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ فَحَسَنَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ رَضِيَ عَنْهُ رَبُّهُ وَوَيْلَ لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَسَاءَ عَمَلُهُ وَسَاءَ مُنْقَلَبُهُ إِذْ سَخِطَ عَلَيْهِ رَبُّهُ؛ خوشا به حال کسی که عمر طولانی با اعمال نیک دارد و سرانجامش (در آخرت) نیکوست، چراکه پروردگارش از او راضی است، و وای به حال کسی که

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۲۲۵.

۲. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۴۵. این دعا در کتاب «مفاتیح» در اعمال مشترک شب‌های ماه رمضان نیز آمده است.

عمر طولانی با اعمال بد دارد و عاقبتش بد است، چرا که پروردگارش بر او خشمناک است»^۱.

تعبیر امام علیه السلام در مورد غلبه هوی و هوس‌ها به «مرتع شیطان» تعبیر جالبی است، چراکه «مرتع» جایی است که حیوان آزادانه در آن از هر علفی استفاده می‌کند، یعنی اگر عمر من صحنه بهره‌برداری آزادانه شیطان می‌شود چنین عمری را از من بگیر.

تفاوت جمله «قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ» با جمله «يَسْتَحْكِمَ غَضَبَكَ عَلَيَّ» در این است که جمله اول ناظر به آغاز شروع خشم و غضب الهی است و جمله دوم ناظر به ادامه آن! یعنی خداوند! چنان کن که خشم تو به سراغ من نیاید و اگر آمد، مستحکم نشود، بلکه به زودی زائل گردد.

در این جا مثال روشنی وجود دارد: کسانی هستند که تجارتخانه‌ای تشکیل می‌دهند، یا کارخانه‌ای تأسیس می‌کنند، ولی در ادامه کار می‌بینند هر روز که می‌گذرد خسارتی بر آن تجارتخانه یا کارخانه وارد می‌شود، در نتیجه می‌گویند: بهتر است که آن را تعطیل کنیم، تا لااقل جلوی ضرر بیشتر گرفته شود.

یکی از شواهد این مطلب این حکایت است:

مردی مستجاب‌الدعوة در بغداد بود؛ به حجاج بن یوسف پیشنهاد کردند که او را دعوت کند تا دعایی در حقش نماید. حجاج آن مرد را فراخواند و گفت: دعای خیری در حق من کن. آن مرد گفت: خدایا جانش را هرچه زودتر بستان! حجاج به او گفت: این چه دعایی است که کردی؟ گفت: این دعا هم برای تو خوب است، زیرا ظلم تو پایان می‌گیرد و بار گناهت سنگین‌تر نمی‌شود، و هم برای مسلمانان خوب است.

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۰.

سعدی در گلستان بعد از نقل این داستان چنین می‌سراید:

ای زبردست زبردست آزار گرم تا کی بماند این بازار
به چه کار آیدت جهان داری؟ مردنت به، که مردم آزاری^۱

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن سه تقاضای دیگر از پروردگار می‌کند: «خداوند! هیچ صفت ناپسندی را که بر من عیب می‌گیرند وامگذار، مگر این که آن را اصلاح کنی، و نه هیچ عیبی که مرا بر آن ملامت می‌کنند، مگر این که آن را تبدیل به نیکی کنی، و نه صفت خوب ناقصی که در من وجود دارد، مگر این که آن را کامل گردانی»؛ (اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَلَا عَائِبَةً أُوتِبْتُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا، وَلَا أَكْرَوْمَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَتَمَّمْتَهَا).

تفاوت این سه درخواست روشن است: درخواست اول اشاره به نقایصی است که در انسان، بدون اختیار وجود دارد، مانند عیوبی که در اعضا وجود دارد و جای ملامت نیست، امام علیه السلام از خداوند اصلاح آن را می‌طلبد.

این سخن مانند چیزی است که در قرآن مجید درباره همسر حضرت زکریا آمده است: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ»؛ «و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد): پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی. * ما دعای او را مستجاب کردیم، و «یحیی» را به او بخشیدیم، و همسرش را برای او اصلاح کردیم (عقیم بود او را بارور ساختیم)».^۲

درخواست دوم اشاره به عیوبی است که تحت اختیار انسان می‌باشد و جای

۱. گلستان سعدی، باب اول، سیرت پادشاهان.

۲. انبیاء، آیات ۸۹ و ۹۰.

ملامت دارد؛ از خداوند تقاضای توفیق برطرف ساختن آن و تبدیل آن به صفات نیک را می‌کند، مانند حالت جبن و ترس که از خدا بخواهیم آن را به شجاعت مبدل سازد یا بخل را به سخاوت.

و درخواست سوم، ناظر به صفات نیک ناقصی است که امام علیه السلام تکامل آن را از خدا می‌طلبد.



بخش چهارم

۷ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمُحَبَّةِ،
وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةِ، وَمِنْ ظَنَّةِ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَّةِ، وَمِنْ عَدَاوَةِ
الْأَدْنَيْنِ الْوَلَايَةِ، وَمِنْ عُقُوقِ دَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةِ، وَمِنْ خِدْلَانِ الْأَقْرَبِينَ
النُّصْرَةِ، وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ تَصْحِيحِ الْمِقَّةِ، وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمِ
الْعِشْرَةِ، وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةِ الْأَمْنَةِ.**

ترجمه

۷. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و عداوت دشمنان را به مهر و محبت تبدیل کن، و حسد ستمگران را به مودت و دوستی، بدگمانی صالحان را در حق من به حُسن ظن، دشمنی نزدیکان مرا به دوستی، آزار و بدرفتاری خویشاوندان را به خوش رفتاری، بی اعتنائی و ترک یاورى خویشانم را به نصرت و یاری، محبت ظاهری افراد را به محبت واقعی، رد و انکار معاشرین و همدانم را به حُسن رفتار، و تلخی ترس از ظالمان را به شیرینی امنیت مبدل فرما!

شرح و تفسیر

تبدیل منفی‌ها به مثبت‌ها

امام علیه السلام در این بخش از دعا از خداوند تبدیل ۹ چیز را به ۹ چیز مخالف آن‌ها تقاضا می‌کند؛ به تعبیر دیگر: **تُه** امر منفی هست که بر زندگی انسان تأثیر زیادی می‌گذارد، امام علیه السلام تقاضا می‌کند که آن‌ها به **تُه** چیز مثبت که ضدشان است تبدیل شود، و این تعبیر بسیار جالبی است.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و عداوت دشمنان را به مهر و محبت تبدیل کن»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأُبدِلْنِي مِنْ بَغْضَةِ أَهْلِ الشَّنَانِ الْمَحَبَّةَ).

«بِغْضَةٍ» مصدر است و به معنای شدت خصومت و عداوت داشتن است و بعضی آن را تنها به معنای عداوت تفسیر کرده‌اند.

واژه «شَنَانِ» (بر وزن ضَرَبَان) نیز مصدر است و به معنای دشمنی کردن می‌باشد. این واژه گاهی با سکون نون (بر وزن مردان) خوانده شده، ولی استعمال معمولی آن در قرآن و در کلمات بزرگان به صورت اول است.

به هر حال تقاضای امام علیه السلام از خداوند در این جا این است که عداوت‌های دشمنان به دوستی تبدیل شود و انسان آرامش پیدا کند.

البته دشمنی‌ها بسیار متفاوت است، گاهی به قدری ریشه آن عمیق است که معمولاً قابل تغییر نیست، ولی بسیار می‌شود که عوامل مهمی ندارد و قابل اصلاح است. در این گونه موارد اگر انسان تلاش کند و نسبت به دشمنش اظهار محبت نماید ممکن است توفیق الهی شامل حال او شود و دشمن دیرینه تبدیل به دوست باصفای امروز گردد، همان گونه که خداوند در آیه ۳۴ سوره فصلت می‌فرماید: ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾؛ «بدی را با نیکی دفع کن، همان کس که میان تو و او دشمنی است، ناگهان دوستی گرم و صمیمی می‌شود». تجربه نیز این حقیقت را نشان داده است.

البته همان گونه که بارها گفته‌ایم، منظور از تقاضا کردن این گونه امور از خداوند این نیست که ما هیچ کاری انجام ندهیم و فقط بنخواهیم دعاها این اثر را داشته باشد که امور نامطلوب به امور مطلوب تبدیل شود، بلکه باید مقدمات آن را خودمان فراهم کنیم و نتیجه آن را از خداوند طلب نماییم.

در دومین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوند! حسد ستمگران را به مودت و دوستی مبدل ساز»؛ (وَمِنْ حَسَدِ أَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ).

تعبیر به «أَهْلِ الْبَغْيِ» (ستمگران) اشاره به این است که حسادت نوعی ظلم و ستم است، چرا که انسان تقاضای سلب نعمت از دیگری می‌کند و در آن راه گام برمی‌دارد، بی آن‌که برای او فایده‌ای داشته باشد و چه ظلمی از این بدتر! هم ظلم به دیگری است و هم ظلم به خویشتن.

البته در این جا نیز باید مقدمات را خود ما فراهم کنیم، نعمت‌های خداداد را به رخ دیگران نکشیم، و حتی گاهی لازم است آن را مخفی داریم، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «اسْتَعِينُوا عَلَيَّ أُمُورِكُمْ بِالْكَثْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ؛ برای پیشرفت کارتان (گاهی لازم می‌شود) نعمت‌های الهی را مکتوم دارید، زیرا افرادی که از نعمت‌های خداوند برخوردارند در بسیاری از مواقع مورد حسد قرار می‌گیرند».^۱

به‌ویژه اگر صاحبان نعمت راه تواضع پیش گیرند کمتر سبب تحریک دیگران می‌شوند، علاوه بر این سزاوار است دیگران را نیز از آن نعمت بهره‌مند سازند، تا تحریک نشوند، بلکه حسد آن‌ها تبدیل به مودت گردد.

سپس در سومین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوند! بدگمانی صالحان را در حق من به حُسن ظن مبدل ساز»؛ (وَمِنْ ظَنِّ أَهْلِ الصَّلَاحِ الثَّقَّةَ).

«ظَنِّتَهُ» (بر وزن مَنَّت) به معنای تهمت و سوء ظن است.

البته سوء ظن افراد ناصالح امری طبیعی است و آن‌ها همیشه گرفتار چنین حالتی هستند، ولی صالحان اگر به انسان سوء ظن پیدا کنند بسیار ناگوار است، لذا امام عَلَيْهِ السَّلَام از خداوند تقاضا می‌کند که سوء ظن آن‌ها را به اطمینان تبدیل فرماید.

۱. تحف العقول، ص ۴۸.

شکی نیست که گام‌های نخستین آن را ما باید برداریم، یعنی کاری که سبب سوء ظن می‌شود انجام ندهیم، از مواضع تهمت‌ها پرهیزیم، با اشخاصی که آلوده هستند دوستی نکنیم، و ظاهر خود را مانند باطن خویش پاک سازیم تا صالحان به ما سوء ظن پیدا نکنند.

و در چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: «(خداوند!) دشمنی نزدیکان مرا به دوستی مبدل ساز»؛ (وَمِنْ عَدَاوَةِ الْأَدْنِيِّينَ الْوَلَايَةَ).

واژه «الْأَدْنِيِّينَ» جمع «أدنی» به معنای نزدیک است، بنابراین «ادنین» یعنی نزدیکان، خواه از خویشاوندان باشند یا از دوستان و با توجه به این که در جمله بعد، امام علیه السلام از خویشاوندان سخن می‌گوید به نظر می‌رسد که منظور در این جا نزدیکان غیر خویشاوند است. شکی نیست که دشمنی ریشه‌هایی دارد؛ گاهی ریشه‌های واقعی و گاهی خیالی، ولی در هر حال برای خشکانیدن آن ریشه‌ها باید گام‌هایی در مقابل دشمنان برداشت، دست محبت به سوی آن‌ها دراز کرد و در حق آن‌ها نیکی نمود.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «تَهَادَوْا تَحَابُّوا تَهَادَوْا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالضَّغَائِنِ؛ به یکدیگر هدیه بدهید تا نسبت به یکدیگر محبت پیدا کنید؛ هدیه بدهید تا عداوت‌ها و کینه‌ها از میان برود».^۱

آنگاه در پنجمین درخواست عرضه می‌دارد: «و آزار و بدرفتاری خویشاوندان را به خوش رفتاری مبدل ساز»؛ (وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَّةَ).

واژه «عُقُوق» مصدر است و در اصل به معنای قطع کردن می‌باشد، ولی بیشتر در مورد ارحام و خویشاوندان به کار می‌رود و هرگونه قطع رابطه و آزاررسانی به آن‌ها مصداق «عقوق» است و نقطه مقابل آن، صله رحم و خوش رفتاری با آن‌هاست.

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۴۴.

به یقین بدرفتاری‌های خویشاوندان نیز علل و ریشه‌هایی دارد که باید در خشکاندن آن‌ها تلاش کرد. اگر آن‌ها بدرفتاری می‌کنند، ما خوش رفتاری کنیم تا بدرفتاری آن‌ها نیز به خوش رفتاری تبدیل شود.

در ششمین درخواست عرضه می‌دارد: «بی‌اعتنایی و ترک یآوری خویشانم را به نصرت و یاری مبدل ساز؛» (وَمِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصْرَةَ).

روشن است که طبیعت خویشاوندی ایجاب می‌کند در گرفتاری‌ها به یاری یکدیگر بشتابند و اگر غیر از این باشد، باید عوامل آن را شناسایی کرد و برطرف ساخت؛ برای مثال: برادر من گرفتاری داشته و من به یاری او نشتافتم، اکنون که من گرفتار شدم او نیز به یاری من نمی‌آید، باید عذرخواهی کنم و جبران نمایم تا فکر او درباره من عوض شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۲۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَا يَسْتَعْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَثْرَتِهِ، وَدَفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالْأَسْتَنْتَهُمْ وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ وَأَلْمَهُمْ لِسَعْيِهِ وَأَعْطَفَهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ وَلِسَانَ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ؛ ای مردم! انسان، هرچند ثروتمند باشد، از اقوام و بستگان خود بی‌نیاز نیست که از وی با دست و زبان دفاع کنند. آن‌ها در واقع بزرگ‌ترین گروهی هستند که از او پشتیبانی می‌کنند و پریشانی و مشکلات را از میان می‌برند و هنگام بروز حوادث سخت، نسبت به او از همه مهربان‌ترند و نام نیکی که خداوند (در سایه نیکوکاری و محبت) به انسان عطا می‌کند، از ثروتی که به هر حال، برای دیگران به ارث می‌گذارد بهتر است (که این، ثروتی است معنوی و ماندگار، و آن جیفه‌ای مادی و فرّار)».

آنگاه در هفتمین درخواست عرضه می‌دارد: «(خداوند!) محبت ظاهری افراد را به محبت واقعی تبدیل کن!»؛ (وَمِنْ حُبِّ الْمُدَّارِينَ تَصْحِيحِ الْمَقَّةِ).

واژه «مُدَّارِينَ» جمع «مداری» از ماده «مداراة» به معنای اظهار محبت و ملاحظت است.

و واژه «مِقَّة» از «وَمَقَّ» گاهی به معنای مصدری و گاه به معنای اسم مصدر به کار می‌رود، و به معنای محبت یا محبت و عشق شدید است. بنابراین در کلام امام علیه السلام با توجه به این که «مداراة» در مقابل «تَصْحِيحِ الْمِقَّة» قرار گرفته، «مداراة» به معنای اظهار محبت ظاهری است و «تَصْحِيحِ الْمِقَّة» به معنای محبت و علاقه واقعی.

افراد زیادی به انسان اظهار محبت می‌کنند، ولی ممکن است در دل کینه یا عداوتی نیز داشته باشند، اما اظهار نمی‌کنند. امام علیه السلام از خدا می‌خواهد قلب آن‌ها از کینه و عداوت پاک شود و اظهار محبت آن‌ها واقعی باشد که سرمایه خوبی برای انسان است.

البته در این قسمت نیز مانند درخواست‌های گذشته باید عوامل این تبدیل را به وجود آورد، از جمله این که نسبت به این‌گونه افراد اظهار محبت واقعی کرد و اگر نیاز به کمک دارند به کمک آن‌ها شتافت تا قلب آن‌ها از هرگونه کینه و عداوت پاک شود.

در هشتمین تقاضا عرضه می‌دارد: «(خداوند!) رد و انکار معاشرین و همدمانم را به حُسن رفتار مبدل ساز»؛ (وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمِ الْعِشْرَةِ). واژه «ملابس» از ماده «ملابسة» به معنای معاشرت و رفت و آمد نزدیک است. البته ممکن است برخی از دوستان و معاشران، از انسان رنجیده باشند و به همین دلیل دست رد به سینه انسان می‌زنند؛ امام علیه السلام از خدا می‌خواهد که قلب آن‌ها را اصلاح کند تا خوش رفتاری پیشه کند.

در این جا نیز نباید تنها به دعا قناعت کرد، بلکه باید مقدمات پاک کردن ذهنیت منفی معاشران و دوستان را با اظهار محبت و صمیمیت فراهم ساخت. سرانجام امام سجاد علیه السلام در آخرین تقاضا عرضه می‌دارد: «(خداوند!) تلخی ترس از ظالمان را به شیرینی امنیت مبدل ساز!»؛ (وَمِنْ مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ).

و به تعبیر دیگر: خدایا! کاری کن رفتار تلخ ظالمان عوض شود و دست از ظلم و ستم بردارند و یا توان و قدرت آن‌ها سلب شود و امنیت و آرامش جای آن را پر کند.

در این جا نیز باید انسان تا توان دارد در برابر ظالم بایستد و از خداوند کمک بطلبد تا شرّ آن‌ها دفع شود، چرا که هم ظلم کردن گناه است و هم تن دادن به ظلم.

در یک جمع بندی می توان چنین گفت: امام علیه السلام از خداوند تقاضا می کند که ۹ موضوع منفی در زندگی را تبدیل به موضوعات مثبتی کند، زیرا هر کدام از آن‌ها در سرنوشت انسان تأثیر فراوان دارد.

بعضی در تفسیر این جمله‌ها راه دیگری را پیموده‌اند که با کلام امام علیه السلام سازگار نیست، گفته‌اند: «منظور این است که ما در مقابل کارهای منفی دیگران کار مثبت انجام دهیم»، اما درباره جمله نهم، گرفتار شده و آن را به گونه‌ای که ما گفتیم تفسیر کرده‌اند، چرا که در مقابل ظالمان محبت کردن معنا ندارد.

نکته مهم این است که در این جا روی کلمه «ابدلنی» دقت نشده است؛ تبدیل کردن یعنی چیزی را به جای چیزی نشانندن. بنابراین، منظور، نشانندن محبت به جای حسد، و بدبینی به جای خوش بینی، و دوستی به جای عداوت است و آنچه آن‌ها در این جا گفته‌اند مناسب چیزی است که در فراز نهم خواهد آمد که امام علیه السلام عرضه می دارد: «من در مقابل مخالفان معارضه به مثل نکنم، بلکه معارضه به ضدّ کنم»؛ (لِأَنَّ أُعَارِضَ...). در آن جا تعبیر به «معارضه» شده است نه مبادله.

بخش پنجم

۸ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَلِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَقُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَتَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَسَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَّدَنِي، وَوَقْفَنِي لِبَطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي، وَمُتَابَعَةَ مَنْ أَرْشَدَنِي.**

ترجمه

۸. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا در برابر کسی که به من ستم کرده است قدرت بخش، به من زبان گویایی در برابر دشمنم ده، مرا بر آن کس که در برابر من عناد و سرسختی دارد، پیروز گردان، در برابر کسی که می‌خواهد با من خدعه کند، به من تدبیر و چاره‌اندیشی عنایت کن (تا بر او پیروز شوم)، قدرتی ده تا بر کسی که بر من چیره شده، غالب شوم، و توانایی ده تا دروغ عیب‌جویان را تکذیب کنم، مرا از تهدید تهدیدکنندگان سالم بدار (و تهدید آن‌ها را بی‌اثر کن)، مرا موفق فرما تا از کسی که مرا به راه راست هدایت می‌کند پیروی کنم و از کسی که ارشادم می‌کند تبعیت نمایم.

شرح و تفسیر

پیروزی بر دشمن

امام علیه السلام در این بخش از دعا باز هم ۹ چیز از خدا تقاضا می‌کند که همه با هم هماهنگ‌اند و مفهوم تمام آن‌ها پیروزی بر دشمن و بر مشکلات است.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا در برابر کسی که به من ستم کرده است قدرت بخش!»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي).

بدون شک، پیروزی بر دشمن، به‌ویژه دشمن نیرومند به امور مختلفی نیاز دارد، از جمله صبر، پایداری، داشتن برنامه و نقشه صحیح و اگر دشمن مشترک است، دادن دست اتحاد به یکدیگر. باید همه این‌ها را فراهم نمود و بعد، از خداوند تقاضا کرد که ما را بر دشمن پیروز گرداند.

برنامه پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز نشان می‌دهد که آن‌ها هرگز به دعا قناعت نمی‌کردند، بلکه برای پیروزی بر دشمن در جنگ‌ها تدبیرهای لازم را انجام می‌دادند: در جنگ احزاب، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد دور مدینه خندق کنند، و علی عَلَيْهِ السَّلَام را که نیرومندترین فرد لشکر بود آماده پیکار با عمرو بن عبدود کرد و او را روانه میدان نمود، سپس برای پیروزی او دعا فرمود.

ولی در جنگ احد که میان مسلمانان اختلاف افتاد نتیجه معکوس شد، و پیروزی مبدل به شکست گردید، که البته درس عبرتی برای مسلمین شد، درسی که توانستند با توجه به آن در جنگ‌های آینده پیروز شوند.

و در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) به من زبان گویایی در برابر دشمنم عنایت کن!»؛ (وَلِسَانًا عَلَيَّ مِنْ خَاصِمِي).

بسیار می‌شود که پیکار با دشمن از طریق منطق و بیان انجام می‌گردد و در این گونه موارد کسی که منطق قوی‌تری داشته باشد پیروز می‌شود. امام عَلَيْهِ السَّلَام در این جا از خدا تقاضا دارد که در برابر دشمنان دارای منطقی قوی باشد. در داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و نمرود می‌خوانیم که نمرود گفت: من هم مانند خدایی که تو ادعا می‌کنی، می‌توانم کسی را زنده کنم و یا بمیرانم. ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در پاسخ او جمله‌ای گفت که نمرود مات و مبهوت شد: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأَتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ

الَّذِي كَفَرَ؛ «خداوند، خورشید را از مشرق می آورد؛ اگر راست می گویی تو آن را از مغرب بیاور! به این صورت، آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد».^۱
و نظیر این معنا در زندگی انبیا و اولیا و مؤمنان راستین فراوان دیده می شود که فراعنه زمان خود را با منطق نیرومند خویش زبون ساختند.

امام سجاد علیه السلام در سومین درخواست عرضه می دارد: «مرا بر آن کس که در برابر من عناد و سرسختی دارد، پیروز گردان»؛ (وَ ظَفَرًا بِمَنْ عَانَدَنِي).
«عاند» از ماده «عاناد» (مصدر باب مفاعله) به معنای لجاجت و سرسختی در مقابل حق است. ارباب لغت گفته اند: «عاناد» آن است که انسان حق را بشناسد و از پذیرش آن سرپیچی کند و بعضی مانند راغب در مفردات نقل کرده اند که معنای اصلی «عاناد» بی راهه رفتن است، سپس به فعل کسانی که از پذیرش حق سرپیچی می کنند و لجاجت به خرج می دهند، اطلاق شده است. شبیه این معنا در مقائیس اللغة و کتاب العین نیز آمده است.

پیروزی بر این گونه افراد گاهی از طریق محبت و تواضع است و گاهی اظهار قدرت و سرسختی. موارد کاملاً متفاوت است، باید مقدمات را فراهم کرد و سپس پیروزی را از خداوند تقاضا نمود.

در چهارمین درخواست عرضه می دارد: «(خداوند!) در برابر کسی که می خواهد با من خدعه کند، به من تدبیر و چاره اندیشی عنایت کن (تا بر او پیروز شوم)»؛ (وَهَبْ لِي مَكْرًا عَلَيَّ مَنْ كَايَدَنِي).

واژه «مکر» به کارهایی گفته می شود که مخفیانه انجام می گردد و به گفته راغب در مفردات، بر دو قسم است: مکر ممدوح؛ یعنی چاره جوئی هایی که برای هدف صحیحی به کار می رود، و مکر مذموم؛ یعنی خدعه و نیرنگ هایی که برای وارد کردن ضرر و زیان به اشخاص استفاده می شوند.

در قرآن مجید نیز گاهی «مکر» به خداوند نسبت داده شده که از نوع اول است و گاهی به افراد فاسد و مفسد نسبت داده شده که از نوع دوم است، به ویژه در آیاتی مقید به «سیء» شده، مانند ﴿وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ﴾؛ «نیرنگ بد تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد».^۱

واژه «کایدنی» از ماده «کَیْد» به معنای هرگونه طرح پنهانی و چاره‌اندیشی مخفیانه است و به گفته جمعی از ارباب لغت، با واژه «مکر» هم‌معناست، جز این که «کید» قوی‌تر از «مکر» است، لذا در قرآن مجید نیز گاهی به خدا نسبت داده شده و گاهی به افراد فاسد و مفسد؛ در سوره طارق می‌خوانیم: ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾؛ «آنها پیوسته نقشه‌ای شیطانی می‌کشند، * و من هم در برابر آنها تدبیر می‌کنم».^۲

شکی نیست که همیشه افرادی می‌خواهند از طریق نقشه‌های مخفیانه دیگران ضربه بزنند، که سرچشمه آن یا عداوت است، یا حسد و یا مزاحمت منافع مادی؛ امام علی (ع) از خداوند تقاضا می‌کند که در برابر این‌گونه افراد چنان هوشیار باشد که بتواند نقشه‌های آنان را نقش بر آب کند.

البته این تعبیر پیامی هم دارد و آن، لزوم هوشیاری در مقابل دشمنان و مخالفان است و این که نباید در برابر آنها خاموش نشست، بلکه تلاش کرد نقشه‌های آن‌ها از طریق صحیحی باطل شود.

امیرمؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَا أَكُونُ كَالضَّبْعِ: تَنَامُ عَلَى طُولِ اللَّدْمِ، حَتَّى يَصِلَ إِلَيْهَا طَالِبُهَا، وَيَخْتَلِهَا رَاصِدُهَا، وَلَكِنِّي أَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ؛ به خدا سوگند من همچون کفتار نیستم که با ضربات آرام و ملایم (در برابر لانه‌اش) به خواب می‌رود تا صیاد به او می‌رسد و دشمنی که در کمین

۱. فاطر، آیه ۴۳.

۲. طارق، آیات ۱۵ و ۱۶.

اوست غافلگیرش می‌کند (ولی من غافلگیر نمی‌شوم)، بلکه (با هوشیاری تمام، مراقب مخالفان هستم و) با شمشیر برنده هواداران حق، بر کسانی که به حق پشت کرده‌اند می‌گویم...»^۱

سپس در پنجمین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من قدرتی ده تا بر کسی که بر من چیره شده، غالب شوم»؛ (وَ قُدْرَةً عَلٰی مَنْ اضْطَهَدَنِي).
واژه «اضْطَهَدَنِي» از ماده «ضَهَد» در اصل به معنای قهر و غلبه است.
مفهوم کلام امام علیه السلام این است که اگر دشمنی داشتم که بر من غالب شد، من ساکت نشینم، بلکه اسباب پیروزی بر او را فراهم سازم و قهر و غلبه او را به مقهور و مغلوب شدن تبدیل کنم.

پیام این سخن روشن است و آن این که حتی اگر در یکی از جبهه‌ها دشمن پیروز شد، من آن را به عنوان پیروزی نهایی نپذیرم، بلکه سعی کنم پیروزی او را به شکست مبدل سازم. این درس بزرگی است برای کسانی که دشمنان سرسختی دارند.

در بسیاری از جنگ‌ها اتفاق می‌افتد که دشمن نخست پیروز می‌شود، اما هنگامی که طرف مقابل تجدید قوا می‌کند، دشمن مغلوب شده و عقب‌نشینی می‌کند، همان‌گونه که در جنگ حنین برای مسلمانان این‌گونه شد، نخست بر اثر خدعه و نیرنگ دشمن و نیز غرور، مسلمین شکست خورده، و سپاه اسلام متلاشی شد، اما هنگامی که عباس، عموی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با صدای رسایی که داشت، مسلمین را با عبارات بسیار مؤثری به استقامت دعوت کرد مسلمانان متحد شدند و سپاه دشمن را در هم شکستند و از آنان غنائم و اسیرهای فراوانی گرفتند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۶.

ششمین درخواست امام علیه السلام این است که «به من توانایی ده تا دروغ عیب‌جویان را تکذیب کنم»؛ (وَ تَكْذِيباً لِمَنْ قَصَّيْتِي).

«قَصَبَ» از ماده «قَصَبَ» (بر وزن قصد) در اصل به معنای قطع کردن است (نام قصاب به همین مناسبت است، چون اعضای حیوان را قطع می‌کند)، سپس به معنای عیب‌جویی که سبب قطع صفات پسندیده انسان می‌شود، به کار رفته است.

در جوامعی که ظالمان و مستبدان حاکم‌اند گاهی حتی اجازه تکذیب نسبت‌های دروغ را به صالحان نمی‌دهند، در نتیجه دروغ‌ها در جامعه می‌ماند و به تدریج عده‌ای ساده‌اندیش آن را می‌پذیرند. در این‌گونه جوامع مؤمنان باید شجاع باشند و دروغ‌ها را تکذیب کنند و برای این کار از خداوند قدرت و توانایی بخواهند تا هیچ کس آن دروغ را باور نکند و سوابق صالحان تیره نشود.

البته گاهی عیب‌جویان تلاش بسیاری می‌کنند که چهره حق ظاهر نشود و با تکرار و پخش شایعات و دادن آدرس‌های دروغین و آمار نادرست سخن باطل خود را صحیح جلوه دهند؛ در این‌گونه موارد نیز باید برنامه‌ریزی کرد و از همان راهی که دشمن وارد شده، وارد شوند و از خدا نیرو بطلبند تا دروغ دروغ‌گویان را آشکار کنند.

اگر به تاریخ اسلام مراجعه کنیم و شایعات دروغین درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام را در عصر بنی‌امیه بنگریم، می‌بینیم که دروغ‌گویان با چه نقشه‌هایی می‌توانند دروغ خود را جا بیندازند و اگر شجاعت یاران فداکار علی علیه السلام نبود ممکن بود آن دروغ‌ها در تاریخ همچنان باقی بماند.

در مروج الذهب مسعودی آمده است: هنگامی که بنی‌عباس بر بنی‌امیه چیره شدند و دوران حکومت ابوالعباس سفاح (نخستین خلیفه عباسی) آغاز شد،

عده‌ای از شامیان نزد او آمده، و قسم یاد کردند که ما (بر اثر تبلیغات شوم بنی‌امیه در شام) گمان می‌کردیم پیغمبر اکرم ﷺ خویشاوندی جز بنی‌امیه نداشته و از عباس، عموی پیغمبر و فرزندان او کاملاً بی‌خبر بودیم.^۱

و بسیار می‌شود که مقدمات رسوایی دروغ‌گویان به صورت غیر منتظره و حتی گاهی به دست دشمن فراهم می‌گردد، مانند کاری که بنی‌امیه در داستان کربلا کردند که پس از آن جنایات، آثار جرم خود را به کوفه و شام برده و خود را رسوای خاص و عام نمودند، به‌ویژه با خطبه‌هایی که امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در شام خواندند.

هفتمین درخواست امام علیه السلام این است: «مرا از تهدید تهدیدکنندگان سالم بدار (و تهدید آن‌ها را بی‌اثر کن)»؛ (وَ سَلَامَةً مِّمَّنْ تَوَعَّدْنِي).

روشن است که در مقابل تهدید دشمنان نباید ساکت نشست، باید تدبیرهایی اندیشید تا جلوی عملی شدن تهدیدات آن‌ها گرفته شود و باید از خدا تقاضا کرد که در این راه موفقیت را عنایت کند. بنابراین امام علیه السلام در این جمله پیامی دارد و آن این است که تهدیدهای دشمن نباید نادیده گرفته شود و اگر در برابر آن دفاع لازم انجام نشود، ممکن است تهدید جامه عمل به خود بیوشد.

در این جا سؤالی پیش می‌آید: در هفت درخواست گذشته امام علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کند که بتواند در مقابل دشمن مقابله به مثل کند، در حالی که می‌دانیم این کار جزء فضائل اخلاقی محسوب نمی‌شود، فضیلت آن است که انسان بدی‌ها را مقابله به ضد کند، یعنی با نیکی پاسخ دهد.

پاسخ این سؤال را با توجه به این نکته می‌توان داد که دشمنان دو گونه‌اند: گروهی فریب خورده و نادان‌اند که با مهربانی و محبت و مقابله به ضد می‌توان دشمنی آن‌ها را به دوستی تبدیل کرد.

گروه دیگر به قدری در دشمنی سرسخت‌اند که اظهار محبت در مقابل آن‌ها مایهٔ جسارت آنان می‌شود و بر ظلم و عداوت خود می‌افزایند؛ بدیهی است که در مقابل چنین گروهی باید مقابله به مثل کرد، البته در حدّ اعتدال. مقصود امام علیه السلام از درخواست‌های هفت گانهٔ بالا همین است.

روشن است که این‌گونه موضع‌گیری‌ها و در واقع تن ندادن به ظلم ظالم، و دفع شرّ او نوعی شجاعت و از فضایل مهم اخلاقی است.

امام علیه السلام در هشتمین و نهمین درخواست از خداوند عرضه می‌دارد: «خداوند! مرا موفق بدار تا از کسی که مرا به راه راست هدایت می‌کند پیروی کنم و از کسی که ارشادم می‌کند تبعیت نمایم»؛ (وَفَقِّنِي لِبَطَاعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي وَمُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي).

واژهٔ «سَدَّدَنِي» از مادهٔ «سَدَّ» گرفته شده که در اصل به معنای بستن روزنه‌هاست که نتیجهٔ آن محکم‌کاری است، و از آن‌جا که کارهای خوب و مفید استحکام خاصی دارند، «سداد» به معنای کار نیک آمده است. بنابراین جملهٔ «وَفَقِّنِي لِبَطَاعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي» مفهومش این است: مرا توفیق ده از کسی که مرا از هرگونه آسیب و خللی حفظ می‌کند، اطاعت کنم.

واژهٔ «أَرْشَدَنِي» از مادهٔ «ارشاد» به معنای راهنمایی کردن است و تفاوت آن با «سَدَّدَنِي» روشن می‌باشد.

ممکن است ارتباط این دو جمله با هفت جملهٔ قبل این باشد که برای پیروزی در آن هفت درخواست، انسان نباید تنها به فکر خود قناعت کند، بلکه از صاحب‌نظران کمک گرفته و از خداوند توفیق بخواهد که از نظرات صائب آن‌ها پیروی کند تا به مقصود خود برسد.

این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه السلام در این دو درخواست از خداوند تقاضا می‌کند: همان‌گونه که توفیق مقاومت در برابر دشمنان را از تو خواستم، در مقابل، توفیق ده که در برابر خیرخواهان و راهنمایان، راه تسلیم و پیروی را پیش گیرم!

بخش ششم

۹ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَسَدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنُّصْحِ، وَأَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ، وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَدْلِ، وَأُكَافِيَ مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَأُخَالِفَ مَنْ اِعْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَأَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَأُغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ.**

ترجمه

۹. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا تأیید کن تا نسبت به کسی که به من خیانت کرده، خیرخواهی کنم! به من توفیق ده که هرکس از من دوری کند، من با او نیکی کنم و پیوند برقرار سازم! به من توفیق ده تا کسی که مرا محروم کرده با بذل و بخشش به او پاداش دهم! به من توفیق ده که هر کس (از خویشاوندان) با من قطع پیوند کرده من با صلۀ رحم پاسخ دهم (و اگر بدی کرده نیکی کنم)! به من توفیقی ده که هرکس غیبت مرا کند من برخلاف او به نیکی از او یاد کنم! به من توفیق ده که درمقابل نیکی‌ها سپاس‌گزاری کنم و از بدی‌ها چشم‌پوشم!

شرح و تفسیر

مقابله به احسن!

امام علیه السلام در این بخش از دعا از خداوند هفت چیز را تقاضا می‌کند که همه آن‌ها مقابله به ضدّ یا مانند آن است که از آیات و روایات اسلامی الهام گرفته است. این بخش در برابر بخش قبل است که بیشتر موارد آن مقابله به مثل در

مقابل ستمگران زورگو بود، و تفاوت این دو روشن است. این بخش درباره کسانی است که گرفتار خطایی شده و یا اگر به کار ناشایستی دست می‌زنند قابل اصلاح و هدایت‌اند و از طریق مقابله به ضد می‌توان آن‌ها را راهنمایی کرد، در حالی که در بخش قبل، کسانی مطرح بودند که هرگز در برابر حق تسلیم نمی‌شوند و خوبی در حق آن‌ها نتیجه معکوس می‌دهد.

در نخستین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آتش درود فرست و مرا تأیید کن تا نسبت به کسی که به من خیانت کرده، خیرخواهی کنم»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَسَدِّدْنِي لِأَنَّ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّيَنِي بِالنُّصْحِ).

واژه «غَشَّيَنِي» از ماده «غَشَّ» - همان‌گونه که در شرح دعای هشتم گفتیم - به معنای فریب دادن، تقلب کردن، گمراه ساختن و خیانت کردن است و ضد آن خیرخواهی است. تقلب در معامله را «غَشَّ» می‌گویند، چرا که نوعی خیانت است.

تفاوت آن با ماده «غَشَّيَنِي» که وقتی به باب تفعیل می‌رود «غَشَّيَ» می‌شود و به معنای پوشانیدن است، روشن می‌باشد.

واژه «نُصْح» - همان‌گونه که در شرح دعای ششم آمد - در اصل به معنای خالص و بی‌غُلّ و غَشَّ بودن است و به عسل خالص «ناصح» می‌گویند؛ سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی خیرخواهی و خلوص نیت و دلسوزی گفته می‌شود به کار رفته است.

بدیهی است که هرگاه انسان در مقابل فرد خیانت‌کار خیرخواهی کند در بیشتر موارد او شرمنده می‌شود و درصدد جبران برخواهد آمد و این یکی از خلق و خوهای برجسته اسلامی است که نتیجه بسیار مطلوبی در اصلاح افراد فاسد دارد.

و در دومین درخواست عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) به من توفیق ده که

هرکس از من دوری کند، من با او نیکی کنم و پیوند برقرار سازم»؛ (وَ أَجْرِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُرِّ).

واژه «هَجَرَنِي» از ماده «هَجَرَ» (بر وزن فجر) به گفته راجب در مفردات، هرگونه جدایی از دیگری را خواه از نظر بدن باشد یا زبان یا قلب، شامل می‌شود. این در واقع یکی دیگر از پاسخ‌دادن بدی با خوبی است. برخی افراد با هر دلیل کوچک یا بزرگی از انسان قهر می‌کنند و رابطه خود را به فراموشی می‌سپارند، در این جا آیا باید مقابله به مثل کرد؟! امام علیه السلام می‌فرماید: مقابله به ضد می‌کنیم و پیوند دوستی را برقرار می‌سازیم. نمونه‌های زیادی از این موضوع در حالات معصومین علیهم السلام وارد شده که در آخر این بحث ذکر خواهیم کرد.

در روایات اسلامی از کسانی که با برادر مسلمان خود قهر می‌کنند، مذمت شدید شده است، از جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجِينَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَا يَةَ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ؛ هرگاه دو مسلمان از هم قهر کنند و سه روز به همان حال باقی بمانند و صلح نکنند از اسلام (واقعی) خارج می‌شوند و در میان آن‌ها ولایت و پیوند دینی نخواهد بود و هر کدام از آن‌ها در آستی کردن سبقت بگیرد روز قیامت در ورود به بهشت پیشگام خواهد بود»^۱.

تعبیر تکان دهنده‌ای که در این روایت آمده گویای اهمیت این موضوع از نظر اسلام است. روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، از جمله، در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِيَّاكَ وَهَجْرَانَ أَخِيكَ فَإِنَّ الْعَمَلَ لَا يُتَقَبَّلُ مِنَ الْهَجْرَانِ؛ ای ابوذر! از جدایی و قهر کردن از برادر مسلمانت بپرهیز، چرا که اعمال (نیک) با جدایی (در درگاه خدا) پذیرفته نمی‌شود»^۲.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۵.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۷۰.

سپس امام علیه السلام در سومین درخواست عرضه می‌دارد: «به من توفیق ده تا به کسی که مرا محروم کرده با بذل و بخشش به او پاداش دهم»؛ «وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ».

گاهی انسان از برادر مسلمان خود درخواست وام یا کمکی می‌کند و در نهایت حاجت است، ولی او محرومش می‌سازد، در این جا مردم دو گروه‌اند: بسیاری می‌گویند: «ما نیز هنگامی که او نیاز پیدا کرد محرومش خواهیم کرد»، و در عمل نیز چنین کاری را انجام می‌دهند، ولی گروه اندکی هستند که مقابله به مثل نکرده، بلکه در مقابل محرومیت، بذل و خدمت می‌کنند و این نشانه عظمت روح انسان و سیره معصومان علیهم السلام و بزرگان است.

در چهارمین درخواست عرضه می‌دارد: «به من توفیق ده که هر کس (از خویشاوندان) با من قطع پیوند کرده، من با صلهٔ رحم پاسخ دهم (و اگر بدی کرده نیکی کنم)»؛ «وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ».

تفاوت میان «بر» که در جمله‌های قبل آمد و «صله» که در جملهٔ مورد بحث آمده در این است که «بر» هرگونه نیکوکاری را شامل می‌شود، اما «صله» نیکوکاری‌هایی است که با برقراری رابطه همراه است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَوْصَانِي رَبِّي بِسَبْعٍ: أَوْصَانِي بِالْإِخْلَاصِ فِي السَّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَأَنْ أَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَنِي وَأُعْطِيَ مَنْ حَرَمَنِي وَأَصِلَ مَنْ قَطَعَنِي...؛ پروردگار من مرا به هفت چیز سفارش کرده است: اخلاص در پنهان و آشکار، و این که عفو کنم کسی را که به من ستم کرده و عطا کنم به کسی که مرا محروم ساخته و صلهٔ رحم کنم نسبت به کسی از من قطع رابطه کرده است...»^۱.
جملهٔ «وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ» اشاره به دوستانی است که با انسان قهر

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۰.

می‌کنند و رابطه خود را نادیده می‌گیرند و جمله «وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ» اشاره به خویشاوندانی است که با انسان قطع رابطه کرده‌اند.

سپس در پنجمین درخواست عرضه می‌دارد: «به من توفیقی ده که هرکس غیبت مرا کند من برخلاف او به نیکی از او یاد کنم»؛ (وَ أَحَالِفُ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَيَّ حُسْنِ الذِّكْرِ).

می‌دانیم که غیبت، ذکر عیوب پنهانی افراد پشت سر آن‌هاست و از بزرگ‌ترین گناهان است، زیرا آبروی انسان را که ارزش خون او را دارد، می‌ریزد. در قرآن مجید و روایات به شدت از غیبت نهی شده و تعبیرات بسیار شدید و مجازات‌های مهمی برای آن گفته شده است.

«حُسْنِ الذِّكْرِ» نقطه مقابل غیبت است، یعنی انسان پشت سر دیگران به نیکی از آن‌ها یاد کند و صفات نیک آن‌ها را بشمارد و تحسین کند. انجام این کار در برابر کسی که غیبت کرده، در واقع مقابله به ضد است که کار نیکان و پاکان و اولیاء الله می‌باشد و تأثیر فوق‌العاده‌ای در تغییر روش دشمنان و مخالفان و بدگویان دارد.

در ششمین و هفتمین درخواست که لحن متفاوتی با پنج درخواست گذشته دارد، می‌گوید: «(خداوندا!) به من توفیق ده که در مقابل نیکی‌ها سپاس‌گزاری کنم و از بدی‌ها چشم بپوشم»؛ (وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ، وَأُعْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ).

البته این دو درخواست مقابله به مثل نیست، ولی مفهوم جامعی دارد که بیانگر فضائل مهم اخلاقی است: قدردانی و شکرگزاری در برابر نیکی‌ها و چشم‌پوشی از بدی‌ها.

۱. بعضی از ارباب لغت گفته‌اند که مخالفت اگر با «إلی» متعدی شود (مانند جمله بالا) به معنای قصد انجام کاری است که از آن نهی کرده و اگر با «عن» متعدی شود به معنای مخالفت و ضدیت است. ولی در هر صورت معنای مخالفت در آن نهفته است.

بازتاب فضائل اخلاقی در قرآن و سیره معصومین علیهم السلام

آنچه در این بخش از دعا آمده که امام علیه السلام از خدا توفیق می طلبد تا بدی ها را به نیکی پاسخ گوید و طرف مقابل را از این طریق از کار خود شرمند کند، در واقع برگرفته از آیات قرآن مجید است.

در آیه ۹۶ سوره مؤمنون می فرماید: «إِذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ»؛ «بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده)؛ ما به آنچه توصیف می کنند داناتریم».

و در آیه ۳۴ سوره فصلت می خوانیم: «وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»؛ «هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است».

در تفسیر آیه شریفه «وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» که در دو سوره قرآن آمده (رعد/۲۲ و قصص/۵۴) این احتمال نیز داده شده که مؤمنان راستین کسانی هستند که بدی ها را با نیکی پاسخ می گویند و جهل جاهل را با حلم و سخنان زشت کفار را با سخنان نیک.

در سوره فرقان که صفات عباد الرحمن آمده، دومین وصف آن ها چنین است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ «هنگامی که جاهلان آن ها را (با صفات زشت و تعبیرات بد) خطاب می کنند، آن ها در پاسخ با سخنان مؤدبانه برخورد می نمایند».^۱

در حالات معصومین علیهم السلام نیز مصداق این معانی فراوان است، از جمله در آن حدیث مشهور مرد شامی و امام مجتبی علیه السلام آمده است: بعد از این که آن مرد شامی

۱. فرقان، آیه ۶۳.

به واسطه ذهنیت بدی که بر اثر تبلیغات بنی امیه از خاندان امیر مؤمنان علیه السلام داشت، بدگویی زیادی به امام مجتبی علیه السلام کرد، حضرت با محبت با او رفتار نمود و او را به عنوان مهمان به خانه خود دعوت فرمود و به او قول داد که به حل مشکلاتش کمک نماید.^۱

در حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بارها ظهور و بروز این فضیله دیده می شود؛ یک مورد آن، داستان همان مرد یهودی است که هر روز از بالای پشت بام خاکستر گرم بر سر حضرت می ریخت و حضرت به جای مقابله به مثل، هنگامی که شنید او بیمار است به عیادت او رفت و احوال پرسی صمیمانه کرد.

در جنگ احد نیز معروف است که وقتی پیشانی و دندان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را شکستند، پیغمبر صلی الله علیه و آله به جای نفرین، برای آن‌ها دعا کرد و در حالی که خون را از پیشانی خود پاک می کرد، عرضه داشت: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خداوندا! قوم مرا هدایت کن، آنچه آن‌ها انجام می دهند از روی نادانی است».^۲

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِذَا تَنَازَعَ اثْنَانِ فَعَاوَزَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فَلْيَرْجِعِ الْمَظْلُومُ إِلَى صَاحِبِهِ حَتَّى يَقُولَ لِصَاحِبِهِ أَيُّ أَخِي أَنَا الظَّالِمُ حَتَّى يَقْطَعَ الْهَجْرَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَكَمٌ عَدْلٌ يَأْخُذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ؛ هنگامی که دو نفر با هم نزاع کنند و یکی از آن‌ها بر دیگری چیره شود، باید آن فرد مظلوم به سوی رفیقش بازگردد و بگوید: «برادرم! من ظالم بودم» تا با هم قطع رابطه نکنند، البته خداوند تبارک و تعالی حاکم عادل است که حق مظلوم را از ظالم سرانجام خواهد گرفت».^۳

در بحار الانوار آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در توصیف یارانش می فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۵۳۱.

۲. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۲۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۴۴.

«فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ إِذَا لَرَأَيْتَ قَوْمًا يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَيَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا؛ هرگاه روزها آن‌ها را بینی خواهی دید که بر روی زمین متواضعانه گام برمی‌دارند و به مردم سخنان نیک می‌گویند و هنگامی که جاهلان آن‌ها را (با سخنان زشت) مخاطب قرار دهند، آن‌ها با نیکی پاسخ می‌دهند و هنگامی که از کنار کارهای لغو (بیهوده‌گویان) می‌گذرند، با بزرگواری عبور می‌کنند».^۱

ابوالفرج اصفهانی در کتاب/اغانی نقل می‌کند: ابراهیم، فرزند خلیفه عباسی با امیرمؤمنان علیه السلام بسیار دشمن بود؛ روزی به مأمون گفت: علی را در خواب دیدم و از او پرسیدم: کیستی؟ جواب داد: علی بن ابی طالب هستم. سپس مقداری راه رفتیم تا به پلی رسیدیم، خواست زودتر از من عبور کند، او را گرفتم و گفتم: تو ادعای زعامت داری، با این‌که ما به آن شایسته‌تر هستیم. او در جواب، آن‌گونه که دیگران از او تعریف می‌کردند، پاسخ بلیغانه‌ای نداد! مأمون سؤال کرد: مگر چه پاسخ داد؟ ابراهیم گفت: چیزی جز سلاما سلاما (درود درود) نگفت. مأمون گفت: به خدا سوگند بلیغ‌ترین پاسخ را به تو داده است. ابراهیم پرسید: چطور؟ مأمون گفت: به تو فهمانده که نادانی و درخور گفتگو نیستی، زیرا خداوند عزوجل فرموده است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا». ابراهیم شرمنده شد و گفت: کاش این قصه را برای تو نقل نمی‌کردم.^۲

نتیجه این‌که آن بزرگواران حتی در خواب نیز به‌جای مقابله به مثل، مقابله به ضد می‌کردند.



۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۲۰.

۲. اغانی، ج ۱۰، ص ۱۵۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۷۰.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّني بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ، وَأَبْسِنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَظْمِ الْغَيْظِ، وَإِطْفَاءِ النَّارِ، وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ، وَإِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِتْرِ الْعَائِنَةِ، وَلِيَنِ الْعَرِيكَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّيْرَةِ، وَسُكُونِ الرِّيْحِ، وَطِيبِ الْمَخَالِقَةِ، وَالسَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَإِيْثَارِ التَّفَضُّلِ، وَتَرْكِ التَّغْيِيرِ، وَالْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ، وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ، وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْنَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَمُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ.

ترجمه

۱۰. خداوند! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به زیور صالحان بیارای و جامهٔ زینت پرهیزکاران (در امور زیر) را به من بپوشان! مرا در گسترش عدل و داد و فرونشاندن خشم خود و خاموش کردن آتش فتنه و جمع کردن پراکندگان و اصلاح ذات البین موفق فرما؛ به من توفیق ده که نیکی نیکان را آشکار سازم و بدی بدان را پنهان دارم؛ و با مردم با نرمی برخورد کنم و متواضع باشم و خوشرفتاری نمایم و باوقار و خوش برخورد باشم؛ (و همچنین) در به دست آوردن فضائل اخلاقی و هرگونه فضیلت فردی و اجتماعی بر دیگران پیشی گیرم و احسان و تفضل را مقدم دارم؛ و دیگران را به خاطر خطا یا عیب یا گناهشان سرزنش نکنم و از احسان به غیر مستحق خودداری کنم؛ سخن حق بگویم هرچند سخت و سنگین باشد؛

خداوندا! به من توفیق ده که گفتار و کردار خیرم را کم بشمرم، اگر چه زیاد باشد و گفتار و رفتار شرم را زیاد بشمرم، هرچند کم باشد؛ این توفیقات را برای من به وسیله دوام اطاعت و ملازمت با جماعت و دوری از بدعت‌گذاران و کسانی که آراء ساختگی خود را به کار می‌بندند، کامل فرما!

شرح و تفسیر

زینت صالحان

امام علیه السلام در این بخش از دعا نخست از خداوند دو تقاضا می‌کند و سپس بیست فضیلت اخلاقی اشاره می‌فرماید، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به زیور صالحان بیارای و جامه زینت پرهیزکاران را (در امور زیر) به من ببوشان»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَحَلِّبِي حِلْيَةَ الصَّالِحِينَ، وَالْبِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ).

«حِلْيَةَ» در اصل به معنای زیورآلاتی است که از سنگ‌های قیمتی و طلا و نقره می‌سازند و بیشتر، زنان از آن استفاده می‌کنند و «زِينَةَ» مفهوم گسترده‌تری دارد که هرگونه تزئین ظاهری و باطنی، مادی و معنوی را شامل می‌شود، بنابراین نسبت میان این دو نسبت عموم و خصوص مطلق است.

«صالحان» از ماده «صلاح» در اصل به معنای هرگونه شایستگی است و البته مراتب و درجاتی دارد، گاهی اشاره به درجات پایین آن است، مانند آنچه در آیه ۲۳ سوره رعد آمده است: ﴿يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾.

و در آیه ۳۲ سوره نور آمده است: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ﴾؛ «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را».^۱

۱. آل عمران، آیه ۱۱۴.

و گاهی اشاره به مراتب والاتری است، مانند آنچه در توصیف گروهی از اهل کتاب آمده است: ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ «به خدا و روز واپسین ایمان می آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ و در انجام کارهای نیک، بر یکدیگر پیشی می گیرند؛ و آن‌ها از صالحان‌اند».

و گاهی ناظر به مرتبه بسیار والای آن است، که انبیا و اولیا تقاضای آن را داشته‌اند، مانند آنچه درباره ابراهیم خلیل علیه السلام می خوانیم که عرضه داشت: ﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْغِنَى بِالصَّالِحِينَ﴾؛ «پروردگارا! به من علم و دانش ببخش، و مرا به صالحان ملحق کن».^۱

آنچه در دعای امام علیه السلام آمده به قرینه عبارتی که بعد از آن خواهد آمد، اشاره به مقامات والای صالحان است.

تفاوت «صالحان» و «متقین» نیز روشن است: «صالحان» بیشتر ناظر به کارهای ایجابی است و «متقین» به کارهای سلبی، یعنی پرهیز از معاصی و بدی‌ها و زشتی‌ها.

سپس امام علیه السلام حلیه صالحان و زینت متقین را در کلام مشروحی در بیست صفت برجسته و اخلاق فاضله بیان می فرماید و این یک پیام مهم دارد و آن این است که اگر می خواهید به حلیه صالحین و زینت متقین آراسته شوید باید این فضائل اخلاقی را در خود زنده کنید؛ راه رسیدن به این مقصود نیز روشن است. در آغاز عرضه می دارد: «مرا در گسترش عدل و داد و فرونشاندن خشم خود و خاموش کردن آتش فتنه و جمع کردن پراکندگان و اصلاح ذات‌البین موفق فرما؛ (فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَكَطْمِ الْغَيْظِ، وَاطْفَاءِ النَّارِ، وَصَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ، وَاصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ). این پنج صفت از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است.

۱. شعراء، آیه ۸۳.

عدالت همان چیزی است که بر تمام عالم هستی حاکم است و جامعه انسانی نیز بدون آن، آماج آسیب‌هاست و علمای اخلاق تمام صفات اخلاقی را در عدالت خلاصه کرده و معتقد هستند که رذائل اخلاقی همیشه در افراط و تفریط‌هاست و حدّ اعتدال همان فضیلت است؛ مثلاً می‌گویند: شجاعت، حدّ وسط میان تهوّر و ترس است. تهوّر این است که انسان از هیچ چیز نترسد، حتی اموری که بسیار آسیب‌زننده است و باید از آن اجتناب کرد، و جُبْن و ترس و بزدلی نقطه مقابل آن است که از همه چیز بترسد، حتی از اموری که جای ترسیدن ندارد، ولی شجاعت، حدّ وسط میان این دو است. علمای اخلاق، دیگر صفات اخلاقی را نیز از این طریق تعریف می‌کنند.

در کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا؛ نادان را نمی‌بینی مگر این‌که یا تندروست و یا کندرو».^۱

البته منظور امام علیه السلام در این عبارت، بیشتر همان عدالت اجتماعی و به تعبیر دیگر: رعایت عدالت در حقّ دیگران است و واژه «بسط» (گسترش) شاهد این معناست. قرآن مجید نیز آن را در کنار احسان قرار داده و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»؛ «خداوند به (انجام دادن) عدل و احسان فرمان می‌دهد».^۲

قابل توجه این‌که قرآن یکی از اهداف بعثت انبیا و پیغمبران را بسط عدالت اجتماعی شمرده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ «ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».^۳

۱. نهج البلاغه، حکمت ۷۰.

۲. نحل، آیه ۹۰.

۳. حدید، آیه ۲۵.

در روایات اسلامی نیز مسأله عدالت اهمیت فوق العاده‌ای دارد، تا آن جا که در روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «عَدْلُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامٍ لَيْلُهَا وَصِيَامٌ نَهَارُهَا وَجَوْزُ سَاعَةٍ فِي حُكْمٍ أَشَدُّ وَأَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مَعَاصِي سِتِّينَ سَنَةً؛ یک ساعت رعایت عدالت بهتر از هفتاد سال عبادتی است که شب را به عبادت پردازد و روز را روزه‌دار باشد و یک ساعت حکم ظالمانه دادن، در نزد خداوند از معصیت شصت سال شدیدتر و بزرگ‌تر است»^۱.

هرگاه بی‌عدالتی بر جامعه حاکم شود، گروهی که مظلوم واقع شده‌اند برای گرفتن حق خود قیام می‌کنند و درگیری و اختلاف آغاز و گاهی به خون‌ریزی و وسیع منجر می‌شود. بنابراین، آرامش جامعه تنها در سایه عدالت است. و اما موضوع «كَطْمُ الْغَيْظِ»^۲ (فرونشاندن خشم) و به تعبیر دیگر: تسلط بر اعصاب هنگام عصبانیت، اهمیت فوق العاده‌ای در آرامش جامعه انسانی دارد، زیرا انسان هنگام خشم، دست به کارهایی می‌زند که بسیار خطرناک است و ممکن است مقابله به مثل شده و درگیری‌ها تا حد نامعلومی ادامه یابد. در آیات و روایات اسلامی نیز نسبت به فرونشاندن خشم تأکید فراوان شده است.

قرآن مجید در آیه ۱۳۴ سوره آل عمران در بیان اوصاف متقین و پرهیزکاران می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ «همان کسانی که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند؛ و خشم خود را فرو می‌برند؛ و از خطای مردم درمی‌گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست دارد».

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۲.

۲. «كَطْمٌ» در اصل به معنای بستن دهانه مشکی که پر از آب است و از آن جا که هنگام خشم انسان پر از ناراحتی می‌شود اگر خشم خود را فرو برد گویی دهانه مشک پرآبی را بسته است و واژه «الغیظ» به معنای شدت غضب و حالت برافروختگی هنگام خشم است.

یعنی نخست به مسأله انفاق که از مهم ترین مسائل اخلاقی و اجتماعی است اشاره کرده و سپس به مسأله کظم غیظ می پردازد.

در حدیث معروفی آمده است که یکی از کنیزان امام سجاد علیه السلام هنگامی که آب روی دست آن حضرت می ریخت تا ایشان دست خود را بشوید، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام علیه السلام را مجروح ساخت؛ حضرت از روی خشم سر بلند کرد و کنیز بلافاصله گفت: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ»، امام علیه السلام فرمود: خشم خود را فرو بردم. عرض کرد: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»، فرمود: تو را بخشیدم، خداوند تو را ببخشد. کنیز عرض کرد: «وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، امام علیه السلام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم.^۱

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْغَضَبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ مَنْ كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا وَ مَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا؛ غضب آتشی است شعله ور، کسی که آن را فرو برد آن آتش را خاموش کرده و کسی که رهايش سازد خودش نخستین کسی است که با آن می سوزد».^۲

در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزًّا وَجَلًّا عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ هیچ بنده ای نیست که خشم خود را فرو برد، مگر این که خداوند متعال او را در دنیا و آخرت عزت می دهد».^۳

«النَّائِرَةِ» از ماده «نار» گرفته شده و به معنای عداوت و دشمنی است، بنابراین خاموش کردن آتش دشمنی و عداوت در میان مردم، یکی از صفات برجسته صالحان و پرهیزکاران است.

بدیهی است که اگر آتش های دشمنی و عداوت در جامعه خاموش نگردد

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۸؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲. غرر الحکم، ج ۱۸۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۱۰.

ممکن است سرچشمه درگیری‌ها و حتی جنگ‌های خونین و طولانی و ویرانگر شود، اما اگر در آغاز توسط خردمندان جامعه خاموش گردد، امنیت و آرامش حاکم خواهد شد.

در شأن نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، که کارشان نفاق افکنی است اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی‌گردانند»^۱ آمده است که یکی از یهودیان به نام «شاس بن قیس» که در کفر و دشمنی با مسلمین کم‌نظیر بود، روزی از کنار جمعی از مسلمانان می‌گذشت، دید جمعی از طایفه اوس و خزرج که سال‌ها با هم جنگ‌های خونین داشتند در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته‌اند، و آتش اختلافات جاهلیت در میان آن‌ها به کلی خاموش شده است. از دیدن این صحنه ناراحت شد و با خود گفت: اگر این‌ها تحت رهبری محمد ﷺ این‌گونه پیش روند موجودیت یهود به خطر می‌افتد. برای روشن کردن آتش اختلاف بین آن‌ها نقشه‌ای کشید: به یکی از جوانان یهودی دستور داد که وارد جمع آن‌ها شود و حوادث خونین جنگ «بُعَاث» را که در جاهلیت بین اوس و خزرج واقع شده بود به یاد آن‌ها بیاورد.

این نقشه اثر کرد و آتش فتنه روشن شد و چیزی نمانده بود که آن‌ها با هم درگیر شوند. خبر به پیامبر اکرم ﷺ رسید، به سرعت با جمعی از مهاجران سراغ آن‌ها رفت و با اندرزهای مؤثر آن‌ها را از این راه بازداشت تا آن‌جا که جمعیت سلاح بر زمین گذاشتند و دست به گردن هم انداختند و به شدت گریه کردند و صلح و صفا میان آن‌ها برقرار شد. در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آن‌ها هشدار داد.^۲

۱. آل‌عمران، آیه ۱۰۰.

۲. کشف، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۶۴ و در بسیاری دیگر از تفاسیر این داستان در شأن نزول آیه فوق ذکر شده است.

امروز هم مشاهده می‌کنیم دشمنان شیطان‌صفت کارشان زدن به آتش فتنه‌هاست، تا مردم را به خود مشغول سازند و آن‌ها منافع نامشروعشان را به دست آورند.

اصلاح ذات‌البین

جمله «**ضَمَّ أَهْلَ الْفُرْقَةِ**» اشاره به آشتی دادن افرادی است که با هم اختلاف دارند و در واقع مکمل «**إِطْفَاءِ النَّائِرَةِ**» می‌باشد.

همان‌گونه که «**إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ**» جمله اخیر را تکمیل می‌کند. منظور از «**إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ**» این است که میان افرادی که با یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند گاهی با نصیحت، گاهی با تشویق و حتی گاهی با کمک‌های مالی، صلح و صفا برقرار سازیم.

در حدیث معروفی که مرحوم کلینی در کافی نقل کرده می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر که از یاران خاصش بود فرمود: «**إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شِيعَتِنَا مُنَازَعَةً فَأُفْتِدِهَا مِنْ مَالِي**؛ هنگامی که دیدی میان شیعیان ما نزاعی است از مال من چیزی به آن‌ها بده و نزاع را تمام کن»^۱.

در تأیید این حدیث، حدیث دیگری در همان کتاب کافی آمده که راوی می‌گوید: من و دامادم درباره میراثی با هم مشاجره داشتیم، مفضل از کنار ما گذشت، مدتی توقف کرد، بعد به ما گفت: بیایید به منزل من، ما به منزل او رفتیم و با چهارصد درهم ما را با هم صلح داد و در پایان گفت: «**أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ مِنْ مَالِي وَلَكِنْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَمَرَنِي إِذَا تَنَازَعَ رَجُلَانِ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي شَيْءٍ أَنْ أُصْلِحَ بَيْنَهُمَا وَأُفْتِدِيَهَا مِنْ مَالِهِ فَهَذَا مِنْ مَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام؛ بدانید که آنچه به شما دادم از اموال**

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.

من نیست، امام صادق علیه السلام به من امر فرموده که هرگاه دو نفر از اصحاب ما با هم اختلافی داشتند میان آن‌ها صلح برقرار کن و از مال من به آن‌ها بده، این مال که به شما دادم مال امام صادق علیه السلام است»^۱.

اصلاح ذات البین به قدری اهمیت دارد که امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «صَدَقَهُ يُجِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَقَاسَدُوا وَتَقَارَبُ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه‌ای که خداوند آن را (بسیار) دوست دارد اصلاح ذات البین است هنگامی که اختلاف پیدا کنند، و نزدیک ساختن آن‌ها به یکدیگر هنگامی که از هم دوری کنند»^۲.

اهمیت این موضوع تا جایی که امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در بستر شهادت فرزندان خود (امام حسن و امام حسین علیه السلام) را به آن توصیه کرد و فرمود: «أَوْصِيكُمْمَا وَ جَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ وَصَلَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ؛ شما و جمیع فرزندانم و اهل بیتم و هر کسی را که این وصیت‌نامه من به دست او برسد، به تقوای الهی و نظم امورتان و اصلاح ذات البین توصیه می‌کنم زیرا من از جد شما پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌فرمود: اصلاح ذات البین از تمام نمازها و روزه‌ها (ی مستحب) برتر است».

در قرآن مجید نیز بارها به اصلاح میان مسلمان‌ها توصیه شده است. تفاوت میان «ضَمُّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ» و «إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ» به ظاهر در این است که جمله اول، خاموش شدن آتش نزاع را در نظر دارد، ولی چون ممکن است ریشه‌های آن در دل طرفین باقی بماند و باز هم آتش شعله‌ور گردد، جمله دوم می‌گوید: ریشه‌ها را نیز اصلاح کن تا هرگز اختلاف برنگردد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲. همان.

در واقع این پنج وصف با یکدیگر ارتباط نزدیکی دارند، چرا که بسط عدالت در صورتی میسر است که افراد خشمگین خشم خود را فرو برده و آتش عداوت و دشمنی را خاموش کنند و دورافتادگان از یکدیگر را به یکدیگر نزدیک ساخته، میان آن‌ها صلح و صفا ایجاد کنند. با انجام دادن این امور (که ترتیب طبیعی با هم دارد) جامعه اسلامی، سالم، آرام و پیشرو خواهد شد و عدالت بر آن‌ها حاکم می‌گردد.

سپس در ششمین و هفتمین توصیف صالحان و متقیان عرضه می‌دارد: «(خداوند!) به من توفیق ده که نیکی نیکان را آشکار سازم و بدی بدان را پنهان دارم»؛ (وَإِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَسِتْرِ الْعَائِبَةِ).

به گفته ارباب لغت، «عَارِفَةٌ» و «مَعْرُوفٌ» یک معنا دارند و آن هرکار و هر صفتی است که شرع و عقل آن را می‌پسندد، و واژه «عَائِبَةٌ» اسم فاعل از «عیب» است، به معنای کسی که عیبی دارد، و تاء تأنیث در این جا به عنوان مبالغه است، همان‌گونه که در مورد «عَلَامَةٌ» گفته شده، بنابراین باید نیکی نیکان را منتشر ساخت و بدی بدان را مستور نمود؛ دلیل آن هم روشن است: منتشر ساختن نیکی‌ها باعث تشویق مردم می‌شود و پنهان ساختن بدی‌ها سبب فراموشی آن‌ها می‌گردد.

امیر مؤمنان علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر کلامی بلیغ در این زمینه دارد، به مالک می‌فرماید: «وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلُبُهُمْ لِمَعَائِبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا، الْوَالِي أَحَقُّ مِنْ سَتْرِهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ؛ باید دورترین اشخاص و مبعوض‌ترین آن‌ها نزد تو کسانانی باشند که بیشتر در جستجوی عیوب مردم‌اند، زیرا در (غالب) مردم عیوبی وجود دارد (که از نظرها پنهان است) و والی از همه سزاوارتر است که آن‌ها را بپوشاند،

بنابراین لازم است عیوبی را که بر تو پنهان است آشکار نسازی. وظیفه تو تنها این است که آنچه را بر تو ظاهر گشته اصلاح کنی، و درباره آنچه از تو مخفی مانده خدا داوری می‌کند. تا آن جا که در توان داری عیب‌پوشی کن تا خدا نیز عیوب تو را که دوست داری از رعیت پنهان باشد، بپوشاند.

در روایات اسلامی نیز تأکید فراوانی بر عیب‌پوشی شده است، از جمله در حدیثی می‌خوانیم که شخصی به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عرض کرد: «أَحِبُّ أَنْ يَسْتَرَّ اللهُ عَلِيَّ عُيُوبِي؛ دوست دارم خداوند عیوب مرا بپوشاند» حضرت فرمود: «اسْتُرْ عُيُوبَ إِخْوَانِكَ يَسْتُرْ اللهُ عَلَيْكَ عُيُوبَكَ؛ عیوب برادران دینی خود را بپوشان، خداوند عیوب تو را می‌پوشاند».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «مَنْ سَتَرَ عَلِيَّ مُؤْمِنٍ فَاحِشَةً فَكَأَنَّمَا أَحْيَا مَوْتُودَةً؛ کسی که کار زشت برادر مؤمنش را بپوشاند، مانند کسی است که کودک زنده به زیر خاک شده را نجات دهد».^۲

برابر روایات، اصولاً انسان سعادت‌مند کسی است که پرداختن به اصلاح عیوب خودش او را از عیب‌جویی دیگران بازدارد، در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «طُوبَى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ؛ خوشا به حال کسی که پرداختن به عیب خویشتن او را از پرداختن به عیوب مردم بازدارد».^۳

البته گاهی لازم می‌شود که بدی افراد بد آشکار گردد، و آن زمانی است که آشکار شدن آن سبب نهی از آن می‌شود، ولی تا به این مرحله نرسد نشر آن جایز نیست و در واقع مصداق غیبت است که به شدت از آن نهی شده است.

۱. کنز العمال، ج ۴۴۱۵۴.

۲. همان، ج ۶۳۸۸.

۳. کافی، ج ۸، ص ۱۶۹.

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که در علم «رجال» به صورت گسترده خوبی‌ها و بدی‌های اشخاص منتشر می‌شود و همچنین در مورد «جرح شاهد» یعنی جایی که شاهد در نزد قاضی شخص آلوده و دروغ‌گویی است، اما قاضی به حسن ظاهر او اعتماد کرده، در این جا گاهی واجب می‌شود که انسان واقعیت را بگوید تا حق به حق دار برسد، همچنین در مقام تظلم و دادخواهی، انسان مجاز است کارهای بد شخص ظالم را بیان کند؛ آیا این گونه کارها با آنچه پیش از این گفته شد، منافات ندارد؟

پاسخ روشن است: این حکم نیز مانند همه احکام، استثنائاتی دارد، در مواردی مصلحت اهم ایجاب می‌کند که بدی اشخاص آشکار شود، در این جا از باب قاعده اهم و مهم اظهار بدی‌ها جایز و گاهی واجب می‌شود.

سپس امام علیه السلام در پنج وصف دیگر که همه در واقع یک هدف را دنبال می‌کند، عرضه می‌دارد: «(خدایا!) به من توفیق ده که با مردم با نرمی برخورد کنم و متواضع باشم و خوش رفتاری نمایم و باوقار و خوش برخورد باشم»؛ (وَلِیْنِ الْعَرِیْکَةِ، وَخَفْضِ الْجَنَاحِ، وَحُسْنِ السَّیْرِ، وَسُکُونِ الرِّیْحِ، وَطِیْبِ الْمُحَالَفَةِ).

این صفات پنج‌گانه همگی درباره برخورد خوب با دیگران است که انسان با چهره گشاده و با محبت و اظهار مهربانی و خضوع و تواضع رفتار کند، به گونه‌ای که همگی تحت تأثیر اخلاق خوب او قرار گیرند.

واژه «عریکه» به گفته ارباب لغت، به معنای طبیعت و خوی انسان است و منظور از نرمی آن، برخورد ملایم با دیگران است.

قرآن شریف در مدح پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ؛» «به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم خو و مهربان شدی!»^۱

در حدیثی آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

«وَأُصْدَقَ النَّاسَ لَهْجَةً وَأَوْفَاهُمْ ذِمَّةً وَأَلْيَنَهُمْ عَرِيكَةً؛ أَنْ حَضَرْتَ رَاسْتَ گوتَرینِ مَرْدَمِ وَبَاوْفَاتَرینِ دَرِ عَهْدِ خُودِ وَنَرْمِ خُوتَرینِ اِشْخَاصِ بُوْدِ».^۱

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «بَارَكَ اللهُ عَلَى سَهْلِ الْبَيْعِ سَهْلِ الشُّرَاءِ سَهْلِ الْقَضَاءِ سَهْلِ الْاِقْتِضَاءِ؛ خُداوند بَرکت دَهد بَهِ کَسی کَهِ آسان می فروشد و آسان خریداری می کند و آسان بدهی خود را می پردازد و آسان طلب خود را از بدهکار می خواهد».^۲

واژه «خَفِضِ الْجَنَاحِ» پایین آوردن بال و پَر است، درست مانند پرنده ای که وقتی جوجه خود را نوازش می کند. بال و پَر خود را بر سر آن می اندازد؛ سپس به معنای تواضع و فروتنی به کار رفته است.

و در قرآن مجید به پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که نسبت به پیروانش «خَفِضِ جَنَاحِ» کند و متواضع باشد «وَاخْفِضِ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ».^۳ و بعضی «خَفِضِ جَنَاحِ» را به معنای اظهار مهربانی هنگام تربیت دیگری دانسته اند. البته موارد استعمال آن مختلف است، گاهی معنای اول مناسب است و گاهی معنای دوم.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه خود به محمد بن ابی بکر (هنگامی که محمد والی مصر بود) چنین می فرماید: «فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَأَسِرْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ؛ بال های خود را برای آن ها فرود آور! (و تواضع کن) و در برابر آن ها نرمی کن و چهره خود را گشاده دار، و میان آنان حتی در نگاه کردن مساوات را رعایت کن!».^۴

۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۸.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۸، ح ۷۹.

۳. شعراء، آیه ۲۱۵.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

و تعبیر به «وَ حُسْنِ السَّيْرِ» یعنی با مردم با محبت و احترام و آسان‌گیری در کارها رفتار کند.

و اما «وَ سُكُونِ الرِّيحِ» به معنای باوقار بودن است، زیرا «ریح» (باد) نشانه سرعت و حرکت با شتاب است و هنگامی که «سکون» به آن اضافه شود مفهومش ترک چنین سرعتی است که به معنای وقار تفسیر شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه «همام» یکی از اوصاف مهم پرهیزکاران را چنین بیان می‌دارد: «فِي الرَّزَالِزِلِ وَقَوْرٍ؛ هنگام بروز طوفان‌هایی در زندگی، آن‌ها وقار و آرامش خود را از دست نمی‌دهند و با شتاب‌زدگی عمل نمی‌کنند؛ تجربه نیز نشان داده که هرگونه حرکت شتاب‌زده در برابر حوادث سخت و طوفان‌ها در غالب موارد نتیجه معکوس می‌دهد؛ باید با وقار و تسلط بر نفس به حل مشکلات پرداخت.

«وَ طَيْبِ الْمُخَالَقَةِ» به معنای خوش رفتاری است، زیرا «مخالقة» مصدر باب مفاعله از «خُلِقَ» می‌باشد و «خُلِقَ» به معنای رفتار است، بنابراین «وَ طَيْبِ الْمُخَالَقَةِ» همان برخورد خوب و رفتار همراه با محبت و مهربانی با مردم است. بنابراین، تفاوت «طَيْبِ الْمُخَالَقَةِ» با «حُسْنِ السَّيْرِ» این است که اولی اشاره به برخورد خوب هنگام معاشرت با مردم است و دومی ناظر به روش‌های خوب زندگی است، مانند عیادت بیماران و کمک به نیازمندان و بدهکاران و تسلی دادن مصیبت‌زدگان، و امثال آن.

مجموع این صفات پنج‌گانه اشاره به این است که صالحان و پرهیزکاران در ارتباط‌های اجتماعی چنان رفتار می‌کنند که اختلافات برطرف شود و رابطه مردم با یکدیگر دوستانه باشد و در برخوردها با چهره گشاده و سخنان دوستانه و رفتارهای مناسب با دیگران روبه‌رو شوند، و به یقین چنین جامعه‌ای به تقوا و صلاح نزدیک خواهد شد.

سپس امام علیه السلام بعد از این اوصاف به دو وصف دیگر صالحین و متقین اشاره فرموده، به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «(خداوند!) به من توفیق ده که در به‌دست آوردن فضائل اخلاقی و هرگونه فضیلت فردی و اجتماعی بر دیگران پیشی گیرم و احسان و تفضل را مقدم دارم»؛ «وَالسَّبْقِ إِلَى الْفُضَيْلَةِ، وَإِيَّارِ التَّفَضُّلِ». ظاهر این است که فضیلت در این جا به مفهوم عام آن است که علاوه بر فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی، هرگونه کارهای خوب و شایسته و برجسته را نیز شامل می‌شود.

قرآن مجید خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»؛ «در انجام کارهای خیر بر یکدیگر پیشی گیرید».^۱ و در جای دیگر در بیان اوصاف مؤمنان می‌فرماید: «أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ»؛ «چنین کسانی در خیرات شتاب می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند».^۲

انجام کارهای خیر بسیار خوب است، ولی کسانی که در این کارها بر دیگران پیشی می‌گیرند، فضیلت بیشتری دارند، چراکه سرمشق دیگران خواهند شد و این خود فضیلت دیگری است و یا به تعبیر دیگر: از بانیان سنت حسنه محسوب می‌شوند و می‌دانیم که برابر روایات، هر کس سنت حسنه‌ای را بنا بگذارد به تعداد کسانی که به آن عمل می‌کنند، در نامه اعمال او نیز حسنات نوشته می‌شود.

«تَفَضُّلٌ» به معنای احسان و نیکی کردن بدون انتظار جبران، یا پاسخ نیکی دیگری است.

حتی ممکن است شخصی که مورد تفضل قرار می‌گیرد هرگز استحقاق آن را نداشته باشد، بنابراین «إِيَّارِ التَّفَضُّلِ» به معنای مقدم داشتن تفضل بر پاداش دادن

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

۲. مؤمنون، آیه ۶۱.

به اشخاص است، زیرا «ایثار» به معنای هرگونه مقدم داشتن چیزی است و هنگامی که بر نفس اضافه شود، مانند آیه شریفه ﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾^۱ به معنای مقدم داشتن دیگری بر خویشتن است.

بر این اساس «ایثار التَّفَضُّلِ» به این معناست که انسان تنها به پاداش نیکی اشخاص قناعت نکند، بلکه تفضل را (که به معنای احسان بدون عنوان پاداش است) مقدم بشمرد.

البته تفضل همیشه به معنای بخشیدن چیزی نیست، بلکه عفو خطای دیگران و گذشت از انتقام و مقابله به مثل و امثال آن را نیز شامل می شود، همان گونه که در روایتی در مجموعه ورام از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «إِذَا جُمِعَ الْخَلَائِقُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ أَهْلُ الْفَضْلِ فَيَقُومُ أَنَا وَسُ وَّهُمْ يَسِيرُونَ سِرَاعًا إِلَى الْجَنَّةِ فَتَلْقَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِنَّا نَرَاكُمْ سِرَاعًا إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ الْفَضْلِ فَيَقُولُونَ مَا كَانَ فَضْلُكُمْ فَيَقُولُونَ كُنَّا إِذَا ظَلَمْنَا عَفْرَنًا وَإِذَا أُسِيءَ إِلَيْنَا عَفَوْنَا وَإِذَا جُهِلَ عَلَيْنَا حَلَمْنَا فَيَقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ؛ هنگامی که مردم در روز قیامت جمع می شوند، منادی صدا می زند: اهل فضل کجا هستند؟ گروهی - که بسیار اندک اند - به پا خاسته و به سرعت به سوی بهشت می روند، سپس فرشته ها به آن ها می گویند: می بینیم که شما به سرعت به سوی بهشت می روید (دلیلش چیست)؟ می گویند: ما اهل فضل هستیم. فرشته ها می گویند: فضل شما چه بوده است؟ می گویند: هنگامی که به ما ستم می شد می بخشیدیم و هنگامی که بدی به ما می کردند عفو می کردیم و هنگامی که بر اثر جهل درباره ما خلافتی می شد بردباری داشتیم (البته در حق کسانی که مستحق عفو و بخشش هستند). فرشته ها می گویند: وارد بهشت شوید که (سزاوارید و) پاداش عمل کنندگان بسیار خوب است».^۲

۱. حشر، آیه ۹.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۲۵.

در دعایی معروف نیز از خداوند تقاضای رفتار با فضل می‌کنیم نه با عدالت
(اللَّهُمَّ عَامِلِنَا بِفَضْلِكَ وَلَا تُعَامِلِنَا بِعَدْلِكَ).^۱

سپس امام علیه السلام در بیان پانزدهمین صفات برجسته صالحان و پرهیزکاران
عرضه می‌دارد: «(خداوند!) به من توفیق ده که دیگران را به خاطر خطا یا عیب یا
گناه‌شان سرزنش نکنم»؛ (وَتَرَكَ التَّعْيِيرَ).

«تَعْيِيرٍ» در اصل به معنای سرزنش کردن دیگران است، خواه آشکارا باشد یا
خصوصی، خواه برای عیبی باشد که دارند یا برای خطا و گناهی که انجام داده‌اند
(از ریشه «عار» گرفته شده) و این از صفات رذیله است و در برابر آن، عیب‌پوشی
و یا نصیحت و اندرز نسبت به خطاها و عیوب قرار دارد.

از بعضی از احادیث استفاده می‌شود که هرگاه کسی دیگری را به خاطر عیب
و خطایی سرزنش کند سرانجام خودش به آن مبتلا خواهد شد؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
می‌فرماید: «مَنْ عَيَّرَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ قَدْ تَابَ مِنْهُ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْمَلَهُ».

در کتاب شریف کافی نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «مَنْ أَدَاعَ فَاِحِشَةً
كَانَ كَمُبْتَدِيهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَكِبَهُ؛ اگر کسی کار زشتی را که از
دیگری سرزده، در میان مردم فاش و منتشر کند مانند آن است که خود او انجام
داده است، و کسی که مؤمنی را به خاطر چیزی سرزنش کند، نمی‌میرد تا این که
خودش مرتکب آن می‌شود».^۲

البته نصیحت و اندرز و حتی توبیخ به قصد اصلاح، با مسأله تعییر و سرزنش
تفاوت روشنی دارد.

۱. در کتاب منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۳۵۶ در تفسیر جمله «اللهم احملني على عفوك
ولا تحملني على عدلك» از خطبة ۲۲۷ امیر مؤمنان علی علیه السلام، به این دعا اشاره شده و شبیه این معنا در دعای
سیزدهم «صحيفة سجادية» نیز آمده است.

۲. کافی، ج ۴، ص ۸۱.

شانزدهمین وصفی که امام علیه السلام برای صالحان و پرهیزکاران ذکر می‌کند و از خداوند توفیق انجام آن را می‌طلبد، این است: «(خداوندا!) به من توفیق ده که از احسان به غیر مستحق خودداری کنم»؛ (وَالْإِفْضَالِ عَلَيَّ غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ).^۱

به همان اندازه که انسان باید مستحقین را در نظر داشته باشد، باید غیر مستحق را از نظر براند و برای خوشایند افراد زورمند و بانفوذ جامعه، کمکی به‌ویژه از اموال بیت‌المال را به‌سوی آن‌ها روانه نکند، که این ظلمی است فاحش و گناهی است نابخشودنی.

حدیث جامع و جالبی در این باره از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که این حقیقت را کاملاً روشن می‌سازد: مرحوم کلینی در کتاب کافی نقل می‌کند که در دوران خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام گروهی از شیعیان نزد آن حضرت رفتند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان! ای کاش بخشی از اموال بیت‌المال را میان رؤسا و اشراف تقسیم کنی و آن‌ها را بر ما مقدم شماری تا پایه‌های حکومت محکم شود، آنگاه به تقسیم مساوی و عادلانه بیت‌المال میان رعیت پردازی!

حضرت فرمود: «أَتَأْمُرُونِي وَيَحْكُمُ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَا سَمَرَ السَّمِيرُ وَمَا رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مَالِي لَسَاوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ؛ وای بر شما! آیا به من توصیه می‌کنید که پیروزی شخص خودم را با ظلم و جور نسبت به مسلمانانی که والی آن‌ها هستم طلب کنم؟! نه، به خدا سوگند چنین چیزی رخ نمی‌دهد تا زمانی که شب و روز رفت و آمد دارد و تا وقتی که در آسمان ستاره‌ای می‌بینم. به خدا سوگند اگر این اموال مال شخصی من نیز بود، میان آن‌ها مساوات می‌کردم، چه رسد به این که اموال مردم و بیت‌المال است».

۱. «افضال» در این جمله عطف به «تعییر» است یعنی همان‌گونه که واژه «ترک» اضافه به «تعییر» شده اضافه به «افضال» هم می‌شود و منظور «ترک افضال» است.

سپس امام علی علیه السلام مدتی سکوت کرد، بعد سر خویش را بلند نمود و فرمود: «هر کس از شما که مالی دارد از فساد در آن پرهیزد زیرا دادن مال به غیر مستحق تپذیر و اسراف است، ممکن است صاحبش را در میان جامعه بلندآوازه کند، ولی در نزد خدا پست می‌سازد».^۱

در واقع این نوعی سیاست فرمانروایان ظالم و بی‌تقواست که سعی می‌کنند به افراد بانفوذ جامعه و رؤسای گروه‌ها امتیازات مهمی از بیت المال مسلمین بدهند و حمایت آن‌ها را جلب نمایند، هرچند حق مظلومان و نیازمندان جامعه ضایع شود. در عصر و زمان ما دادن این‌گونه امتیازهای بی‌دلیل که به «رانت» معروف است بسیار بیش از گذشته شده و غالباً اموال عمومی به دست گروهی ناصالح می‌افتد که مدیحه خوان حاکمان ظلم و جورند.

سپس امام علیه السلام در هفدهمین توصیف آن‌ها عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) توفیق ده که سخن حق بگویم هرچند سخت و سنگین باشد»؛ (وَالْقَوْلُ بِالْحَقِّ وَإِنْ عَزَّ). واژه «عزّ» فعل ماضی از ماده «عزّ» است و دو معنا دارد: نخست، کارهای شاق و مشکل، و دوم امور نادر و کمیاب، و هر دو معنا در عبارت امام علیه السلام محتمل است. بنابر معنای اول مفهوم جمله این می‌شود که به من توفیق ده سخن حق را بگویم هرچند بر من گفتن آن و بر مردم شنیدن آن مشکل باشد؛ و بنابر معنای دوم این است: به من توفیق ده که سخن حق بگویم هرچند در میان انبوه باطل‌ها، سخن حق گفتن کم و نادر باشد.

در روایات اسلامی نیز توصیه‌ی زیادی به گفتن حق شده، از جمله در روایتی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: «قُلِ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا؛ سخن حق بگو هرچند برای گروهی تلخ باشد».^۲

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۱، ح ۳.

۲. معانی الاخبار، ص ۳۳۵.

و اتفاقاً ابوذر بر اثر عمل مستمر به این توصیه پیغمبر ﷺ مرارت‌ها کشید و از شام به مدینه و از مدینه به ریده - منطقه‌ای بدآب و هوا - تبعید شد و در آن جا چشم از جهان فرو بست.

در خطبه‌ای از امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ در نهج البلاغه آمده است: «وَأَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ؛ رحمت خدا بر شما! بدانید که شما در زمانی قرار گرفته‌اید که گوینده حق، کم، و زبان از گفتار راست عاجز و ناتوان است و همراهان حق، خوارند».

افراد شجاع و با ایمان کسانی هستند که در هر شرایطی سخن حق را می‌گویند، هرچند در نظر گروهی ناخوش باشد و یا طرفداران کمی داشته باشد. سپس در هجدهمین و نوزدهمین توصیف صالحان و پرهیزکاران عرضه می‌دارد: «خداوند! به من توفیق ده که گفتار و کردار خیرم را کم بشمرم، اگرچه زیاد باشد و گفتار و رفتار شرم را زیاد بشمرم، هرچند کم باشد»؛ (وَاسْتَقْلَالِ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي، وَاسْتِكْتَارِ الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي).

روشن است که اگر انسان گفتار و یا رفتار خیر خود را کوچک بشمرد، نه مغرور می‌شود نه گرفتار تکبر و بزرگ‌بینی، بلکه سراغ کارهای بیشتر و بهتری می‌رود، اما اگر آن را بزرگ بشمرد، گرفتار غرور می‌شود و چه بسا به کارهای دیگر اعتنا نکند.

و همچنین اگر گفتار و رفتار شرّ خود را بزرگ بشمرد، هرچند کم باشد، سبب می‌شود که سراغ کارهای زشت مهم‌تر نرود و در واقع این تفکر حجابی میان او و رفتارها و گفتارهای زشت و بد می‌شود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی بابی تحت عنوان «استصغار الذنب» منعقد کرده و در حدیث دوم آن از امام علی بن موسی الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود: «لَا تَسْتَكْتِرُوا كَثِيرَ الْخَيْرِ وَلَا تَسْتَقِلُّوا قَلِيلَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ قَلِيلَ الذُّنُوبِ يَجْتَمِعُ حَتَّى

يَكُونُ كَثِيرًا؛ کار خیر فراوان را زیاد شمردید و گناهان کوچک را کوچک ندانید، زیرا گناهان کوچک به تدریج جمع می‌شود و زیاد خواهد شد.^۱

اضافه بر این، اگر اعمال و رفتار خود را در برابر عظمت خدا قرار دهیم هر کار خیری کوچک است و هر کار شری بزرگ.

آیا منظور از زیاد یا کم شمردن، از نظر کمیت است یا کیفیت؟
در ظاهر، عبارت امام علیه السلام شامل هر دو می‌شود و آثار مثبت و منفی هر دو یکسان است، بنابراین عبارت را باید به صورت عام مطرح کرد.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند، می‌خوانیم که به یکی از فرزندان خود فرمود: «يَا بَنِيَّ عَلَيْكَ بِالْجِدِّ لَا تُخْرِجَنَّ نَفْسَكَ مِنْ حَدِّ التَّقْصِيرِ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَاعَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُعْبُدُ حَقَّ عِبَادَتِهِ؛ فرزندم! تا می‌توانی (برای کارهای خیر) تلاش و کوشش کن و خود را از حد تقصیر و کوتاهی کردن در عبادت خداوند متعال و اطاعت او فراتر مبر، زیرا خداوند به قدری با عظمت است که هیچ کس نمی‌تواند حق عبادت او را به جا آورد».^۲

و از این جا روشن می‌شود که این تصور که کوچک شمردن کار خیر و بزرگ شمردن کار شر نوعی دروغ است، تصور اشتباهی است، چراکه وقتی آن‌ها را در برابر عظمت خدا قرار می‌دهیم، واقعاً کارهای مهم خیر، کم‌ارزش و کارهای کوچک شر، مهم می‌شود.

مرحوم قطب راوندی در کتاب لب اللباب چنین نقل می‌کند که شخصی از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره درجات دوستان خدا سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «أَدْنَى دَرَجَاتِهِمْ مَنْ اسْتَصْعَرَ طَاعَتَهُ وَاسْتَعْظَمَ ذَنْبَهُ وَهُوَ يَطُنُّ أَنْ لَيْسَ فِي الدَّارَيْنِ مَأْخُودٌ غَيْرُهُ فَعُشِيَّ عَلَى الْأَعْرَابِيِّ فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ هَلْ دَرَجَةٌ أَعْلَى مِنْهَا قَالَ نَعَمْ سَبْعُونَ دَرَجَةً؛

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۸۷.

کمترین درجات آن‌ها این است که اطاعت خود را کوچک می‌شمردند و گناه خود را بزرگ، و تصور می‌کنند که در تمام دنیا و آخرت کسی جز آن‌ها گناه کار نیست. هنگامی که امام علیه السلام این جواب را فرمود، مرد عرب مدهوش شد و وقتی به هوش آمد سؤال کرد: (اگر این کمترین درجات آن‌هاست)، آیا درجات بالاتری نیز هست؟ حضرت فرمود: آری! هفتاد درجه بالاتر از آن وجود دارد.^۱

از سؤال و جواب استفاده می‌شود که سؤال‌کننده، شخص ناآگاهی نبود، بلکه هوشیار و بااستعداد و از رهروان راه حق بود که چنان جوابی آن‌گونه تأثیر را در او گذاشت.

آن‌گاه امام علیه السلام در بیستمین درخواستش از خداوند عرضه می‌دارد: «این توفیقات را برای من به دوام اطاعت و ملازمت با جماعت و دوری از بدعت‌گذاران و کسانی که آراء ساختگی خود را به کار می‌بندند، کامل فرما؛ (وَأَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَتُرُومِ الْجَمَاعَةِ، وَرَفُضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَمُسْتَعْمَلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ).

در واقع امام علیه السلام در این تقاضا برای چهار مطلب مهم از خدا توفیق طلبیده است که اولین آن دوام اطاعت پروردگار است؛ اگر انسان همه صفات نیک را داشته باشد اما اطاعت پروردگار را دوام نبخشد ارزشی برای او نخواهد داشت، و به تعبیر دیگر: تکمیل‌کننده آن صفات در مرحله اول، اطاعت فرمان خداست. در مرحله دوم، ملازمت با جماعت است. منظور از «ملازمت» جدا نشدن و منظور از «جماعت» مسلمانانی است که پیرو حق‌اند.

در روایات تأکید شده که از جماعت مسلمین جدا نشوید، وگرنه در دام شیطان خواهید افتاد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۳.

امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه فرموده است: «وَ الزُّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ [عَلَى] مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛ همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ (اکثریت طرفدار حق) باشید، که دست خدا با جمعیت است. از جدایی بپرهیزید (جدایی از توده‌های با ایمان و صالح) زیرا افراد تنها و جدا از جمعیت، نصیب شیطان‌اند، همان‌گونه که گوسفند جدا از گله گوسفندان، طعمه گرگ است».

اشتباه نشود! جماعت همیشه به معنای اکثریت نیست، چرا که قرآن مجید بارها تصریح کرده که گاهی اکثریت‌ها در مسیر انحرافی گام برمی‌دارند: در آیه ۱۰۳ سوره یوسف می‌خوانیم: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ «اکثر مردم، هرچند اصرار داشته باشی (در بعضی از زمان‌ها)، ایمان نمی‌آورند»؛ بلکه منظور جماعتی است که در مسیر حق و پیرو فرمان خداست.

همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که از آن حضرت سؤال کردند: «مَا جَمَاعَةٌ أُمَّتِكَ قَالَ مَنْ كَانَ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانُوا عَشْرَةً؛ جماعت امت شما چه کسانی هستند؟ در پاسخ فرمود: کسانی که در مسیر حق باشند، هرچند ده نفر بیشتر نباشند».^۱

و در حدیث دیگری آمده است: «جَمَاعَةٌ أُمَّتِي أَهْلُ الْحَقِّ وَإِنْ قَلُّوا؛ جماعت امت من اهل حق و کسانی هستند که از حق پیروی می‌کنند، هرچند کم باشند».^۲ و در سومین و چهارمین درخواست عرضه می‌دارد: «صفات گذشته را با دوری از اهل بدعت و کسانی که از آراء ساختگی پیروی می‌کنند کامل کن».

منظور از «بدعت» عقاید و احکامی است که در متون اصلی اسلام نیامده و افرادی آن را براساس نظر شخصی خود بنا می‌گذارند و مردم را به سوی آن

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۶۵.

دعوت می‌نمایند، مانند عبادات و اذکاری که بعضی از صوفیه برای خود ابداع کرده‌اند و آنچه بعضی از خلفا برخلاف سنت پیغمبر ﷺ بدعت نهادند که مصداق‌های آن در تاریخ اسلام فراوان است. در واقع تمام فرقه‌های انحرافی گرفتار بدعت‌گذاری هستند و یا از بدعت‌گذاران پیروی می‌کنند.

تفاوت ظاهری میان «رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ» و «مُسْتَعْمَلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ» از این نظر است که اولی اشاره به بدعت‌گذاران و دومی اشاره به پیروان آنهاست. بدیهی است که صفات فاضله گذشته در صورتی کامل خواهد شد که انسان نه خود بدعتی بگذارد و نه از بدعت‌گذاران تبعیت کند.

معنای «بدعت» در لغت، انجام هرکار نوظهوری است، ولی در اصطلاح شرع، این است که چیزی را که جزء شریعت اسلامی نیست جزء آن قرار دهند و یا چیزی را که جزء شریعت است از آن بردارند. این کار به ادله اربعه حرام و باطل است و متأسفانه در طول تاریخ اسلام کسان زیادی بودند که یا در عقاید، بدعت‌گذار شدند و یا در احکام شرع، و علما و دانشمندان اسلام در برابر آنها می‌ایستادند. بدیهی است که اگر شریعت اسلام دستخوش بدعت شود به مرور زمان چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

واژه «رأی» در لغت به معنای اعتقاد به چیزی یا پذیرش حکم یا موضوعی است، اما در اصطلاح شرع، «اصحاب الرأی» به کسانی گفته می‌شود که در مسائل فقهی بدون نص و روایت، به رأی خود فتوا می‌دهند، از طریق قیاس کردن به احکام دیگر شرع و یا از طریق بررسی مصالح و مفاسد موضوع به اعتقاد خودشان. اصطلاح «اصحاب الرأی» بیشتر به پیروان ابوحنیفه گفته می‌شود، زیرا او در عمل کردن به آرای خویش، بیش از دیگران اصرار داشت.

توصیف «رأی» به «مخترع» در کلام امام علیؑ در واقع توضیح آن است، چرا که «رأی» به آراء ساختگی و اختراع شده اطلاق می‌شود.

به هر حال، امام علیه السلام از خدا می خواهد که به او توفیق دهد هرگز دنبال بدعت گذاران نرود و نیز کسانی را که براساس نظر خود، احکام الهی را تغییر می دهند به رسمیت نشناسد.

مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی تحت عنوان «البدع والرأی والمقائیس» باز کرده و در آن ۲۲ حدیث در این زمینه از معصومین علیهم السلام نقل نموده است، و مرحوم شیخ حر عاملی نیز در وسائل الشیعه، ج ۱۱ بابی در همین زمینه آورده و در آن هفت حدیث نقل کرده است.

از جمله مرحوم کلینی در حدیث دوم آن باب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ هنگامی که در میان امت من بدعت ها ظاهر شود عالمان دین باید علم خود را آشکار سازند (و با آن بدعت مبارزه کنند) و هر کس چنین نکند لعنت خدا بر او باد»^۱.

و در حدیث دیگری که امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل فرموده، می خوانیم: «كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ؛ هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی ای در آتش دوزخ است»^۲.

امام صادق علیه السلام درباره تکیه کردن بر رأی و قیاس در احکام الهی می فرماید: «إِنَّ السُّنَّةَ لَا تَقَاسُ أَلَا تَرَى أَنَّ امْرَأَةً تَقْضِي صَوْمَهَا وَلَا تَقْضِي صَلَاتَهَا يَا أَبَانَ إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قَيْسَتْ مُحِقَّ الدِّينِ؛ سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با قیاس ثابت نمی شود؛ آیا نمی بینی که زن (هنگام عادت ماهیانه) روزه خود را قضا می کند، ولی نمازش را قضا نمی کند (با این که قیاس می گوید نماز، کمتر از روزه نیست)، ای ابان! (یکی از اصحاب

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۴، ح ۲.

۲. همان، ح ۱۲.

خاص آن حضرت) اگر سنت پیغمبر از راه قیاس اثبات شود، دین (به تدریج) محو خواهد شد.^۱

حتی از بعضی از روایات استفاده می‌شود که باید در برابر اهل بدعت ایستاد و آن‌ها را رسوا کرد و آبروی آن‌ها را برد تا در تغییر احکام اسلام طمع نکنند.^۲

چرا گروهی سراغ بدعت و قیاس و آراء خویش رفته‌اند؟

می‌دانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قسمت مهمی از عمر خویش را در غزوات و مبارزه با دشمن گذراند و این حوادث سخت، کمتر اجازه می‌داد که به بیان احکام بپردازد، هرچند اصول احکام اسلام را بیان فرمود، ولی بیان همه احکام را به جانشینان خود، یعنی امامان معصوم علیهم السلام واگذار کرد و در حدیث ثقلین تصریح فرمود که اگر دنبال آن‌ها حرکت کنید، گمراه نخواهید شد.

به همین دلیل، علمای مکتب اهل بیت علیهم السلام که احکام خود را از ائمه معصومین علیهم السلام گرفته‌اند، گرفتار بدعت و قیاس و رأی نشده‌اند، زیرا از آن بزرگواران در همه ابواب فقه، به قدر کافی روایت داشتند.

اما کسانی که این مسیر را رها کردند، دستشان از روایات خالی شد و از طرفی نمی‌توانستند موضوعات را بدون حکم رها کنند، در نتیجه مجبور شدند به سراغ رأی و قیاس و اجتهاد به معنای مراجعه به آراء خویش بروند و همین امر سبب انحراف در بسیاری از احکام شد.

ابن خلدون در مقدمه خود از ابوحنیفه نقل می‌کند که تنها به هفده حدیث (از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) اعتقاد داشت.^۳

محدث مشهور، خطیب بغدادی (۴۶۳هـ) ذیل تذکره طولانی ابوحنیفه از

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۰۸، کتاب الامر بالمعروف، باب ۳۹، ح ۱.

۳. مقدمه ابن خلدون، ج ۲.

محدث عبدالرزاق الصنعانی (۲۱۱هـ) روایت می‌کند که تنها در حدود بیست حدیث از ابوحنیفه نقل شده است.^۱

بدیهی است! کسی که دستش از احادیث پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این قدر خالی باشد، برای یافتن احکام اسلامی چاره‌ای جز این ندارد که سراغ رأی و قیاس و یک سلسله ظنیات برود.



۱. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۴۸.

بخش هشتم

﴿ ۱۱ ﴾ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ، وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ، وَلَا تَبْتَلِينِي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالنَّعْرُضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ، وَلَا مُجَامَعَةٍ مَن تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَلَا مُفَارَقَةٍ مَن اجْتَمَعَ إِلَيْكَ.

ترجمه

۱۱. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و وسیع‌ترین روزی‌ات را بر من هنگامی قرار ده که سن من بالا می‌رود (و ضعف و ناتوانی بر من چیره می‌شود) و قوی‌ترین قوتت را در من هنگامی قرار ده که به زحمت می‌افتم! و مرا به کسالت در عبادتت مبتلا مکن و گرفتار نابینایی از طریق خود مگردان و در معرض مخالفت با محبت تو (و آنچه دوست داری) قرار مده! توفیقم ده که هرگز به کسانی که از تو دور شده‌اند نزدیک نشوم و از کسانی که نزدیک به تو هستند دور نگردم.

شرح و تفسیر

توانگری به هنگام ناتوانی

امام علیه السلام در این بخش از دعا هفت تقاضا از خداوند می‌کند که هر کدام از آنها در واقع مکمل دیگری است: در اولین و دومین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و وسیع‌ترین روزی‌ات را بر من هنگامی قرار ده که سن من بالا می‌رود (و ضعف و ناتوانی بر من چیره می‌شود)

و قوی‌ترین قوت را در من هنگامی قرار ده که به زحمت می‌افتم»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ، وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ).
واژه «نصبت» از ماده «نَصَب» در این‌گونه موارد به معنای خسته شدن و فرسوده گشتن است.

بدیهی است که انسان هنگام پیری و ناتوانی به کمک نیاز دارد تا برای به دست آوردن روزی آبرومندانه و انجام کارهای مشکل به زحمت نیفتد؛ این دو درخواست در واقع یکدیگر را تکمیل می‌کنند.

البته در این درخواست‌ها پیامی برای همه اهل ایمان وجود دارد، که مراقب پیران و بزرگسالان و افراد ضعیف و ناتوان باشند و کسانی را که نیازمند کمک دیگران هستند به حال خود رها نکنند.

در عصر و زمان ما برای جبران مشکلات افراد بزرگسال قانونی به نام «بازنشستگی» گذاشته شده که در جای خود قانون بسیار خوبی است، چیزی مجانی به افراد بزرگسال و بازنشسته نمی‌دهند، بلکه از دورانی که کار می‌کنند برای آن‌ها پس‌انداز کرده و در زمان بازنشستگی به آن‌ها می‌دهند و این تدبیر خوبی است.

همچنین چیزی به نام «بیمه ازکارافتادگی» ایجاد شده که به داد افراد ناتوان می‌رسد، و در صورتی که این قوانین به خوبی اجرا شوند بسیاری از مشکلات جامعه حل خواهد شد و در واقع پیامی که دعای امام علیه السلام دارد عملی می‌شود.

سپس در سومین و چهارمین و پنجمین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوندا!

۱. «اجعل» از افعالی است که دو مفعول می‌گیرد و در این جا مفعول اول آن «اوسع» و مفعول دوم آن «علی» می‌باشد که متعلق به محذوفی است (کائناً علی) و احتمالات دیگری که داده شده اعتباری ندارند.

۲. «قوت» در واقع همان قدرت است و در قرآن مجید چندین بار خداوند به عنوان «قوی» توصیف شده و چنان نیست که این وصف مخصوص غیر انسان‌ها باشد، زیرا همان‌طور که گفتیم، «قوت» مفهومی شبیه قدرت دارد و در قدرت خداوند جای تردید نیست.

مرا به کسالت در عبادت مبتلا مکن و گرفتار ناینبایی در برابر راه خودت مگردان و در معرض مخالفت با محبت قرار مده؛ (وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِالْكَسَلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَلَا الْعَمَىٰ عَنْ سَبِيلِكَ، وَلَا بِالْتَّعَرُّضِ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ).

جمله «وَلَا تَبْتَلِيَنِّي» از ماده «ابتلاء» در این جا به معنای مبتلا و گرفتار چیزی شدن است.

کسالت و تنبلی در عبادات

می دانیم کسالت و تنبلی در عبادت حالتی است که برای افراد ناآگاه و دور از معرفت عبادت پروردگار رخ می دهد و همواره عبادت را باری بر دوش خود می بینند؛ قرآن مجید آن را یکی از صفات منافقان شمرده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ»؛ «منافقان به گمان خود می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن ها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز برمی خیزند، با کسالت برمی خیزند».^۱

این در حالی است که اهل معرفت، وقت عبادت برای آن ها شیرین ترین وقت هاست و از عبادت خود لذتی می برند که با هیچ یک از لذات دنیا قابل مقایسه نیست؛ می دانند چه می گویند و چه می خواهند و با چه کسی روبه رو هستند، به همین دلیل انتظار وقت عبادت را می کشند، به ویژه لذت آن ها از سحرخیزی و عبادت شبانه، بسیار بیشتر است.

نایبنا شدن در برابر راه پروردگار به معنای گمراه شدن و نشناختن راه حق است که بر اثر هوی و هوس ها یا وسوسه شیطان حاصل می شود و این که همه روزه در نمازهایمان در سوره حمد بارها از خدا تقاضا می کنیم که ما را به صراط مستقیم هدایت کند، اشاره به همین معناست.

۱. نساء، آیه ۱۴۲.

و تعرض خلاف محبت پروردگار یعنی انسان در مسیری قرار گیرد که با محبت خدا سازگار نیست و این همان مسیر شیطان و هوی‌های نفسانی است. در واقع امام علیه السلام نه تنها عدم ابتلا به کسالت در عبادت را می‌خواهد، بلکه محبت او را می‌طلبد، محبتی که برترین خواسته اهل معرفت است، محبتی که انسان را وادار به اطاعت فرمان او می‌کند.

البته محبت در انسان‌ها نوعی تعلق قلبی به شخص یا چیزی است و در مورد خداوند معقول نیست، بلکه منظور از محبت خداوند، رضای او و عنایت خاص او به بندگان است.

سرانجام در ششمین و هفتمین تقاضا از درگاه خدا می‌خواهد: «هرگز به کسانی که از او دور شده‌اند نزدیک نشود و از کسانی که نزدیک به او هستند دور نگردد»؛ (وَلَا مُجَامَعَةَ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَلَا مُفَارَقَةَ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ).^۱

این دو درخواست نیز مکمل یکدیگر است، زیرا نزدیک شدن به مقربان سبب می‌شود که انسان رنگ و بوی آن‌ها را بگیرد و دور شدن از دورافتادگان سبب می‌شود که خلق و خوی آن‌ها در وی اثر نگذارد.



۱. در جمله «مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ» «اجْتَمَعَ» با «إِلَى» متعدی شده در حالی که معمولاً با «مَعَ» متعدی می‌شود، دلیلش این است که در این جا «إِلَى» معنای «مَعَ» دارد.

بخش نهم

۱۲ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولَ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَأَسْأَلَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمُسْكِنَةِ، وَلَا تَفْتِنِّي بِالْأَسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ، وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ، وَلَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَيَّ مَنْ دُونَكَ إِذَا رَهَبْتُ، فَأَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۱۳ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِّ وَالتَّظَنِّيِّ وَالْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَتَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَتَدْبِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ، وَمَا أَجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شْتَمٍ عَرِضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نَطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَإِعْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَشُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَاعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَإِحْصَاءً لِمِنَّكَ

ترجمه

۱۲. خداوندا! (حال) مرا چنان قرار ده که هنگام ضرورت و نیاز، تنها به سوی تو روی آورم، و هنگام حاجت تنها از تو درخواست کنم، و هنگام فقر و پریشانی تنها به درگاه تو روی آورم! مرا به کمک گرفتن از غیر خودت هنگام اضطرار مبتلا مکن و نه به خضوع در برابر درخواست از غیر خودت هنگام نیازمندی و ندبه تضرع در برابر کسانی که از تو پایین ترند هنگام ترس و وحشت (که اگر چنین کنم) به سبب آن مستحق ترک یاری تو ممنوع شدن از لطف و احسانت و روی گردانی تو از من خواهم شد (و نتیجه آن محرومیت همه جانبه است)، ای مهربان ترین مهربانان.

۱۳. خداوندا! در مقابل آنچه شیطان در فکر و قلب من، از آرزوهای دور و دراز و پندارهای باطل و حسد می افکند، یاد عظمتت و تفکر در قدرت (بی پایانت) و تدبیر در برابر دشمننت (شیطان) را قرار ده. (خداوندا!) آنچه شیطان اراده می کند که بر زبان من جاری شود، از دشنام و ناسزاگویی یا سخنان لغو و بیهوده یا ریختن آبروی مردم یا شهادت به باطل یا غیبت مؤمن یا بدگویی در برابر (مؤمن) حاضر و مانند آن را، به ذکر حمد خود و ثناگویی فراوان تو و ورود در تمجیدت و شکر نعمت هایت و اعتراف به احسانت و برشمردن نعمت هایت مبدل گردان!

شرح و تفسیر

دست نیاز به درگاه خدای بی نیاز!

امام علیه السلام در این بخش از دعا، شش درخواست از خداوند دارد، نخست عرضه می دارد: «خداوندا! (حال) مرا چنان قرار ده که هنگام ضرورت و نیاز تنها به سوی تو روی آورم»؛ (اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ).
واژه «أَصُولُ» از ماده «صَوَّلَ» و اسم مصدر آن «صَوْلَةٌ» می باشد، و در اصل به معنای حمله کردن و پریدن به سوی چیزی است، و در این جا به معنای توجه شدید به خداوند هنگام نیازهای مهم است.

سپس عرضه می دارد: «و هنگام نیاز تنها از تو درخواست کنم»؛ (وَأَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ).

این جمله تأکیدی است بر جمله سابق، همان گونه که جمله بعد از آن نیز تأکید بر هر دو می باشد، عرضه می دارد: «و هنگام فقر و پریشانی تنها به درگاه تو روی آورم»؛ (أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْكِنَةِ).

بدیهی است که هر کس هر چه دارد از خدا دارد، بنابراین چه نیاز که انسان

دست حاجت به سوی نیازمندی همچون خود دراز کند؟! چه بهتر که آب را از سرچشمه بگیرد، از کسی که بی نیاز مطلق است و همگان به او نیازمندند. تعبیر ﴿بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ در آیه ۲۶ سوره آل عمران، اشاره به این است که تمام خیرات و نیکی ها تنها به دست خداست (مقدم داشتن «بیدک» بر «الخیر» که در اصطلاح «تقدیم ما حقه التأخیر» نامیده می شود، دلیل بر حصر است).

سپس در سه جمله هماهنگ دیگر از خدا چنین تقاضا می کند: «(خداوندا!) مرا به کمک گرفتن از غیر خودت هنگام اضطرار مبتلا مکن و نه به خضوع در برابر درخواست از غیر خودت هنگام فقر و نه تضرع در برابر کسانی که از تو پایین ترند هنگام ترس و وحشت»؛ (وَلَا تَقْتِنِي ۱ بِالْأَسْتِعَانَةِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ، وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ، وَلَا بِالتَّضَرُّعِ إِلَىٰ مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ ۲).

شکی نیست که انسان در زندگی گرفتار تنگناهایی می شود و به کمک دیگران نیاز دارد، گاهی به خاطر شدت اضطرار، و گاهی به سبب فقر و پریشانی، و گاهی به سبب ترس ناچار است نزد دیگران تضرع و زاری کند.

ولی از آن جا که هیچ کس جز خدا نمی تواند این مشکلات را به خوبی حل کند و به فرض که کسی بتواند بخشی از آن را حل کند، خضوع و درخواست از غیر خدا نوعی ذلت و گمراهی است، لذا امام علیه السلام از خدا تقاضا می کند: کاری کن تا هنگام بروز این گونه مشکلات، تنها به سوی تو آیم و تو آن ها را برای من حل کنی، که تواضع و خضوع در برابر تو افتخار است.

۱. جمله «ولا تفتنی» از ماده «فتن» و یکی از مشتقات آن «افتنان» است. گاهی به معنای امتحان کردن می آید و گاهی به معنای گرفتار شدن و در این جا معنای دوم مراد است و بعضی آن را در این جا به معنای گمراه شدن تفسیر کرده اند.

۲. «رهبت» از ماده «رهب» (بر وزن وهب) و «رهبه» گرفته شده و در اصل به معنای ترسیدن همراه با اضطراب است.

سپس امام علیه السلام به نتایج درخواست‌های نادرست سه‌گانه بالا اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «اگر چنین کنم) به سبب آن، مستحق ترک یاری تو و ممنوع شدن از لطف و احسانت و روی‌گردانی تو از من خواهم شد (و نتیجه آن محرومیت همه جانبه است)، ای مهربان‌ترین مهربانان»؛ (فَأَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ خِذْلَانَكَ وَمَنْعَكَ وَإِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ).

بدیهی است که هر کار نادرستی آثار زشت و شومی دارد؛ تکیه کردن بر غیر خدا در مشکلات، برطرف‌کننده نیازها را غیر او دانستن، و تضرع در برابر غیر خدا هنگام سختی‌ها، امور زشت و ناپسندی است که آثار منفی آن را امام علیه السلام در این جا فرموده‌اند و نمی‌توان از اعمال بد، انتظار نتیجه خوب داشت.

هنگامی که خداوند به پیغمبرش می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی است (فقط بر آن‌ها تکیه کن)»^۱ چرا انسان به غیر خدا تکیه کند؟ و هنگامی که می‌فرماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»؛ «آیا خداوند برای (نجات و دفاع از) بنده‌اش کافی نیست؟»^۲.

و هنگامی که می‌فرماید: «بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «همه نیکی‌ها به دست توست و تو بر هر کاری توانا هستی»^۳ در این صورت چرا انسان سراغ غیر او برود و ذلت خضوع و تمنا از غیر خدا را بپذیرد؟

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: «فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهَا؛ از دست رفتن حاجت، آسان‌تر از این است که آن را از غیر اهلیش تقاضا کنیم»^۴.

۱. انفال، آیه ۶۴.

۲. زمر، آیه ۳۶.

۳. آل عمران، آیه ۲۶.

۴. تصنیف غرر الحکم، ح ۱۰۷۰۵.

دوری از وسوسه‌های شیطان

در جمله بعد، امام علیه السلام در برابر وسوسه‌های مختلف شیطان سه درخواست از خداوند نموده است: «خداوندا! در مقابل آنچه شیطان در فکر و قلب من از آرزوهای دور و دراز و پندارهای باطل و حسد می‌افکند، یاد عظمت و تفکر در قدرت (بی‌پایانت) و تدبیر در برابر دشمنت (شیطان) را قرار ده»؛ **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِّ وَالتَّظَنِّيِّ وَالْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَتَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ وَتَدْبِيرًا عَلَيَّ عَدُوِّكَ.**

واژه «روع» (بر وزن نوع) به معنای ترس و وحشت آمده و «روع» (بر وزن جوع) به معنای قلب و جان و ذهن است. و در این جا همین معنا را دارد. و «تظنی» به معنای پندارهای باطل است. و در اصل «تظنن» بوده، که «نون» دوم آن به «یاء» تبدیل شده است.

در واقع امام علیه السلام در آغاز، سه عمل منفی را که شیطان انسان را به آن دعوت می‌کند ذکر فرموده، و در مقابلش سه نقطه مثبت را بیان می‌فرماید: ذکر عظمت خدا، تفکر در قدرت و تدبیر بر دشمنش (شیطان)، و در حقیقت این سه کار پادزهر آن سه عمل منفی است: هرگاه انسان به یاد عظمت خداوند بیفتد و درباره قدرت او در جهان هستی بیندیشد و برای رهایی از شیطان تدبیر کند، از تمنی و تظنی و حسد رهایی می‌یابد.

در آیات و روایات اسلامی بر تفکر و اندیشه در قدرت و خلقت خداوند تأکید شده و به عنوان یک عبادت بزرگ و حتی بزرگ‌ترین عبادت معرفی گردیده است.

قرآن مجید اولی‌الالباب (صاحبان عقل و فکر) را کسانی می‌داند که در هر حال به یاد عظمت خدا هستند و در آفرینش او فکر می‌کنند: **اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ * الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ فَيَمَامًا**

وَقُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا؛ «به یقین در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و شد شب و روز، نشانه‌های روشنی برای خردمندان است * همان کسانی که خدا را ایستاده و نشسته، و در حالی که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگارا! این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای».^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ قُلْتَ كَيْفَ يَتَفَكَّرُ قَالَ يَمُرُّ بِالْخَرَبَةِ أَوْ بِالذَّارِ فَيَقُولُ أَيَّنَ سَاكِنُوكِ أَيَّنَ بَانُوكِ مَا بَالُكَ لَا تَتَكَلَّمِينَ؛ ساعتی تفکر کردن، از عبادت یک شب بهتر است؛ راوی عرض می‌کند: چگونه باید فکر کرد؟ امام علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که انسان از کنار ویرانه یا خانه (متروک) رد می‌شود بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بانیان تو چه شدند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟».^۲

از این فراتر در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن (در آثار عظمت پروردگار در جهان هستی) بالاتر از عبادت یک سال است».^۳

و از این هم فراتر در حدیثی از همان حضرت نقل شده که فرمود: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن بهتر از شصت سال عبادت است».^۴

البته این تفاوت‌ها مربوط به تفاوت فکر و اندیشه‌هاست، هر چه اندیشه عمیق‌تر و وسیع‌تر باشد ارزش آن در پیشگاه خدا بیشتر است.

۱. آل‌عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۴، باب التفکر، ح ۲.

۳. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۶.

۴. مفاتیح‌الغیب، ص ۳۰۲.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرِّ التَّفَكُّرِ وَالْإِعْتِبَارِ؛ بِشَرِّ عِبَادَاتِ ابْنِ دُنْيَا عِبَادَةُ الشَّيْطَانِ وَعِبْرَتُهَا عِبْرَتُكَ». ^۱
منظور از «عدو» (دشمن) در این جا شیطان است، زیرا در آغاز این جمله باصراحت ذکر شده بود و به دنبال این جمله نیز خواهد آمد، بنابراین امام علیه السلام از خدا تقاضای کمکی می‌کند که بتواند تدبیری در برابر وسوسه‌های شیطان انجام دهد و او را از خود براند.

در قرآن مجید نیز شیطان دشمن انسان معرفی شده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»؛ «به یقین شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید». ^۲
قابل توجه این که امام علیه السلام در ادامه این سخن، شش مورد از القائات قبیح شیطان را بیان می‌کند، و در واقع آنچه را که پیش تر درباره القائات شیطان گفته بود، شرح می‌دهد:

«(خداوند!) آنچه شیطان بر زبان من جاری می‌کند از دشنام و ناسزاگویی یا سخنان لغو و بیهوده یا ریختن آبروی مردم یا شهادت به باطل یا غیبت مؤمن یا بدگویی درباره (مؤمن) حاضر و همچنین مانند آن را، به ذکر حمد خود و مبالغه در ثناگویی تو و ورود در تمجیدت و شکر نعمت‌هایت و اعتراف به احسانت و برشمردن نعمت‌هایت مبدل گردان»؛ (وَمَا أُجْرِي عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ شْتَمٍ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اِغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ نُطْقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَاعْرَاقًا فِي الثَّنَاءِ عَلَيْكَ، وَذَهَابًا فِي تَمْجِيدِكَ، وَشُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَاعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَإِحْصَاءً لِمِنَّتِكَ).

«فحش» در اصل به معنای هر کاری است که از حد اعتدال خارج شود و صورت فاحش به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبايح واضح

۱. سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۰۵.

۲. فاطر، آیه ۶.

و آشکار می شود و این که واژه «فحشاء» در مورد اعمال منافی عفت یا گناهانی که حدّ شرعی دارد به کار می رود، از قبیل استعمال لفظ کلی در بعضی از مصادیق است، بنابراین «فحش» هر نوع بدگویی را نیز در بر می گیرد.

«هُجْر» بر وزن «مزد» به معنای سخنان زشت، و «هَجْر» بر وزن «فجر» به معنای هذیان‌گویی است و در اصل به معنای دوری کردن است و از آن جا که هذیان‌گویی باعث دوری می شود، به آن «هَجْر» گفته شده است.

«شَتْم» در این جا به معنای سخنان زشت و دشنام است و اصل آن یعنی هر شیء ناپسند.

«عِرْض» به معنای شخصیت و آبرو و گاهی به معنای ناموس انسان است.

«اغتیاب» نیز یعنی غیبت کردن.

و «سب» در اصل به معنای دشنام دادن، و در این جا به معنای هرگونه بدگویی است.

امام علیه السلام در این فراز از دعا از خداوند تقاضا می کند شش گناهی را که با زبان انجام می شود به شش سخن ارزشمند زبانی، یعنی حمد و ثنا و تمجید و شکر و اعتراف به احسان و شمارش نعمت‌هایش تبدیل فرماید.

و این جالب است که امام علیه السلام در مقابل هر یک از آن گناهان خطرناک که همه از کبائر محسوب می شوند، شش سخن باارزش را قرار داده که هر کدام یکی از عبادات پروردگار است.

البته روشن است که منظور این نیست که این گناهان از انسان سر بزنند و خداوند آن‌ها را به این اعمال حسنه تبدیل کند، منظور این است که توفیق دهد به جای آن گناهان این سخنان نیکو قرار گیرد.

در این جا نکته‌ای وجود دارد که نباید از آن غفلت کرد و آن این که «زبان» یکی از اعضای مهم انسان است و این زبان نمی تواند بی کار بماند؛ اگر به ذکر و تمجید

و شکر پروردگار مشغول نباشد، ممکن است به وادی گناهان کشیده شده و مرتکب اعمالی گردد که سبب شقاوت و بدبختی انسان شود، و مسأله جانشین کردن اعمال سوء با اعمال نیک، یک اصل اساسی در زندگی است، دقیقاً مانند جمله «لا اله الا الله» که وقتی معبودان مشرکین را نفی می‌کنیم، بلافاصله بعد از آن ذات پاک پروردگار را اثبات می‌نماییم.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که فرق میان «فحش» و «هجر» و «شتم» و «سب» که امام علیه السلام از همه آنها بیزاری جسته، چیست؟ همان‌گونه که گفتیم، «فحش» به معنای دشنام، «هجر» به معنای سخنان لغو و بیهوده و یا هذیان گفتن، «شتم» به معنای دشنام، به ویژه سخنان ناروا نسبت به خانواده و ناموس، و «سب» به معنای بدگویی است، در نتیجه این‌ها چهار گناه کبیره هستند که با زبان انجام می‌شوند، مفاهیم آنها به یکدیگر نزدیک است، اما در عین حال با هم تفاوت دارند. البته آنچه در صدر این بخش از دعا آمده که القائنات شیطان است، در واقع مقدمه‌ای می‌شود برای جاری شدن این سخنان ناپسند بر زبان.

این جهات شش‌گانه که امام علیه السلام از آن به خدا پناه برده و تقاضا می‌کند و سوسه‌های شیطان را در این باره از او دور سازد، در روایات اسلامی نیز به شدت نکوهش گردیده است، از جمله درباره فحش، امیرمؤمنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيءٍ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ؛ خداوند بهشت را بر شخص فحاش و بدزبان و بی‌حیا که باکی ندارد چه می‌گوید و چه درباره او گفته می‌شود، حرام کرده است».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُنْفَحِشَ؛ خداوند شخص فحاش و فحش‌پذیر را مبغوض می‌دارد».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۳، ح ۳.

۲. همان، ح ۴.

باز در حدیث دیگری می‌خوانیم که یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «سماعه» می‌گوید: خدمت امام علیه السلام رسیدم، ایشان بدون مقدمه به من فرمود: این گفتگوی زشتی که میان تو و ساریان تو بوده، چیست؟ پرهیز از این که فحاش یا فریاد زن یا لعن‌کننده باشی. عرض کردم: به خدا این ساریان به من ستم کرده است. فرمود: اگر او به تو ستم کرده، تو بدتر از آن با او رفتار نمودی. سپس اضافه کرد: «إِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ فِعَالِي وَلَا أَمْرٍ بِهِ شَيْعَتِي اسْتَغْفِرُ رَبَّكَ وَلَا تَعُدُّ؛ این‌گونه کارها از کارهای من نیست و به شیعیانم نیز چنین دستوری نمی‌دهم، استغفار کن و هرگز تکرار مکن» سماعه می‌گوید: عرض کردم استغفار می‌کنم و تکرار نخواهم کرد.^۱ در مورد «هجر» یعنی سخنان بی‌اساس و مبتذل و نامربوط، در قرآن مجید در مذمت و سرزنش گروهی از کفار می‌خوانیم: «مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ»؛ «در حالی که در برابر او [پیامبر] استکبار می‌کردید، در جلسات شبانه خود به بدگویی و سخنان بی‌اساس می‌پرداختید!».^۲

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که زن هنگام سوگواری، به نوحه‌گری نیاز دارد تا اشکش جاری شود (و آرامش پیدا کند): «وَلَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَقُولَ هَجْرًا؛ و سزاوار نیست که سخنان بی‌اساس و نادرست بگوید (مانند این که به قضای الهی اعتراض کند و بگوید: خدایا این چه مصیبتی بود که ما را به آن گرفتار کردی؟)».^۳

در مورد «شتم عرض» (بدگویی نسبت به اعراض و نوامیس مردم و ریختن آبروی آن‌ها) نیز در روایات تعبیرات شدیدی آمده است، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَعِرْضُهُ؛ تمام

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۱۴.

۲. مؤمنون، آیه ۶۷.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۷.

سرمایه‌های وجودی مسلمان بر مسلمانان دیگر حرام است، خون مسلمان و مال او و عرض و آبروی او»^۱.
در این حدیث، خون و مال و عرض مسلمان، هم‌ردیف یکدیگر قرار گرفته است.

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در حجة الوداع فرمود: «أَلَا إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا وَبَلَدِكُمْ هَذَا أَلَا لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ؛ آگاه باشید! خون‌های شما، اموال شما و عرض و آبروی شما بر یکدیگرتان حرام است، مانند حرام بودن امروز در این ماه و در این شهر (اشاره به ماه‌های حرام و سرزمین مکه است که حریم خاصی دارد) آگاه باشید! حاضران شما این سخن را به غایبان برسانند»^۲.

شهادت باطل یا شهادت زور (که هر دو به یک معناست) نیز در آیات قرآن و روایات به شدت نکوهش گردیده است؛ قرآن مجید در سوره فرقان، آیه ۷۲ در بیان صفات بندگان خاص خدا می‌گوید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»؛ «آن‌ها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند».

و در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که در ذیل آیه ۳۰ سوره حج: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» فرمود: «عَدَلْتُ شَهَادَةَ الزُّورِ الشَّرْكَ بِاللَّهِ قَالَهَا ثَلَاثًا؛ شهادت به باطل، هم‌ردیف شرک به خداوند متعال است. این سخن را سه بار تکرار فرمود»^۳ و بعد آیه شریفه بالا را به عنوان شاهد بیان کرد.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «وَإِنَّ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَأَبْعَدَكُمْ مِنِّي

۱. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۶۶.

۳. جامع احادیث الشیعه (بروجردی)، ج ۳، ص ۳۳۲.

وَمِنَ اللَّهِ مَجْلِسًا شَاهِدُ زُورٍ؛ «مبغوض‌ترین شما و دورترین شما از من و از خدا، کسی است که شهادت به باطل و دروغ بدهد».^۱

و اما غیبت کردن مؤمنان چیزی نیست که به شرح و بحث نیاز داشته باشد، زیرا در قرآن مجید و روایات اسلامی بحث‌های دامنه‌داری درباره آن آمده است و در این جا تنها یک روایت را نقل می‌کنیم:

در آیات و روایات اسلامی نه تنها غیبت‌کننده مذمت شدید شده، بلکه کسی که غیبتی بشنود و ساکت بماند و دفاع نکند، او نیز به شدت مذمت شده است: «مَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ فِي غَيْبَةٍ سَمِعَهَا عَنْهُ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَإِنْ هُوَ لَمْ يَرُدَّهَا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى رَدِّهَا كَانَ عَلَيْهِ كَوْرُ مَنِ اعْتَابَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً؛ کسی که در مجلسی حضور داشته باشد و غیبتی را درباره برادر مسلمانش بشنود و از او دفاع کند، خداوند هزار در از شر دنیا و آخرت را به روی او می‌بندد و اگر دفاع نکند در حالی که قادر باشد، گناه او هفتاد برابر غیبت‌کننده است».^۲

«سب حاضر» نیز اشاره به بدگویی کردن و هتک و توهین نسبت به افرادی است که در مجلس حضور دارند.

ممکن است سب به گونه‌ای باشد که موجب حدّ شود، مثل این که کسی را «ولد الزنا» خطاب کند، که دارای حدّ قذف است، ولی گاهی تنها موجب تعزیر است (مجازات‌ی کمتر از حد)، مثل این که به کسی بگویند: رباخوار، بی غیرت و امثال این تعبیرات.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که کسی از آن حضرت سؤال کرد: اگر

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۱۰، ح ۴.

۲. همان، ج ۷۲، ص ۲۲۶، ح ۱.

شخصی دیگری را سب کند، بدون این که قذف نماید و نسبت ناروای ناموسی به او بدهد، آیا حدّ دارد؟ امام علیه السلام فرمود: «عَلَيْهِ تَعْزِيرٌ؛ او را تعزیر می کنند».^۱ حتی در بعضی از آیات قرآن و روایات اسلامی از سبّ مخالفان و دشمنان نیز نهی شده است؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّائِينَ؛ من دوست ندارم که شما مخالفان را سب کنید».^۲ این سخن را آن حضرت هنگامی فرمود که شنید بعضی از دوستانش در میدان صفین به دشمنان بدگویی می کنند.

حتی در قرآن مجید از سبّ معبودهای مخالفان (بت‌ها) نهی شده، چراکه ممکن است بت پرستان مقابله به مثل کرده و دربارهٔ پروردگار عالم بدگویی می کنند.^۳



۱. کافی، ج ۷، ص ۲۴۳، ح ۱۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶.

۳. انعام، آیه ۱۰۸.

بخش دهم

۱۴ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَلَا أَظْلِمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَلَا أَضِلَّنَّ وَقَدْ أَمَكَّنْتَكَ هِدَايَتِي، وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَسْعِي، وَلَا أَطْعَيْنَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي.

۱۵ اللَّهُمَّ إِلَى مَعْفَرَتِكَ وَقَدْتُ، وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ، وَإِلَى تَجَاوُزِكَ اشْتَقْتُ، وَبِفَضْلِكَ وَثِقْتُ، وَلَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَعْفَرَتَكَ، وَلَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ.

۱۶ اللَّهُمَّ وَأَنْطِقْنِي بِالْهُدَى، وَالْهَيْمَنِي التَّقْوَى، وَوَقِّفْنِي لِئَلَّتِي هِيَ أَنْكَى، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى.

۱۷ اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيقَةَ الْمُتَلَى، وَاجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَأُمُوتْ وَأَحْيَا.

ترجمه

۱۴. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و چنان کن که هرگز مظلوم واقع نشوم در حالی که تو می‌توانی ظلم را از من دفع کنی، و من به کسی ستم نکنم در حالی که تو قادری مرا از این کار بازداری، و هرگز گمراه نشوم در حالی که می‌توانی مرا هدایت کنی، و فقیر و نیازمند نشوم در حالی که گشایش روزی‌ام دست توست و هرگز طغیان نکنم در حالی که توانگری‌ام از تو می‌باشد.

۱۵. خداوندا! تنها به مغفرت تو روی آوردم و عفو تو را طالبم و به گذشت و عفو تو مشتاق شده‌ام و به فضل تو اطمینان دارم. نزد من چیزی که

موجب مغفرت تو شود نیست و در اعمالم کاری که با آن مستحق بخشش تو گردم وجود ندارد، بنابراین برای نجات من بعد از این که به زیان خود حکم کردم راهی جز فضل و رحمت تو نیست، پس بر محمد و آل او درود فرست و در حق من تفضل فرما!

۱۶. خداوندا! زبانم را به هدایت گویا ساز و تقوا را به من الهام کن! خداوندا! مرا به روشی که پاکیزه‌تر است (در این مسیر) موفق بدار و به کاری که خشنودی تو را بیشتر می‌کند وادارم فرما!

۱۷. خداوندا! مرا از نیکوترین راه ببر و در مرگ و زندگی بر آیین خود نگاهدار!

شرح و تفسیر

نه مظلوم باش و نه ظالم

امام علیه السلام در این بخش، پنج تقاضا از خداوند می‌کند؛ ابتدا عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ)؛ سپس می‌افزاید: «چنان کن که هرگز مظلوم واقع نشوم در حالی که تو می‌توانی ظلم را از من دفع کنی، و من به کسی ستم نکنم در حالی که تو قادری مرا از این کار بازداری، و هرگز گمراه نشوم در حالی که می‌توانی مرا هدایت کنی، و فقیر و نیازمند (به دیگران) نشوم در حالی که گشایش روزی‌ام به دست توست، و هرگز طغیان نکنم در حالی که توانایی‌ام از تو می‌باشد»؛ (وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَلَا أَظْلَمَنَّ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَلَا أَضِلَّنَّ وَقَدْ أَمَكَّنْتَنِي هِدَايَتِي، وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَسُعْيِي، وَلَا أَطْعِينَنَّ وَمِنْ عِنْدِكَ وَجُدِي).

واژه «وُجِد» از ماده «جَدَه» به معنای امکانات مالی است، همان‌گونه که در قرآن مجید درباره مسکن زنان مطلقه (رجعیه) آمده است: ﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ

سَكْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ؛ «آن‌ها [زنان مطلقه] را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست، سکونت دهید».^۱

تقاضاهای پنج‌گانه‌ای که امام علیه السلام در این بخش از دعا از خداوند دارد، با یکدیگر در ارتباط‌اند؛ نخست عرضه می‌دارد: «نه مورد ظلم واقع شوم و نه ظالم باشم». هر دوی اینها در اسلام مذموم است، هم ظلم کردن و هم تن به ظلم دادن، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ»؛ «نه ستم می‌کنید، و نه بر شما ستم می‌شود».^۲

نه ظالم باش نه مظلوم

در تفسیر نمونه ذیل آیه فوق آمده است: «این عبارت گرچه در مورد رباخواران است، ولی در حقیقت یک شعار وسیع پرمایه اسلامی است که می‌گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند. اصولاً اگر ستمکش نباشد، ستمگر کمتر پیدا می‌شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند، کسی نمی‌تواند به آن‌ها ستم کند؛ باید پیش از این‌که به ظالم بگوییم: ستم نکن! به مظلوم بگوییم: تن به ستم مده!».^۳

به همین دلیل در تعبیرات قرآنی واژه «انتصار» را می‌بینیم که به‌عنوان یک وظیفه برای مؤمنان بیان شده، یعنی هرگاه مورد ظلم واقع شدند، سعی کنند از دیگران کمک بگیرند تا ظلم ظالم برطرف شود.

در دعای چهاردهم نیز در تفسیر جمله «اللَّهُمَّ فَكَمَا كَرِهْتَ إِلَيَّ أَنْ أُظْلَمَ فَتَنِي مِنْ أَنْ أُظْلِمَ» شرحی در این باره داده‌ایم.

۱. طلاق، آیه ۶.

۲. بقره، آیه ۲۷۹.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۷.

سپس در تقاضای سوم عرضه می‌دارد: «خداوندا! توفیقی نصیبم کن که گمراه نشوم در حالی که تو قادری مرا هدایت کنی».

درست است که رفتن به سوی مبانی هدایت، کار خود انسان است، اما هدایت نهایی و واقعی به دست خداست، همان‌گونه که همه روز در سوره حمد در نمازها می‌خوانیم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾؛ «ما را به راه راست هدایت کن» و به راستی اگر هدایت الهی نباشد، عوامل گمراهی، از وسوسه‌های نفسانی گرفته تا وساوس شیطانی و شیطان‌صفتان، به قدری زیاد است که نجات از آن‌ها جز به لطف پروردگار امکان‌پذیر نیست.

سپس در دو جمله آخر از خداوند دو چیز مرتبط با یکدیگر را تقاضا می‌کند: نخست این که به لطف پروردگار فقیر نشود و دیگر این که هنگام ثروتمندی و فزونی نعمت طغیان نکند.

بدیهی است که هم فقیر بودن مشکل‌آفرین است و هم فراوانی نعمت. گرچه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «الْفَقْرُ فَخْرِي؛ فقر افتخار من است»^۱ ولی به یقین منظور از فقر در این روایت، نیاز به خداوند است نه نیاز به مردم (این بحث را به صورت گسترده در شرح دعای اول در جلد دوم همین کتاب آورده‌ایم).^۲

طغیان به سبب فراوانی نعمت نیز چیزی است که در قرآن مجید باصراحت به آن اشاره شده است، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ * أَنَّىٰ رَأَاهُ اسْتَعْنَىٰ﴾؛ «چنین نیست که شما می‌پندارید، به یقین انسان طغیان می‌کند * از این که خود را بی‌نیاز ببیند».^۳

البته ظرفیت افراد مختلف است، بعضی هر قدر امکان و توان مالی آن‌ها بیشتر

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

۲. درباره این موضوع بحث گسترده و جامعی در «دائرة المعارف فقه مقارن»، ج ۲، ص ۱۸۸ تا ۱۹۲ آورده‌ایم.

۳. علق، آیات ۶ و ۷.

می‌شود بر تواضعشان افزوده می‌گردد و بعضی به عکس، همین که کمی امکانات مالی آن‌ها فزونی یافت سر به طغیان برمی‌دارند و حتی گاهی خدا یا دستورات او و یا روز قیامت را انکار می‌کنند، همان‌گونه که در داستان «ثعلبه بن حاطب انصاری» در شأن نزول آیه‌های ۷۵ و ۷۶ سوره توبه آمده است: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ از آن‌ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته بودند: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد، قطعاً صدقه و زکات خواهیم داد و از صالحان و شاکران خواهیم بود * اما هنگامی که خدا از فضل خود به آن‌ها بخشید، نسبت به آن بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند».^۱

فقط لطف خدا

امام علی^{علیه السلام} در این بخش از دعا با تعبیرات مختلف (در مجموع هفت تعبیر) به تقصیر و قصور اعتراف می‌کند و تنها اعتماد خود را به مغفرت الهی می‌داند و در مقام نهایت تواضع، اعمال و حسنات خود را ناچیز می‌شمرد و آن‌ها را سبب نجات خود نمی‌داند، بلکه فقط لطف خداوند و فضل و عفو و مغفرت او را سبب نجات می‌شمرد؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! تنها به مغفرت تو روی آورده‌ام و عفو تو را طالبم و به گذشت و عفو تو مشتاق شده‌ام و به فضل تو اطمینان دارم»؛ (اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفِدْتِ، وَإِلَى عَفْوِكَ قَصَدْتُ، وَإِلَى تَجَاوُزِكَ اِسْتَقْتُّ، وَبِفَضْلِكَ وَتَقْتُّ).^۲

«وفود» به معنای رفتن محترمانه نزد بزرگان برای حل مشکلات است و چنین گروهی را «وفد» (بر وزن وقت) می‌نامند.

۱. توبه، آیات ۷۵ و ۷۶.

۲. مقدم شدن جار و مجرور در چهار جمله برای اثبات انحصار است.

«تجاوز» گاهی به معنای عبور کردن از جایی به کار می‌رود و گاهی به معنای بخشیدن گناه و نادیده گرفتن تقصیرات، و در این جا معنای دوم را دارد. به هر حال، همان‌گونه که اشاره کردیم، این بخش از کلام حضرت حال و هوای دیگری دارد و نجات و رستگاری را تنها منوط به لطف پروردگار می‌شمرد، ولی با تعبیرات مختلف.

نخست خود را به کسی تشبیه می‌کند که همراه گروهی به دیدار شخص بزرگی می‌رود و همه تقاضاهایی دارند، اما تقاضای او تنها مغفرت پروردگار است؛ سپس خود را به کسی تشبیه می‌کند که از جایی حرکت کرده و قصد رسیدن به محل دیگری دارد که مطلوب اوست و این مطلوب را عفو خدا می‌شمرد؛ در جمله بعد، خود را عاشق دل‌باخته‌ای می‌داند که محبوب او تنها گذشت و عفو پروردگار است، و در جمله چهارم، فضل خدا را تنها مایه امید و وثوق خود می‌داند، و این‌گونه به صورت مشتاقی پاکباز رو به درگاه خدا می‌آورد.

در حقیقت این جمله‌ها شبیه چیزی است که در دعای ابو حمزه آمده، عرضه می‌دارد: «وَمَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ وَكَيْفَ نَسْتَكْثِرُ أَعْمَالَ نُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ؛ اعمال و حسنات ما چه ارزشی در برابر آن همه نعمت‌های تو دارد و چگونه این اعمال را بزرگ بشمریم در برابر کرمت».^۱

سپس امام علیه السلام بعد از جمله‌های چهارگانه بالا که همه بر اشتیاق به عفو پروردگار و فضل و کرم او دلالت دارد، عرض می‌کند: «نزد من چیزی که موجب مغفرت تو شود نیست و در اعمالم کاری که با آن مستحق بخشش تو گردم وجود ندارد، بنابراین برای نجات من بعد از این‌که به زیان خود حکم کردم راهی جز فضل و رحمت تو نیست، پس بر محمد و آل او درود فرست و در حق من تفضل

۱. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۸۵.

فرما: «(وَأَيُّسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَلَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَمَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلَكَ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ)».

یکی از معانی «عفو» محو ساختن اثر چیزی است و در غالب موارد به معنای محو آثار گناه استفاده می شود که هم شامل آثار طبیعی آن می گردد و هم شامل مجازات، ولی مغفرت، فقط صرف نظر کردن از مجازات در برابر گناه است، در نتیجه این دو تعبیر با هم متفاوت اند و از قبیل مترادف نیستند.

و بعضی از ارباب لغت تفاوت این دو واژه را در این می دانند که «عفو» به معنای رها ساختن و مجازات نکردن است، ولی «مغفرت» یعنی پوشانیدن گناه. به این ترتیب امام علیه السلام نخست از خداوند تقاضای پوشش گناه می کند و سپس ترک مجازات و بعد با تعبیری دیگر خود را در پیشگاه خدا محکوم می سازد و راه نجات خویش را تنها فضل پروردگار می شمرد. سرانجام از او تقاضای فضل و رحمت می کند.

و با توجه به این که نتیجه همه این تقاضاها و اعترافها همان فضل و رحمت خداست، طبق روش معمول آن حضرت که غالب دعاهای خود را با صلوات بر محمد و آل محمد آغاز می کند در این جا نیز طلب فضل پروردگار را بعد از درود بر آن حضرت و خاندانش آورده است.

از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که اگر فضل خداوند شامل حال انسانها نگردد هیچ کدام نجات نخواهند یافت.

مرحوم علامه طبرسی در ذیل آیه شریفه ۱۶ سوره انعام، می گوید: در روایتی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِعَمَلِهِ قَالُوا وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ؛ قسم به کسی که جان من به دست اوست! احدی از مردم به سبب اعمالش وارد بهشت نمی شود؛ برخی از اصحاب عرضه داشتند: یا رسول الله! حتی خود

شما؟ فرمود: حتی خود من (به سبب عملم وارد بهشت نمی شوم) مگر این که خداوند مرا مشمول رحمت و فضل خود قرار دهد.^۱

در این بخش از دعا امام علیه السلام چهار تقاضا از پروردگار دارد که همه آن‌ها به گفتار صحیح و عمل پاک بازمی‌گردد؛ نخست عرضه می‌دارد: «خداوند! زبانم را به هدایت گویا ساز»؛ **«اللَّهُمَّ وَأَنْطِقْنِي بِالْهُدَى»**.

اشاره به این که سخنانی که می‌گویم مایه هدایت دیگران شود و در واقع مصداق امر به معروف و نهی از منکر گردد.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی از امام باقر علیه السلام تفسیر این آیه شریفه را پرسید: **«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»**؛ «و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی به همه مردم حیات بخشیده است». امام علیه السلام فرمود: منظور این است که از آتش سوزی یا غرق شدن در آب نجات دهد. آن شخص پرسید: اگر او را از ضلالت به هدایت راهنمایی کند چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: **«ذَاكَ تَأْوِيلُهَا الْاِعْظَمُ»**؛ این برترین تفسیر آیه است.

بارها گفته‌ایم که مفهوم این‌گونه درخواست‌ها از پروردگار این نیست که ما بی‌اختیار به این‌گونه امور وادار کن، بلکه هدف، توفیق و فراهم شدن اسباب این‌گونه درخواست‌هاست.

در دومین جمله عرضه می‌دارد: **«وَتَقُوا رَا بَه مِن الْهَامِ كُن»**؛ **«وَأَلْهَمْنِي التَّقْوَى»**. «الهام» از ماده «لهم» در اصل به معنای بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، سپس به معنای القاء مطالبی از سوی خداوند به دل و جان انسان است که او را به انجام کار خیر یا ترک کار بدی وادار سازد و این در واقع نوعی وحی است (البته نه وحی نبوت و امامت). بسیاری از نیکان و پاکان این موضوع را بارها در زندگی

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱۱.

خود تجربه کرده‌اند که در بزنگاه‌های سخت زندگی ناگهان چیزی به قلب آن‌ها می‌افتد که مایهٔ نجات و رهایی شخص یا گروهی است.

بعضی از اشعار شعرا که مضمون‌های بسیار بلند و پرازشی دارد نیز بی‌شبهت به الهام نیست و جملهٔ معروف پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حسان بن ثابت که فرمود: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ؛ ای حسان! تو پیوسته به وسیلهٔ روح القدس تأیید و تقویت می‌شوی، مادام که ما را با زبان خود یاری می‌کنی»^۱، ناظر به همین مطلب است.

تعبیر به «الهام تقوی» در واقع برگرفته از آیهٔ شریفهٔ قرآن است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ «و سوگند به روح آدمی و آن کس که آن را آفریده و موزون ساخته * سپس فجور و تقوایش [شر و خیرش] را به او الهام کرده است».^۲

البته الهام تقوی مراتبی دارد، مرحله‌ای در آغاز آفرینش انسان در نهاد او قرار داده شده و مراحل نیز بعداً در سایهٔ اعمال نیک و اطاعت فرمان خدا به انسان الهام می‌شود و یا آنچه در نهاد اوست به فعلیت می‌رسد.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام برای تکمیل این دو معنا یعنی گویایی به هدایت و آراستگی به تقوا عرضه می‌دارد: «خداوندا! مرا به روشی که پاکیزه‌تر است (در این مسیر) موفق کن و به کاری که خشنودی تو را بیشتر می‌کند وادار فرما»؛ (وَوَفَّقْنِي لِتِلْكَ هِيَ أَرْكَى، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى).

بدیهی است که برای رسیدن به هدایت و تقوا راه‌های فراوانی وجود دارد، چه

۱. ارشاد، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲. شمس، آیات ۷ و ۸.

۳. بعضی از مفسران صحیفه گفته‌اند: ذکر «التی» به صورت مبهم برای این است که معنای گسترده‌ای داشته باشد و عالی‌ترین مرحله را شامل گردد و هرگونه روش پاکیزه‌ای را در عقیده و عمل دربرگیرد.

بہتر کہ انسان از پاکیزہ ترین راه آن‌ها را دنبال کند و از مسیری کہ خشنودی و رضای خدا را بیشتر تأمین می‌نماید، وارد شود و در واقع این عالی ترین مقامی است کہ یک انسان می‌تواند بہ آن برسد: هدفش ہدایت و تقوا و مسیرش بہترین و رضایت بخش ترین مسیر ہاست.

روشن است کہ ہمہ اعمال از نظر فضیلت و خشنودی خداوند و در نتیجہ از نظر ثواب و اجر، یکسان نیستند.

در حدیثی کہ مرحوم طبرسی در تفسیر سورہ شمس آورده است، می‌خوانیم: «ہنگامی کہ پیغمبر اکرم ﷺ آیہ شریفہ **﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾** را قرائت می‌فرمود، توقف می‌کرد و عرضہ می‌داشت: **﴿اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا أَنْتَ وَوَلِيَّهَا وَمَوْلَاهَا، وَزَكَّاهَا أَنْتَ خَيْرٌ مَنْ زَكَّاهَا﴾** خداوندا! بہ من تقوای درونی عطاکن، تو ولی و مولای آن ہستی و آن را (از ہرگونہ آلودگی) پاک ساز کہ تو بہترین پاکیزہ کننده آن ہستی».^۱

سپس امام علیہ السلام در جملہ بعد دو چیز دیگر از خدا تقاضا می‌کند کہ تکمیل کننده تقاضای قبلی است: «خداوندا! مرا از نیکوترین راه ببر و در مرگ و زندگی بر آیین خود نگاہ دار»؛ **﴿اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيقَةَ الْمُتْلَى، وَاجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا﴾**.

واژہ «متلی» مؤنث «امثل» بہ معنای بہترین است. اشارہ بہ این کہ راه‌های بہ سوی تو متفاوت است، بعضی خوب و بعضی خوب تر، بہ من توفیق بده کہ از خوب ترین راه بہ سوی تو آیم.

واژہ «ملت» معمولاً بہ معنای مذهب است، قرآن مجید می‌فرماید: **﴿فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾**؛ «بنابراین، از آیین ابراہیم پیروی کنید کہ بہ حق گرایش داشت»^۲ و بارہا در قرآن مجید بہ ہمین معنا آمدہ است.

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۵۵.

۲. آل عمران، آیہ ۹۵.

به این صورت، امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند که حیات و مرگش بر آیین حق باشد.

منظور از «حیات» در این جا به ظاهر حیات دنیاست و اگر بعد از موت ذکر شده به دلیل این است که افراد با ایمان بیشتر به یاد مرگ‌اند. اضافه بر این، سجع عبارت نیز ایجاب می‌کند که احیاء بعد از اموت باشد. البته این احتمال نیز داده شده که مراد، حیات بعد از مرگ باشد، یعنی بر آیین خدا بمیرم و در قیامت بر همان آیین محشور شوم.

قرآن مجید در مورد سفارش حضرت ابراهیم و یعقوب علیهم السلام به فرزندان، می‌گوید: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ «و ابراهیم و یعقوب در واپسین لحظات عمر، فرزندان خود را به این آیین وصیت کردند و گفتند: «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام و تسلیم در برابر فرمان خدا از دنیا نروید».^۱



بخش یازدهم

۱۸ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَمَتَّعْنِي بِالْاِقْتِصَادِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ
السَّادَةِ، وَمِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَأَرْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ،
وَسَلَامَةَ الْمَرْصَادِ.

۱۹ أَللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا، وَأَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا
يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعَصِمُهَا.

۲۰ أَللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزَنْتُ، وَأَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرْمْتُ، وَبِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ
كَرِهْتُ، وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَلِمَا فَسَدَ صِلَاحُ، وَفِيهَا أَنْكَرْتُ تَغْيِيرُ،
فَأَمْنُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَقَبْلَ الطَّلَبِ بِالْحَدَةِ، وَقَبْلَ الضَّلَالِ
بِالرَّشَادِ، وَآكْفِنِي مُؤَنَّةَ مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَهَبْ لِي أَمْنٌ يَوْمَ الْمَعَادِ، وَامْنَحْنِي
حُسْنَ الْإِرْشَادِ.

ترجمه

۱۸. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از میانه روی و اعتدال بهره مند ساز و از اهل صواب و درست کاری و از راهنمایان راه راست و از بندگان صالح قرار ده؛ و سعادت روز قیامت و سلامتی و نجات از کمینگاه (دوزخ) را به من روزی فرما.

۱۹. خداوندا! برای قرب به ذات پاکت از من صفات زشت را بگیر تا نفس من خالص شود و برای من صفات خوب را قرار ده که آن را اصلاح کند، زیرا نفس من تباه می‌شود مگر این‌که تو آن را حفظ کنی.

۲۰. خداوندا! تو پشتیبان منی هنگامی که غمگین شوم و پناهگاه منی هنگامی که محروم شوم، و استغاثه‌ام تنها به درگاه توست هنگامی که کار بر من

سخت شود و به شدت محزون گردم. (بارالها!) نزد تو برای آنچه از دست می‌رود، عوض و جبرانی است و برای آنچه فاسد می‌شود، صلاح و نیکی، و برای آنچه زشت و ناپسند می‌شمارد، تغییر و تبدیلی است. (پروردگارا!) بر من منت گذار و پیش از گرفتاری در امواج بلاها به من عاقبت و تندرستی بخش و پیش از آن که روزی از تو طلب کنم، مرا بی‌نیاز گردان و پیش از آن که گمراه شوم، ارشادم نما. (خداوندا!) مرا از ضرر و زیان عیب جویی بندگان حفظ کن و از مشکلات روز قیامت امان بخش و به نحو مطلوب راهنمایی کن.

شرح و تفسیر

تنها پناهگاهم تویی!

در این بخش امام علیه السلام نخست، شش مطلب را از خداوند تقاضا می‌کند که مجموعه آن‌ها سبب نجات در روز قیامت و سلامت در دنیا است.

عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از میانه روی و اعتدال بهره‌مند ساز و از اهل صواب و درست‌کاری و از راهنمایان راه راست و از بندگان صالح قرار ده»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَمَتَّعِنِي بِالْاِقْتِصَادِ، وَاجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّادَاتِ، وَمِنْ أَدِلَّةِ الرَّشَادِ، وَمِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ).

منظور از «اقتصاد» رعایت اعتدال در همه چیز و دوری از افراط و تفریط در عقاید و اخلاق و عمل است، هرچند اقتصاد گاهی در خصوص امور مالی به کار می‌رود، مانند آنچه در این آیه شریفه آمده است: «وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ «و کسانی که هر گاه انفاق کنند، نه اسراف و زیاده‌روی می‌نمایند و نه سخت‌گیری؛ بلکه میان این دو، حد اعتدالی دارند».^۱

۱. فرقان، آیه ۶۷.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که می فرماید: «مَا عَالَ مِنْ اِقْتَصَدَ؛ کسی که میانه روی را (در مسائل اقتصادی) رعایت کند، فقیر نمی شود».^۱

و گاهی در اعتدال اخلاقی به کار رفته، مانند آنچه در وصیت لقمان به فرزندش آمده است: «وَ اَقْصِدْ فِي مَشِيكَ»؛ «در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن (ممکن است اشاره به راه رفتن ظاهری باشد یا پیمودن مسیرهای مختلف زندگی)».^۲

و گاهی در امور اعتقادی، مانند این حدیث معروف امیرمؤمنان علیه السلام: «نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسطَى بِهَا يَلْحَقُ التَّالِي وَ اِلَيْهَا يَرْجِعُ الْعَالِي؛ ما تکیه گاه میانه هستیم؛ (باید) عقب افتادگان به آن ملحق شوند و غلوکنندگان به سوی آن بازگردند».^۳

بر این اساس این دعای امام علیه السلام شامل همه خوبی ها می شود. واژه «سداد» (بر وزن سواد) در اصل از ماده «سَدَّ» به همان معنای معروفش گرفته شده، سپس به هر چیزی که محکم و پایرجا و با استقامت باشد، اطلاق شده است.

به این ترتیب امام علیه السلام از خدا می خواهد او را از کسانی قرار دهد که محکم در مسیر حق گام برمی دارند؛ این احتمال نیز به نظر دور نمی رسد که اشاره به این آیه شریفه باشد: «بِ اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق و استوار بگویید».^۴

و در واقع اشاره به استقامت و ایستادگی از نظر عقیده و عمل و گفتار است. امام علیه السلام عرضه می دارد: «مرا از اهل صواب و اصلاح و از راهنمایان راه هدایت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۰.

۲. لقمان، آیه ۱۹.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۹.

۴. احزاب، آیه ۷۰.

قرار ده»، اشاره به این که انسان نه تنها باید خودش در مسیر صحیح گام بردارد، بلکه سعی کند دیگران را نیز به راه راست هدایت نماید. نجات خویشتن از غرق شدن کافی نیست، باید نجات غریق بود و دیگران را نیز نجات داد. به قول شاعر درباره تفاوت میان عالم و عابد:

گفت آن گلیم خویش به در می برد ز موج

و این جهد می کند که بگیرد غریق را

در ادامه این بحث، امام علیه السلام از خدا تقاضا می کند که او را از بندگان صالح خود قرار دهد. منظور از «صالح» کسی است که از نظر ایمان و اخلاق و عمل دارای صلاحیت و ارزش باشد، و بندگان صالح خدا درجات و مقاماتی دارند تا آن جا که قرآن مجید بسیاری از انبیا را جزء صالحان می شمرد و حتی درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «او در آخرت از صالحان خواهد بود»؛ (إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ).^۱

مقام صالحان به قدری والا است که امام علیه السلام تقاضا می کند جزء آن ها باشد. سومین و چهارمین چیزی که در این بخش، از خدا تقاضا می کند این است: «خداوندا! سعادت روز قیامت و سلامتی و نجات از کمینگاه (دوزخ) را به من روزی فرما»؛ (وَأَرْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَسَلَامَةَ الْمِرْصَادِ).

واژه «فوز» در اصل به معنای نجات از هلاکت و رسیدن به مطلوب همراه با سلامت است، سپس به هرگونه پیروزی اطلاق شده است. قرآن مجید می فرماید: ﴿فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ﴾؛ «هر کس از آتش دوزخ دور شده، و وارد بهشت گردد، نجات یافته و رستگار شده است».^۲

۱. بقره، آیه ۱۳۰.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۵.

و واژه «مرصاد» از ماده «رصد» (بر وزن صدف) در اصل به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است و «مرصاد» اسم مکان از این ماده می باشد، به معنای جایگاهی که در آن جا کمین می کنند و مراقب هستند و معادل آن در فارسی «کمینگاه» است.

منظور از «فوز معاد» این است که انسان در روز قیامت اهل نجات باشد و به بهشت برین نائل گردد و منظور از «سلامت مرصاد» این است که انسان از آتش دوزخ در آن روز برکنار باشد.

البته برای «مرصاد» معانی متعددی ذکر شده، نخست، همان دوزخ است و قرآن مجید در آیه ۲۱ سوره نبا به آن اشاره کرده، می فرماید: «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا»؛ «به یقین در آن روز، جهنم کمینگاهی بزرگ است».

و برخی گفته اند: منظور از مرصاد پلی است که بر روی دوزخ کشیده شده و کمینگاهی است برای بدکاران.

صالحان و نیکوکاران به سلامت از آن می گذرند، ولی بدکاران گرفتار می شوند و سرازیر دوزخ خواهند گردید. این معنا در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.^۱ همچنین گفته شده که منظور از مرصاد این است که خداوند همواره مراقب احوال بندگان است و هر کاری از آن ها سر بزند دستور ثبت و ضبط آن را می دهد. همان گونه که در آیه شریفه ۱۴ سوره فجر آمده است: «إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِيبٌ رَصِيدٌ»؛ به یقین پروردگار تو در کمینگاه (ستمگران) است».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «فَنظَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ» (مرصاد) گذرگاهی است بر روی صراط که هر کس مظلومه ای (حق الناس) بر گردن داشته باشد نمی تواند از آن بگذرد».^۲

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۱۲، ح ۴۸۶.

۲. همان، ص ۳۳۱.

وضع صراط

و در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمود: «ثُمَّ يُوضَعُ عَلَيْهَا صِرَاطٌ أَدَقُّ مِنْ حَدِّ السَّيْفِ عَلَيْهِ ثَلَاثُ قَنَاظِرٍ أَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَالرَّحِمُ وَأَمَّا الثَّانِيَةُ فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَأَمَّا الْأُخْرَى فَعَلَيْهَا عَدْلٌ رَبُّ الْعَالَمِينَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ فَيُكَلَّفُونَ الْمَمَرَّ عَلَيْهِ فَتَحْسِبُهُمُ الرَّحِمُ وَالْأَمَانَةُ فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا حَبَسَتْهُمْ الصَّلَاةُ فَإِنْ نَجَوْا مِنْهَا كَانَ الْمُنتَهَى إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ جَلًّا وَعَزًّا وَهُوَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمِرْصَادٍ؛ سپس بر روی دوزخ پلی قرار داده می‌شود که از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر است و سه گذرگاه دارد: گذرگاه اول، گذرگاه امانت و رحیم است و گذرگاه دوم گذرگاه نماز و گذرگاه سوم، گذرگاه عدالت خداوندی است که معبودی جز او نیست و مردم مأمور می‌شوند که از این صراط همگی بگذرند. در گذرگاه اول، رحیم و امانت آن‌ها را نگه می‌دارد (اگر در دنیا حق آن را ادا کرده باشند) از آن جا (به راحتی) می‌گذرند، در گذرگاه دوم نماز آن‌ها را نگه می‌دارد (اگر حق آن را ادا کرده باشند) از آن جا نیز می‌گذرند، اگر از آن جا نجات پیدا کنند عدالت پروردگار جهانیان انتهای راه آن‌هاست (و اگر عدالت را در دنیا رعایت کرده باشند از آن نیز عبور می‌کنند) و این است تفسیر آیه «إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمِرْصَادٍ»^۱.

و اگر امام عَلَيْهِ السَّلَام در این دعا از خداوند سلامت مرصاد را می‌طلبد، هدف این است که از تمام این گذرگاه‌های خطرناک به سلامت بگذرد.

* * *

سپس در تقاضایی دیگر عرضه می‌دارد: «خداوندا! برای قرب به ذات پاکت از من صفات زشت را برگیر تا نفس من خالص شود و برای من صفات خوب را بگذار تا اصلاح گردد، زیرا نفس من هلاک می‌شود مگر این‌که تو آن را حفظ

کنی»؛ (اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا، وَأَبْقِ لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصَلِّحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعْصِمُهَا).

این جمله از دعا یکی از پیچیده‌ترین عبارات امام علیه السلام است که تفسیرهای مختلفی برای آن شده و مناسب‌ترین تفسیر، همان است که خواندید، زیرا انسان ترکیبی است از صفات خوب و بد؛ اگر صفات بد را از او بگیرند و از آن‌ها خالص شود و صفات خوب را در او تقویت کنند تا اصلاح گردد، راه نجات را پیدا کرده و از هلاکت رهایی می‌یابد.

قرآن مجید در آیه ۲۱ سوره نور می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ»؛ «و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته باشد) پاکیزه می‌سازد».

آری، وسوسه‌های شیطان و هوای نفس آنقدر زیاد است که رهایی از آن‌ها جز به فضل و رحمت پروردگار ممکن نیست. باید خود را به خدا بسپاریم و تا آن جا که می‌توانیم تلاش کنیم و از او تقاضا نماییم که فضل و رحمتش را شامل حال ما کند، تا نجات یابیم.

امام علیه السلام در آغاز این بخش، از سه چیز به خدا پناه می‌برد: «خداوندا! تو پشتیبان منی هنگامی که محزون شوم و پناهگاه من هنگامی که محروم شوم، و استغاثه‌ام به درگاه توست هنگامی که کار بر من سخت شود و به شدت غمگین گردم»؛ (اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزِنْتُ، وَأَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَبِكَ اسْتِعَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ).

واژه «عُدَّة» به معنای زاد و توشه، ساز و برگ، و ذخیره برای هنگام نیاز، و «منتجع» به معنای پناهگاه و محل آسایش، و «کرثت» از ماده «کرث» (بر وزن

۱. «أو» در این جا به معنای «الا» است.

حدس) به معنای اندوه شدید است که از مشکل شدن کارها و مصائب سرچشمه می‌گیرد.

* * *

اعتقاد به توحید افعالی ایجاب می‌کند که انسان حل همه مشکلات را به دست توانای خداوند بداند و اگر از دیگران هم کاری ساخته باشد آن هم از طریق امدادهای الهی است، به همین دلیل امام علیه السلام برای حل همه مشکلاتش در این سه جمله که مربوط به ساعات اندوه بار زندگی و محرومیت‌ها و سخت شدن کارهاست، دست به دامن لطف پروردگار می‌شود.

در آیه شریفه ۱۷ سوره انعام می‌خوانیم: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد؛ و اگر خیری به تو عنایت کند (جای شگفتی نیست)، او بر هر چیزی تواناست».

این گفتار امام علیه السلام شبیه چیزی است که سالار شهیدان در روز عاشورا هنگامی که کار بر او سخت شد به پیشگاه خدا عرضه داشت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقَّتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَتْ بِي ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ؛ خداوند! تو تکیه‌گاه من در هر اندوه، و امید من در هر شدت و ناراحتی هستی، و تو در هر مشکلی که برای من پیش آید، پشت و پناه منی».^۱ چرا امام علیه السلام چنین سخنی نگوید در حالی که می‌بیند رسیدن به آرزویش که شهادت در راه خدا و رسوا ساختن دشمنان اسلام است، نزدیک است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در روز جنگ بدر و احزاب همین گونه به درگاه خدا دعا

کرد.^۲

۱. ارشاد مفید، ص ۴۴۷ - ۴۸۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴ و ج ۹۵، ص ۱۲۹.

به یقین کسی که چنین اعتقادی دارد هرگز در برابر هیچ حادثه‌ای زانو نمی‌زند و غبار یأس و ناامیدی بر چهره او نمی‌نشیند، و خود را در پناهگاهی مطمئن می‌بیند. امام علی (ع) در قسمت دوم از این فراز سه چیز دیگر از خداوند تقاضا می‌کند، ولی نه به صورت دعا، بلکه به صورت جمله خبریه که مفهوم آن دعاست، عرضه می‌دارد: «(بارها!) نزد تو برای آنچه از دست می‌رود، عوض و جبرانی است و برای آنچه فاسد می‌شود، صلاح و نیکی، و برای آنچه زشت و ناپسند می‌شماری، تغییر و تبدیلی است»؛ «وَعِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفُ، وَلِمَا فَسَدَ صَلَاحُ، وَفِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ». در واقع امام علی (ع) از خداوند تقاضا می‌کند: آنچه را که از خیرات از دست می‌رود جبران فرما و آنچه را فاسد می‌شود اصلاح کن و آنچه را ناپسند است تغییر ده و به تعبیر دیگر: تمام کاستی‌ها را از هر نظر برطرف گردان.

بی‌شک در زندگی انسان نعمت‌هایی وجود دارد که گاهی از دست می‌رود و اموری که فاسد و تباه می‌شود و اخلاق و اعمال ناپسندی که چهره انسان را زشت می‌کند. در مقابل این امور نباید ناامید و مأیوس شد، بلکه باید تغییر همه آن‌ها را از خدا خواست؛ چراکه او بر همه چیز توانا و از حالات بندگانش باخبر است.

قدرت‌نمایی پروردگار در جبران آنچه از دست رفته در مورد افرادی همچون حضرت ایوب (ع) ظاهر و آشکار می‌شود. کسی که در یک امتحان مهم الهی تمام اموال (زراعت و گوسفندان) و فرزندان خود را از دست داد و گرفتار بیماری بسیار شدید و جانکاهی شد. هنگامی که فشارها بر او شدید گردید، با یک دعای بسیار مؤدبانه از درگاه خداوند تقاضای جبران کرد، عرضه داشت: «رَبِّ أَنْي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؛ «خداوندا! مشکلات و بدحالی به من روی آورده و تو مهربان‌ترین مهربانانی».^۱

در این جا خداوند تمام آنچه را از دست او رفته بود به او برگرداند؛ بلکه

۱. انبیاء، آیه ۸۳.

همانند آن را بر آن افزود، همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ﴾؛ «ما دعای او را مستجاب کردیم، و ناراحتی‌هایی را که داشت برطرف ساختیم، و خاندانش را به او بازگرداندیم، و همانندشان را بر آن‌ها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد، و تذکری برای عبادت‌کنندگان».^۱

و به این صورت تمام بیماری‌ها جای خود را به سلامتی داد و اموال و زراعت و گوسفندان از دست رفته به صورت مضاعف جبران شد و خداوند فرزندانیش بیشتر و بهتر از گذشته به او داد. آری! خداوند این‌گونه جبران می‌کند.

قابل توجه این‌که ام‌سلمه که از همسران پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ تُصِيبُهُ مُصِيبَةٌ فَيَقُولُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اللَّهُمَّ أَجْرِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ عَلَيَّ خَيْرًا مِنْهَا إِلَّا آجَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي مُصِيبَتِهِ وَأَخْلَفَ لَهُ خَيْرًا مِنْهَا؛ هیچ مسلمانی نیست که مصیبتی به او می‌رسد و او (در برابر مصیبت صبر می‌کند و) آنچه را خداوند امر کرده، می‌گوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (و نیز می‌گوید: خداوند! مصیبت مرا پاداش ده و بهتر از آن به جای آن عنایت کن!) جز آن‌که خداوند مصیبت او را پاداش می‌دهد و بهتر از آنچه از دستش رفته به او عنایت می‌کند. سپس ام‌سلمه می‌افزاید: هنگامی که همسرم ابوسلمه (که مرد بسیار خوبی بود) از دنیا رفت (من همین دستور پروردگار را انجام دادم، ولی) با خود گفتم: چه کسی بهتر از ابوسلمه برای من پیدا می‌شود؟ او اولین کسی بود که از مکه به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه مهاجرت کرد، ولی چیزی نگذشت که خداوند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به جای او (ابوسلمه)، همسر من قرار داد.^۲

۱. انبیاء، آیه ۸۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۴۰.

آنگاه امام علیه السلام عرضه می‌دارد: خداوند! تو می‌توانی آنچه نیکوست را جایگزین مفسد کنی.

تعبیر «بِمَا فَسَدَ» هرگونه مفسده عقیدتی و اخلاقی و اعمالی را شامل می‌شود که ظهور و بروز آن‌ها در زندگی انسان امکان‌پذیر است، ولی باید مراقب بود و آن‌ها را با درخواست توفیق الهی به صلاح و نیکی تبدیل کرد.

این موضوع به مقدماتی نیاز دارد که به بعضی از آن‌ها در قرآن مجید اشاره شده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»؛ «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به آنچه بر محمد نازل شده - و آن حقی است از سوی پروردگارشان - نیز ایمان آوردند، خداوند گناهانشان را می‌بخشد و کارشان را اصلاح می‌کند».^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگویید * تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد».^۲

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذَا نَزَلَتْ بِهِمُ النَّعْمُ وَرَأَتْ عَنْهُمْ النَّعْمَ فَرَعُوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّتِهِمْ وَلَمْ يَهْنُوا وَلَمْ يُسْرِفُوا لِأَصْلَحَ اللَّهُ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ وَكَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ صَالِحٍ»؛ اگر مردم هنگامی که مشکلات و بلاهایی بر آن‌ها نازل می‌شود و نعمت‌ها زوال می‌پذیرد، با نیت صادق به درگاه خدا روی آورند و فرح کنند و در انجام وظایفشان به خود سستی راه ندهند

۱. محمد، آیه ۲.

۲. احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

و اسراف ننمایند، خداوند تمام مفسد آن‌ها را اصلاح می‌کند و آنچه خوب است و صلاح است را به آن‌ها بازمی‌گرداند.^۱

بنابراین دعا کردن خوب است، ولی دعاکننده نیز باید اقداماتی انجام دهد تا دعایش مستجاب شود.

و در سومین جمله تغییر آنچه را که نزد خدا زشت و ناپسند است، تقاضا می‌کند و به تعبیر دیگر: توفیق این تغییرات را از خداوند می‌طلبد، خواه سخنان زشت باشد یا اعمال زشت و یا عقاید و افکار زشت و ناپسند، که با تغییر آن‌ها تحول کاملی در وجود انسان پیدا خواهد شد.

* * *

سپس امام علیه السلام در سه درخواست هماهنگ دیگر عرضه می‌دارد: «(بارخدا یا!) بر من منت گذار و پیش از گرفتاری در امواج بلاها به من عافیت و تندرستی بخش و قبل از طلب کردن روزی، مرا بی‌نیاز گردان و پیش از آن‌که گمراه شوم، ارشادم نما»؛ (فَأْمُنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَقَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَقَبْلَ الضَّلَالِ بِالرِّشَادِ).

درواقع این مطالبات سه‌گانه برتر از مطالبات دیگر است، زیرا در مطالبات دیگر، از خدا تقاضای انواع نعمت‌ها شد، ولی در این جا بدون تقاضا انتظار بخشش نعمت‌ها می‌رود، و البته از خداوند کریم بعید نیست که بدون تقاضا بندگانش را مشمول نعمت‌های گوناگون قرار دهد، ولی نباید فراموش کرد که آن نیز حساب و کتابی دارد و تا بنده شایستگی چنین لطف و مرحمتی را فراهم نکند، مشمول این نعمت‌ها نخواهد شد، زیرا خداوند حکیم است و حکیم روی مصلحت کار می‌کند.

۱. بحار الانوار ج ۱۰، ص ۱۰۲، ح ۱.

بلا و عافیت نقطه مقابل هم هستند، بنابراین عافیت تنها به معنای تندرستی نیست، بلکه هرگونه سلامتی و امنیت و آرامش را شامل می شود.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ؛ دو نعمت است که مردم قدر آن را نمی دانند، امنیت و عافیت».^۱

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ سَلُوا اللَّهَ الْيَقِينَ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الْعَافِيَةِ فَإِنَّ أَجَلَ النِّعَمِ الْعَافِيَةِ؛ ای مردم! از خداوند ایمان همراه با یقین تقاضا کنید و نیز عافیت بطلبید، که مهم ترین نعمت ها عافیت است».^۲ دلیل آن نیز روشن است، زیرا مطابق روایتی از همان حضرت، تمام لذات زندگی در حال تندرستی است: «بِالْعَافِيَةِ تُوجَدُ لَذَّةُ الْحَيَاةِ».^۳

روشن است که عافیت، تنها به معنای تندرستی جسمانی نیست، بلکه عافیت روحی و معنوی را نیز شامل می شود.

همان گونه که امام عَلَيْهِ السَّلَام در دعای بیست و سوم هنگامی که از خداوند تقاضای عافیت می کند، عرضه می دارد: «وَعَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً ... عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ خداوند! به من عافیت کافی، عافیت دنیا و آخرت عطا فرما». این تعبیر در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده است.

در حدیث دیگری نقل شده که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام هنگام دعا در پیشگاه خداوند چنین عرضه می داشت: «أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ وَالْمُعَافَاةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عَافِيَةَ الدُّنْيَا مِنَ الْبَلَاءِ وَعَافِيَةَ الْآخِرَةِ مِنَ الشَّقَاءِ؛ خداوند! عفو و بخشش و عافیت را از تو می طلبم، عافیتی در دنیا و آخرت. عافیت در دنیا از بلاها و عافیت در آخرت از سیه روزی و شقاوت».^۴

۱ . بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۰، ح ۱.

۲ . تحف العقول، ص ۲۰۶.

۳ . غررالحکم ودررالکلم، ص ۲۹۷.

۴ . مصباح المتجهد، ج ۱، ص ۶۴.

اما این‌که انسان پیش از تقاضا از خداوند، حاجت روا شود، مسأله مهمی است، چراکه لذت چنین عطا و نعمتی به مراتب بیشتر، و دلالت آن بر لطف خدا به بنده‌اش ظاهرتر است.

در مورد راه یابی به مقصد قبل از گمراهی، که امام علیه السلام در جمله سوم تقاضا نموده، اهمیت آن روشن است، زیرا اگر انسان مدت‌ها در گمراهی و سرگردانی باشد و بعد هدایت شود تلخی‌های دوران گمراهی را فراموش نخواهد کرد، اما اگر پیش از آن‌که گمراه شود لطف الهی او را به شاهراه هدایت برساند بسیار لذت‌بخش و روح‌پرور خواهد بود.

در سه جمله آخر این فراز، امام علیه السلام از خداوند سه تقاضای دیگر می‌کند که هر سه سبب امنیت روح و جسم انسان می‌شود؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! مرا از ضرر و زیان عیب‌جویی بندگان حفظ کن و از مشکلات روز قیامت امنیت بخش و مرا به نحو مطلوب راهنمایی کن»؛ (وَ أَكْفِنِي مُمُونَةَ مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنَ يَوْمِ الْمَعَادِ، وَ أَمْنَحْنِي حُسْنَ الْإِزْشَادِ).

واژه «معرّه» از ماده «عَر» (بر وزن شَر) و نیز از ماده «عُر» (بر وزن حُر) گرفته شده و مصدر میمی است و در اصل به معنای بیماری «جرب» است که نوعی عارضه شدید پوستی در انسان یا حیوان است، سپس به هرگونه زیان و ضرر و عیبی که به انسان می‌رسد، اطلاق شده، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّهُمُ فَتَصِيبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ»؛ «و اگر این‌گونه نبود که مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما، زبردست و پا از بین می‌رفتند و از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما می‌رسید (خداوند هرگز مانع جنگ شما با آنان نمی‌شد)».^۱

به هر حال امام علیه السلام در این جمله از خدا تقاضای می‌کند که ضرر و زیانی از مردم به او نرسد، البته برای کسی که در جامعه زندگی می‌کند، این مسأله به طور مطلق ممکن نیست، ولی تقاضای کم بودن آن بجاست. این جمله ممکن است اشاره به این باشد که به من توفیق ده از عیب‌جویی مردم بپرهیزم (مطابق معنای اول، جمله جنبه مفعولی دارد و مطابق معنای دوم، جنبه فاعلی).

و در جمله بعد، تقاضای امنیت در روز قیامت می‌کند، زیرا از آیات قرآن مجید و همچنین روایات به صورت گسترده استفاده می‌شود که روز قیامت روزی است بسیار هولناک و وحشتناک که همه حاضران در محشر را در وحشت عمیق فرو می‌برد؛ قرآن مجید در این باره می‌گوید: «فَذَلِكَ يَوْمًا عَسِيبٌ»؛ «آن روز، روز سختی است».^۱

و در آیه دیگری می‌خوانیم: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرًا»؛ «ما از پروردگارمان ترسانیم در آن روزی که عبوس و شدید است».^۲

امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «عِنْدَ مَعَايِنَةِ أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ تَكْثُرُ مِنَ الْمُفْطَرِّطِينَ النَّدَامَةِ؛ هنگامی که انسان‌ها حوادث و وحشتناک روز قیامت را می‌بینند، آن‌هایی که در دنیا کوتاهی کردند (و اعمال صالح به جا نیاوردند یا آلوده به گناه بودند) بسیار پشیمان می‌شوند».^۳

ولی کسانی که بیدار و هوشیار بودند، آن روز در امنیت‌اند، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؛ «کسانی که کار نیک انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آن‌ها از وحشت آن روز (روز قیامت) در امان‌اند».^۴

۱. مدثر، آیه ۹.

۲. انسان، آیه ۱۰.

۳. غرر الحکم، ص ۴۵۵.

۴. نمل، آیه ۸۹.

جمله «وَأَمِّنْحَنِي حُسْنَ الْإِزْشَادِ» می‌تواند اشاره به این باشد که خدایا! مرا به بهترین صورت هدایت فرما، زیرا گاهی هدایت با مشقت‌های زیادی همراه است و گاهی به آسانی صورت می‌گیرد. امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند بهترین صورت هدایت نصیبش شود.

و نیز می‌تواند به این مفهوم باشد که خداوندا! به من توفیق ده که به نیکوترین وجهی گمراهان را هدایت کنم و از طریق امر به معروف و نهی از منکر جلو زشتی‌ها و بدهی‌ها را بگیرم. جمع هر دو معنا نیز در این عبارت کوتاه مانعی ندارد.



بخش دوازدهم

۲۱ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ، وَاعْذِنِي بِنِعْمَتِكَ، وَأَصْلِحْ لِي بِكَرَمِكَ، وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَأُظِلَّنِي فِي ذَرَاكَ، وَجَلِّ لِي رِضَاكَ، وَوَفِّقْنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَاهَا، وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا، وَإِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا.**

ترجمه

۲۱. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و به لطفت (هرگونه حادثهٔ سوء و عذاب و کیفر را) از من دور گردان و مرا از نعمت خود بهره‌مند ساز و مرا به کرمت اصلاح کن و (بیماری‌های) مرا با احسان خود مداوا کن و مرا در سایهٔ رحمت خود پناه ده و با لباس خوشنودی خود، اکرام کن. (خداوندا!) هنگامی که امور مشتبه می‌شوند، مرا توفیق ده که نزدیک‌ترین راه را به سوی تو برگزینم و زمانی که کارها با هم مشتبه می‌شوند (و راه صحیح مبهم می‌گردد) پاک‌ترین راه را انتخاب کنم و هنگامی که مذاهب مختلف با هم متناقض می‌شوند، آنچه را که به رضای تو نزدیک‌تر است بپذیرم.

شرح و تفسیر

بهره‌مندی از لطف خدا و انتخاب بهترین راه‌ها

امام علیه السلام در این بخش از دعا نه چیز سرنوشت‌ساز از خداوند تقاضا می‌کند: نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و به لطفت

(هرگونه حادثه سوء و عذاب و کیفر را) از من دور گردان؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَادْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ).^۱

واژه «ادْرَأْ» از ماده «درء» (بر وزن منع) به معنای دفع کردن و دور ساختن است. البته تا لطف الهی شامل حال انسان نشود، نجات او از چنگال هوی و هوس و دام‌های شیطان و حوادث دردناک ممکن نیست.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ﴾؛ «بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا رهایی می‌بخشد؟ در حالی که او را آشکارا و در پنهانی می‌خوانید (و می‌گویید): اگر از این (خطرات و ظلمت‌ها) ما را رهایی بخشیدی از شکرگزاران خواهیم بود. * بگو: خداوند شما را از این‌ها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می‌بخشد، (ولی) باز هم شما برای او شریک می‌سازید! (و راه کفر می‌پوید)».^۲

سپس امام علیه السلام در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! مرا از نعمت خود بهره‌مند ساز»؛ (وَاعْذِنِي بِنِعْمَتِكَ).

واژه «اغذنی» از ماده «غذاء»^۳ (بر وزن کتاب) به معنای تمام چیزهایی است که انسان برای حیات جسمانی خود، از آن‌ها می‌خورد یا می‌نوشد، ولی در این جا که امام علیه السلام سخن از تمام نعمت‌ها می‌گوید، این جمله معنای کنایی دارد و آن بهره‌مند ساختن است.

شبهه این تعبیر را در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام می‌خوانیم: «عَدَّانَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْلَمَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَعَلَّمَنَا تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ وَمُسْكِلاتِ الْأَحْكَامِ؛ رسول خدا

۱. «ادراء» فعل متعدی است و مفعول آن در این جمله حذف شده است.

۲. انعام، آیات ۶۳ و ۶۴.

۳. واژه «غذاء» هم معنای مصدری دارد و هم اسم مصدری.

ما را از علم پروردگار بهره‌مند ساخت و تأویل قرآن و مشکلات احکام را به ما آموخت»^۱.

در ضمن معلوم شد که نعمت در این جا، هم نعمت‌های مادی را شامل می‌شود و هم نعمت‌های معنوی را، همان‌گونه که در آیه ۲۰ سوره لقمان می‌خوانیم: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»؛ «خداوند نعمت‌های خود را - اعم از نعمت‌های ظاهری و باطنی - بر شما گسترده و افزون ساخته است».

در سومین درخواست از خداوند اصلاح خویشتن را با این تعبیر می‌خواهد: «مرا به کرم‌ت اصلاح کن»؛ (وَأَصْلِحْنِي بِكَرَمِكَ).

با توجه به این که واژه «اصلحنی» در این جا مطلق است، هرگونه اصلاحی را چه در امور مادی و چه معنوی شامل می‌شود، همان‌گونه که در آغاز همین دعا خواندیم: «اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَةَ تَعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا؛ خداوند! هر صفتی را که بر من عیب می‌گیرند اصلاح کن».

لازم است تکرار کنیم که منظور امام علیه السلام این نیست که خداوند به صورت اجباری تمام عیوب انسان را برطرف سازد، بلکه توفیق او را برای این کار درخواست می‌کند.

در چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: «(خداوند! بیماری‌های) مرا با احسان خود مداوا کن»؛ (وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ).

واژه «صنع» - همان‌گونه که در شرح دعای هفتم گفته شد - در اصل به معنای انجام کاری با مهارت و دقت است... سپس این واژه در معنای احسان و نیکوکاری به کار رفته است.

در این عبارت، تمام بیماری‌های جسمانی و صفات مذموم به عنوان بیماری محسوب شده و امام علیه السلام درمان همه آن‌ها را از خداوند تقاضا می‌کند.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۹۴، ح ۸.

سپس در پنجمین و ششمین تقاضا عرضه می‌دارد: «(خداوند!) مرا در سایه رحمت خود پناه ده و با لباس خوشنودی خود مرا اکرام کن»؛ (وَأَظِلَّنِي فِي ذَرَاكَ، وَجَلَّلَنِي رِضَاكَ).

واژه «ذرا» از ماده «ذرو» گرفته شده که به گفته مقائیس اللغة دو معنا دارد: یکی پراکنده کردن، مانند آنچه در آیه ۴۵ سوره کهف آمده است: «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ»؛ «ای پیامبر! زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن، گیاهان زمین سرسبز و متراکم می‌شود. ولی چندان نمی‌گذرد که می‌خشکد؛ به گونه‌ای که بادهای آن را به هر سو پراکنده می‌کند».

و معنای دیگر، «پوشاندن و پناه دادن» است که در این کلام امام علیه السلام به همین معناست. در استعمالات معمول کمتر در این معنا به کار می‌رود و بیشتر همان معنای اول استفاده می‌شود.

روشن است که در برابر سوزش آفتاب یا وزش بادهای سرد و سوزان، انسان به پناهگاهی نیاز دارد و امام علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کند که در حوادث دردناک زندگی و طوفان‌های سهمگین که از هر سو می‌وزد، او را در پناه خود قرار دهد، که هیچ پناهگاهی بهتر از پناه خداوند نیست.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ أَكْرَمَ أَحَاهُ الْمُسْلِمِ بِكَلِمَةٍ يُلْطِفُ بِهَا وَفَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ؛ کسی که برادر مسلمانش را با سخن محبت‌آمیزی اکرام کند و اندوه او را بزدايد، پیوسته در سایه گسترده رحمت الهی خواهد بود، تا وقتی این کار را ادامه می‌دهد».^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۰۶، ح ۵.

از این حدیث شریف استفاده می‌شود که قرار گرفتن زیر سایه خداوند تنها با دعا حاصل نمی‌شود، بلکه انسان باید اعمال صالحی انجام دهد که شایسته این مقام شود.

یک حدیث پرمعنا

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است، می‌خوانیم که مردی از ساکنان ری می‌گوید: یکی از مأموران «یحیی بن خالد» بر ما مسلط شد و بدهی‌هایی را که من (شامل مالیات و خراج) داشتم، پیوسته مطالبه می‌کرد و من ترسیدم که مرا مجبور کند از زندگی خوبی که دارم خارج شوم. به من گفته شد که او از پیروان این مذهب (اهل بیت علیهم‌السلام) است، ولی ترسیدم اگر از این راه وارد شوم شاید او چنین نباشد و کار بر من سخت‌تر شود، تصمیم گرفتم به سوی خداوند متعال بروم و حج به جا آورم. رفتم و مولایم موسی بن جعفر علیه‌السلام را ملاقات کردم و حالم را برایشان عرضه داشتم. حضرت مرا همراه نامه‌ای نزد او فرستاد که عبارتش این بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اعْلَمُ أَنَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَسْكُنُهُ إِلَّا مَنْ أَشَدَّى إِلَىٰ أَخِيهِ مَعْرُوفًا أَوْ نَفْسَ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ أَدْخَلَ عَلَىٰ قَلْبِهِ سُورًا وَهَذَا أَخُوكَ وَالسَّلَامُ؛ به نام خداوند بخشنده مهربان. بدان که در زیر عرش خداوند سایه‌ای است که هیچ کس در آن سایه رحمت قرار نمی‌گیرد مگر آن کس که به برادر دینی خود نیکی کرده و اندوهی را از او زدوده یا سروری در قلب او وارد کرده باشد و این (حامل نامه) برادر توست».

من از حج به شهر خودم بازگشتم و شبانه سراغ آن مأمور رفتم و گفتم: من فرستاده‌ام امام کاظم علیه‌السلام هستم. هنگامی که این سخن را شنید، پابرهنه به سوی من آمد، در را گشود، مرا بوسید، در آغوش گرفت و هر زمان که از من می‌پرسید: امام علیه‌السلام را دیدی، پیشانی مرا می‌بوسید. هنگامی که از سلامتی آن حضرت به او

خبر دادم خوشحال شد و شکر پروردگار را به جا آورد، سپس مرا وارد خانه خود کرد و در بالای مجلس نشاند و خودش در مقابل من نشست. نامه حضرت را به او دادم، به احترام آن نامه برخاست و آن را بوسید و قرائت کرد، سپس اموال و لباس هایش را آورد و دینار به دینار و درهم به درهم و لباس به لباس در میان من و خودش تقسیم کرد و آنچه قابل قسمت نبود قیمتش را به من می داد و پیوسته در این حال می گفت: برادر! آیا تو را خوشحال کردم؟ و من می گفتم: آری، به خدا سوگند مرا بسیار خوشحال کردی!

سپس صورتی را که آن مالیات در آن نوشته شده بود خواست و آنچه به اسم من بود حذف کرد و ورقه بدهکار نبودن مرا به دست من داد. من با او خداحافظی کرده و بیرون آمدم و با خود گفتم: من نمی توانم محبت این مرد را جبران کنم جز این که سال آینده به مکه بروم و برای او دعا کنم و خدمت امام علیه السلام برسم و کار او را بازگو کنم. این کار را انجام دادم، هنگامی که به مولایم امام موسی بن جعفر علیه السلام این کارها را شرح می دادم، آثار شادی در چهره اش می درخشید. عرض کردم: مولای من! این مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود: آری، مرا خوشحال کرد، امیرمؤمنان علیه السلام را خوشحال کرد، به خدا سوگند جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را خوشحال کرد و خدا را خوشنود نمود.^۱

واژه «جلّنی» از ماده «تجلیل» به معنای پوشانیدن همراه با عظمت است و گاهی به معنای پوشانیدن مطلق آمده، بنابراین جمله «جلّنی رضاک» مفهومی است که مرا به زیور رضایت پوشان. و همان گونه که لباس تمام بدن را می پوشاند، از خداوند خواسته شده که رضای او تمام وجود انسان را دربر گیرد و این مقام والایی است که در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره فجر خطاب به نفس مطمئنه

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۷۴، ح ۱۶.

آمده است: «بَا أَبْتَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اَرْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»؛ «تو ای روح آرام گرفته! * به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تو از او راضی باشی و هم او از تو راضی باشد».

و برای جلب رضای خداوند دستور روشنی در روایات آمده است: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ أَحَدًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ لَمْ يُصِبْ رِضَا اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةِ وِلاَةِ أَمْرِهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ بدانید که هیچ کس از خلق خدا به رضای او نمی رسد مگر از طریق اطاعتش و اطاعت رسولش و اطاعت والیان امرش از آل محمد».^۱

سپس امام علیه السلام در قسمت پایانی این بخش سه درخواست هماهنگ از خداوند می کند: «خداوندا! مرا موفق کن که وقتی امور مشتبه می شوند، نزدیک ترین راه را به سوی تو برگزینم و هنگامی که اعمال درهم می آمیزد (و راه صحیح مبهم می شود) پاک ترین راه را انتخاب کنم و هنگامی که مذاهب مختلف با هم متناقض می شوند، آنچه را که به رضای تو نزدیک تر است بپذیرم»؛ (وَوَفَّقْنِي إِذَا اشْتَكَلَتْ عَلَيَّ الْأُمُورُ لِأَهْدَاهَا، وَإِذَا تَشَابَهَتْ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا، وَإِذَا تَنَاقَضَتْ الْمِلَلُ لِأَرْضَاهَا).

واژه «اشتکلت» از ماده «اشتکال» به معنای هم شکل بودن است که سبب اشتباه با یکدیگر می شود و همچنین واژه «تشابهت» از ماده «تشابه» به معنای شبیه یکدیگر بودن است و واژه «تناقضت» از ماده «تناقض» در جایی گفته می شود که دو چیز یکدیگر را نقض کنند و طبعاً با هم مشتبه می شوند.

امام علیه السلام در تمام این موارد از خدا می خواهد که راه صحیح را به او نشان دهد و آنچه را پاکیزه تر است و مایه رضای اوست، برای او نمایان سازد تا بیراهه نرود و در خلاف رضای خداوند گام نهد و این همان چیزی است که ما همه روز در

نمازهایمان در سوره حمد تکرار می‌کنیم و از خداوند راه مستقیم را می‌طلبیم:
 ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه در خطبه ۵۰ به همین موضوع اشاره کرده، می‌فرماید: «إِنَّمَا بَدَأُ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تَتَّبِعُ، وَأَحْكَامُ تُبْتَدَعُ، يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رَجَالًا، عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ، فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ؛ وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لُبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ؛ وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ، وَمِنْ هَذَا ضِعْثٌ، فَيَمْرُجَان! فَهَذَا لِكَ يَسْتَوِلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَيَنْجُو ﴿الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى﴾؛ آغاز پیدایش فتنه‌ها پیروی از هوی و هوس‌ها و بدعت‌هایی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و گروهی (چشم و گوش بسته یا هوی پرست آگاه) به پیروی از آنان برمی‌خیزند و برخلاف دین خدا از آن‌ها حمایت می‌کنند. اگر باطل با حق آمیخته نمی‌شد بر کسانی که طالب حق‌اند پوشیده نمی‌ماند، و اگر حق با باطل نمی‌آمیخت، زبان دشمنان و معاندان از آن قطع می‌گشت. ولی بخشی از این گرفته می‌شود و بخشی از آن و این دو را به هم می‌آمیزند و این جاست که شیطان بر دوستان و پیروان خود مسلط می‌شود و «تنها کسانی که مشمول رحمت خدا بودند» از آن نجات می‌یابند».

و در خطبه ۳۸ نیز می‌فرماید: «وَإِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ: فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَائُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَكِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى؛ شبهه، تنها به این علت شبهه نامیده شده که شباهتی به حق دارد (هر چند در واقع باطل است)، اما دوستان خدا در برابر شبهات، نور و چراغ راهشان یقین است و راهنمای آن‌ها سمت و مسیر هدایت».

در این جا سؤالی مطرح است: چرا امام علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که مذاهب با

هم متناقض شوند آنچه را که بیشتر مورد رضایت توست بپذیرم، مگر مذاهب غیر اسلامی نیز مورد رضایت خداست که بگوییم اسلام بیشتر رضایت او را جلب می‌کند؟

پاسخ: هر مذهبی از مذاهب آسمانی مسائل حقی دارد که با اسلام مشترک است، هرچند آن مذهب منسوخ شده باشد، بنابراین در آن مذاهب نیز اموری که مایه رضایت خداست وجود دارد هرچند در اسلام آن امور به صورت کامل‌تر و جامع‌تر و خالی از انحرافات است.



بخش سیزدهم

۲۲ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّجْنِي بِالْكَفَايَةِ، وَسُمْنِي حُسْنَ الْوِلَايَةِ،
وَهَبْ لِي صِدْقَ الْهُدَايَةِ، وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَامْنَحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ،
وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا،
وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا.

ترجمه

۲۲. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و بر سر من تاج کفایت و لیاقت بگذار و به من حسن ولایت عطا کن (هم ولایت و یاری خودت بر من وهم ولایت من نسبت به دیگران) و هدایت راستین ببخش. مرا به وسیله وسعت مال و ثروت، مفتون و گمراه نکن و به من آرامش نیکو (در زندگی) عنایت فرما و زندگی مرا همراه با مشقت فراوان قرار مده و دعای مرا رد نکن، چرا که من ضدی برای تو قائل نیستم و شریکی قرار نمی‌دهم.

شرح و تفسیر

تقاضای زندگی آبرومندانانه همراه با آرامش

در این بخش از دعا امام علیه السلام هفت تقاضا از پیشگاه خداوند دارد؛ در تقاضاهای سه گانه نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و بر سر من تاج کفایت و لیاقت بگذار و به من حسن ولایت عطا کن (هم ولایت و یاری خودت بر من وهم ولایت من نسبت به دیگران) و صدق هدایت

ببخش»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّحْ بِي بِالْكَفَايَةِ وَسَمِّنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ وَهَبْ لِي صِدْقاً الْهَدَايَةِ).

تعبیر به «تاج» کنایه از اهمیت و افتخاری است که معمولاً با تاج همراه است و منظور از «کفایت» یا بی‌نیازی از مردم است و یا شایستگی برای انجام کارهای لازم، و بدیهی است کسی که این‌ها را داشته باشد افتخار بزرگی دارد که متناسب با تعبیر تاج است.

در روایات اسلامی نیز به این معنا اشاره شده، از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر ﷺ به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَمَنْ أَحَبَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْعَفَافَ وَالْكَفَافَ وَارْزُقْ مَنْ أَبْغَضَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْمَالَ وَالْوَلَدَ؛ خداوندا! به محمد و آل محمد و هر کسی که آن‌ها را دوست دارد پاکی و بی‌نیازی عطا فرما و به هر کسی که آن‌ها را دشمن بدارد، اموال فراوان و فرزندان بسیار عطا کن».^۲

می‌دانیم که مال و ثروت و فرزندان زمانی مفید هستند که به اندازه کافی باشند نه فراتر از آن، زیرا هنگامی که فراتر باشد هم نگهداری آن مشکل است و هم انسان را به دنیاپرستی سوق می‌دهد.

در حدیثی از امام زین العابدین ع می‌خوانیم: «پیغمبر اکرم ص در بیابانی به ساربانان رسید که مشغول چرای شترهایش بود؛ از او مقداری آب (یا شیر) خواست. آن مرد که می‌خواست طفره برود گفت: آنچه در پستان‌های این شترهاست صبحانهٔ قبیله است، و آنچه در ظرف‌هاست شام قبیله! پیغمبر ص عرض کرد: خداوندا! مال و فرزندان را افزون کن! از آن جا گذشت و به چوپانی

۱. «صدق» گاهی به معنای راستگویی است و گاهی معنای وسیع‌تری دارد و آن هر کاری است که خالص و کامل می‌باشد، مانند دوستی صادقانه و تکریم و احترام صادقانه.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۳.

رسید و همین درخواست را از او کرد؛ چوپان آنچه در پستان گوسفندان بود دوشید، و آنچه را نیز در ظرف داشت بر آن ریخت و (با خوشحالی) خدمت رسول الله ﷺ فرستاد و گوسفندی هم به عنوان هدیه بر آن افزود و عرضه داشت: این چیزی است که نزد ما حاضر بود و اگر دوست داشته باشی باز بر آن بیفزایم؟! پیغمبر ﷺ در حق او چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافَ!» خداوندا! به اندازه کفایت به او روزی ده!».

بعضی از یاران عرض کردند: ای رسول خدا! آن کس را که دست رد بر سینه تو گذاشت و بخل کرد مشمول دعایی ساختی که همه ما به آن علاقه داریم، ولی برای آن کس که سخاوتمندانه نیاز شما را برآورد، دعایی کردید که همه ما از آن کراهت داریم! پیغمبر ﷺ در پاسخ آن‌ها این جمله بسیار پرمعنا را فرمود: «إِنَّ مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِّمَّا أَكْثَرَ وَالْهَيْ، اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ؛ مقدار کمی که برای زندگی انسان کافی باشد بهتر است از مقدار زیادی که انسان را از خدا غافل کند. خداوندا! محمد و آل محمد را به اندازه کفایت روزی ده!»^۱

واژه «سُمنی» ممکن است از ماده «سوم» (بر وزن قوم) به معنای طلب کردن و اراده نمودن باشد، همان‌گونه که گوسفند «سائمه» را از این رو سائمه می‌گویند که برای به دست آوردن و طلب علوفه در بیابان به چرا مشغول می‌گردد. بنابراین معنای جمله این می‌شود: خداوندا! حسن ولایت و نصرت و یاری را به من عنایت کن!

این احتمال نیز وجود دارد که از ماده «وَسَم» (بر وزن اصل) به معنای علامت نهادن گرفته شده باشد که بر اساس آن، امام علیؑ تقاضا می‌کند خداوند علامت حسن ولایت را بر او بگذارد، هم ولایت و نصرت خودش را بر وی و هم ولایت او را نسبت به دیگران (معنای دوم مناسب تر است).

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۴.

تعبیر به «ولایت» در این جا معنای وسیعی دارد که هم نصرت و یاری را شامل می‌شود (یاری خداوند نسبت به انسان و یاری انسان نسبت به دیگران)، هم دوستی و محبت را و هم قیام و توانایی انجام کارهایی که انسان بر عهده گرفته و به تعبیر دیگر: مدیریت خوب.

و منظور از «صدق هدایت» همان هدایت صادقانه است، خواه هدایتی که خدا نسبت به ما عنایت می‌کند یا هدایتی که ما نسبت به دیگران انجام می‌دهیم. تقاضای امام علیه السلام این است که هر دو صادقانه باشد.

بعضی از شارحان صحیفه هدایت صادقانه را به معنای «ایصال به مطلوب» تفسیر کرده‌اند، زیرا می‌دانیم که هدایت دو گونه است: یکی نشان دادن راه، و دوم، دست دیگری را گرفتن و به مقصد رساندن، که کامل‌ترین نوع هدایت همین است.

سپس امام علیه السلام در دو تقاضای هماهنگ دیگر عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) مرا به وسیلهٔ وسعت مال و ثروت، مفتون و گمراه نکن و به من آرامش نیکو (در زندگی) عنایت فرما»؛ (وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَأَمْنَحْنِي^۱ حُسْنَ الدَّعَةِ^۲).

واژه «لا تفتنی» از ماده «فتنه» است که در بسیاری از موارد به معنای آزمایش می‌باشد و در بعضی از موارد به معنای گمراه شدن از راه حق است و در عبارت بالا معنای دوم اراده شده است.

و واژه «امنحنی» از ماده «منح» (بر وزن سطح) به گفتهٔ مصباح المنیر در اصل به این معناست که انسان گوسفند خود را در اختیار دیگری بگذارد که شیر آن را بنوشد و بعد گوسفند را بازگرداند، سپس این واژه به هر نوع بخششی اطلاق شده است.

۱. این واژه، هم به فتح نون صحیح است و هم به کسر نون؛ زیرا فعل مضارع آن «يَمْنَحُ» (بر وزن يَنْفَع) و «يَمْنَحُ» (بر وزن يَضْرِب) می‌باشد.

۲. «دعة» در اصل از مادهٔ «ودع» گرفته شده که «واو» آن محذوف گردیده و «تاء» آخر به جای آن نشسته است.

شکی نیست که ثروت و مکنّت در بسیاری از موارد سبب غرور و غفلت و سپس گمراهی می‌شود، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿كَأَلَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطْفَىٰ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَىٰ﴾؛ چنین نیست (که انسان حق‌شناس باشد) به یقین هنگامی که خود را بی‌نیاز ببیند، (غالباً) طغیان می‌کند.^۱

قرآن مجید در داستان قارون، ثروتمند معروف بنی‌اسرائیل این معنا را به صورت گسترده در اواخر سوره قصص بیان کرده است.^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ؛ مال و ثروت خمیرمایه هوی و هوس هاست».^۳

بنابراین جا دارد امام علیه السلام از خدا تقاضا کند که هنگام وسعت روزی در مسیر ضلالت قرار نگیرد.

«حسن الدعة» به معنای آسایش و آرامش و آسودگی خاطر است که از مهم‌ترین نعمت‌های خداوند است و آسیب‌های فراوانی دارد، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ فَقَدَ مِنْهُنَّ وَاحِدَةً لَمْ يَزَلْ نَاقِصَ الْعَيْشِ زَائِلَ الْعَقْلِ مَشْغُولَ الْقَلْبِ فَأَوْلُهَا صِحَّةُ الْبَدَنِ وَالثَّانِيَةُ الْأَمْنُ وَالثَّلَاثَةُ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَالرَّابِعَةُ الْأَنْبَسُ الْمُوَافِقُ قُلْتُ وَمَا الْأَنْبَسُ الْمُوَافِقُ قَالَ الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ وَالْخَلِيطُ الصَّالِحُ وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الدَّعَةُ؛ پنج خصلت است که هر گاه انسان یکی از آنها را از دست دهد، زندگی او ناقص می‌شود، عقل او رو به زوال می‌رود و فکر او پیوسته مشغول خواهد بود. نخست تندرستی است، دوم امنیت، سوم وسعت روزی، چهارم مونس موافق. راوی عرض می‌کند: منظور از مونس موافق چیست؟ می‌فرماید: همسر صالح و فرزند

۱. علق، آیات ۶ و ۷.

۲. قصص، آیات ۷۶-۸۲.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۵۸.

صالح و دوست صالح. و پنجم که جامع همه این خصلت‌هاست آرامش و آسایش روح و فکر است.^۱

ممکن است این سؤال مطرح شود که «دعه» (آرامش) همیشه خوب است، چرا امام علیه السلام فرمود: «حسن الدعه»؟ پاسخ این است که آرامش مراتب دارد و امام علیه السلام بالاترین مراتب آرامش را از خدا می‌طلبد.

سرانجام امام علیه السلام در تقاضای ششم و هفتم عرضه می‌دارد: «خدایا زندگی مرا همراه با مشقت فراوان قرار مده و دعای مرا رد مکن، چرا که من ضدی برای تو قائل نیستم و برای تو شریکی قرار نمی‌دهم»؛ (وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا).

واژه «عیش» به معنای زندگی و حیات است و با معنای عیش و نوشی که در فارسی استفاده می‌شود، متفاوت است.

واژه «کد» به معنای شدت (همراه با رنج و تعب) و پافشاری در انجام کاری است.

بنابراین، مفهوم جمله این می‌شود که امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند زندگی‌اش با رنج و تعب همراه نباشد، همان رنج و تعبی که آرامش را از انسان می‌گیرد و حتی حال عبادت را؛ زیرا کسانی که گرفتار زندگی مشقت‌باری می‌شوند، همه چیز را فراموش می‌کنند.

در روایتی آمده است که معاویه بن عمار، یکی از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اللَّهِ علیه السلام أَنْ يُعَلِّمَنِي دُعَاءَ لِلرُّزْقِ فَعَلَّمَنِي دُعَاءَ مَا

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۶.

۲. شارح معروف مرحوم سید علی خان که به مطالب ادبی بسیار اهمیت می‌دهد، اصرار زیادی دارد که تعبیر «کد کد» برای تأکید نیست، بلکه به معنای کد بعد از کد و مشقت و رنج‌های پی در پی است، سپس در این‌که عامل نصب کد دوم چیست به زحمت افتاده و می‌گوید: هر دو کد به منزله یک واژه است و یک عامل دارد و آن جمله «و لا تجعل» است.

رَأَيْتُ أَجْلَبَ مِنْهُ لِلرِّزْقِ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ رِزْقاً
وَاسِعاً حَلالاً طَيِّباً بِلَاغاً لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ صَبّاً صَبّاً هَنِئاً مَرِيئاً مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا مِنْ أَحَدٍ؛
از امام علیه السلام تقاضا کردم دعایی برای فراوانی رزق و روزی به من بیاموزد. امام علیه السلام
دعایی به من آموخت که از آن بهتر برای جلب روزی ندیدم. فرمود: بگو: خداوندا!
از فضل واسع خود به من روزی حلال و طیب و طاهر عنایت کن! (آری) روزی
وسیع و حلال و طیب، که مرا به اهداف دنیوی و اخروی برساند و بر من پیوسته
فرو ریزد، گوارا باشد بدون رنج و تعب و بدون منت از هیچ کس».^۱

قابل توجه این که امام علیه السلام در جمله‌های سه گانه «وَلَا تَفْتِنِي بِالسَّعَةِ، وَأَمْنَحْنِي
حُسْنَ الدَّعَةِ، وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدّاً كَدّاً» نخست از روزی فراوان گمراه کننده، و در
آخر از زندگی مشقت بار به خدا پناه می برد و در جمله میانه، زندگی همراه با
آرامش و آسودگی خاطر را می طلبد.

در روایات اسلامی برای فزونی رزق (حلال) اسبابی ذکر شده، از جمله دادن
صدقه در راه خدا، همان گونه که امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ
بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را به وسیله صدقه فرود آورید».^۲ عامل دیگر، رعایت امانت
است، همان گونه که آن حضرت در جمله دیگری می فرماید: «اسْتِعْمَالُ الْأَمَانَةِ
يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ رعایت امانت سبب فزونی رزق است»^۳ و خوش اخلاق بودن
(به ویژه در معاملات)، آن گونه که حضرت علیه السلام در حدیث دیگری می فرماید: «فِي
سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ گنجینه‌های روزی‌ها در گستردگی و خوبی اخلاق
است».^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۵۰.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۲، ح ۸.

۴. کافی، ج ۸، ص ۲۳.

سپس حضرت در جمله بعد، از خدا تقاضا می‌کند که دعاهای او را رد نکند. بدیهی است که انسان باید عوامل مردود شدن دعا را از بین ببرد، سپس چنین تقاضایی کند.

در روایات اسلامی عوامل متعددی برای مردود شدن دعا ذکر شده است، از جمله این که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و به دعا کردن برای جلب روزی قناعت کند و یا احتیاطات لازم را برای دور ماندن از مشکلات انجام ندهد، سپس دعا کند مشکلی پیش نیاید؛ همچنین گناهان از موانع مهم استجاب دعا است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْحَاجَةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَائُهَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ أَوْ إِلَى وَقْتٍ بَطِيءٍ فَيُذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْبًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلِكِ لَا تَقْضِ حَاجَتَهُ وَاحْرِمَهُ إِيَّاهَا فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسَخَطِي وَاسْتَوْجَبَ الْحَرَمَانَ مِنِّي؛ بنده خدا از درگاه او حاجتی می‌طلبد و شایسته آن است که به زودی یا با تأخیر به اجابت برسد، اما در این بین گناهی انجام می‌دهد، خداوند به فرشته (ای که مأمور استجاب دعا است) می‌فرماید: حاجت او را روا مکن و محرومش ساز، چرا که او سبب خشم من شد و مستحق محرومیت گشت».^۱

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که اگر شخص گنهکار از گناه خود توبه کند، دعای او مستجاب می‌شود.^۲

خوردن غذاهای حرام و ناپاک نیز از موانع استجاب دعا است.^۳ و قابل توجه این که امام علیه السلام در ادامه تقاضایش به یکی از موانع مهم استجاب دعا اشاره کرده است: (دعای مرا مردود مکن) زیرا من ضدی برای تو قرار نمی‌دهم و شریک و مانندی برای تو نمی‌خوانم (و به تعبیر دیگر: توحید من

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۱۴.

۲. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۴۳.

۳. بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۳.

توحید خالص است). از این تعبیر استفاده می‌شود که یکی از عوامل استجابات دعا، توحید خالص است.

واژه «ضدّ» - بنا به تصریح ارباب لغت - گاهی به معنای «مثل و همانند» می‌آید و گاهی به معنای «مخالف»، هرچند استعمال آن در معنای دوم بیشتر است و در کلام امام علیه السلام در این جا نیز همین معنا اراده شده، زیرا «مثل و همانند» در جمله بعد آمده است.

در قرآن مجید نیز به عدم وجود «ضدّ» برای خداوند اشاره شده است؛ آیه ۹۱ سوره مؤمنون: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَدَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾؛ «خدا هرگز فرزندی اختیار نکرده؛ و خدای دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تحت تدبیر خود می‌برد و بعضی از آنان بر بعضی دیگر برتری می‌جست (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان توصیف می‌کنند».

همچنین در آیات متعددی نیز تعبیر به نفی ندّ و شبیه آمده است، از جمله در آیه ۲۲ سوره بقره می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛ بنابراین، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید چنین نیست».



بخش چهاردهم

۲۳ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ، وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنْ التَّلَفِ، وَوَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَاتِ فِيهِ، وَأَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهُدَايَةِ لِطَبْرِ فَيْمًا أَنْفَقُ مِنْهُ.**

ترجمه

۲۳. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و مرا از اسراف در اموال باز دار، و روزی مرا از تلف شدن حفظ کن، و دارایی مرا به وسیله برکت (از سوی خودت) فراوان ساز و در مسیر انفاق و نیکی من به نیازمندان، مرا به راه راست هدایت فرما!

شرح و تفسیر

اسراف‌گریزی و برکت‌طلبی

در این بخش از دعا امام علیه السلام چهار تقاضای مرتبط به هم درباره امور مالی و ارزاق و روزی‌ها از خداوند کرده، نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و مرا از اسراف در اموال باز دار»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَامْنَعْنِي مِنَ السَّرْفِ).

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که انسان را از خیرات بازمی‌دارد و گاهی به خاک سیاه می‌نشانند، اسراف کردن است و منظور از اسراف این است که از حد لازم و معقول در مصرف کردن مال تجاوز کند.

البته اسراف در غیر مورد اموال نیز به کار می‌رود، همان‌گونه که در آیه

شریفه ۳۳ سوره اسراء آمده است: ﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقِتْلِ﴾؛ «و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیش سلطه و حق قصاص قرار دادیم؛ اما در قتل زیاده روی نکند (و بیش از حق قصاص به کسی آسیب نرساند)».

این واژه حتی در مورد قوم لوط عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز به کار رفته است، آن جا که می فرماید: ﴿اِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرَّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُوْنِ النِّسَاءِ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ﴾؛ «آیا شما از روی شهوت، به جای زنان سراغ مردان می روید؟! آری، شما گروه اسرافکار و منحرفی هستید (که به جای اشباع غریزه جنسی از طریق ازدواج با زنان، این روش انحرافی را انتخاب کرده و از مرز فطرت تجاوز نموده اید)».^۱

واژه «اسراف» در بسیاری از موارد همراه با «تبذیر» به کار می رود و یک معنا از هر دو اراده می شود، ولی در بسیاری از موارد این دو با هم متفاوت اند؛ «اسراف» به معنای زیاده روی و «تبذیر» به معنای ریخت و پاش است، برای مثال: اگر برای یک مهمان چند نوع غذا تهیه شود، اسراف است، هرچند همه آن ها مصرف گردد، اما اگر برای تعداد کمی مقدار زیادی غذا تهیه شود و اضافی را دور بریزند، این مصداق «تبذیر» است.

به هر حال در اسلام به شدت از اسراف اموال نهی شده، حتی اسراف در آب وضو؛ در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یکی از مسلمانان که مشغول وضو گرفتن بود، فرمود: «لَا تُسْرِفْ؛ اسراف مکن». کسی عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا در وضو هم اسراف هست؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «وَفِي كُلِّ شَيْءٍ اِسْرَافٌ؛ اسراف در همه چیز مصداق دارد».^۲

در آیات قرآن بارها از اسراف نهی شده و در حدیثی از امیر مؤمنان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

۱. اعراف، آیه ۸۱.

۲. کنز العمال، ج ۹، ص ۳۲۷، ح ۲۶۲۶۱.

می خوانیم: «وَيَحِ الْمُسْرِفِ مَا أَبْعَدَهُ عَنِ صَلَاحِ نَفْسِهِ وَاسْتِدْرَاكِ أَمْرِهِ؛ وای بر شخص مسرف! چقدر از اصلاح خویشتن و حفظ اموال خود دور است».^۱

در نهج البلاغه نیز در نامه‌ای که امام علیه السلام به «زیاد» نوشت، آمده است: «فَدَعَ الْأِسْرَافَ مُقْتَصِدًا وَأَذْكَرُ فِي الْيَوْمِ عَدَاً وَأَمْسِكُ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَقَدِّمِ الْفُضْلَ الْيَوْمِ حَاجَتِكَ؛ (ای زیاد!) اسراف را کنار بگذار و میانه‌روی را پیشه کن و از امروز به فکر فردا باش و از اموال دنیا به مقدار ضرورت برای خود نگاه دار و اضافه بر آن را برای روز نیازت (در آخرت) از پیش بفرست».

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «السَّرْفُ فِي ثَلَاثٍ ابْتِدَاءُكَ ثَوْبَ صَوْنِكَ وَالْقَاوُكَ النَّوَى يَمِينًا وَشِمَالًا وَأَهْرَاقَكَ فَضْلَةَ الْمَاءِ وَقَالَ لَيْسَ فِي الطَّعَامِ سَرْفٌ؛ اسراف در سه چیز است: نخست این‌که لباس آبروی خود را بی‌ارزش کنی (و لباس بیرون منزل را در داخل منزل بپوشی) و دوم: هسته خرما به راست و چپ به دور افکنی (و آن را برای منافی که دارد حفظ نکنی) و اضافی آب آشامیدنی را دور بریزی، و فرمود: در طعام اسراف نیست (یعنی طعامی که مصرف شود و مایه سلامت و قوت انسان گردد)».^۲

سپس امام علیه السلام در دومین تقاضا مربوط به همین مسأله روزی عرضه می‌دارد: «خداوندا! روزی مرا از تلف شدن حفظ کن»؛ (وَحَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلْفِ).

پیام این جمله این است که خداوندا به من توفیق بده تدبیرهای لازم را برای حفظ روزی انجام دهم و معیشت و اقتصاد خود را مدیریت کنم.

عوامل تلف شدن روزی گاهی خارج از اختیار انسان است، مانند خشکسالی، سیلاب، بادهای سوزان و ملخ و امثال آن، که البته در بسیاری از موارد از گناهان و بخل و ترک انفاق و کفران نعمت سرچشمه می‌گیرد.

۱. غرر الحکم، ص ۷۲۷، ج ۱۱۳۲.

۲. خصال، ج ۱، ص ۹۳، ج ۳۷.

و گاهی در اختیار انسان است و کوتاهی می کند، مانند این که به موقع باغ و مزرعه را آفت زدایی و سم پاشی نمی کند و مراقبت های لازم را در آبیاری و جهات دیگر انجام نمی دهد و همین ها سبب تلف شدن محصول باغ و زراعت می شود.

قرآن مجید با صراحت می فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن ها می گشودیم؛ ولی آن ها حق را تکذیب کردند؛ ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».^۱

و در آیه دیگر می خوانیم: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛ «خداوند برای آنان که کفران نعمت می کنند، مثلی زده است: سرزمینی که امن و آرام بود؛ و همواره روزی اش از هر جا می رسید؛ اما نعمت های خدا را ناسپاسی کردند؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر آن ها پوشانید».^۲

در عصر و زمان ما روش های جدیدی برای آبیاری و کشت و داشت و برداشت محصول و امثال آن به وجود آمده که باید از آن ها برای حفظ روزی از تلف شدن غفلت نکرد.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُرْوَى عَنْهُ الرِّزْقُ؛ انسان گاهی مرتکب گناهی می شود و به سبب آن روزی از او قطع می گردد».^۳

۱. اعراف، آیه ۹۶.

۲. نحل، آیه ۱۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۷۰، ح ۸.

و در مقابل از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «الرَّكَاتُ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ پرداختن زکات روزی را فراوان می‌کند».^۱

در این زمینه روایات زیادی از معصومین علیهم‌السلام وارد شده که تأثیر کار خوب را در فزونی رزق، و کار بد را در کمی یا قطع رزق منعکس می‌کند.

این سخن را با روایتی که از ابن عباس نقل شده، پایان می‌دهیم: کسی به ابن عباس گفت: گروهی تصور می‌کنند که انسان گاهی گناه می‌کند و از روزی محروم می‌شود (آیا این واقعیت دارد)؟ ابن عباس گفت: قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این مسأله در کتاب خدا از آفتاب درخشان واضح‌تر است؛ «فَوَ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَهَذَا أَنْوَرُ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الشَّمْسِ الضَّاحِيَةِ».

سپس داستان «اصحاب الجنة» را برای او بازگو کرد که باغ سرسبز و پر محصولی داشتند، ولی از بخشیدن کمی از آن به مستمندان بخل ورزیدند و خداوند عذابی بر باغ آن‌ها فرود آورد و همه را سوزاند و سیاه و ظلمانی کرد (این داستان در سوره قلم، آیات ۱۷ تا ۳۳ به طور مشروح آمده است).^۲

آنگاه امام علیه‌السلام در جمله سوم و در ادامه درخواست قبل عرضه می‌دارد: «خداوند! دارایی مرا به وسیله برکت (از سوی خودت) فراوان ساز؛ (وَوْفَّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرَكَتِ فِيهِ)».

واژه «مَلَكَتِي» گاهی به معنای «مِلْک» و «مُلْک» آمده و گاهی به معنای سلطه بر چیزی، و در این جمله معنای اول اراده شده است. امام علیه‌السلام از خداوند تقاضا می‌کند که با برکاتش روزی او را فراوان سازد.^۳

واژه «برکت» در اصل از «برک» (بر وزن درک) به معنای سینه شتر است،

۱. امالی شیخ طوسی، ص ۲۹۶.

۲. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۰۱، ح ۱.

۳. در بعضی از نسخه‌ها به جای آن، واژه «ملکی» آمده است که مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می افکند، همین ماده در موردش به کار می رود (بِرَكِّ الْبَعِيرِ) و به تدریج این ماده در معنای ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است؛ برکه آب را نیز به این سبب «برکه» گویند که آب در آن ثابت است، و مبارک را به این سبب «مبارک» می گویند که خیر آن باقی و برقرار است.

بعضی از ارباب لغت، فزونی و زیادی را نیز چه حسّی باشد چه معنوی، بر آن افزوده اند، بنابراین نعمتی که رشد و ثبات و بقا دارد، نعمت مبارکی است. موضوع برکت در امور مختلف به تجربه ثابت شده است: بعضی از نعمت‌ها سالیان دراز باقی می ماند و رشد می کند و انسان از آن بهره مند می شود، همچنین بعضی از اشخاص وجودشان مایه برکت است.

در قرآن مجید ایمان و تقوا سرچشمه برکت شمرده شده است (در همان آیه ۹۶ سوره اعراف، که پیش تر آوردیم): «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می گشودیم».

امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در حدیثی به کمیل ابن زیاد فرمود: «يَا كُمَيْلُ الْبَرَكَهُ فِي مَالٍ مَنْ آتَى الزَّكَاةَ وَوَأَسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الْأَقْرَبِينَ؛ ای کمیل! برکت در مال کسی است که زکات آن را بپردازد و مؤمنان را در اموال خود سهم کند و نسبت به نزدیکان صله رحم به جا آورد».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ؛ به وسیله عدالت برکات مضاعف می شود»^۲، و در نقطه مقابل آن از همان حضرت می خوانیم: «إِذَا ظَهَرَتِ الْخِيَانَاتُ اِرْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ؛ هنگامی که خیانت‌ها (در صحنه اجتماع) ظاهر گردد، برکات برچیده می شود».^۳

۱. تحف العقول، ص ۱۷۲.

۲. غرر الحکم، ح ۱۰۲۲۶.

۳. غرر الحکم، ح ۳۰۲۴.

مسأله برکت به اندازه‌ای مهم است که در نماز یا غیر نماز هنگامی که سلام و درود بر کسی می‌فرستیم آن را با برکت همراه می‌کنیم و می‌گوییم: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته».

و در چهارمین و آخرین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوندا! در طریق انفاق و نیکی من به نیازمندان، مرا به راه راست هدایت فرما»؛ (وَأَصِْبْ بِي سَبِيلِ الْهُدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقُ مِنْهُ).

واژه «أَصِْب» از ماده «اصابت» و از ریشه «صواب» به معنای رسیدن به مقصد و پیمودن راه راست گرفته شده است.

بسیار می‌شود که انسان اموال فراوانی انفاق می‌کند، ولی بعداً می‌بیند کاملاً به جا و به مورد نبود. امام علیه السلام از خداوند درخواست می‌کند که تمام انفاق‌های او به جا و مفید باشد.

واژه «انفاق» در اصل به معنای خارج کردن مال از ملک خویش است و «نفقه» به معنای بخشش و هزینه زندگی است که به کسی داده می‌شود. در قرآن مجید آیات فراوانی درباره انفاق در راه خدا آمده است و مسلمانان را به این کار تشویق می‌کند. هر نوع کار و سرمایه و موضوعی که به حال مردم مفید باشد قابل انفاق است.

نکته:

انفاق، قانون عمومی جهان آفرینش

اگر در صحنه جهان هستی دقت کنیم می‌بینیم که انفاق در تمام موجودات وجود دارد: خورشید پیوسته مقدار زیادی از وزن خود را به نور و حرارت تبدیل می‌سازد و به سایر اعضای منظومه شمسی انفاق می‌کند، ولی چون ابعاد خودش بسیار بزرگ است این انفاق تأثیر محسوسی در او ایجاد نمی‌کند، هرچند در طول زمان مؤثر خواهد بود.

زمین نیز پیوسته محصولات مختلف خود را به انسان‌ها و حیوانات عرضه می‌دارد و دست به این انفاق بزرگ می‌زند.

دریاها با تبخیر آبشان، باران، این مایه حیات را به تمام سرزمین‌های خشک انفاق می‌کنند.

تمام شیر حیوانات شیرده غذای اطفالشان نیست و مقدار زیادی را به انسان‌ها تقدیم می‌کنند. همچنین زنبور عسل و بسیاری از حیوانات دیگر.

در بدن خود ما قلب، خون را نه فقط به خود بلکه به تمام اعضا می‌رساند. دستگاه تنفس نیز اکسیژن را تنها به خود نمی‌رساند، بلکه به تمام سلول‌های بدن می‌رساند.

به هر حال این یک قانون وسیع عمومی است، آیا ممکن است انسان خود را از این قانون مستثنا کند و وصله ناهم‌رنگی در جهان هستی شود؟

از سوی دیگر، انفاق فقط انفاق مالی نیست و همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ «(متقین) از (تمام) نعمت‌هایی که به آنان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند».^۱

می‌دانیم که نعمت فقط نعمت مالی و مادی نیست، آبرو و حیثیت از نعمت‌های مهم پروردگار است که می‌شود از آن برای اصلاح ذات‌البین و حل مشکلات مردم کمک گرفت، توانایی جسمانی، نفوذ اجتماعی و موارد فراوان دیگری همه از نعمت‌های خداست.

این نکته نیز قابل توجه است که اعضای بدن ما اگر انفاق نکنند وجود خودشان هم به خطر می‌افتد، مانند فعالیت‌های قلب و ریه و کلیه و مانند آن، و جامعه انسانی نیز همین حالت را دارد.

۱. بقره، آیه ۳.

با این سخن به سراغ روایات اسلامی می‌رویم و می‌بینیم که تأکیدات بسیار مهمی نسبت به قانون عمومی انفاق شده است.

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تَظْلُهُ؛ زمین محشر، داغ و سوزان است و سایه‌ای در آن نیست، مگر برای افراد با ایمان، صدقات آن‌ها سایانی برای آن‌هاست»^۱.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «إِنَّكُمْ إِلَىٰ إِنْفَاقِ مَا كَسَبْتُمْ أَحْوَجُ مِنْكُمْ إِلَىٰ اكْتِسَابِ مَا تَجْمَعُونَ؛ نیاز شما به انفاق (برای حیات مادی و معنوی) بیشتر است از نیاز به جمع‌آوری مال»^۲.

مسأله انفاق به اندازه‌ای مهم است که پیشوایان دین فرموده‌اند: حتی در زمان تنگدستی انفاق کنید تا روزی شما فراوان شود.

در نهج‌البلاغه آمده است که امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «إِذَا أَمَلَقْتُمْ فَتَاجِرُوا لِلَّهِ بِالصَّدَقَةِ؛ هنگامی که فقیر شدید با خدا از طریق صدقه دادن تجارت کنید (و غنی شوید)». همین معنا از رسول خدا ﷺ نقل شده است: «وَاسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ بِالصَّدَقَةِ؛ روزی را از سوی خداوند با صدقه بر خود نازل کنید»^۳.

این سخن را با حدیثی دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام پایان می‌دهیم: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ مَالًا فَلَمْ يَتَصَدَّقْ مِنْهُ بِشَيْءٍ؛ از رحمت خدا دور است از رحمت خدا دور است کسی که خدا مالی به او بخشیده، ولی او چیزی از آن را انفاق نمی‌کند»^۴. باز تکرار می‌کنیم که انفاق، مانند هر کار مثبت دیگر باید به جا باشد، لذا امام عَلَيْهِ السَّلَام در این دعا عرضه می‌دارد: خداوندا! در طریق انفاق و نیکی من به نیازمندان، مرا به راه راست هدایت فرما!

۱. کافی، ج ۴، ص ۳، ح ۶.

۲. غرر الحکم، ح ۸۵۷۲.

۳. صحیفه الامام رضا عَلَيْهِ السَّلَام، ص ۵۲.

۴. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۵.

بخش پانزدهم

۲۴ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَثُونَةَ الْاِكْتِسَابِ، وَارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ

اِحْتِسَابٍ، فَلَا اَسْتَعْلِفَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَلَا اَحْتَمِلَ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ.

۲۵ اللَّهُمَّ فَاطِلِبِنِّي بِقُدْرَتِكَ مَا اَطْلُبُ، وَاجْرِنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا اَرْهَبُ.

ترجمه

۲۴. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و زحمات کسب روزی را از من بردار و از آن جا که گمان ندارم مرا روزی ده تا از عبادت تو به خاطر اشتغال به کسب روزی باز نمانم و رنج و آلودگی های طلب رزق را متحمل نشوم.

۲۵. خداوندا! به قدرت خود آنچه را از تو می خواهم به من عطا کن و به عزت خود مرا از آنچه بیم دارم پناه ده!

شرح و تفسیر

روزی بی دردسر برای عبادت بیشتر

امام علیه السلام در این بخش از دعا دو تقاضا از پروردگار می کند با دو نتیجه؛ عرضه می دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و زحمات کسب روزی را از من بردار و از آن جا که گمان ندارم مرا روزی ده تا از عبادت تو به خاطر اشتغال به کسب روزی باز نمانم و رنج و آلودگی های طلب رزق را متحمل نشوم»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاكْفِنِي مَثُونَةَ الْاِكْتِسَابِ، وَارْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ، فَلَا اَسْتَعْلِفَ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَلَا اَحْتَمِلَ اِصْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ).

واژه «مئونه» از ماده «مَوْن» یا از ماده «مَأْن» به معنای هزینه کردن یا تحمل مشقت است، بنابراین، «مئونه» زحمات و مشقاتی است که انسان برای چیزی متحمل می‌شود، ولی در اصطلاح فقها به هزینه و مخارج گفته می‌شود، لذا می‌گویند: انسان مئونه سالش را از درآمد برمی‌دارد، مازاد آن خمس دارد و اطلاق «مئونه» بر هزینه‌ها و مخارج به دلیل زحمت‌هایی است که برای آن کشیده می‌شود.

واژه «احتساب» به معنای حساب کردن یا مورد حساب واقع شدن است.

واژه «اصر» در اصل به معنای نگهداری و محبوس کردن است و به هر کار سنگینی که انسان را فعالیت بازمی‌دارد گفته می‌شود و نیز به عهد و پیمانی که آدمی را مقید می‌سازد اطلاق شده است.

در این جا سؤالی وجود دارد و آن این‌که می‌دانیم در روایات اسلامی دستور داده شده که مسلمانان با تمام جدیت و کوشش به دنبال تلاش برای معاش و به گردش انداختن چرخ‌های اقتصادی کشورشان باشند و کسی که در خانه بنشیند و تقاضای روزی از خداوند کند، دعایش هرگز مستجاب نمی‌شود، این مسأله چگونه با دعای امام علیه السلام در این بخش سازگار است؟

در پاسخ می‌گوییم: تعبیرات حضرت به خوبی نشان می‌دهد منظور این نیست که فعالیت برای تحصیل رزق و روزی را تعطیل کنم، بلکه هدف این است که گرفتاری‌ها و مشقت کسب و کار آنقدر زیاد نباشد که مجالی برای عبادت ندهد و جمله «فَلَا أُشْتَعَلْ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ» که به صورت تفریع به دو جمله قبل آمده گواه این سخن است، یعنی مانند کسانی نباشم که شب و روز به دنبال کسب درآمد دنیا هستند و حتی به عبادات خود نمی‌رسند.

قرآن مجید نیز در این زمینه می‌گوید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ»؛ «(در این بیوت مبارک الهی) مردانی هستند که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا

و برپا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آن‌ها از روزی می‌ترسند که در آن، دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شود».^۱

این سخن گواهان زیادی دارد، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «دَخَلَ سَوْقَ الْبَصْرَةِ فَنظَرَ إِلَى النَّاسِ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ فَبَكَى علیه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ قَالَ يَا عَمِيْدَ الدُّنْيَا وَعَمَالَ أَهْلِهَا إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَحْلِفُونَ - وَبِاللَّيْلِ فِي فُرْشِكُمْ تَتَأْمُونَ وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ تَغْفُلُونَ فَمَتَى تُحْرِزُونَ الرَّادَ وَتُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ؛ أَنْ حَضَرْتُ وَارِدَ بَازَارَ بَصْرَةَ شَدَّ وَدِيدَ مَرْدَمٍ كَامِلاً سَرِگَرَمَ خَرِيدَ وَفُرُوشَ أَنْدِ، گریه شدیدی کرد، سپس فرمود: ای بندگان دنیا و عاملان اهلش! هنگامی که در روز برای پیشبرد کسب و کار خود سوگند می‌خورید و شب در بستر می‌خوابید و در این میان از آخرت غافلید پس کی زاد و توشه آخرت را فراهم می‌سازید و درباره معاد اندیشه می‌کنید؟».^۲

* * *

گواه دیگر این‌که امامان معصوم علیهم السلام خودشان فعالیت‌های زیادی برای تأمین روزی خود و دیگران می‌کردند، بنابراین هدف این است که فعالیت‌های اقتصادی به گونه‌ای باشد که مانع از عبادت و راز و نیاز با خدا و اندیشیدن درباره آخرت و زاد و توشه این راه نباشد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این چهار دعا دو تقاضای دیگر از خداوند دارد که مکمل تقاضاهای سابق است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! به قدرت خود آنچه را از تو می‌خواهم به من عطا کن و به عزت خود مرا از آنچه بیم دارم پناه ده»؛ (اللَّهُمَّ فَاطِّبِنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ، وَأَجْرِنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ).

واژه «أَطْلِبُ» تقاضای برآوردن طلب کسی و بخشیدن آنچه مطالبه می‌کند

۱. نور، آیه ۳۷.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۲، ح ۴۱.

است (این واژه از باب افعال است و کمتر در عبارات به کار می‌رود، ولی ارباب لغت آن را در منابع لغت آورده‌اند).

واژه «أجرنی» از ماده «اجاره» گرفته شده که به معانی مختلف آمده است، از جمله به فریاد رسیدن، نجات دادن، پناه دادن و حفظ نمودن، که در معنا به یکدیگر نزدیک‌اند.

فرق بین «اجاره» از ماده «جوار» به معنای پناه دادن و «اجاره» از ماده «أجر» به معنای پاداش دادن روشن است و در جمله بالا منظور از «أجرنی» همان پناه دادن است.

به هر حال امام علیه السلام در تکمیل تقاضاهای گذشته در این جا از خدا تقاضا می‌کند که آنچه را از او می‌طلبد به قدرت خود به او ببخشد و از آنچه ترس و وحشت دارد به عزت او را پناه دهد.



بخش شانزدهم

۲۶ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ فَاسْتَرْزِقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَأَسْتَغِيْ شِرَارَ خَلْقِكَ، فَأَقْتِنَ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَأُبْتَلَى بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَالْمَنْعِ.

ترجمه

۲۶. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و آبروی مرا با فزونی نعمت و توانگری محفوظ دار و جاه و مقامم را بر اثر تنگدستی و فقر بی ارزش مساز، تا بر اثر آن ناچار نشوم از کسانی که روزی خوار تواند، طلب روزی کنم و (یا) از بندگان بد تو تقاضای عطا و بخشش نمایم. در نتیجه به مدح و ستایش و چاپلوسی کسی که به من عطایی کرده و مذمت و نکوهش کسی که از من دریغ داشته است مبتلا خواهم شد، در حالی که تو فراتر از آنها صاحب منع و اعطایی.

شرح و تفسیر

توانگری برای حفظ آبرو و دوری از چاپلوسی

امام علیؑ در این بخش از دعا که در واقع مکمل بخش‌های گذشته است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و آبروی مرا با فزونی نعمت و توانگری محفوظ دار و جاه و مقامم را بر اثر تنگدستی و فقر بی ارزش مساز»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَصُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَلَا تَبْتَدِلْ جَاهِي بِالْإِفْتَارِ). واژه «وجه» در اصل به معنای صورت است، سپس به معنای آبرو آمده، و در این جا به معنای آبروست.

واژه «یسار» یعنی بی‌نیازی و غنا و توانگری.

واژه «لا تبتذل» از ماده «بذل» است و «بذل» دو معنای مختلف دارد: یکی بخشیدن و دیگری کهنه کردن و ضایع ساختن، و در این جا معنای دوم اراده شده است.

معنای واژه «جاه» مقام و منزلت اجتماعی است (از ماده «جَوَّه»). و بعضی معتقدند «جاه» در اصل «وجه» بوده که به اصطلاح، مقلوب شده، یعنی «واو» به جای «ج» و «ج» به جای «واو» نشسته، بنابراین هر دو یک معنا دارد. واژه «اقتار» از ماده «قَتَر» و «قُتور» به معنای تنگ گرفتن است و در نتیجه به معنای فقر می‌باشد.

بدیهی است که وقتی انسان به اندازه کافی دارایی داشته باشد آبروی او محفوظ می‌شود و اگر گرد فقر و نیازمندی بر او بنشیند مقام و جاه او آسیب می‌پذیرد.

شبهه این جمله‌ها و جمله‌های بعد در خطبه ۲۲۵ نهج البلاغه آمده و نکته‌های مهمی دربر دارد و پیام آن این است که اهل ایمان بکوشند خود را از نظر زندگی مادی بی‌نیاز کنند و از هرگونه تلاش و کوشش مشروعی مضایقه نکنند، زیرا فقر مایه ذلت و خواری است و جوامعی که فقیرند ذلیل و سر به زیرند. در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است می‌خوانیم که امام امیرمؤمنان علیه السلام به فرزندش فرمود: «يَا بَنِي الْفَقِيرِ حَقِيرٌ لَا يُسْمَعُ كَلَامُهُ وَلَا يُعْرَفُ مَقَامُهُ لَوْ كَانَ الْفَقِيرُ صَادِقًا يُسْمَوْنَهُ كَاذِبًا وَلَوْ كَانَ زَاهِدًا يُسْمَوْنَهُ جَاهِلًا؛ فرزندم! فقیر حقیر است، کسی به سخنش گوش نمی‌دهد و برای مقام او ارزش قائل نیست، حتی اگر فقیر صادق باشد او را کاذب و دروغ‌گو می‌نامند و اگر زهد پیشه کند،

جاهلش می خوانند».^۱

علاوه بر این‌ها، فقر سبب آلودگی انسان به انواع گناهان می‌شود، لذا در حدیث معروف از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ فقر انسان را به سرحد کفر می‌برد».^۲

البته غنا و یساری که حضرت در این دعا از خداوند طلب کرده، آن غنایی است که برای تأمین نیازهای زندگی در حد اعتدال کافی باشد، نه غنا و ثروتی که انسان را مغرور و به مفساد اخلاقی آلوده کند.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام نتیجه فقر و تنگدستی را در دو جمله عرضه می‌دارد: «بر اثر آن ناچار می‌شوم از کسانی که روزی خوار تواند، طلب روزی کنم و (گاه) از بندگان بد تو تقاضای عطا و بخشش نمایم»؛ «فَأَسْتَرْزِقَ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَأَسْتَعْطِي شِرَارَ خَلْقِكَ». این دو جمله در حقیقت معلول دو جمله قبل است و نتیجه آن محسوب می‌شود.

جای شک نیست که انسان فقیر برای رفع حاجت خود نیاز به سوی هرکس حتی شرار خلق دراز می‌کند و این بدترین سرنوشتی است که بر اثر فقر دامن‌گیر انسان می‌شود.

در روایات متعددی از معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام مذمت شدیدی از دراز کردن دست به سوی مردم و تقاضا نمودن از آن‌ها شده است، از جمله در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا عَفَّ وَتَعَفَّفَ وَكَفَّ عَنِ الْمَسْأَلَةِ فَإِنَّهُ يَتَعَجَّلُ الدُّنْيَةَ فِي الدُّنْيَا وَلَا يُعْغِي النَّاسُ عَنْهُ شَيْئًا؛ خدا رحمت کند بنده‌ای را که عفیف و خویشتن‌دار باشد و از اظهار نیاز به دیگران بپرهیزد، زیرا این کار به خواری وی در دنیا شتاب بیشتری می‌دهد و مردم او را بی‌نیاز نخواهند کرد».

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۴۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۴.

و در ذیل روایت آمده است که امام علیه السلام بعد از این سخن این بیت منسوب به حاتم طائی را قرائت فرمود:

إِذَا مَا عَزَمْتَ الْيَأْسَ الْفَيْئَةُ الْغَنَى إِذَا عَرَفْتَهُ النَّفْسَ وَالطَّمَعُ الْفَقْرَ

هرگاه تصمیم گرفتم از مردم (و مال مردم) ناامید باشم و جانم آن را پذیرفت، دیدم بی نیاز و توانگرم، و طمع داشتن (به مال مردم)، عین فقر است.^۱

تعبیر به «شِرَارِ خَلْقِكَ» اشاره به این نکته است که مردم در زندگی اجتماعی همه به یکدیگر نیاز دارند و به تعبیر دیگر: خدمات متقابل می کنند، بنابراین، نیاز به خوبان در مقابل برطرف ساختن نیازهای آن‌ها سیره انسان‌ها در زندگی اجتماعی است؛ آنچه سبب ذلت و خواری است، درازکردن دست نیاز به سوی بدان است، همان‌گونه که در حدیث پرمعنایی از خود امام سجاد علیه السلام می خوانیم: «قَالَ بِحَضْرَتِهِ رَجُلٌ اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ، فَقَالَ عليه السلام لَيْسَ هَكَذَا إِنَّمَا النَّاسُ بِالنَّاسِ وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ اغْنِنِي عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ؛ کسی در خدمت آن حضرت به پیشگاه خداوند عرضه داشت: پروردگارا! مرا از خلق خود بی نیاز کن! امام علیه السلام فرمود: این چنین دعا مکن، چرا که مردم همگی به یکدیگر محتاج اند، بلکه بگو: خداوندا! مرا از بندگان بدسیرت بی نیاز کن».^۲

سپس در دو جمله بعد که در حقیقت نتیجه دو جمله قبل است، عرضه می دارد: «در نتیجه به مدح و ستایش و چاپلوسی کسی که به من عطایی کرده و مذمت و نکوهش کسی که از من دریغ داشته است مبتلا خواهم شد، در حالی که تو فراتر از آن‌ها صاحب منع و اعطایی»؛ «فَأَفْتِنَنَّ بِحَمْدٍ مَنْ أَعْطَانِي، وَأُبْتَلَى بِذَمِّ مَنْ مَنَعَنِي وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْأَعْطَاءِ وَالْمَنْعِ».

طبیعی است که هرگاه انسان به دیگران نیاز پیدا کند و از آن‌ها بهره مند شود، به

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۱، ح ۶.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۳۵، ح ۳.

مدح و تملق آن‌ها می‌پردازد و این خود یکی از رذایل اخلاقی است و اگر او را رد کنند و محروم سازند، زبان به مذمت آن‌ها می‌گشاید که این نیز یکی دیگر از رذایل اخلاقی است. بنابراین دراز کردن دست حاجت به سوی دیگران انسان را در هر حال به رذایل اخلاقی می‌کشاند.

امام علیه السلام این جمله‌های شش‌گانه را که هر دو جمله از آن، هدفی را دنبال می‌کند، در واقع به صورت علت و معلول یکدیگر بیان کرده و با «فاء» تفریع روشن ساخته است و این دقت در تعبیرات، بسیار جالب است.

جمله «وَأَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيَّ الْأَعْطَاءِ وَالْمَنْعِ» بیانگر توحید افعالی است و آن این‌که همه نعمت‌ها و همه کارها در واقع به دست خداست و عالم اسباب نیز پرتویی از اراده اوست.

این سخن را با حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: «وضع زندگی یکی از یاران پیغمبر سخت شد. همسرش به او گفت: خوب است نزد رسول خدا برویم و از او تقاضای چیزی کنیم. او خدمت پیغمبر رفت؛ هنگامی که چشم پیغمبر به او افتاد، فرمود: «مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ؛ کسی که از ما تقاضایی کند به او کمک می‌کنیم و کسی که بی‌نیازی جوید خداوند او را مستغنی می‌کند». آن شخص با خود گفت: حتماً منظور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله من هستم. نزد همسرش برگشت و جریان را بازگو کرد. همسرش به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بشر است، او را از حال خود آگاه ساز. آن مرد دوباره نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت و باز هم هنگامی که چشم رسول خدا به او افتاد، همان جمله «مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ» را تکرار کرد. این اتفاق سه بار تکرار شد (آن مرد فهمید منظور رسول خدا این است که خودش برای زندگی تلاش کند).

سپس آن مرد رفت و تیشه‌ای قرض گرفت و به سوی کوه رفت و هیزم‌هایی جمع نمود و آورد و به نصف مدّ آرد فروخت (تقریباً به مقدار نیم کیلو) و پول آن را (با

همسرش) مصرف کرد. فردا بیش از آن هیزم از کوه آورد و فروخت و پیوسته به این کار ادامه داد تا خودش تیشه‌ای خرید و همین‌گونه به تلاش خود ادامه داد تا جایی که دو شتر و غلامی خرید و کم‌کم ثروتمند شد. روزی دوباره خدمت پیغمبر ﷺ رسید و حال خود را بازگو کرد که چگونه آمده بود چیزی تقاضا کند و چگونه سخن پیغمبر را شنید. پیامبر ﷺ همان جمله را تکرار کرد و فرمود: من به تو گفتم کسی که از ما تقاضا کند می‌بخشیم و کسی که اظهار بی‌نیازی کند خدا به او می‌بخشد.^۱



۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۷.

بخش هفدهم

۲۷ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ، وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ.**

۲۸ **اللَّهُمَّ احْتِمِ بِعَفْوِكَ أَجْلِي، وَحَقِّقْ فِي رَجَائِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَسَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي، وَحَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي.**

ترجمه

۲۷. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و صحت و سلامت در مسیر عبادت، و فراغت در عین زهد، و علم همراه عمل، و پارسایی همراه با میانه‌روی به من روزی فرما!

۲۸. خداوندا! با عفو و بخشش خود عمرم را پایان ده و امیدم به رحمتت را جامه عمل ببوشان و در مسیر رضا و خشنودیت، راه مرا آسان ساز و در همه حال اعمال مرا نیکو گردان!

شرح و تفسیر

پارسایی همراه میانه‌روی

امام علیه السلام در این بخش از دعا در فراز اول، چهار تقاضا از خداوند می‌کند که کاملاً به هم مربوط‌اند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و صحت و سلامت در مسیر عبادت، و فراغت در عین زهد، و علم همراه عمل، و پارسایی همراه با میانه‌روی به من روزی فرما!» (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادَةٍ، وَفَرَاغًا فِي زَهَادَةٍ، وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ، وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ).

بدیهی است که یکی از مهم‌ترین شرایط عبادت، سلامت جسم و روح است و تا آن حاصل نشود، عبادت میسر نمی‌شود و اگر انسان در حال بیماری عبادتی انجام دهد آن حضور نیت لازم را نخواهد داشت؛ به همین دلیل امام علیه السلام در دعای روی پنج‌شنبه که پنج چیز مهم و سرنوشت‌ساز از خدا طلب می‌کند، اولین آن‌ها را صحت و سلامتی قرار می‌دهد که برای انجام عبادت ضروری است.

«فراغت» به معنای رهایی یافتن روح و جسم انسان از اهداف دنیوی نیز دومین چیزی است که امام علیه السلام از خداوند تقاضا کرد، و هدف این فراغت را زهد قرار داده است، زیرا گاهی انسان زمان فراغت که پیدا می‌کند، به سراغ هوس‌رانی می‌رود، همان‌گونه که در شعر معروف آمده است:

إِنَّ الشَّبَابَ وَالْفَرَاعَ وَالْجِدَّةَ
مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أَيُّ مَفْسَدَةٍ

جوانی و فراغت بال و ثروتمندی موجب فساد انسان می‌شود، آن هم چه فساد!

همین مضمون به صورت گویاتری در دعای یازدهم صحیفه سجادیه آمده است، آن‌جا که عرضه می‌دارد: «فَإِنْ قَدَّرْتَ لَنَا فَرَاعاً مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاعاً سَلَامَةً لَا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبَعَةٌ، وَلَا تُلْحَقُنَا فِيهِ سَأْمَةٌ؛ (خداوندا!) اگر برای ما زمان فراغتی از کارها مقدر فرموده‌ای، آن را فراغتی سالم قرار ده که آفت و گناهی در آن، دامان ما را نگیرد و خستگی و ملالی در آن به ما نرسد».

سپس امام علیه السلام در سومین درخواست عرضه می‌دارد: «خداوندا! علم همراه با عمل به من عنایت کن»؛ (وَعِلْمًا فِي اسْتِعْمَالٍ).

می‌دانیم که علم دو گونه است: گاهی برای اعتقاد است و گاهی برای عمل، مانند علم به تکالیف شرعی. چنین علمی اگر با عمل همراه نباشد بیهوده است و اعمال و تکالیف شرعی نیز اگر با علم نباشد بی‌فایده است.

ضرورت آمیخته بودن علم با عمل، هم در قرآن مجید بیان شده و هم در روایات اسلامی تأکیدات فراوانی درباره آن دیده می‌شود.

قرآن مجید می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید و عمل نکنید؟»^۱.

و در آیه دیگر می‌خوانیم: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛ «آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او در تورات آمده است) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب آسمانی (تورات) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!»^۲.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ؛ خداوند! به تو پناه می‌برم از علمی که مفید نیست (و به عمل منتهی نمی‌شود)»^۳. در روایت دیگری از امیر مؤمنان در نهج البلاغه، می‌خوانیم: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عِلْمٍ عَمِلَ؛ وَالْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ وَالَّا أَوْ تَحَلَّ عَنْهُ؛ علم با عمل همراه است و هرکس (به راستی) عالم باشد عمل می‌کند. علم، عمل را فرامی‌خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می‌ماند و گرنه کوچ می‌کند»^۴.

از این تعبیر استفاده می‌شود که اگر علم بدون عمل باشد، خداوند نعمت علم را از عالم بی‌عمل می‌گیرد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «كُلُّ عِلْمٍ وَبَالَ عَلَى صَاحِبِهِ إِلَّا مَنْ عَمِلَ بِهِ؛ هر علمی در قیامت مایه بدبختی صاحب آن علم است، مگر کسی که به آن عمل کرده باشد»^۵.

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. بقره، آیه ۴۴.

۳. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۱۸، ح ۱۵.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۶۶.

۵. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۸، ح ۶۳.

یکی از آثار علم بدون عمل این است که سخنان چنین عالمی در دل‌ها اثر نمی‌کند، همان‌گونه که در کتاب شریف کافی آمده است که امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّخَاةِ؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل‌ها فرو می‌ریزد، آن‌گونه که باران از روی سنگ سخت».^۱

همان‌گونه که علم بی‌عمل وبال است، عمل بدون علم نیز ضلال است، چنان‌که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود (الْعَمَلُ بِلَا عِلْمٍ ضَلَالٌ).^۲ مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، ۱۲ حدیث^۳ درباره آفات عمل بدون علم آورده است که در این جا به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم که مرحوم کلینی نیز آن را در کافی آورده است: امام صادق علیه السلام از پدراننش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ؛ کسی که بدون علم عمل کند، آنچه خراب و فاسد می‌کند بیش از آن است که اصلاح می‌نماید».^۴ امام سجاد علیه السلام در چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! پارسایی همراه با میانه‌روی را از تو می‌خواهم»؛ (وَوَرَعًا فِي إِجْمَالٍ).

حقیقت «ورع» پرهیز از امور باطل و زشت و آلوده و شبهه‌ناک است و بعضی از ارباب لغت آن را به‌عنوان شدت پرهیز از این امور تفسیر کرده‌اند که مقامی بالاتر از تقوا و عفت است.

مراحل چهارگانه ورع

بعضی از علمای اخلاق برای ورع چهار مرحله دانسته‌اند:

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

۲. غرر الحکم، ج ۶۸۹.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۶.

۴. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳۴۴.

اول: پرهیز از چیزهایی که موجب فسق و از بین رفتن عدالت می شود و این پایین ترین مرحله ورع است.

دوم: ورع صالحین است و آن، پرهیز از شبهه حرام است، هرچند به حسب فتوا جایز باشد.

سوم: ورع متقین است و آن ترک مباح است به این دلیل که مبدا منجر به حرامی شود، مانند این که انسان کمتر سخن بگوید مبدا منجر به غیبت یا آزار مردم شود.

چهارم: ورع صدیقین است و آن ترک تمام اموری است که انسان را در مسیر طاعت پروردگار تقویت نمی کند.^۱

و تعبیر «فی اجمال» اشاره به رعایت اعتدال در ورع است، زیرا بعضی در این موضوع گرفتار افراط شده و از اموری پرهیز می کنند که به هیچ وجه ضرورتی ندارد، مانند چیزی که از یکی از زهاد پیشین نقل شده که از نوشیدن آب نهرهای بزرگ پرهیز می کرد، زیرا به دست پادشاهان و با ظلم و زور و بدون اجرت یا اجرت گرفته شده از مال حرام حفر گردیده بود.^۲

درباره زاهد دیگری نقل کرده اند که وقتی در زندان بود و شخص صالحی غذای حلالی تهیه کرده و برای او آورده بود، او از خوردن آن پرهیز کرد و گفت: زیرا با سینی حرامی که همان دست زندان بان است به من تحویل داده می شود.^۳ یا این که کسی از خوردن عسل پرهیز کند، چون زنبور عسل روی گل هایی می نشیند که در ملک دیگران روئیده است. برخی افراد در این گونه امور گرفتار و سواس می شوند و این و سواس آنها را از مسیر حق بازمی دارد و یا خسته می کند.

۱. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۴۲۷.

۲. همان، ص ۴۲۸.

۳. همان.

امام علیه السلام در ادامه تقاضاهایی که در این بخش از خداوند کرده است چهار چیز دیگر از خدا می‌طلبد که در واقع کامل‌کننده قسمت‌های قبل است؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! با عفو و بخشش خود عمرم را پایان ده و در سایه امید به رحمت آرزوهایم را محقق فرما و در مسیر رضا و خشنودیت، راه مرا آسان ساز و در همه حال اعمال مرا نیکو گردان»؛ (اللَّهُمَّ اخْتِمْ بِعَفْوِكَ أَجَلِي، وَحَقِّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَسَهِّلْ لِي بُلُوغَ رِضَاكَ سُبُلِي، وَحَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي).

تقاضای اول، همان تقاضای حسن خاتمه یا عاقبت به خیری است که از مهم‌ترین مسائل زندگی انسان می‌باشد، زیرا حکم خداوند بر اساس پایان زندگی است؛ چه بسا افرادی در بخش مهمی از زندگی خطاکار بوده‌اند ولی در ساعات یا ایام پایان عمر به کلی تغییر مسیر داده و از گذشته خود توبه کرده و به صف نیکوکاران پیوسته‌اند، و به عکس: نیکوکارانی که در اواخر عمر گرفتار هوی و هوس و وسوسه‌های شیطان شده و بی‌ایمان یا آلوده به گناه از دنیا رفتند. البته هیچ کدام از این دو بی‌حساب و کتاب نیست و عواملی در کار است، از آلودگی نیت گرفته تا آلودگی اعمال، که چنین آثاری را به دنبال دارد.

حُسن عاقبت

درباره حسن عاقبت و سوء عاقبت در جلد سوم این کتاب ضمن دعای یازدهم به طور مشروح بحث شد و در این جا به یک حدیث و یک داستان دیگر در این باره قناعت می‌کنیم.

در حدیثی آمده است که امام صادق علیه السلام به شخصی فرمود: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يُؤْمِنَكَ اللَّهُ سُوءَ الْعَاقِبَةِ فَاعْلَمْ أَنَّ مَا تَأْتِيهِ مِنْ خَيْرٍ فَيَفْضِلُ اللَّهُ وَتَوْفِيقِهِ وَمَا تَأْتِيهِ مِنْ سُوءٍ فَيَاْمُهَالِ اللَّهُ وَإِنْظَارِهِ إِيَّاكَ وَحَلْمِهِ وَعَفْوِهِ عَنْكَ؛ اگر می‌خواهی خداوند تو را از سوء عاقبت ایمنی بخشد، بدان آنچه از کارهای خیر انجام می‌دهی به فضل و توفیق

خداست و آنچه از اعمال سوء انجام می‌دهی به سبب مهلت الهی و حلم و عفو او نسبت به توست»^۱.

این حدیث در واقع به این حقیقت اشاره می‌کند که توفیقات خود را از خدا بدانید و سوء اعمال خود را از خویشتن؛ چنین نگاهی به اعمال نیک و بد، سبب حُسن عاقبت است.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل می‌کند: «مردی از اهل شام خدمت امام باقر علیه السلام رفت و آمد داشت و ساکن مدینه بود؛ هنگامی که خدمت حضرت می‌رسید عرض می‌کرد: ای محمد! آیا نمی‌بینی که من در مجلس تو از روی حیا عقیده باطنی‌ام را اظهار نمی‌کنم؟ من معتقد نیستم که بیش از همه مردم روی زمین نسبت به شما اهل بیت بغض و کینه دارم و نمی‌گویم که اطاعت خدا و رسولش و اطاعت امیرالمؤمنین در بغض شماست، ولی تو را مردی فصیح و با ادب و خوش بیان می‌بینم و اگر نزد تو رفت و آمد می‌کنم به همین علت است. امام باقر علیه السلام در برابر این سخنان او به نیکی با او سخن می‌گفت و می‌فرمود: چیزی بر خداوند پنهان نیست.

چیزی نگذشت که این مرد شامی بیمار شد و بیماری‌اش سخت گردید، در این هنگام دوست خود را فراخواند و گفت: اگر من از دنیا رفتم و پارچه‌ای را روی من کشیدید نزد محمد بن علی (الباقر علیه السلام) برو و بگو من به تو گفته‌ام که او بر من نماز بخواند. هنگامی که شب به نیمه رسید گمان کردند که او مرده و بدنش سرد شده، در نتیجه او را در پارچه‌ای پیچیدند. هنگام نماز صبح دوستش به مسجد رفت و وقتی امام باقر علیه السلام نمازش تمام شد، آن مرد عرضه داشت: ای ابا جعفر! فلان مرد شامی از دنیا رفت و تقاضا کرده شما بر او نماز بخوانی.

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۹۲، ح ۶۰.

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست. سرزمین شام سرد است و حجاز بسیار گرم است، برو و بگو که درباره این مرد عجله نکنید (از دنیا نرفته و بیهوش شده است). سپس امام علیه السلام رفت، وضو گرفت و بازگشت و دو رکعت نماز به جا آورد و بعد دست خود را به مدت طولانی مقابل صورتش قرار داد، سپس سجده کرد تا خورشید طلوع نمود. آنگاه برخاست و به منزل مرد شامی رفت. داخل شد و او را صدا زد، مرد شامی جواب گفت. حضرت او را نشان داد و به چیزی تکیه داد و دستور داد شربت برای او بیاورند و بیشتر آن را به او نوشاند. مرد شامی سلامتی خود را بازیافت و عرض کرد: می‌خواهم در خلوت به شما چیزی بگویم؛ خلوت که شد عرضه داشت: «أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَبَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ أَتَى مِنْ غَيْرِكَ خَابَ وَخَسِرَ وَضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ گواهی می‌دهم که تو حجت خدا بر خلقش هستی و دری هستی که از آن به سوی خدا می‌روی، کسی که از طریق غیر تو وارد شود ناامید و زیان‌کار خواهد بود و به‌طور کامل گمراه می‌شود».

امام باقر علیه السلام فرمود: چه اتفاقی برای تو افتاد (که چنین می‌گویی)؟ عرض کرد: روح خودم را دیدم، در حالی که بیدار و هوشیار بودم، و ناگهان صدای منادی‌ای را شنیدم، در حالی که خواب نبودم. می‌گفت: روح او را به او بازگردانید، زیرا محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) این تقاضا را از ما کرده است. امام باقر علیه السلام فرمود: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ وَيُبْغِضُ الْعَبْدَ وَيُحِبُّ عَمَلَهُ؛ آیا نمی‌دانی که گاهی خداوند بنده‌ای را دوست دارد در حالی که عملش را مبعوض می‌دارد و گاهی بنده‌ای را مبعوض می‌دارد در حالی که عملش را دوست دارد؟». بعد از این ماجرا آن مرد شامی از اصحاب امام باقر علیه السلام شد.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۳۳، ح ۱.

جمله «أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ...» اشاره به این است که گاهی انسان نیت پاکی دارد، اما در اعمالش گرفتار اشتباه می‌شود و گاهی به عکس؛ و معیار، حُسن نیت و پاکی باطن است.

آری، این چنین است حسن عاقبت! و بدون شک نه حسن عاقبت بدون دلیل است و نه سوء عاقبت، بلکه از اعمال و نیات انسان سرچشمه می‌گیرد.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ خداوند متعال مردم را مطابق نیت‌هایشان در روز قیامت محسور می‌کند».^۱

سپس امام سجاد علیه السلام در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! در سایه امید به رحمت آرزوهایم را محقق فرما».

انسان معمولاً آرزوهای زیادی دارد که به آسانی به آن‌ها دست نمی‌یابد؛ مانند آرزوی سعادت و سلامت، آرزوی نجات در روز قیامت، آرزوی عاقبت به خیری، و توفیق انجام اعمال صالح.

در این جا امام علیه السلام از خدا تقاضای می‌کند که به سبب امید به رحمتش به این آرزوها جامه عمل بپوشاند. در واقع امید به رحمت، یک اصل کلی است و آرزوهای مختلف نتیجه آن است.

و در سومین تقاضا می‌خواهد که برای به دست آوردن رضای حق، راه او هموار گردد.

گاهی می‌شود که انسان طالب رضای حق است، اما پیمودن این راه برای او بسیار مشکل و طاقت‌فرساست، نه محیط به او اجازه می‌دهد نه دوست و همسفری در این راه دارد و نه شرایط زندگی او آماده است. در این صورت

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۰، ح ۱.

پیمودن این راه بسیار دشوار می‌شود، اما با فراهم شدن اسباب و هموار شدن راه، رسیدن به رضای خدا آسان می‌شود.

در داستان موسی بن عمران علیه السلام می‌خوانیم که او نیز هنگام دریافت مأموریت رسالت چنین تقاضایی را از خدا داشت: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي»؛ «پروردگارا! سینه مرا گشاده فرما * کار مرا بر من آسان گردان * و گره از زبانم بگشا».^۱

امام علیه السلام در چهارمین و آخرین درخواست در این بخش از دعا تقاضای حسن عمل در جمیع حالات دارد.

«حسن عمل» آن است که هم ظاهر و هم باطنش نیکو باشد و آثار مطلوبی داشته باشد. بسیاری از مردم در بخشی از احوال خود حسن عمل دارند ولی آن کس که در تمام حالات دارای حسن عمل باشد، به یقین بنده خالص خداست و تقاضای امام علیه السلام از خداوند همین است.

تعبیر امام علیه السلام به «فی جمیع احوالی» اشاره به این است که بعضی از افراد در حال رفاه ممکن است اعمال خوبی انجام دهند اما وقتی در تنگنا قرار می‌گیرند آن اعمال را ترک می‌کنند و یا وضع آن‌ها در حال صحت و مرض متفاوت می‌شود و همچنین در حال امنیت و غیر آن.

اعمال کسی مطلوب خداوند است که در همه حال دارای حسن عمل باشد نه فقط در بعضی از احوال.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه «همام» که صفات متقین و پرهیزکاران را تبیین می‌کند، می‌فرماید: «نَزَّلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَلَّتِي نَزَّلَتْ فِي الرَّحَاءِ؛ حال آن‌ها هنگام بلا همچون حال آن‌ها در آسایش و رفاه است».^۲

۱. طه، آیات ۲۵-۲۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

بخش هجدهم

۲۹ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

ترجمه

۲۹. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و مرا در اوقات غفلت برای ذکر خود آگاه ساز و به طاعت خود در تمام عمر مشغول بدار و راه آسانی به سوی محبتت برای من فراهم کن و به وسیله این امور (سه گانه) خیر دنیا و آخرت را برای من کامل فرما.

شرح و تفسیر

راه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت

در این بخش از دعا مشاهده می‌کنیم که امام علیه السلام چهار درخواست از خداوند دارد که درخواست‌های گذشته را تکمیل می‌کند و در ضمن به این نکته قابل توجه اشاره می‌فرماید که کامل شدن خیر دنیا و آخرت در گرو سه چیز است. عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و مرا در اوقات غفلت به یاد خود آگاه ساز و به طاعت خود در تمام عمر مشغول دار و راه آسانی به سوی محبتت برای من فراهم کن و به وسیله این امور (سه گانه) خیر دنیا و آخرت را برای من کامل فرما»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَنَبِّهْنِي لِذِكْرِكَ فِي

أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَاسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهَلَّةِ، وَانْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).^۱

واژه «تَبَهَنِي» از ریشه «تنبيه» و آن از ماده «نُبِه» (بر وزن قفل) در اصل به معنای برخاستن از خواب است، سپس به هر نوع تذکری که انسان را از غفلت خارج می‌کند اطلاق شده و در جمله بالا نیز به همین معناست.

نخست بر پیغمبر و آلش درود می‌فرستد و از خداوند، بیدار شدن در اوقات غفلت و پرداختن به ذکر او را تقاضا می‌کند.

می‌دانیم که عوامل غفلت در زندگی دنیا بسیار زیاد است: گاهی پیروزی‌ها و برخورداري از نعمت‌های مختلف، و گاهی گرفتاری‌های سخت و مشکلات زندگی، و این‌ها در واقع اوقات غفلت‌اند که امام علیه السلام از خداوند تقاضا کرده او را در این اوقات، متوجه خودش نگاه دارد.

به گفته بعضی از عرفا «ذکر» چهار مرحله دارد که سه مرحله پوسته‌های آن است و یک مرحله مغز آن. مرحله نخست، ذکر زبانی است و مرحله بعد ذکر قلبی که انسان با تکلف بر خود تحمیل کند و مرحله سوم ذکر قلبی است که مطابق طبع و خواست انسان و بدون تکلف باشد و مرحله چهارم که مغز همه این‌هاست غرق شدن در یاد خدا و به اصطلاح: فناء فی الله است و کسانی که به این مرحله برسند به نعمت بسیار بزرگی دست یافته‌اند.^۲

درباره خطرات غفلت از یاد خدا و زیان‌های بسیار مهم آن در شرح دعای هشتم بحث مشروحی کردیم و در این جا می‌افزاییم که در روایات بسیاری

۱. بعضی از شارحان صحیفه سجادیه ضمیر مؤنث در «أکمل لی بها» را به خصوص محبت پروردگار که در جمله اخیر است برگردانده‌اند ولی بهتر است آن را اشاره به هر سه جمله بدانیم که دارا بودن آن‌ها سبب خیر دنیا و آخرت می‌شود.

۲. برگرفته از ریاض السالکین، ج ۳، ص ۴۳۰-۴۳۱.

نسبت به غفلت هشدار داده شده، از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَلَمْ يَسْتَعِدْ؛ وای به حال کسی که غفلت بر او غالب شود و رفتن از دنیا را فراموش کند و آمادگی برای آن پیدا نکند».^۱

آثار غفلت

و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْغَفْلَةُ أَضْرُّ الْأَعْدَاءِ؛ غفلت زیان بارترین دشمنان است».^۲

و جالب این که در روایات اشاره شده غفلت حتی باعث عقب ماندگی در دنیا نیز می شود؛ امام علی علیه السلام فرمود: «مِنْ دَلَائِلِ إِقْبَالِ الدَّوْلَةِ قِلَّةُ الْغَفْلَةِ؛ از اسباب دولتمندی، کمی غفلت است».^۳

منظور از «اوقات غفلت» چیست؟ آیا هر زمانی است که انسان بر اثر علل و عواملی گرفتار غفلت می شود، خواه عوامل پیروزی باشد یا عوامل شکست که فکر انسان را به خود مشغول می سازد، و یا ساعات معینی است؟

از بعضی از روایات استفاده می شود که منظور از وقت غفلت آغاز شب است و یا به تعبیر دیگر: بین وقت مغرب و وقت عشا:

«تَنْفَلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَلَوْ بِرَكَعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ... وَسَاعَةُ الْغَفْلَةِ بَيْنَ الْمَغْرَبِ وَالْعِشَاءِ الْآخِرَةِ؛ در ساعت غفلت حداقل دو رکعت نماز نافله به جا آورید... و ساعت غفلت بین وقت مغرب و عشاء است».^۴

۱. غر الحکم، ح ۲۶۵۶.

۲. همان، ح ۵۷۴۳.

۳. همان، ح ۷۷۹۳.

۴. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۲۰.

دلیل آن شاید این باشد که در آغاز شب، بیشتر مردم کسب و کار خود را تمام کرده و تا زمان خواب، به تفریح و سرگرمی مشغول می‌شوند؛ در این زمان است که مطابق بعضی از روایات، شیطان لشکریان خود را همه جا می‌گستراند تا مردم را از راه راست به در برد.^۱

از بعضی روایات هم استفاده می‌شود که بین الطلوعین نیز از ساعات غفلت است.^۲

در واقع می‌توان گفت که ساعات غفلت دو قسم است: غفلت عمومی مردم، و غفلت خصوصی هر فرد، که بر اثر عوامل مختلف به غفلت کشانده می‌شود، و خطرناک‌ترین ساعات عمر انسان همین ساعات است.

منظور از «ایام المهلة» که امام علیه السلام تقاضا می‌کند خداوند توفیق اطاعت را در این ایام به او بدهد، طول عمر انسان است که در واقع به او مهلت داده شده تا زاد و توشه سفر آخرت را فراهم سازد.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ۸۶ نهج البلاغه نیز به صورت روشن و شفاف به این موضوع اشاره فرموده است: «فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ، وَفِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغْلِهِ؛ آن‌کس که اهل عمل است باید در مدتی که مهلت دارد عمل کند پیش از آن‌که اجلس فرا رسد (و فرصت‌ها از دست برود) و در ایام فراغتش قبل از آن‌که گرفتار شود، تلاش کند».

و جالب این‌که امام علیه السلام در سومین تقاضا از خداوند، ارائه راه سهل و آسان به محبتش را تقاضا کرده است، زیرا محبت خداوند انگیزه اطاعت بی‌چون و چرای اوست.

در قرآن مجید می‌خوانیم: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۵۰۱، ح ۱۴۴۰.

۲. همان.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ؛ «بعضی از مردم، غیر از خداوند همتایانی برای پرستش انتخاب می‌کنند و آن‌ها را همچون خدا دوست دارند. اما کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا شدیدتر است، و کسانی که ستم کردند و معبودی غیر خدا برگزیدند، هرگاه عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست و خداوند، سخت کیفر است».^۱

آری، محبت شدید نسبت به خداوند است که سبب می‌شود انسان جان و مال و تمام وجود خود را در راه او فدا کند.

قابل توجه این‌که راه آسان به سوی محبت خداوند، همان چیزی است که در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است، می‌فرماید: «إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَوَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ؛ هنگامی که مؤمن از دنیا و زرق و برق آن کنار رود، اوج می‌گیرد و شیرینی محبت خدا را درمی‌یابد».^۲

در دعای عرفه در عبارتی بسیار پرمعنا می‌خوانیم که امام علیه السلام خطاب به پروردگار عرضه می‌دارد: «وَ أَنْتَ الَّذِي أَرْزَلْتَ الْأَغْيَارَ عَنْ قُلُوبِ أَحِبَّائِكَ حَتَّى لَمْ يُحِبُّوا سِوَاكَ وَلَمْ يَلْجِئُوا إِلَى غَيْرِكَ؛ تو همان کسی هستی که غیر خود را از دل‌های دوستانت محو کردی و به جایی رسیدند که جز تو را دوست نمی‌دارند و به غیر از تو پناه نمی‌برند».^۳

سپس امام علیه السلام نتیجه‌گیری می‌کند که با این درخواست‌های سه‌گانه خیر دنیا و آخرت را برای من کامل کن!

منظور از خیر دنیا این است که انسان به گونه‌ای زندگی کند که آلوده گناه

۱. بقره، آیه ۱۶۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۰.

۳. بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

و گرفتار افراد ظالم و ستمگر نشود، و منظور از خیر آخرت، راه یافتن به بهشت برین است.

درباره اسباب خیر دنیا و آخرت، در روایات امور مختلفی ذکر شده، از جمله رسول خدا ﷺ می فرماید: «مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ کسی که به او زبانی داده شده که به ذکر خدا مشغول باشد، خیر دنیا و آخرت را به دست آورده است»^۱.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «أَزْبَعُ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ: صِدْقُ حَدِيثٍ، وَأَدَاءُ أَمَانَةٍ، وَعِقَّةُ بَطْنٍ، وَحُسْنُ خُلُقٍ؛ چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است: راستگویی، اداء امانت، پرهیز از غذای حرام و حسن خلق»^۲.

در واقع همه این عوامل رسیدن به خیر دنیا و آخرت، در آنچه امام سجاد علیه السلام در این دعا بیان فرموده جمع است.



۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱.

۲. غرر الحکم، ص ۱۲۳، ح ۱۸۰۷.

بخش نوزدهم

۳۰ **اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى أَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَأَنْتَ مُصَلِّ عَلٰى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ.**

ترجمه

۳۰. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، همانند برترین درودی که بر کسی از خلق خود پیش از او فرستاده‌ای و بعد از او بر کسی می‌فرستی؛ خداوندا! در دنیا نیکی مهمی و در آخرت نیکی مهم دیگری به ما عنایت کن و به رحمتت مرا از آتش دوزخ نگاه دار.

شرح و تفسیر

صلوات، پایان بخش دعای مکارم الاخلاق

سرانجام امام عَلَيْهِ السَّلَام در آخرین فصل این دعا درودی بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرستد که تاکنون در کلماتش سابقه نداشت. سپس با سه تقاضا دعای مکارم الاخلاق را پایان می‌دهد.

عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست، همانند برترین درودی که بر احدی از خلق خود پیش از او فرستاده‌ای و بعد از او بر کسی می‌فرستی»؛ (اَللّٰهُمَّ وَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ عَلٰى أَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَأَنْتَ مُصَلِّ عَلٰى أَحَدٍ بَعْدَهُ).

در واقع تمام درودهای پروردگار بر اولین و آخرین، در آن جمع است

و امام علیه السلام همه را یک جا دربارهٔ پیغمبر و آل او علیهم السلام تقاضا می کند و همان گونه که دیده اید، بیشتر دعا‌های امام علیه السلام با صلوات بر محمد و آل محمد همراه است، زیرا چنین دعا‌هایی در پیشگاه خداوند مستجاب است، ولی درودی که در این دعا آمده از همه آن درودها جامع تر می باشد؛ به این امید که همهٔ خواسته‌های این دعا در پیشگاه خدا مقبول شود.^۱

سپس به عنوان «ختم مسک» (پایان عطرآگین) سه تقاضا از پروردگار می کند که برگرفته از آیات قرآن است؛ عرضه می دارد: «خداوند! در دنیا نیکی و در آخرت نیکی به ما عنایت کن و مرا به رحمتت از آتش دوزخ نگاه دار»؛ (وَأَتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنِي بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ).

همان گونه که اشاره شد، این تقاضا از قرآن مجید اقتباس گردیده است، در آیه ۲۰۱ سوره بقره می خوانیم: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»؛ «و بعضی از مردم (که آگاهی کافی دارند) عرضه می دارند: «پروردگارا! به ما در دنیا «نیکی» عطا کن؛ و در آخرت نیز «نیکی» مرحمت فرما؛ و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار!».

با توجه به این که «حسنه» به صورت نکره و کلی بیان شده، هر یک از مفسران آن را به گونه‌ای تفسیر کرده اند:

بعضی گفته اند: مراد از «حسنه» در دنیا عمل مفید است که همان ایمان آوردن و اطاعت پروردگار می باشد و «حسنه» در آخرت، به یاد خدا بودن و در نعمت‌های بهشتی غرق شدن است.

۱. معروف است که صفات مورد نظر در مشبه به باید اقوی از مشبه باشد مثلاً هنگامی که می گوییم: فلان کس در شجاعت همچون شیر است، به یقین شیر شجاعتی بیشتر دارد که به او تشبیه می کنند؛ آیا در این جا نیز درودی که بر پیشینیان و آیندگان فرستاده می شود از درودی که بر محمد و آلش علیهم السلام تقاضا شده برتر می باشد؟ آری، از نظر گستردگی برتر است ولی از نظر فضیلت، نه.

و بعضی دیگر گفته‌اند: حسنه در دنیا روزی وسیع و حسنه در آخرت آمرزش و ثواب است.

و احتمالات زیاد دیگر.

ولی جامع‌تر از همه این‌ها چیزی است که در کلام معصوم آمده است. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَنْ أُوتِيَ قَلْبًا شَاكِرًا، وَلِسَانًا ذَاكِرًا، وَرَوْجَةً مُؤْمِنَةً تُعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتِهِ، فَقَدْ أُوتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَوَقِيَّ عَذَابَ النَّارِ؛ کسی که خدا به او قلبی شکرگزار و زبانی مشغول به ذکر حق و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند، بخشیده، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش بازداشته است».^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم: «انها السعة في الرزق والمعاش و حسن الخلق في الدنيا و رضوان الله و الجنة في الآخرة؛ منظور از این دو حسنه، وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و خشنودی خدا و بهشت در آخرت است».^۲

شکی نیست که آنچه در این روایات آمده، مصادیقی از آن مفهوم کلی و جامع حسنه است.

تعبیر آیه فوق و کلام امام عَلَيْهِ السَّلَام این پیام را دارد که اسلام، سعادت دنیا و آخرت را با هم می‌خواهد و تارکان دنیا راه خطا می‌پویند.

جالب توجه این‌که در بسیاری از نسخه‌های صحیفه «فتی» به جای «قنا» آمده است، یعنی امام عَلَيْهِ السَّلَام در این قسمت تنها برای خودش دعا می‌کند. ممکن است وجه آن این باشد که چون صحبت از عذاب دوزخ است امام عَلَيْهِ السَّلَام مراعات ادب نموده و آن را مربوط به خود شمرده است.

۱. مجمع البیان، ذیل آیه ۲۰۱ سوره بقره.

۲. مجمع البیان.

دعای بیت و کیم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَأَهَمَّتْهُ الْخَطَايَا

یکی از دعا‌های آن حضرت است
هنگامی که حادثه‌ای او را غمگین می‌ساخت
و خطاها او را اندوهگین می‌نمود

واژه «امر» در این جا به صورت نکره آمده و اشاره به امور مهم است که گاهی انسان را به شدت غمگین می‌سازد و واژه «اهمته» از ماده «هم» به معنای غم و اندوه شدیدی است که انسان را ذوب می‌کند، زیرا معنای اصلی این واژه ذوب کردن پیه و چربی هاست.

و واژه «خطایا» جمع «خطیئه» است و همان‌گونه که در شرح دعای پانزدهم گفته‌ایم، ظاهراً اشاره به گناهیانی است که از روی عمد از انسان سر نمی‌زند، ولی در مقدمات آن کوتاهی کرده و گرفتار آن شده، لذا در برابر آن مسئول است. به هر حال دعای امام علیه السلام در این جا نشان می‌دهد که انسان هنگامی که گرفتار غم و اندوه شدید و حوادث سخت و ناراحت کننده می‌شود به دعا پناه می‌برد، که دعا مشکل‌گشاست.

در حدیث معتبری که مرحوم کلینی در کافی آورده است می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «هَلْ تَعْرِفُونَ طُولَ الْبَلَاءِ مِنْ قِصْرِهِ قُلْنَا لَا قَالَ إِذَا أُحْدِكُمْ الدُّعَاءَ عِنْدَ الْبَلَاءِ فَاعْلَمُوا أَنَّ الْبَلَاءَ قَصِيرٌ؛ آیا طولانی بودن بلا را از کوتاه بودن آن می شناسید؟ راوی می گوید: عرض کردیم: نه. فرمود: اگر هنگام بلا به قلب شما الهام شد که دعا کنید، بدانید بلا کوتاه است (در غیر این صورت طولانی است)»^۱.

مرحوم کلینی در کتاب کافی بحث مفصلی تحت عنوان «کتاب الدعاء» و ابواب مختلفی درباره مسأله دعاها آورده است که بیش از ۱۲۰ صفحه از جلد دوم کافی را در بر می گیرد و ما نیز درباره دعا ذیل دعای هفتم در جلد سوم این کتاب و درباره موانع اجابت دعا در فقره بیست و دوم دعای ۲۰ بحث کرده ایم.

دعا در یک نگاه

این دعا شرح حال گنه کاری است که از دست خودش و خطاهایش به ستوده آمده و به خدای کفایت کننده ضعفاء و حفاظت کننده در مقابل خطرهای پناه می برد؛ احساسش این است که گناهانش این است که گناهانش او را در شرف خشم الهی قرار داده و مؤید، مسکن و ایمنی بخشی غیر از حضرت حق ندارد. بر همین اساس با اوصافی چون مجیر، غالب، معین، مفرّ و مهرب و نظیر آن، خدا را توصیف می کند و عرضه می دارد: هیچ راهی برای رسیدن به خواسته ها، نیازها و آرزوهایم غیر از تو ندارم و هیچ مخرج و مخلصی غیر از بندگی و فضل و رحمت تو برایم متصور نیست.

در ادامه دعا، باز هم از ضعف، مسکنت و بیچارگی اش می گوید و ناتوانی،

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۱.

فقر و حقارتش را به رُخ می‌کشد و با صلوات بر محمد و آل محمد، احسان و اجابت حضرت حق را در همه حال طلب می‌کند و اینکه ثناء و ستایش و حمدش پایدار و روح تسلیم و رضایش پیوسته و مستمر باشد و قلبش در همه ایام حیات، فارغ برای محبت و یاد و خوف خدا و توانای در رغبت و طاعتش قرار گیرد و هیچ اُنسی به غیر از خدا و اولیاء و اهل طاعت نداشته باشد و بالاخره در آخرین فراز پس از صلوات مجدد بر محمد و آل، همنشینی با آنان و یار و یاور شدن برای آن بزرگواران و نیز شوق و اشتیاق به سوی حضرت حق و عمل در مسیر محبت و رضوانش را می‌طلبد و به این دعا پایان می‌دهد.

بخش اول

- ۱ **اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَوَاقِيَ الْأَمْرِ الْمُخَوِّفِ، أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ، وَضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي، وَأَثْرَفْتُ عَلَى خَوْفٍ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي**
- ۲ **وَمَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَأَنْتَ أَحَقُّنِي، وَمَنْ يُسَاعِدُنِي وَأَنْتَ أَفْرَدْتَنِي، وَمَنْ يُقَوِّبُنِي وَأَنْتَ أَضْعَفْتَنِي**
- ۳ **لَا يُجِيرُ، يَا إِلَهِي، إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْبُوبٍ، وَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ، وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ.**
- ۴ **وَبِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَاللَّيْكَ الْمَفْرُ وَالْمَهْرَبُ، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَجِرْ هَرَبِي، وَأَنْجِحْ مَطْلَبِي.**

ترجمه

۱. خداوندا! ای کفایت‌کننده فرد ضعیف و ناتوان و نجات بخش و نگهدارنده او از حوادث و وحشتناک. خطاها مرا تنها ساخته و یاری با من نیست. من از تحمل قهر و غضب تو ناتوان شده‌ام و هیچ کس مرا یاری نمی‌کند. خداوندا! من به خوف دیدار تو (در روز قیامت) نزدیک شده‌ام و کسی نیست که اضطرابم را تسکین دهد.
۲. خداوندا! چه کسی می‌تواند به من آرامش دهد در حالی که تو مرا (از آن روز) بیم داده‌ای و چه کسی می‌تواند مرا یاری دهد در حالی که تو مرا تنها گذاشته‌ای و چه کسی می‌تواند مرا نیرو بخشد در حالی که تو مرا ناتوان ساخته‌ای؟

۳. خداوندا! پرورش یافته را جز پروردگار، پناه نمی‌دهد و مغلوب شده را جز خداوند غالب نمی‌تواند ایمنی بخشد و بازخواست شده را جز بازخواست‌کننده نمی‌تواند یاری کند.

۴. ای خدای من! اسباب تمام این‌ها تنها به دست توست و فرار و گریز (از سختی‌ها) فقط به سوی توست. پس بر محمد و آلش درود فرست و گریزم را پناه ده و حاجتم را برآورده ساز.

شرح و تفسیر

ضعف ما در برابر قدرت او

امام علیه السلام در آغاز هر بخشی از دعاها بر پیغمبر و آل او علیهم السلام درود می‌فرستد، ولی در بخش نخستین این دعا این امر دیده نمی‌شود، شاید به این دلیل که تقاضاها و خواسته‌ها به صورت صریح در این بخش نیامده و بیشتر به صورت عرض حال است و در واقع بیان اوصاف الهی از نظر قدرت و عظمت و بیان اوصاف خودش از نظر ضعف و ناتوانی است.

نخست به قدرت خداوند و نجات مظلومان و برطرف ساختن مشکلات اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! ای کفایت‌کننده فرد ضعیف و ناتوان و نجات‌بخش و نگهدارنده او از حوادث و حشتناک»؛ **(اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَوَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ)**.

واژه «کافی» از ماده «کفایة» گاهی به معنای بی‌نیاز کردن می‌آید و گاهی به معنای برطرف ساختن رنج و بدی‌ها از کسی، و در این جا معنای اول مناسب‌تر است.

واژه «واقی» به معنای نگهدارنده است و در جمله بالا مفعول اول آن حذف شده و تنها مفعول دوم آمده است؛ یعنی کسی که بندگان را از امر خوفناک ننگه داشت و نجات داد.

به هر حال، جمله اول برگرفته از قرآن مجید است، آن جا که می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى بَيْتِهِمْ مِنَ الْبُنْيَانِ يُخَالِفُونَ بِحُجَّتِهِمْ مَا نَدَىٰ عَلَيْهِمُ اللَّهُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَايِبُ إِنَّهُمْ عَلَىٰ غَيْرِ الْمَقْصُودِ﴾^۱.
 جمله دوم نیز شبیه عبارت دیگری است که در قرآن مجید در توصیف خداوند آمده است: ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾؛ «همان خداوندی که مردم مکه را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت»^۲.
 به یقین اعتراف به قدرت پروردگار بر همه چیز، گام نخستین در مسیر توبه و اصلاح خویشتن است.

سپس امام علیه السلام به تنها ماندن به خاطر خطاها، و ضعف و ناتوانی در برابر خشم خداوند اعتراف کرده و در سه جمله عرضه می دارد: «خداوندا! خطاها مرا تنها ساخته و یاری با من نیست»؛ (أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ).
 انسان تا مرتکب خطایی نشده ارتباطش با خدا قوی است و همواره او را همراه خود می بیند و احساس تنهایی نمی کند، ولی بنده گنهکار احساس جدایی از پروردگارش می کند، زیرا برای یاری خود، کسی غیر از خدا را توانا نمی بیند و هنگامی که انسان از خدا جدا شد گویا از همه چیز جدا شده است و این یکی از آثار شوم خطاهاست.

البته گناه همان گونه که انسان را از خدا جدا می کند از صالحان و نیکان نیز جدا می سازد، و یار و یاورى ارزش دارد که از صالحان و نیکان باشد.
 سپس در دومین اعتراف خود عرضه می دارد: «خداوندا! من از تحمل قهر و غضب تو ناتوان شده ام و هیچ کس مرا یاری نمی کند»؛ (وَضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي).
 روشن است که اگر کسی گرفتار خشم پروردگار شود، هیچ کس نمی تواند به

۱. زمر، آیه ۳۶.

۲. قریش، آیه ۴.

یاری او برخیزد، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾؛ «اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید، تنها بر خداوند توکل کنند».^۱

در سومین جمله عرضه می‌دارد: «خداوند! من به خوف دیدار تو (در روز قیامت) نزدیک شده‌ام و کسی نیست که اضطرابم را تسکین دهد»؛ (وَأَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفٍ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي).

واژه «لقاء الله» یا مرادف آن، در قرآن مجید بارها به کار رفته است و در همه جا به معنای ملاقات صحنه محشر و ثواب و عقاب پروردگار است و از آن جا که انسان هنگام مرگ به سوی آخرت حرکت می‌کند، این واژه در مورد مرگ نیز به کار می‌رود.

بدیهی است که کسانی که اعمال صالح دارند، از این لقاء لذت می‌برند و آن‌ها که آلوده خطایا هستند از این لقاء وحشت دارند.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾؛ آگاه باشید که اولیاء (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند * همان‌ها که ایمان آوردند (و از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می‌کردند * در زندگی دنیا و در آخرت شاد (و مسرور) اند.^۲

کسانی که گمان می‌کنند «لقاء الله» به معنای مشاهده ذات پاک پروردگار در قیامت است سخت در اشتباه‌اند، همان‌گونه که در جلد دوم در شرح دعای اول صحیفه سجادیه توضیح دادیم.

۱. آل عمران، آیه ۱۶۰.

۲. یونس، آیات ۶۲-۶۵.

واژه «رُوع» به معنای ترس و وحشت است و امام علیه السلام در این سخن اعتراف می‌کند که خطایا مایه خوف او در روز جزاست و چیزی که آن خوف را تسکین دهد وجود ندارد (مگر لطف خداوند رحمان و رحیم).

* * *

در جمله‌های بعد، از سه چیز به خدا پناه می‌برد: «خداوند! چه کسی می‌تواند به من آرامش دهد در حالی که تو مرا (از آن روز) بیم داده‌ای و چه کسی می‌تواند مرا یاری دهد در حالی که تو مرا تنها گذاشته‌ای و چه کسی می‌تواند مرا نیرو بخشد در حالی که تو مرا ناتوان ساخته‌ای؟»؛ (وَمَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَأَنْتَ أَحَفَّتَنِي، وَمَنْ يُسَاعِدُنِي وَأَنْتَ أَفْرَدْتَنِي وَمَنْ يُقَوِّينِي وَأَنْتَ أضعَفْتَنِي).

درباره سه جمله بالا احتمال داده شده که منظور این است: اگر تو مرا به خاطر گناهانم بیم دهی چه کسی می‌تواند به من ایمنی بخشد؟ و اگر تو به خاطر همان گناهان مرا تنها بگذاری، چه کسی می‌تواند مرا یاری کند؟ و اگر به خاطر آن مرا ضعیف سازی چه کسی می‌تواند مرا نیرو بخشد؟

در صورت اول، افعال سه گانه مذکور که ظاهر ماضی دارند، ماضی معنا شده و در صورت دوم به معنای مضارع، ولی به قرینه جمله‌های قبل که همین معانی را به صورت ماضی آورده، تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

روشن است که هیچ قدرتی در برابر قدرت خداوند نمی‌تواند عرض اندام کند و اراده او بر هر چیز غالب و پیروز است، بنابراین اگر خداوند کسی را به خاطر گناهانش بیم داده، کسی نمی‌تواند برای او آرامش بیاورد و کسی را که خدا تنهایش گذاشته، احدی نمی‌تواند در این تنهایی یار و یاور او شود و کسی را که خدا او را ناتوان ساخته هیچ کس نمی‌تواند یاری کند.

شکی نیست همان‌گونه که بارها گفته‌ایم - این تعبیرات امام معصوم علیه السلام یا سرمشقی است برای مردم خطاکار و آلوده به گناه که با این منطوق به درگاه خدا

روی آورند و از او تقاضای عفو و بخشش کنند و یا این تعبیرات مربوط به جایگاه رفیع آنهاست که کمترین ترک اولی مناسب مقامشان نیست که گفته‌اند «حسنت الأبرار سیئات المقربین».^۱

* * *

آنگاه امام علیه السلام در سه جمله بعد، گویا راه حل مشکل را بیان می‌فرماید، زیرا در جمله‌های قبل سخن از خوف و تنهایی و ضعف و ناتوانی بود و در این جمله‌ها راه جبران آنها را نشان می‌دهد؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! پرورش یافته را جز پروردگار پناه نمی‌دهد و مغلوب شده را جز خداوند غالب نمی‌تواند ایمنی بخشد و بازخواست شده را جز بازخواست کننده نمی‌تواند یاری کند»؛ (لا يُجِيرُ، يَا إِلَهِي، إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْئُوبٍ، وَلَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ، وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ).

تعبیرات پرمعنای امام علیه السلام در این چند جمله، گویا برگرفته از آیات قرآن مجید است؛ در یک جا می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا»؛ «آری، این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم؛ اما همین بس که پروردگارت هادی و یاور تو باشد».^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا»؛ «بگو:» (اگر من نیز برخلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر خداوند حمایت نمی‌کند و پناهاگاهی جز او نمی‌یابم».^۳

۱. این جمله مشهور ظاهراً منسوب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. مرحوم علامه اربلی در کشف الغمه آن را به صورت حدیثی نقل کرده (کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۴) و مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول آن را از مرحوم اربلی نقل نموده است (مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۳۰۸).

۲. فرقان، آیه ۳۱.

۳. جن، آیه ۲۲.

جمله بعد در واقع به منزله دلیل برای سه جمله قبل است؛ عرضه می‌دارد: اگر من از تو پناه می‌طلبم و امنیت و غلبه بر مشکلات می‌خواهم و برای رسیدن به مطلوبم یاری می‌جویم به این دلیل است که «ای خدای من! اسباب تمام این‌ها تنها به دست توست و فرار و گریز (از سختی‌ها) فقط به سوی توست»؛ (وَبَيْدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَإِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَالْمَهْرَبُ).^۱

خداوند متعال خطاب به پیغمبرش می‌فرماید: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ «بگو: «بارالها! ای مالک حکومت‌ها! به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی توانایی».^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِيَسْطُرِ الرَّزْقِ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ «کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن اوست؛ روزی را برای هر کس بخواهد گسترده می‌سازد یا تنگ می‌گیرد؛ او به همه چیز داناست».^۳

* * *

مرحوم سید علی خان در شرح صحیفه خود به مناسبت واژه «مفر» در این جا از بعضی از عرفا نقل می‌کند که فرار به سوی خدا سه گونه است: مرحله اول این است که از بعضی از افعال او به بعض دیگر فرار کنیم، برای مثال: از غضبش به رحمتش. مرحله دوم، از بعضی از صفات او به بعض دیگر، مانند فرار از قهاریت

۱. «مفر» و «مهرب» هر دو مصدر میمی و به یک معنا هستند، یعنی فرار کردن و گریختن ولی در کتاب «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» آمده است که میان این دو واژه فرق دقیقی است: «هرب» به معنای هرگونه گریختن است ولی «فرار» یعنی حرکت سریعی که انسان به چیزی پشت می‌کند تا گرفتار آن نشود.

۲. آل عمران، آیه ۲۶.

۳. شوری، آیه ۱۲.

به رحمانیت، و مرحله سوم، فرار از ذات پاک خدا به سوی اوست، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: «لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»؛ «پناهگاهی در برابر (عذاب) خدا جز رفتن به سوی او نیست».^۱

در دعاهای معصومین علیهم السلام نیز این تعبیر پرمعنا بارها آمده است؛ از جمله مرحوم سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات دعایی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که درباره آن فرمود: هر کس این دعا را بخواند دعایش به استجابت می رسد: «هَرَبْتُ مِنْكَ إِلَيْكَ مُعْتَرِفًا غَيْرَ مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ عَنْ عِبَادَتِكَ؛ خداوندا! از تو به سوی تو فرار کردم، در حالی که اعتراف می کنم (به تقصیراتم) و استنکاف دارم و نه مستکبرم در برابر عبادت».

و در دعای معروف ابو حمزه آمده است: «وَأَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ؛ ای مولای من! به فضل تو پناه می برم و از تو به سوی تو می گریزم».

در جمله بعد، امام علیه السلام نتیجه گیری کرده، عرضه می دارد: «خداوندا! بر محمد و آتش درود فرست و گریزم را پناه ده و حاجتم را برآورده ساز»؛ (فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَجِرْ هَرَبِي، وَأَنْجِحْ مَطْلَبِي).

واژه «اجر» از ماده «اجاره» و از ریشه «جوار» به معنای پناه دادن، به فریاد رسیدن و نجات دادن است و واژه «انجح» از ماده «انجاح» و ریشه «نجاح» به معنای کامیاب شدن و رسیدن به نتیجه مطلوب است.

در این جا امام علیه السلام در یک نتیجه گیری از دعای خود، بعد از درود بر پیغمبر و آل او علیهم السلام از خداوند تقاضا می کند که به او پناه دهد و حاجتش را برآورد. میان انسان ها ممکن است کسی به کسی پناه دهد، اما حاجتش را روا نکند، ولی امام علیه السلام هم پناه دادن را می طلبد و هم برآوردن حاجات را.

۱. توبه، آیه ۱۱۸.

بخش دوم

۵ اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ، وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ.

۶ لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ، مَاضٍ فِي حُكْمِكَ، عَدَلٍ فِي قَضَاؤِكَ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ، وَلَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوِزَةَ قُدْرَتِكَ، وَلَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ، وَلَا أَبْلُغُ رِضَاكَ، وَلَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَبِفَضْلِ رَحْمَتِكَ.

۷ إِلَهِي أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ، لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ، أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي، وَأَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَقَلَّةِ حِيلَتِي، فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَتَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي، فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمُهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ.

ترجمه

۵. خداوندا! اگر روی کرمت را از من بازگردانی یا مرا از فضل عظیم خود محروم سازی، یا روزی خود را از من دریغ داری و یا رابطه خود را با من قطع کنی، راهی برای رسیدن به امید و آرزوی خود جز از سوی تو ندارم و نمی‌توانم با کمک دیگری به آنچه نزد تو (از عطایا) می‌باشد، دست یابم، زیرا من بنده توام و در قبضه قدرت تو می‌باشم و تمام اختیارم به دست توست.

۶. (خداوندا!) با امر و فرمان تو، کاری از من ساخته نیست، و حکم و فرمان تو

درباره من نافذ است و تقدیر تو درباره من عین عدل است و هیچ قدرتی بر خروج از قلمرو فرمانروایی تو ندارم و نمی‌توانم از قدرت تو فراتر روم و نمی‌توانم آنچه که مورد محبت توست به دست آورم و به رضا و خشنودی تو برسم و به آنچه (از ثواب و نعمت‌ها) در نزد توست نائل شوم، مگر با اطاعت و بندگی تو و فضل و رحمتت.

۷. خداوندا! شب را به روز آوردم و روز را به شب، در حالی که بنده حقیر توام. مالک سود و زیانی برای خود نیستم مگر به یاری تو. من به این (عجز و ناتوانی) درباره خود گواهی می‌دهم و به ناتوانی‌ام و کمی تدبیرم اعتراف می‌کنم. حال که چنین است، آنچه را به من وعده داده‌ای وفا کن و آنچه را به من عطا کرده‌ای کامل گردان؛ زیرا من بنده مسکین و خاضع و ضعیف و بدحال و خوار و حقیر و کم‌ارزش و فقیر و ترسان توام و به درگاه تو پناه آورده‌ام.

شرح و تفسیر

محرومیت از لطف خدا و آثار آن

امام علیه السلام در این بخش از دعا به محرومیت‌هایی اشاره می‌کند که ممکن است خداوند درباره بنده‌اش انجام دهد؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! اگر از من روی کرمت را بازگردانی یا از فضل عظیم خود محروم سازی، یا روزی خود را از من دریغ داری و یا رابطه خود را با من قطع کنی، راهی برای رسیدن به امید و آرزوی خود جز از سوی تو ندارم و نمی‌توانم با کمک دیگری به آنچه نزد تو (از عطا یا) می‌باشد، دست یابم، زیرا من بنده توام و در قبضه قدرت تو می‌باشم و تمام اختیارم به دست توست»؛ (اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَرَفْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَظَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبَبَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ

مِنْ أَمَلِي غَيْرِكَ، وَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ).

واژه «صرفت» از ماده «صرف» (بر وزن حرف) به گفته راغب در مفردات، به معنای برگرداندن چیزی از حالتی به حالت دیگر و یا تبدیل کردن آن به غیر خودش می باشد، و هنگامی که به دنبال آن «وجه» (همراه با حرف «عن») قرار گیرد، کنایه از بی اعتنایی یا خشم و غضب است، زیرا انسان هنگامی که به شخص یا چیزی علاقه پیدا می کند، تمام صورتش را به سوی آن برمی گرداند و هنگامی که از آن متنفر و بیزار است، صورتش را از آن برمی گرداند.

واژه «جسیم» از ماده «جسم» در اصل به معنای چیزی است که جسم آن بزرگ باشد، ولی بعداً به صورت کنایه در هر موضوع بزرگ و برجسته ای به کار رفته است.

واژه «حظرت» از ماده «حظر» (بر وزن نذر) به معنای منع است و به اشیاء حرام «محظور» گفته می شود، زیرا ممنوع است.

واژه «سبب» به گفته خلیل بن احمد در کتاب العین، در اصل به معنای طناب است (طنابی که دلو را به آن می بندند و آب از چاه می کشند) و یا به گفته راغب در مفردات، به معنای طنابی است که با آن از درخت نخل بالا می روند؛ سپس به صورت کنایه درباره هر چیزی که وسیله رسیدن به چیز دیگری شود به کار رفته است، خواه مطلوب باشد یا نامطلوب.

واژه «ناصیه» در اصل به معنای موی جلوی سر است و اخذ ناصیه (گرفتن موی پیش سر) در جایی گفته می شود که بخواهند کسی را با قهر و غلبه به سوی کاری برند و کنایه از تسلط و غلبه بر چیزی است، و چون هنگامی که موی جلوی سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند توانایی از او سلب می شود، این تعبیر، کنایه از مقهور ساختن چنان شخصی می شود.

جمله «صَرَفْتُ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ» در واقع کنایه است، زیرا انسان وقتی نسبت به کسی بی‌اعتناست صورتش را از او باز می‌گرداند و البته این تعبیرات در مورد خداوند کنایه مضاعفی محسوب می‌شود چون خداوند صورتی ندارد که برگرداند.

این کلام امام علیه السلام در واقع یک جمله شرطیه است، مرکب از شرط و جزا. در قسمت شرط آن عرضه می‌دارد: خدای من! اگر یکی از این چهار حادثه برای من روی دهد: روی کرمت را از من برگردانی یا از فضل عظیمت محروم سازی یا رزقت را از من دریغ داری یا رابطه خود را با من قطع کنی. سپس جزای این شرطها را بیان می‌کند: من راهی و امیدی جز به سوی تو ندارم و تمام وجودم در اختیار توست.

* * *

فرق میان چهار جمله‌ای که امام علیه السلام در این قضیه شرطیه به عنوان شرط بیان فرموده، روشن است: گاهی انسان صورتش را به‌عنوان بی‌اعتنایی، از کسی برمی‌گرداند و گاهی علاوه بر آن، او را از کمک‌های خود محروم می‌سازد و گاهی ارزاق او را نیز قطع می‌کند و گاهی تمام اسباب ارتباطش را سلب می‌نماید، و در واقع این چهار مرحله یکی از دیگری شدیدتر است.

امام علیه السلام بعد از اشاره به این چهار موضوع عرضه می‌دارد: «حل این مشکلات تنها به دست توست و من امیدی به غیر تو ندارم و یار و یاورى جز تو نمی‌شناسم». سپس به‌عنوان دلیل برای این موضوع عرضه می‌دارد: «زیرا من بنده توام و همه چیزم در اختیار توست. من در قبضه قدرت توام و تمام اختیارم به دست تو می‌باشد، بنابراین رو به سوی چه کسی آورم و به کدام درگاه بروم جز درگاه تو؟». این تعبیرات در واقع بیان روشنی از توحید افعالی است که انسان همه چیز را از خدا بداند و هر چیز را از او بخواهد، زیرا مسبب الاسباب اوست و هر کس هر

کاری کند به وسیله قدرتی است که خدا به او بخشیده و هیچ کس چیزی از خود ندارد.

این تعبیرات در واقع با آیات قرآن مجید هماهنگ است: در آیات ۱۷ و ۱۸ سوره انعام می فرماید: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾؛ «اگر خداوند زبانی به تو برساند هیچ کس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو برساند او بر همه چیز تواناست * اوست که بر تمام بندگان خود قاهر و مسلط است و اوست حکیم و آگاه».

و در جای دیگر می فرماید: ﴿أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ * أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَزُوقُكُمْ مِنْ أَمْسِكِ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ﴾؛ «آیا کسی که لشکر شماست می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟ ولی کافران تنها گرفتار غرورند * یا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزی اش را باز دارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند)؟ ولی آن ها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند».^۱

و نیز می فرماید: ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «من بر خدای یگانه که پروردگار من و شماست، توکل کرده ام. هر جنبنده ای در قبضه قدرت همراه با عدالت اوست؛ زیرا پروردگار من بر صراط مستقیم است».^۲

سپس امام علیه السلام در تأیید آنچه در جمله های قبل به پیشگاه خدا عرضه داشته، پنج چیز از توانایی ها و قدرت را از خود نفی می کند که نشانه ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند است، عرض می کند: «(خداوند!) با امر و فرمان تو،

۱. ملک، آیات ۲۰ و ۲۱.

۲. هود، آیه ۵۶.

کاری از من ساخته نیست، و حکم و فرمان تو درباره من نافذ است و تقدیر تو درباره من عین عدل است و برای خروج از قلمرو فرمانروایی تو هیچ قدرتی ندارم و نمی توانم از قدرت تو فراتر روم؛ (لا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ، مَا ضِ فِي حُكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ، وَلَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ).

واژه «حکم» به گفته ابن فارس در مقائیس اللغة، در اصل به معنای «ممنوع ساختن» و یا به گفته راغب در مفردات، ممنوع ساختنی که مقدمه اصلاحی باشد، آمده است، به همین دلیل به افسار حیوان «حکمه» می گویند؛ سپس به موضوعات پایدار و استوار، «محکم» گفته شده، چراکه عوامل نابودی را از خود دفع می کنند، و به او امر الهی «حکم» اطلاق می شود، زیرا مخالفت با آن ممنوع است.

در واقع امام علیه السلام در این پنج جمله نهایت تواضع و انقیاد خود را در پیشگاه عظمت خدا بیان می دارد تا مقدمه ای شود برای تقاضاهای سه گانه جمله بعد.

امور پنج گانه فوق در واقع با آیات قرآن هماهنگ است، در یک جا می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾؛ «بگو: همه کارها و پیروزی ها به دست خداست».^۱

در جای دیگر می فرماید: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾؛ «حکم و فرمان، تنها از آن خداست!».^۲

در آیه دیگر می خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛ «خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد».^۳

و در جای دیگر خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾؛ «بگو: من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد».^۴

۱. آل عمران، آیه ۱۵۴.

۲. انعام، آیه ۵۷.

۳. نحل، آیه ۹۰.

۴. اعراف، آیه ۱۸۸.

و در سوره الرحمن، آیه ۳۳ می‌خوانیم: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾؛ «ای گروه جن و انس! اگر می‌توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید، ولی هرگز نمی‌توانید، مگر با نیرویی فوق‌العاده (با امداد الهی و قدرت پروردگار)».

آخرین جمله امام علیه السلام اشاره به این آیه است: ﴿وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛ «شما هرگز نمی‌توانید از حوزه قدرت خداوند در زمین و آسمان بگریزید؛ و برای شما جز خدا، سرپرست و یاور نیست»^۱.

بدیهی است که منظور از جمله‌های پنج‌گانه امام علیه السلام این نیست که ما در کارهای خود مجبور هستیم و هیچ اختیاری از خود نداریم، بلکه می‌خواهد بفرماید منشأ اختیار و قدرت خداست و هرگاه بخواهد می‌تواند جلوی بندگان را بگیرد، ولی آن‌ها را برای آزمایش و امتحان آزاد گذاشته است.

سپس عرضه می‌دارد: «خداوندا! نمی‌توانم آنچه را که مورد محبت توست به دست آورم و به رضا و خشنودی تو برسم و به آنچه (از ثواب و نعمت‌ها) در نزد توست نائل شوم، مگر با اطاعت و بندگی تو و فضل و رحمت»؛ ﴿وَلَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ، وَلَا أَبْلُغُ رِضَاكَ، وَلَا أَنَالُ مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَبِفَضْلِ رَحْمَتِكَ﴾.

واژه «استمیل» از «استماله» و از ریشه «میل» به معنای تمایل پیدا کردن به شخص یا چیزی است.

واژه «هوی» در اصل به معنای محبت و علاقه به چیزی است، ولی هنگامی که به «نفس» اضافه می‌شود و می‌گوییم: «هوای نفس» معنای منفی دارد و اشاره به تمایلات نفسانی و میل به باطل است، لذا در قرآن مجید بیشتر در همین معنا به کار رفته است، جز در موارد نادر، مانند آنچه از زبان ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند:

۱. عنکبوت، آیه ۲۲.

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾؛ «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، در کنار خانه‌ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند؛ تو دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز.»^۱

روشن است که استثناء در جمله اخیر به هر سه جمله قبل بازمی‌گردد و قابل توجه این است که امام علیه السلام تنها اطاعت پروردگار را برای رسیدن به این اهداف کافی نمی‌داند، بلکه فضل و رحمت الهی را نیز لازم می‌شمرد.

همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌شد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته باشد) پاکیزه می‌سازد، و خدا شنوا و داناست.»^۲

حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده نیز دلیل روشنی بر این معناست، آن جا که می‌فرماید: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِعَمَلِهِ قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّعَمِدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَطَوَّلَ بِهَا صَوْتَهُ؛ سوگند به خدایی که جان من در قبضه قدرت اوست، هیچ انسانی تنها به سبب اعمال (نیک) خود وارد بهشت نمی‌شود. عرضه داشتند: حتی شما ای رسول خدا؟ فرمود: حتی من، مگر این که خداوند مرا مشمول رحمت و فضل خود قرار دهد. در این هنگام دست مبارکش را بالای سر نهاد و با صدای بلند و کشیده این جمله را بیان کرد.»^۳

تفاوت طاعت و فضل رحمت روشن است: شخصی که اطاعت پروردگار را

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. نور، آیه ۲۱.

۳. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۱.

انجام می‌دهد، مستحق پاداشی است، ولی از آن‌جا که این پاداش‌ها کفایت نمی‌کند، فضل رحمت پروردگار که بدون استحقاق شامل حال صالحان می‌شود، افزون بر آن است و کمبودهای طاعت را جبران می‌کند.

امام علیه السلام در این بخش از دعا به ضعف و ناتوانی خود در پیشگاه حق اعتراف می‌کند و با تعبیرات مختلف و متنوع این مطلب را عرضه می‌دارد و در واقع غرور قدرت را می‌شکند و هوای نفس برتری طلب را خوار می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! شب را به روز آوردم و روز را به شب، در حالی که بنده حقیر توام. مالک سود و زیانی برای خود نیستم مگر به یاری تو»؛ (إِلَهِي أَصْبَحْتُ وَأَمْسَيْتُ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ، لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ).

واژه «داخر» از ماده «دَخَرَ» و «دُخِرَ» به معنای کوچک شدن و ناتوان گردیدن است. جمله «اصبحت وامسیت» (شب را به صبح آوردم و صبح را به شب) اشاره به استمرار و پیوستگی چیزی است. در واقع امام علیه السلام می‌خواهد عرض کند: خداوندا! من در همه حال در برابر تو بنده کوچک و حقیری هستم و از نشانه‌های حقارت این است که مالک سود و زیان خود نمی‌باشم، مگر آنچه تو عنایت فرمایی. این کلام امام علیه السلام در واقع برگرفته از آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»؛ «بگو: من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم، مگر آنچه خدا بخواهد».^۱

بعضی از طرفداران مکتب جبر برای اثبات عقیده خود، به این‌گونه تعبیرات استدلال کرده و گفته‌اند: معنای این سخن این است که همه کارها را خداوند انجام می‌دهد و از ما هرگز کاری ساخته نیست، در حالی که درباره آیات قرآن نباید گزینشی عمل کرد، زیرا آیات فراوانی داریم که اعمال را به بندگان نسبت می‌دهد و در مسأله اختیار و نفی جبر، ظهور، بلکه صراحت دارد.

در یک جا می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس».^۱

و در جای دیگر می‌خوانیم: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا»؛ «بگو: حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است! هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد، و هرکس می‌خواهد کافر شود. ما برای ستمکاران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنان را از هر سواحاطه کرده است».^۲

و اگر در آیات قرآن دقت کنیم، صدها آیه خواهیم یافت که دلیل بر اختیار است، و دلیل این که در برخی از آیات همه چیز به خدا نسبت داده شده برای این است که سرچشمه قدرتی که در اختیار انسان است، خداست، خداوند انسان را توانا و مختار ساخته و انسان با استفاده از این قدرت و اختیار، اعمال خویش را انجام می‌دهد، در حالی که خداوند هر زمان بخواهد می‌تواند قدرتش را از انسان بگیرد.^۳

سپس امام علیه السلام برای تأکید بیشتر بر آنچه پیش‌تر به درگاه خداوند عرضه داشته، می‌افزاید: «من به این (عجز و ناتوانی) درباره خود گواهی می‌دهم و به ناتوانی‌ام و کمی تدبیرم اعتراف می‌کنم»؛ «أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي، وَأَعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَقِلَّةِ حِيلَتِي».

واژه «حیله» از ماده «حول» گرفته شده که در اصل به معنای تغییر حالتی به حالت دیگر است، و معمولاً به تدبیری که با دقت و هوشیاری همراه است اطلاق می‌شود (و مفهوم مثبتی دارد، هرچند در میان ما فارسی‌زبانان به معنای مکر و فریب و نیرنگ است).

۱. انسان، آیه ۳.

۲. کهف، آیه ۲۹.

۳. بحث جبر و اختیار به طور مشروح در تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۶۴ به بعد و پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱۲، ص ۴۷۰ به بعد و اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۵ آمده است.

عرب، «سال» را «حول» می‌گویند چون از مرحله و زمانی به زمان دیگر انتقال حاصل می‌شود و به تغییراتی که برای انسان ایجاد می‌شود، «حالت» می‌گویند چون از وضعی به وضع دیگر منتقل می‌شود، و «حواله» را حواله گفته‌اند، چون مالی از کسی به دیگری منتقل می‌گردد.

به هر حال، تمام این تعبیرات کلام امام علیه السلام، اظهار فقر و بیچارگی در برابر پروردگار است و حقیقت این است که انسان در مقابل قدرت خداوند و تدبیر کامل او چیزی ندارد و اگر قدرت و تدبیر مختصری در اختیار اوست، آن هم از ناحیه خداست.

این‌گونه اعترافات سبب می‌شود که انسان از مرکب غرور پیاده شده، خودبینی را کنار گذاشته و تمام توجه او به پروردگار متعال معطوف شود و مشمول عنایات خاص او گردد.

روشن است که انسان هراندازه قوی باشد، باز موجود ضعیفی است و هر قدر مدیر و مدبر باشد، باز هم گرفتار خطاهای بسیاری می‌شود که نشانه ضعف تدبیر اوست.



در سوره کهف در داستان آن دو برادر که یکی ثروتمند و مغرور بود و دیگری فقیر و متواضع، می‌خوانیم: هنگامی که خداوند باغ خرم و سرسبز برادر ثروتمند را به واسطه صاعقه‌ای از بین برد و او از مشاهده آن سخت ناراحت شد، برادر با ایمانش به او گفت: «وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ «چرا هنگامی که وارد باغ شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوت و نیرویی جز از خدا نیست (اگر به ضعف خود اعتراف می‌کردی و از مرکب غرور پایین می‌آمدی گرفتار این مجازات الهی نمی‌شدی)».^۱

۱. کهف، آیه ۳۹.

و امام علیه السلام بعد از این اعتراف به پیشگاه خدا چنین عرضه می‌دارد: «حال که چنین است، آنچه را به من وعده داده‌ای وفا کن و آنچه را به من عطا کرده‌ای کامل گردان»؛ (فَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَتَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي).

واژه «انجز» از ماده «انجاز» و از ریشه «نجز» (بر وزن عجز) گرفته شده و به معنای وفای به عهد است و به گفته ارباب لغت معنای «تعجیل» نیز در آن وجود دارد و هرگاه چیزی را به طور کامل و با سرعت به کسی بدهند از آن تعبیر به «انجاز» می‌شود.

بدون شک، خداوند به وعده‌هایش عمل می‌کند، ولی از آن‌جا که عمل به وعده‌ها شرایطی دارد و گاهی انسان در انجام آن شرایط کوتاهی می‌کند، ممکن است وعده‌ها محقق نشود، اما خداوند با عفو و مرحمتش در این‌گونه موارد نیز به وعده‌هایش در مورد کسانی که استحقاق دارند، عمل می‌کند.

جمله «وَ تَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي» اشاره به این است که نعمت‌های فراوان به من داده‌ای و من از آن‌ها غافل نیستم، اما تقاضایم این است که آن‌ها را کامل و کامل‌تر کنی: به من روزی داده‌ای، بیشتر بده! توفیق عنایت کردی، آن را بیشتر کن! علم و آگاهی بخشیده‌ای، فزون‌تر فرما! زیرا نعمت‌های تو حد و حصری ندارد.

سپس امام علیه السلام به عنوان دلیل برای تقاضاهای خود عرضه می‌دارد: «زیرا من، بنده مسکین و خاضع و ضعیف و بدحال و خوار و حقیر و کم‌ارزش و فقیر و ترسان توام و به درگاه تو پناه آورده‌ام»؛ (فَأَيُّ عَبْدُكَ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمَهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ).

این صفات ده‌گانه همگی بر ضعف و ناتوانی و کم‌ارزشی انسان در برابر خداوند دلالت دارد. درست است که انسان در ذات خود به مقتضای ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم؛ و آن‌ها را در صحرا و دریا، بر

مرکب‌های راهوار سوار کردیم؛ و از نعمت‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم؛
و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم^۱ «موجودی
است پرارزش و با فضیلت و دارای قدرت و توانایی، اما در برابر ذات قادر متعال،
بسیار کم‌ارزش و ضعیف و ناتوان است.

بعضی از شارحان تعدادی از این صفات را با هم مترادف دانسته‌اند، ولی
آن‌گونه که ما تفسیر کردیم معلوم می‌شود همه با یکدیگر متفاوت است و درباره
ناتوانی انسان در برابر اراده پروردگار، تعبیری گویاتر از آنچه امام علیه السلام در این
عبارت فشرده آورده است، پیدا نمی‌شود.



بخش سوم

۸ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي، وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَنِي، وَلَا آيسًا مِنْ إِبْطَاتِكَ لِي وَإِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي، فِي سَرَّاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَّاءٍ، أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ، أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ، أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نَعْمَاءٍ، أَوْ جِدَّةٍ أَوْ لَأُوءَاءٍ، أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى.

ترجمه

۸. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا درباره آنچه به من عطا کرده‌ای، فراموش‌کارِ یاد خود مگردان و در آنچه از احسانت به من بخشیده‌ای، غافل نکن و از اجابتت نسبت به من مأیوسم نفرما، هرچند به تأخیر افتد، خواه در حال سرور باشم یا ناراحتی، در سختی باشم یا آسانی، در عافیت باشم یا بلا، در حال رنج باشم یا نعمت، در وسعت و دارایی باشم یا مضیقه و تنگنایی، و در فقر باشم یا غنا.

شرح و تفسیر

بلای غفلت

در این بخش از دعا امام علیه السلام بعد از درود بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل او نخست سه چیز از خدا تقاضا می‌کند: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا درباره آنچه به من عطا کرده‌ای، فراموش‌کارِ یاد خود مگردان و در آنچه از احسانت به من بخشیده‌ای، غافل نکن و از اجابتت نسبت به من مأیوسم نفرما، هرچند به تأخیر افتد»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي، وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَبْلَيْتَنِي وَلَا آيسًا مِنْ إِبْطَاتِكَ لِي وَإِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي).

واژه «اولیتنی» از ماده «ایلاء» به معنای بخشیدن و عطا کردن است. ابن منظور در *لسان العرب* می‌گوید: «اولیته معروفاً إذا أسدیت إلیه معروفاً؛ یعنی چیزی باارزشی را به او بخشیدن».

واژه «أبلیتنی» از ماده «ابلاء» است که آن نیز به معنای عطا کردن و بخشیدن چیزی است، هرچند ریشه اصلی آن که «بَلَوُ» است به معنای امتحان کردن و آزمودن است.

واژه «آیسا» از ماده «یأس» به معنای نومیدی است، ولی بسیاری از مفسران گفته‌اند که در آیه «أَفَلَمْ يَيَّاسِ الَّذِينَ آمَنُوا...» به معنای علم است، یعنی «آیا مؤمنان نمی‌دانند...» ولی بعضی گفته‌اند که هیچ‌گاه دیده نشده «یأس» به معنای «علمت» باشد. راغب در *مفردات* می‌گوید: در آیه مزبور نیز «یأس» به همان معنای نومیدی است، منتهی لازمه نومید شدن، علم به عدم تحقق آن موضوع است. بنابراین، ثبوت یأس لازمه‌اش علم به عدم است.

قرآن مجید نیز به عواقب سوء فراموشی یاد پروردگار هنگام برخورداری از نعمت‌ها اشاره کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»؛ «هنگامی که به انسان زبانی رسد، پروردگار خود را می‌خواند در حالی که به سوی او باز می‌گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از جانب خویش به او عطا کند، آنچه را که به خاطر آن قبلاً خدا را می‌خواند از یاد می‌برد... بگو: «چند روزی از کفر و ناسپاسی خود بهره‌گیر که تو به یقین از دوزخیانی!»^۱.

و در جای دیگر می‌فرماید: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فِإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ «آری، هنگامی که آنچه را به آن‌ها

۱. زمزم، آیه ۶.

یادآوری شده بود فراموش کردند، درهای همه چیز از نعمت‌ها را به روی آن‌ها گشودیم؛ تا کاملاً برای آن‌ها خوشحال شدند (و به آن‌ها دل بستند)؛ ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم)؛ در این هنگام همگی مأیوس شدند (و درهای امید به روی آن‌ها بسته شد).^۱

و اگر امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در این جمله از دعا غفلت را نفی می‌کند در واقع برگرفته از قرآن مجید است که حتی پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از تبعیت غافلان از ذکر خدا نهی کرده است، آن‌جا که می‌فرماید: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»؛ «و از کسانی که قلبشان را از یادمان غافل ساختیم و از هوای نفس پیروی کردند اطاعت مکن!»^۲

و حتی خود پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز از غفلت نهی شده است: «وَأَذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»؛ «پروردگارت را در درون خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن و از غافلان مباش».^۳

و هنگامی که برادران یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ گرفتار حوادث دردناک مختلفی شدند، از این‌که نتوانستند سفارش پدر را درباره بنیامین عمل کنند و از سوی دیگر برادرشان ظاهراً متهم به سرقت شد و دست خالی به کنعان بازگشتند، حالت یاسی به آن‌ها دست داد. یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ آن‌ها را دلداری داد و گفت: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيْتَسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْتَسُّ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ «پسرانم! بروید، و یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید؛ که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند!»^۴

۱. انعام، آیه ۴۴.

۲. کهف، آیه ۲۸.

۳. اعراف، آیه ۲۰۵.

۴. یوسف، آیه ۸۷.

و به همین دلیل امام علیه السلام در این دعا عرضه می‌دارد: خداوند! توفیقی ده که من هرگز از اجابت دعایم مأیوس نشوم، هرچند به تأخیر افتد.

در روایات اسلامی نیز درباره یادکردن همیشگی خداوند تأکید شده و به شدت از غفلت از احسان او و مأیوس شدن از اجابت دعا نهی شده است.

در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «سُوا اللّٰهَ فَتَسِيَهُمْ»؛ «آن‌ها خدا را فراموش کردند، خدا نیز با آن‌ها معامله فراموش‌کاران را نمود» فرمود: «مفهوم آیه این است که آن‌ها در دنیا یاد خدا و اطاعت پروردگارش را فراموش کردند، خدا نیز در آخرت آن‌ها را فراموش می‌کند، یعنی: لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ فِي ثَوَابِهِ شَيْئًا فَصَارُوا مَسِيئِينَ مِنَ الْخَيْرِ؛ خداوند هرگز برای آن‌ها ثوابی قرار نداده، و به کلی از خیرات و پاداش‌های الهی فراموش شده‌اند»^۱.

در مورد نکوهش غفلت نیز روایات بسیاری وجود دارد؛ در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «وَيُلُّ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَلَمْ يَسْتَعِدْ؛ وای بر کسی که غفلت بر او غالب شود و سفر آخرت را فراموش کند و آماده آن نگردد»^۲.

علاوه بر قرآن مجید، در روایات نیز یأس از رحمت خدا به شدت نکوهش شده است، از جمله امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «لَا تَيَأَسُ لِذُنُوبِكَ وَبَابُ التَّوْبَةِ مَفْتُوحٌ؛ به خاطر گناهت هرگز مأیوس مباش، زیرا در توبه باز است»^۳.

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در وصیتش به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ وَأَمْرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ؛ بدان! کسی که خزائن آسمان

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۹۱.

۲. تصنیف غرر الحکم، ح ۲۶۵۶.

۳. تحف العقول، ص ۲۱۴.

وزمین به دست اوست به تو اجازه دعا داده و اجابت دعا را متکفل شده و به تو دستور داده است که از او بخواهی و به تو عطاء کند»^۱.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده که به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمود: «أَيُّ بُنَيٍّ لَا تُؤَيِّسُ مُدْنِبًا فَكَمْ مِنْ عَاكِفٍ عَلَى ذَنْبِهِ خُتِمَ لَهُ بِخَيْرٍ وَكَمْ مِنْ مُقْبِلٍ عَلَى عَمَلِهِ مُفْسِدٌ فِي آخِرِ عُمُرِهِ صَائِرٌ إِلَى النَّارِ؛ فرزندم! هیچ گنه کاری را مایوس نکن، چه بسیار گنه کارانی که عاقبت به خیر شدند و چه بسیار کسانی که پیوسته اطاعت می کردند ولی در پایان عمر منحرف شدند و اهل دوزخ گشتند»^۲.

سپس امام علیه السلام به حالات مختلف انسان در شش جمله اشاره کرده و جمله اخیر را (وَلَا آيسًا مِنْ اِجَابَتِكَ ...) به آن پیوند می دهد: «(خداوندا! مرا موفق فرما که هرگز از اجابت دعایم هرچند به طول بینجامد مایوس نشوم) خواه در حال سرور باشم یا ناراحتی، در سختی باشم یا آسانی، در عافیت باشم یا بلا، در حال رنج باشم یا نعمت، در وسعت و دارایی باشم یا مضیق و تنگنایی، و در فقر باشم یا غنا»؛ (فِي سَرَاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَاءٍ، أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ، أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ، أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نِعْمَاءٍ، أَوْ جِدَّةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ، أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى).

واژه «سراء» به معنای حالت سرور و خوشحالی است که از انواع موفقیتها حاصل می شود و واژه «ضراء» ضد آن است، به معنای بدحالی، که از حوادث ناگوار به انسان دست می دهد.

«رخاء» در این گونه موارد به معنای گسترده‌ی زندگی و برخورداری از نعمت هاست.

واژه «بؤس» یعنی ضرر و مشقت و گرفتاری، و «نعماء» مخالف آن است، یعنی مشمول نعمت‌های الهی بودن.

۱. نهج البلاغه، ص ۹۳۸.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۹.

«جدة» از ماده «وجود» به معنای دارایی و ثروت است.

و واژه «لَأَوَاءَ» به معنای شدت و سختی طاقت فرساست.

این کلام امام علیه السلام پیام ویژه‌ای دارد و آن این است که تنها در حالات خوشی و غنا و ثروت و راحتی و آرامش نباید به یاد خدا بود، و یا در حال ناخوشی و فقر؛ مهم این است که انسان در همه حال به یاد او باشد و به درگاهش روی آورد و به پیشگاهش عرض حاجت کند، نه مانند کسانی که هر زمان در فشار تنگدستی و بیماری و ناراحتی و شدت قرار می‌گیرند به درگاه خدا رو می‌آورند، اما وقتی گرفتاری‌های آن‌ها برطرف شد، خدا را فراموش می‌کنند.

همان‌گونه که در قرآن مجید درباره مشرکان عرب آمده است: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»؛ «هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند (و امواج خروشان دریا آن‌ها را تهدید می‌کند)، خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند؛ اما هنگامی که خداوند آنان را سالم به خشکی رساند و از خطر رهایی یافتند، مشرک می‌شوند و خدا را فراموش می‌کنند».^۱

و در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ»؛ «هنگامی که به انسان زیان و ناراحتی رسد، ما را در هر حال: در حالی که به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده است، برای حل مشکل خود می‌خواند؛ اما هنگامی که زیان را از او برطرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای برطرف کردن زیانی که به او رسیده بود، نخوانده است».^۲

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه هم‌ام که اوصاف پرهیزکاران را شرح می‌دهد،

۱. عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. یونس، آیه ۱۲.

می فرماید: «نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَأَنَّي نَزَلْتُ فِي الرَّخَاءِ؛ پرهیزکاران کسانی هستند که در حال رخا و آسایش و آرامش همان‌گونه هستند که در حال بلا و سختی و گرفتاری می‌باشند (در همه حال به سوی خدا رو می‌آورند)».

مرحوم کلینی، حدیث پرمعنایی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده است: «مَنْ تَقَدَّمَ فِي الدُّعَاءِ اسْتُجِيبَ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ صَوْتِ مَعْرُوفٍ وَلَمْ يُحْجَبْ عَنِ السَّمَاءِ وَمَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِي الدُّعَاءِ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْبَلَاءُ وَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ ذَا الصَّوْتِ لَا نَعْرِفُهُ؛ کسانی که (پیش از گرفتاری) دعا کنند دعای آن‌ها هنگامی که گرفتار بلایی می‌شوند مستجاب خواهد شد و فرشتگان می‌گویند: «این صدای آشنا و شناخته شده‌ای است» و دعای او به آسمان‌ها می‌رود، ولی کسی که پیش از آن دعا نکند، دعای او هنگامی که بلایی بر او نازل شود، مستجاب نخواهد شد و فرشتگان می‌گویند: «این صدا صدای ناآشنایی است و ما آن را نمی‌شناسیم».^۱

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ در تعبیرات مختلفی که در این جمله آورده، تمام انواع گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها و مشقت‌هایی را که ممکن است به انسان دست دهد در غالب و اژه‌ای بیان فرموده است.



بخش چهارم

۹ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، وَاَجْعَلْ ثَنَائِيْ عَلَيْكَ، وَمَدْحِيْ اِيَّاكَ، وَحَمْدِيْ لَكَ فِي كُلِّ خَالَاتِي حَتّٰى لَا اَفْرَحَ بِمَا اَتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَلَا اَحْزَنَ عَلٰى مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا وَاَشْعِرْ قَلْبِي تَقْوَاكَ، وَاَسْتَعْمِلْ بَدَنِي فِيمَا تَقَبَّلُهُ مِنِّي، وَاَشْغُلْ بِطَاعَتِكَ نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرُدُّ عَلَيَّ حَتّٰى لَا اُحِبُّ شَيْئًا مِنْ سَخَطِكَ، وَلَا اَسْخَطُ شَيْئًا مِنْ رِضَاكَ.**

ترجمه

۹. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و ثنای مرا درباره تو و مدح و ستایشم را نسبت به تو و حمد و سپاسی را که درباره تو در تمام حالاتم دارم، چنان قرار ده که هرگز به نعمت‌های دنیا که به من بخشیده‌ای شاد و فرحناک نشوم و به خاطر آنچه محروم ساخته‌ای، محزون نگردم. خداوندا! قلبم را کانون تقوایت قرار ده و بدنم را در اعمالی که از من قبول می‌کنی به کار گیر و روحم را به طاعتت در آنچه برای من پیش می‌آید، مشغول دار، تا چیزی را که موجب خشم توست، دوست نداشته باشم و چیزی را که موجب رضای توست، ناپسند نشمارم.

شرح و تفسیر

تقوای درونی و رفتار بیرونی

امام علیه السلام در این بخش از دعا عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و ثنای مرا درباره تو و مدح و ستایشم را نسبت به تو و حمد و سپاسی را

که درباره تو در تمام حالاتم دارم، چنان قرار ده که هرگز به نعمت‌های دنیا که به من بخشیده‌ای شاد و فرحناک نشوم و به سبب آنچه محرومم ساخته‌ای، محزون نگردم؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ، وَمَدْحِي إِيَّاكَ، وَحَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَتِي حَتَّى لَا أَفْرَحَ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَلَا أَحْزَنَ عَلَى مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا).

درباره این که بین «ثنا» و «مدح» و «حمد» چه تفاوتی است، جمعی از ارباب لغت گفته‌اند: «ثنا» به معنای توصیف انسان به خوبی‌ها و بدی‌هاست، هرچند بیشتر برای ستایش نسبت به خوبی‌ها به کار می‌رود.

اما «مدح» به معنای ستودن ویژگی‌های خوب اختیاری یا غیر اختیاری کسی یا چیزی است، مثلاً کسی را مدح می‌کنیم به خاطر سخاوت و شجاعتش و یا گوهری را مدح می‌کنیم به خاطر صفا و نورانیتش.

ولی «حمد» تنها ستایش در برابر اموری است که با اختیار از کسی سر می‌زند و در مورد امور غیر اختیاری به کار نمی‌رود.^۱

امام علیه السلام در این چند جمله از خدا تقاضا می‌کند که او را پیوسته به مدح و ثنا و حمد خداوند مشغول سازد تا امور دنیا قلب و روح او را اشغال نکند، خواه اموری که موافق میل انسان است یا اموری که برخلاف میل اوست و حقیقت چنین است.

بدیهی است که وقتی انسان غرق حمد و ثنای الهی باشد و انوار وجود او روح انسان را به سوی خود جذب کند، مجالی باقی نمی‌ماند که به پیروزی‌ها و شکست‌های دنیا بیندیشد؛ از پیروزی‌ها، خوشحال و از شکست‌ها ناراحت شود.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ

۱. کتاب العین، صحاح اللغة، لسان العرب و مفردات راغب.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ «هیچ مصیبتی ناخواسته در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر این‌که همه آن‌ها قبل از این‌که زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است؛ و این امر برای خدا آسان است * این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمان نباشید؛ و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد».^۱

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَبَأَشْرَهَا بِجَسَدِهِ وَتَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرِ أَمْ عَلَى يُسْرٍ؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، آن را در آغوش بگیرد و با قلب خود آن را دوست بدارد و بدنش در اختیار آن باشد و با فراغت بال به آن پردازد، برای چنین کسی تفاوتی نمی‌کند که دنیای او با سختی و ناراحتی همراه باشد یا بشارت و راحتی».^۲

در حدیث پرمعنایی می‌خوانیم که مردی با پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نماز خواند، هنگامی که نماز تمام شد و آن مرد رفت، پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: این مرد از اهل بهشت است. عبد الله بن عمرو که از اصحاب حاضر در جلسه بود می‌گوید: من به دنبال آن مرد رفتم و به او گفتم: عموجان میهمان می‌خواهی؟ گفت: آری. دیدم خیمه و گوسفند و نخلی برای امرار معاش دارد. هنگام عصر از خیمه‌اش بیرون آمد گوسفند را دوشید و مقداری رطب از نخل چید و پیش روی من گذاشت. با یکدیگر غذا خوردیم و او خوابید و من (برای عبادت) بیدار ماندم. او صبح افطار کرد و من روزه (مستحبی) گرفتم و این کار سه شبانه روز ادامه یافت (من چیز مهمی در زندگی او نیافتم). به او گفتم: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره تو فرمود: تو اهل

۱. حدید، آیات ۲۲ و ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۳.

بهشت هستی! بگو بینم کار مهم تو چیست؟ گفت: نزد همان کسی که این خبر را به تو داده برو تا راز این مطلب را برای تو بگشاید.

خدمت رسول خدا ﷺ رفتم و جریان را از آن حضرت سؤال کردم، فرمود: نزد او بازگرد و بگو خودش سرّ این مطلب را بگوید. نزد او بازگشتم و گفتم: رسول خدا ﷺ دستور داده خودت به من خبر دهی. گفت: اکنون مانعی ندارد می‌گویم. (بدان) اگر تمام دنیا مال من باشد و از من بگیرند غمگین نمی‌شوم و اگر تمام دنیا را به من بدهند شادی نمی‌کنم و شب هنگام که می‌خواهم در دل من کینه و حسدی نسبت به هیچ‌کس نیست. عبدالله گفت: ولی به خدا سوگند من چنین نیستم، همه شب عبادت می‌کنم و بیشتر روزها روزه دارم؛ اما اگر از مال دنیا گوسفندی به من داده شود شاد می‌شوم و اگر از من گرفته شود غمگین می‌گردم، خداوند تو را برتری آشکاری بر ما داده است.^۱

سپس امام علیؑ در قسمت دیگری از این بخش، سه درخواست از خدا می‌کند با دو نتیجه، عرضه می‌دارد: «خداوندا! قلبم را کانون تقوایت قرار ده و بدنم را در اعمالی که از من قبول می‌کنی به کار گیر و روحم را به طاعتت در آنچه برای من پیش می‌آید، مشغول دار تا چیزی را که موجب خشم توست، دوست نداشته باشم و چیزی را که موجب رضای توست، ناپسند نشمارم»؛ (وَأَشْعُرُ قَلْبِي تَقْوَاكَ، وَاسْتَعْمِلُ بَدَنِي فِيمَا تَقْبَلُهُ مِنِّي، وَاشْغَلْ بِطَاعَتِكَ نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرِدُ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَحِبَّ شَيْئًا مِنْ سُخْطِكَ، وَلَا أَسْخَطَ شَيْئًا مِنْ رِضَاكَ).

واژه «أشعر» از ماده «شعار» در اصل به معنای لباس زیرین انسان است که با شعر بدن (موهای بدن) تماس دارد، در مقابل «دثار» که به معنای لباس رویین است.

ولی بعضی از ارباب لغت - مانند ابن فارس در مقائیس اللغة - دو معنا برای آن

۱. تفسیر الدر المنثور، ذیل آیه ۱۰ سوره حشر (ج ۶، ص ۱۹۹).

ذکر کرده‌اند؛ معنای اول چیزی است که دلالت بر ثبات می‌کند (ممکن است موی بدن نیز از این جا گرفته شده باشد و این که لباس زیرین را «شعار» می‌گویند به این دلیل است که همواره روی بدن ثابت است) و معنای دوم دلالت بر علم و علم دارد (واژه «شعور» از همین معنا گرفته شده است) و همچنین «شعار» به معنای معروف آن نیز ناظر به همین معناست، زیرا شعار به افرادی که آن را می‌شنوند آگاهی خاصی می‌دهد و در گذشته در جنگ‌ها برای این که آماده شوند شعارهایی می‌دادند، و «شاعر» را هم شاعر می‌گویند زیرا نسبت به مسائلی شعور دارد که افراد عادی ندارند.

بنابراین، ارتباط معانی «شعر» (مو)، «شعر»، «شعار» و «شعور» با یکدیگر روشن گردید و البته در این جا مراد حضرت همان معنای اول است که اشاره به لباس زیرین انسان است؛ عرضه می‌دارد: قلبم را با تقوایت فراگیر. واژه «سُخَط» و «سَخَط» هر دو به یک معنا هستند و آن، به گفتهٔ راغب در مفردات، غضب و خشم شدید است.

امام علیه السلام در این قسمت از دعای خود از خداوند تقاضای تقوای می‌کند، تقوایی که در نهاد انسان نفوذ کند و تمام اعمال انسان را تحت تأثیر خود قرار دهد. از نظر معنوی و باطنی و از نظر ظاهر از خدا تقاضا می‌کند که بدنش را در مسیر اعمالی قرار دهد که مورد قبول اوست و در برابر تمام حوادث به فکر رضای حق باشد و نتیجهٔ همهٔ آن‌ها این شود که هرگز خشم خدا را دوست نداشته باشد و رضای خدا را مبعوض نشمرد. به تعبیر دیگر: هرگز سراغ چیزی نرود که موجب خشم اوست و هرگز نسبت به چیزی که مورد رضای اوست، خشمگین نشود.

همچنین از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که مرکز تقوا، قلب است، همان‌گونه که در آیهٔ شریفهٔ ۳۲ سورهٔ حج آمده است: «ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى

الْقُلُوبِ؛ «این‌گونه است مناسک حج) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دل‌هاست».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾؛ «به یقین کسانی که صدای خود را نزد پیامبر خدا پایین می‌آورند همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا خالص نموده، و برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی است».^۱

دلیل آن هم روشن است، زیرا حقیقت تقوا همان نیروی بازدارنده درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می‌کند و از تندروی‌های خطرناک بازمی‌دارد و بالاترین مقام آن، «عصمت» نام دارد که مخصوص افراد معینی است.



بخش پنجم

۱۰ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ، وَاشْغَلْهُ بِذِكْرِكَ، وَأَنْعَشْهُ بِخَوْفِكَ وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ، وَقَوِّهِ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ، وَأَمِلْهُ إِلَى طَاعَتِكَ، وَأَجْرِ بِهِ فِي أَحَبِّ السُّبُلِ إِلَيْكَ، وَذَلِّلْهُ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي كُلِّهَا.

۱۱ وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا زَادِي، وَاللِي رَحْمَتِكَ رِحْلَتِي، وَفِي مَرْضَاتِكَ مَدْخَلِي، وَاجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ مَثْوَايَ، وَهَبْ لِي قُوَّةً أَحْتَمِلُ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ، وَاجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ، وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ، وَأَلْبِسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شِرَارِ خَلْقِكَ، وَهَبْ لِي الْأُنْسَ بِكَ وَبِأَوْلِيَايِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ.

۱۲ وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنْهُ، وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا، وَلَا بِي إِلَيْهِمْ حَاجَةً، بَلْ اجْعَلْ سُكُونَ قَلْبِي وَأُنْسَ نَفْسِي وَاسْتِغْنَائِي وَكِفَايَتِي بِكَ وَبِخِيَارِ خَلْقِكَ.

ترجمه

۱۰. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و قلب مرا از هر چیز جز محبت خود فارغ ساز و آن را به ذکر خود مشغول نما و با خوف و ترس از خود احیاء کن. (خداوندا!) قلب مرا با عشق خود تقویت فرما و به طاعت خود مایل ساز و در محبوبترین راهها به سوی خودت، آن را به جریان انداز و قلبم را با علاقه به پادشاهای پرارزشی که نزد توست در تمام طول عمرم، خاضع و مطیع گردان!

۱۱. زاد و توشه مرا از دنیا، تقوای خود و کوچ مرا به سوی رحمتت قرار ده و باب خشنودیات را به روی من بگشا و جایگاه مرا در بهشتت قرار ده. به

من نیرویی عطا فرما که بتوانم تمام اسباب خشنودی تو را بر خود هموار سازم و گریزم را به سوی خودت قرار ده و اشتیاقم را به آنچه نزد توست، منحصر ساز. قلب مرا همیشه کانون تنفر از اشرار خلقت قرار بده و انس به خود و به اولیائت و اهل طاعتت را به من عنایت فرما!

۱۲. هرگز مرا زیر بار منت هیچ فاجر و کافری قرار مده و از سوی آن‌ها نعمتی نصیب من مگردان و هرگز مرا به آن‌ها نیازمند مکن! بلکه آرامش قلب مرا و انس روحم و بی‌نیازی‌ام و بهره‌مند بودنم را به خودت و به دست بندگان خوبت قرار ده!

شرح و تفسیر

وابستگی کامل به پروردگار

امام علیه السلام در این بخش از دعا بعد از درود بر پیغمبر و آل او علیهم السلام هفت تقاضای مهم از خداوند می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و قلب مرا از هر چیز جز محبت خود فارغ ساز و آن را به ذکر خود مشغول نما و با خوف و ترس از خود احیاء کن»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ، وَاشْغَلْهُ بِذِكْرِكَ، وَأَنْعَشْهُ بِخَوْفِكَ وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ).

واژه «انعشه» از ماده «نَعَش» در اصل به معنای تابوت یا سریری است که جسد میت را در آن می‌گذارند و بلند می‌کنند، سپس در معنای بلند کردن و بالا بردن به طور مطلق به کار رفته و در این جا منظور امام علیه السلام این است که به وسیله خوف پروردگار به مقام بالایی برسد.

بسیاری از ارباب لغت، واژه «خوف» و «وجل» را به یک معنا دانسته‌اند، ولی از سخن بعضی استفاده می‌شود که «خوف» به معنای ترس و «وجل» به معنای اضطراب و ناآرامی است.

روشن است که وقتی قلب انسان کانون محبت پروردگار باشد و پیوسته به ذکر و یاد او بپردازد و خوف و اضطراب از مجازات پروردگار او را از خواب غفلت بیدار کند، مقام والایی خواهد داشت.

بعد از این سه درخواست، چهار درخواست دیگر را عرضه می‌دارد: «خداوندا! قلب مرا با عشق خود تقویت فرما و به طاعت خود مایل ساز و در محبوب‌ترین راه‌ها به سوی خودت، آن را به جریان انداز و قلبم را با علاقه به پاداش‌های پرارزشی که نزد توست در تمام طول عمرم، خاضع و مطیع گردان»؛ (وَقَوْه بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ، وَأَمَلُهُ إِلَى طَاعَتِكَ، وَأَجْرِهِ بِهِ فِي أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَيْكَ، وَذَلَّلُهُ بِالرَّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي كُلِّهَا).

واژه «أَمَلُهُ» از ماده «میل» در اصل به معنای عدول از خط وسط به یکی از دو طرف است، سپس به هر گونه تمایل به چیزی اطلاق شده است.

واژه «أَجْرِهِ» از ماده «جریان» در اصل به معنای عبور سریع است، سپس به هر نوع حرکت اطلاق شده است.

واژه «ذَلَّلُهُ» از ماده «ذَلَّ» و «ذَلَّ» به معنای رام و متواضع شدن است و گاهی نیز به معنای خوار شدن آمده و در این جا معنای اوّل، اراده شده است.

روشن است که رغبت به خداوند سبب تقویت روح و قلب انسان می‌شود، لذا امام علیه السلام از خدا درخواست می‌کند که با عشق و رغبت به خود، قلب و روح او را تقویت کند، که یکی از آثار آن، اطاعت خداوند است که در جمله دوم به آن اشاره شده و لازمه آن نیز این است که در بهترین راه‌ها به سوی خدا حرکت می‌کند. و از آن جایی که قلب انسان چموش است و زرق و برق دنیا بیشتر آن را به سوی خود جلب می‌کند تا وعده پاداش‌های الهی در آخرت، لذا در پایان این قسمت امام علیه السلام از خدا تقاضا می‌کند که قلبش را در برابر وعده‌های پاداش الهی در آخرت رام فرماید و این حالت در تمام طول حیات، ادامه پیدا کند.

این دعا شبیه دعایی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾؛ «(راسخان در علم می‌گویند) پروردگارا! دل‌هایمان را بعد از آن‌که ما را هدایت کردی، از راه حق منحرف مگردان؛ و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تویی بخشنده!»^۱

در حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «مَثَلُ الْقَلْبِ كَمَثَلِ رِيشَةٍ فِي أَرْضٍ فَلَاةٌ تَقْلِبُهَا الرِّيحُ ظَهَرَ الْبَطْنِ؛ قلب آدمی همچون «پَر» است در بیابان که باد آن را به هر سو می‌برد».^۲ لذا امام عَلَيْهِ السَّلَام از خداوند می‌خواهد که قلب او چنان رام شود که در مسیر اطاعت پروردگار، ثابت باشد و تندبادهای هوس‌ها نتواند آن را جابه‌جا کند.

امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز در نهج البلاغه در نامه اخلاقی معروفی که برای فرزندش امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام نگاشته، می‌فرماید: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمِتْهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوِّهِ بِالْيَقِينِ، وَتَوَزَّرْهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِكَ بِذِكْرِ الْمَوْتِ؛ (پسرم!) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران و با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی کن و با یاد مرگ رام نما».

در این فراز از دعا امام عَلَيْهِ السَّلَام تقاضای متعدد نه‌گانه‌ای از خداوند دارد که با یکدیگر در ارتباط‌اند و اگر این دعاها در حق کسی مستجاب شود به مقام عالی سعادت خواهد رسید؛ نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! زاد و توشه مرا از دنیا، تقوای خود، و کوچ مرا به سوی رحمت قرار ده و باب خشنودیات را به روی من بگشا و جایگاه مرا در بهشتت قرار ده»؛ (وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا زَادِي، وَآلِي رَحْمَتِكَ رِحْلِي، وَفِي مَرْضَاتِكَ مَدْخَلِي وَاجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ مَثْوَايَ).

واژه «زاد» از ماده «زود» (بر وزن ذوب) گرفته شده و به معنای فراهم آوردن

۱. آل عمران، آیه ۸.

۲. مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۷۷؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۴۴، ح ۱۲۲۸.

توشه سفر است. بعضی از ارباب لغت آن را با ریشه «زیاده» متحد می‌دانند و می‌گویند: به طعام و امثال آن گفته می‌شود که زائد بر نیاز فعلی انسان است که همان توشه سفر باشد.

واژه «رحله» از ماده «رَحَلَ» (بر وزن فهم) گرفته شده که به معنای کوچ کردن و مسافرت کردن است و مرکبی را که انسان بر آن سوار می‌شود «راحله» می‌گویند. «مدخل» گاهی معنای مصدری دارد، یعنی وارد شدن؛ و گاهی اسم مکان است؛ یعنی محل ورود.

واژه «مَثْوَى» از ماده «ثَوَى» (بر وزن وفا) در اصل به معنای قرارگاه و محل استقرار و یا اقامت همراه با استمرار است.

امام علی (علیه السلام) در این درخواست‌ها خود را مسافری دیده که نیاز به زاد و توشه دارد و مقصدی را در نظر گرفته که به سوی آن در حرکت است؛ سپس به محلی وارد می‌شود و آن‌جا را اقامتگاه خود قرار می‌دهد؛ تقوا را زاد و توشه، رحمت الهی را مقصد این سفر، رضایت حق را ورودی آن، و بهشت را اقامتگاه می‌شمرد.

آری، تمام مردم دنیا مسافرانی هستند که به سوی آخرت در حرکت‌اند. بدیهی است مسافر به زاد و توشه مناسب سفر خود نیاز دارد و باید مسیر خود را به سوی مقصد، تشخیص دهد تا به مقصد برسد و در آن‌جا اقامت کند.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ «و (برای سفر آخرت)

زاد و توشه بگیرید، و بهترین زاد و توشه‌ها تقوا و پرهیزکاری است».^۱

و در جای دیگر می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه»؛ «ای

انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی

کرد».^۲

۱. بقره، آیه ۱۹۷.

۲. انشقاق، آیه ۶.

و نیز می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ «و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی باز داشته. * بهشت جایگاه اوست».^۱

با این توضیح معلوم شد که تمام خواسته‌های امام علیه السلام برگرفته از آیات قرآن مجید است.

نویسنده ریاض السالکین در این جا سخنی از بعضی عارفان نقل کرده که خلاصه‌اش چنین است: «سفر از دنیا (به سوی آخرت) آسان‌تر از سفر در دنیا نیست، هر دو به زاد و توشه نیاز دارد، ولی زاد و توشه سفر آخرت، بسیار بیشتر است، زاد و توشه دنیا تو را از ناراحتی‌های موقت نجات می‌دهد، ولی زاد و توشه آخرت تو را از عذاب ابدی می‌رهاند؛ زاد و توشه دنیا تو را به متاع غرور می‌رساند، ولی زاد و توشه آخرت به دار السرور؛ زاد و توشه دنیا سبب حظ نفس است و زاد و توشه آخرت سبب وصول به درگاه خالق متعال».^۲

سپس امام علیه السلام از پروردگار چند تقاضای دیگر در ادامه تقاضاهای قبل می‌کند و در واقع مکمل آن‌هاست، عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من نیرویی ده که بتوانم تمام اسباب خشنودی تو را بر خود هموار سازم و گریزم را به سوی خودت قرار ده و اشتیاقم را به آنچه نزد توست، منحصر ساز»؛ (وَهَبْ لِي قُوَّةً أَخْتَمِلُ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ، وَاجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ، وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ).

روشن است که جلب رضای پروردگار، گاهی برخلاف خواسته نفس است و زحمت و رنج دارد؛ تنها کسانی که اراده قوی و تاب و تحمل این رنج‌ها را دارند و در مقابل آن شکبیا هستند، می‌توانند آن را بر خود هموار سازند. امام علیه السلام از خداوند چنین اراده نیرومندی را تقاضا می‌کند. آری، ترک خواسته نفس و جلب رضای خدا همیشه آسان نیست.

۱. نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

۲. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۴۷۹.

بدیهی است که نفس اماره در کسانی که به مقامات نفس مطمئنه نرسیده‌اند، پیوسته به انسان هجوم می‌آورد و اصرار دارد از مسیر طاعت حق خارج سازد؛ قوت و قدرتی لازم است تا انسان در مقابل آن مقاومت کند و از مسیر حق خارج نشود؛ در یکی از دعاهای ماه مبارک رمضان که از امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین می‌خوانیم: «وَتَرَزُّقُنِي أَنْ أُغْضَّ بَصْرِي وَأَنْ أُحْفَظَ فَرْجِي وَأَنْ أُكْتَفَ بِهَا عَنْ جَمِيعِ مَحَارِمِكَ حَتَّى لَا يَكُونَ شَيْءٌ آثَرَ عِنْدِي مِنْ طَاعَتِكَ وَحَشْبَتِكَ وَالْعَمَلِ بِمَا أُحِبَّتِ وَالْتَرَكُ لِمَا كَرِهْتَ وَنَهَيْتَ عَنْهُ؛ خداوندا! چشم‌پوشی از گناه و حفظ عفت و پاک‌دامنی و دوری از همه گناهان را به من عطا فرما، تا چیزی در نزد من از بندگی و ترس از (مخالفت) تو و انجام آنچه محبوب توست و ترک آنچه ناپسند تو می‌باشد و از آن نهی کرده‌ای، مهم‌تر نباشد».^۱

تعبیر «فرار» در مواردی گفته می‌شود که انسان از چیزی وحشت کند و به سرعت به پناهگاهی رود؛ استفاده از این تعبیر در مورد خداوند مفهومی این است: خداوندا! من از هر چه غیر توست بیزارم و از آن فرار می‌کنم و پناهگاهم تنها تویی.

سپس آن را با جمله «وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ» کامل می‌کند و عرضه می‌دارد: تنها میل و اشتیاقم به چیزی باشد که نزد توست، از پاداش‌هایی که برای اولیائت ذخیره کرده‌ای و به آن‌ها وعده داده‌ای.

در پایان این فراز امام علیه السلام سپس دو چیز دیگر از خداوند تقاضا می‌کند که جنبه اجتماعی دارد: «خداوندا! قلب مرا همیشه کانون تنفر از اشرار خلقت قرار ده و انس به خود و به اولیائت و اهل طاعتت را به من عنایت فرما»؛ (وَأَلْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شِرَارِ خَلْقِكَ، وَهَبْ لِي الْأُنْسَ بِكَ وَبِأَوْلِيَائِكَ وَأَهْلِ طَاعَتِكَ).

۱. کافی، ج ۴، ص ۷۴، ح ۶.

این دو درخواست با درخواست‌های سابق کاملاً متفاوت است؛ در آن‌ها رابطه انسان با خدا بیان شده و در این دو، رابطه انسان با خلق خدا.

شکی نیست که انسان همیشه از هم‌نشینان خود تأثیرپذیر است؛ هم‌نشینی با خوبان او را به سوی خوبی مایل می‌کند و هم‌نشینی با بدان به سوی بدی.

مسأله معاشران خوب و بد، بحث گسترده‌ای در آیات و روایات اسلامی دارد.

در قرآن مجید می‌خوانیم که روز قیامت، کسی از بهشتیان می‌گوید: «من هم‌نشینی داشتم که تلاش می‌کرد ایمان مرا متزلزل کند»، سپس نگاهی به دوزخ می‌اندازد

و می‌بیند آن هم‌نشین بد در عذاب الهی است: «قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِيْنَ * وَتَوْلَا نِعْمَةً رَبِّيْ لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ»؛ «می‌گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز به

هلاکت (و کفر) بکشانی! * و اگر نعمت پروردگار نبود من نیز از دوزخیان بودم!».^۱ این آیه درباره کسی است که از چنگال و سوسه‌های دوست شرورش نجات

یافته، ولی در مورد کسی که نجات نیافته، قرآن می‌گوید: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظّٰلِمُ عَلٰى يَدَيْهِ يَقُوْلُ يَا لَيْتَنِيْ اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُوْلِ سَبِيْلًا * يَا وَيْلَتِيْ لِيْتَنِيْ لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا حَلِيْلًا * لَقَدْ اَضَلَّنِيْ عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اِذْ جَاَعَنِيْ وَكَانَ الشَّيْطٰنُ لِلْاِنْسٰنِ خَدُوْلًا»؛ «و به خاطر بیاور روزی

را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم * ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را

دوست خود انتخاب نکرده بودم! * او مرا از یاد حق گمراه ساخت، بعد از آن که

آگاهی به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه خوارکننده انسان بوده است».^۲

خداوند به پیغمبرش دستور می‌دهد که همیشه با نیکان و خوبان هم‌نشین باشد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُوْنَ وَجْهَهُ»؛ «با کسانی

باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند و تنها رضای او را می‌طلبند».^۳

۱. صافات، آیات ۵۶ و ۵۷.

۲. فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۳. کهف، آیه ۲۸.

در روایات اسلامی نیز درباره تأثیرپذیری دوست از دوست خود، سخنان روشنی آمده است، از جمله در حدیث معروف نبوی ﷺ می خوانیم: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ؛ هر کسی بر دین دوست خود است، نگاه کنید با چه کسی دوستی می کنید».^۱

در حدیث دیگری از حضرت سلیمان عليه السلام آمده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَأَقْرَابِهِ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَإِخْوَانِهِ؛ درباره هیچ کس قضاوت نکنید تا دوستانش را ببینید، چراکه انسان با همشینیانش شناخته شده و به یاران و برادرانش نسبت داده می شود».^۲

مضمون این احادیث در اشعار عربی و فارسی نیز آمده است:

شاعر عرب می گوید:

عَنِ الْمَرْءِ لَا تَسْئَلْ وَسَلَّ عَنْ قَرِينِهِ فَكَلُّ قَرِينٍ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي
مطابق آن را شاعر فارسی زبان نیز آورده است:

تو اول بگو با کیان زیستی پس آنکه بگویم که تو کیستی

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان عليه السلام می خوانیم: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ الشُّفَهَاءِ وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَاقَسَةِ الْعُقَلَاءِ؛ فساد و تباهی اخلاق، به سبب معاشرت با نابخردان و سفیهان است و اصلاح اخلاق با معاشرت عاقلان و خردمندان حاصل می شود».^۳

امیرمؤمنان علی عليه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی عليه السلام می فرماید: «قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ؛ به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آن ها شوی و از بدکاران و اهل شر دوری گزین تا از آن ها جدا گردی».^۴

۱ . امالی طوسی، ص ۵۱۸، ح ۱۱۳۵.

۲ . بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸، ح ۱۷.

۳ . همان، ج ۷۵، ص ۸۲، ح ۷۸.

۴ . نهج البلاغه، نامه ۳۱.

در حدیث دیگری در غرر الحکم از آن حضرت آمده است که فرمود: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالنَّشْرِ حَمَلَتْ نَشْرًا؛ هَمْنَشِينِي بِأَبْدَانِ إِنْسَانٍ رَا أَلُودَهُ مِي كِنْد، هَمچُون نَسِيمِي كِه از رُوی اَشْيَاءِ مَتَعَفْنِي بَگَزْدَرْد كِه آن بُوی بَد رَا بَا خُود مِي بَرَد».^۱

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که حواریون به حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَام گفتند: با چه کسی معاشرت کنیم؟ گفت: «مَنْ يُدْكِرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيْتَهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَيُرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ؛ بَا كَسِي كِه نَگَاه كَرْدَن بِه چَهْرَهُ او، شَمَا رَا بِه يَاد خُدَا بِينْدَاذْد وَگُوش دَادَن بِه سَخْنَش بَر عِلْمِ شَمَا بِيْفَزَايِد وَعَمَلَش شَمَا رَا بِه آخِرْت تَرْغِيْب كِنْد».^۲

این بحث دامنه‌دار را با حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم؛ می‌فرماید: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ مَثَلُ الدَّارِيِّ إِنْ لَمْ تَجِدْ عِطْرَهُ عَلِقَكَ رِيحُهُ وَمَثَلُ الْجَلِيسِ السَّوِّءِ مَثَلُ صَاحِبِ الْكَبِيرِ إِنْ لَمْ يُخْرِقْكَ شِرَارُ نَارِهِ عَلِقَكَ مِنْ نَشْتِهِ؛ هَمْنَشِينِ صَالِحِ مَانَنْد عَطْرَفُرُوش اَسْت، اِگَر چِيزِي از عَطْر او بِه تُو نَرَسْد بُوی خُوش او بَا تُو هَمْرَاه مِي شُود وَهَمْنَشِينِ بَد هَمچُون آهَنْگَر اَسْت، اِگَر تُو رَا بَا شَعْلَه‌هَای آتَشَش نَسُوزَانْد، دُود خَفَقَانِ آوَرَش بِه تُو مِي رَسْد».^۳

این مسأله در عصر و زمان ما اهمیت بیشتری دارد، چراکه به واسطه ظهور و وسایل ارتباطی و نیز وسایل حمل و نقل (ارتباط حضوری و مجازی) معاشرت‌ها بسیار گسترده‌تر شده و افراد فاسد و مفسد نیز افزایش پیدا کرده‌اند. به هر سو نگاه می‌کنیم برنامه فساد که پشت سر آن شخص یا گروه فاسد و مفسدی کمین کرده‌اند.

۱. تصنیف غرر الحکم، ص ۴۳۱، ح ۹۸۲۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۹، ح ۳.

۳. جامع الأخبار شعیری، ص ۱۸۳.

یکی از روش‌های سیاستمداران گمراه است که به واسطهٔ افراد فاسد و مفسد، جوانان صالح و مؤمن را فاسد کنند و راه را برای سلطه بر ملتی که جوانانش فاسد شده‌اند، هموار سازند، همان‌گونه که در ماجرای غم‌انگیز بیرون راندن مسلمانان از اندلس اتفاق افتاد و امروز به تعبیری همه جا اندلس شده است.

سپس امام علیه السلام به مسألهٔ مهم دیگری اشاره کرده و در سه جمله از خداوند تقاضا می‌کند: «خداوند! هرگز مرا زیر بار منت هیچ فاجر و کافری قرار مده و از سوی آن‌ها نعمتی نصیب من نفرما و هرگز مرا به آن‌ها نیازمند مکن»؛ (وَلَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَلَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنَّةً، وَلَا لَهُ عِنْدِي يَدًا، وَلَا بِي إِلَيْهِمْ حَاجَةٌ).^۱

واژه «فاجر» از ماده «فجور» در اصل به معنای شکافتن وسیع است، لذا در مورد چشمه‌هایی که زمین را می‌شکافند و خارج می‌شوند به کار می‌رود، و از آن‌جا که شخص فاسق پردهٔ حیاء را می‌شکافد و مرتکب کارهای خلاف می‌شود، واژه «فاجر» به او اطلاق می‌گردد.

«منه» گاهی به معنای نعمت برجسته و بزرگ است و گاهی به معنای برشمردن خدماتی که انسان به دیگری کرده تا او را تحقیر کند.

از نمونه‌های معنای اول، چیزی است که در قرآن مجید آمده است، می‌فرماید: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ «خداوند به مؤمنان نعمت بزرگی بخشید، هنگامی که در میان آن‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت».^۲

از نمونه‌های معنای دوم نیز این فرمودهٔ قرآن مجید است: ﴿لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾؛ «صدقات خود را با منت و آزار، باطل نسازید».^۳

۱. قابل توجه این‌که امام علیه السلام در جملهٔ دوم، ضمیر «له» را که مفرد است به فاجران و کافران برمی‌گرداند و در جملهٔ بعد از ضمیر «الیهم» و صیغهٔ جمع استفاده فرموده است، ولی هر دو به یک معناست، در جملهٔ اول، جنس در نظر گرفته شده و در جملهٔ دوم به افراد توجه شده است.

۲. آل عمران، آیهٔ ۱۶۴.

۳. بقره، آیهٔ ۲۶۴.

واژه «یَد» در اصل به معنای دست است و از آن جایی که انسان چیزی را که به دیگری می‌بخشد، معمولاً آن را با دست خود می‌دهد، این واژه به معنای نعمت نیز به کار می‌رود.

به هر حال نکته مهمی که امام علیه السلام در این سه جمله به آن اشاره می‌کند این است که انسان مؤمن نباید به فاجران و کافران وابسته باشد و دست نیاز به سوی آن‌ها دراز کند و حتی نباید اجازه دهد که آن‌ها هدیه‌ای برای او بفرستند، زیرا هرگونه وابستگی و قبول هدیه سبب می‌شود که قلب انسان به آن‌ها متمایل گردد، در حالی که این تمایل، خلاف توحید و تکیه بر ذات پاک خداوند است.

لذا به دنبال آن بلافاصله عرضه می‌دارد: «خداوند! بلکه آرامش قلب مرا و انس روحم و بی‌نیازی‌ام و بهره‌مند بودنم را به خودت و به دست بندگان خوبت قرار ده»؛ (بَلِ اجْعَلْ سَكُونَ قَلْبِي وَأُنْسَ نَفْسِي وَاسْتِغْنَائِي وَكِفَايَتِي بِكَ وَبِخِيَارِ خَلْقِكَ). روشن است که برای رسیدن به این اهداف مقدس، تنها نباید دعا کرد، بلکه باید اقدام عملی نمود؛ از کافران و فاجران چیزی پذیرفت و از آن‌ها چیزی تقاضا نکرد، اما از خداوند و از بندگان خوب او باید پذیرفت و با آن‌ها همکاری نمود. واژه «خیار خلق» (بندگان خوب خدا) به این نکته اشاره دارد که داشتن رابطه با بندگان خوب خدا و پذیرفتن هدیه از آنان و اظهار نیاز نزد آن‌ها هنگام ضرورت، مخالف اعتماد بر خدا نیست، چراکه طبیعت زندگی اجتماعی ایجاب می‌کند که انسان‌ها با یکدیگر همکاری داشته باشند و نیازهای یکدیگر را برطرف سازند.

در حدیثی می‌خوانیم که شخصی به امام صادق علیه السلام عرضه داشت: «ادْعُ اللَّهَ لِي أَلْ يُغْنِيَنِي عَنْ خَلْقِهِ؟ دَعَا كُنْ كَمَا خَدَّوْنَا مَرَا مِنْ خَلْقِ خُودِ بِي نِيَاز كُنْدَا!» امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ رِزْقَ مَنْ شَاءَ عَلَى يَدَيَّ مَنْ شَاءَ وَلَكِنْ سَلِ اللَّهَ أَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَاجَةِ الَّتِي تَضَطَّرُّكَ إِلَى لِيَامِ خَلْقِهِ؛ خداوند روزی‌ها را میان کسانی که می‌خواهد،

با دست کسانی که می‌خواهد تقسیم می‌کند (بنابراین نیاز به یکدیگر یک تقدیر الهی است) ولی از خداوند تقاضا کن که تو را از نیازهایی به خاطر آن‌ها که مجبور می‌شوی دست به سوی افراد لئیم و پست دراز کنی بی‌نیاز گرداند.^۱

یکی از خوبان و بهترین‌های عالم امیرمؤمنان علیه السلام است و دشمنانش دشمن خدا هستند.

در حدیث مشروحی که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۴۲ بحارالانوار آورده است می‌خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هَذَا الْأَفْضَلُ الْأَكْرَمُ مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَمُحِبُّ رَسُولِهِ وَمُنْبَغِضُهُ مُنْبَغِضُ اللَّهِ وَمُنْبَغِضُ رَسُولِهِ هُمْ خِيَارُ خَلْقِ اللَّهِ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ؛ این مرد (امیرمؤمنان) برترین و گرامی‌ترین است، دوستش دوست خدا و دوست رسول خداست و دشمنش دشمن خدا و دشمن رسول خداست و آن‌ها (دوستان علی علیه السلام) بهترین خلق خداوند از امت محمدند».^۲

در حدیث دیگری در کافی شریف از امام صادق علیه السلام آمده است که ابوذر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت در حالی که جبرئیل با چهره «دحیه کلبی» با حضرت خلوت کرده بود. ابوذر هنگامی که آن دو را دید منصرف شد و کلام آن‌ها را قطع نکرد. جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ای محمد! ابوذر از کنار ما گذشت و بر ما سلام نکرد، اگر سلام می‌کرد به او پاسخ می‌دادیم. ای محمد! ابوذر دعایی دارد که خدا را با آن می‌خواند و این دعا نزد اهل آسمان معروف است؛ هنگامی که من به آسمان برگشتم از او سؤال کن.

هنگامی که جبرئیل از خدمت حضرت رفت، ابوذر آمد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز مانع شد که بر ما سلام کنی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! گمان کردم کسی که با شماست دحیه کلبی است و با او خلوت کرده‌ای. حضرت فرمود: ای ابوذر! او

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۶۶، ح ۱.

۲. بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۹.

جبرئیل بود و گفت که اگر ابوذر بر ما سلام می‌کرد ما پاسخ سلام او را می‌دادیم. هنگامی که ابوذر دانست که آن شخص جبرئیل بوده، پشیمان شد که چرا بر او سلام نکرده است. سپس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: جبرئیل گفت که تو دعایی داری که خدا را با آن می‌خوانی و در نزد آسمان‌ها معروف است؛ آن چیست؟ ابوذر عرض کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمْنَ وَالْإِيْمَانَ بِكَ وَالتَّصْديقَ بِرَبِّيكَ وَالْعَافِيَةَ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالْغِنَى عَنْ شِرَارِ النَّاسِ؛ خداوند! من از تو امنیت و ایمان به خودت را می‌خواهم و تصدیق پیغمبرت و عافیت از تمام بلاها و شکر برای عافیت و بی‌نیازی از انسان‌های شرور».^۱



بخش ششم

۱۳ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ، وَاَجْعَلْنِيْ لَهُمْ قَرِيْنًا، وَاَجْعَلْنِيْ لَهُمْ نَصِيْرًا، وَاْمُنُّنْ عَلَيَّ بِشَوْقِ اِلَيْكَ، وَاِلْعَمَلِ لَكَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى، اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، وَذٰلِكَ عَلَيْنِكَ يَسِيْرٌ.**

ترجمه

۱۳. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا همنشین آنان قرار ده و مرا یار و یاورشان کن و بر من منت گذار که از مشتاقان به تو باشم و مرا به عمل کردن برای تو به گونه‌ای که دوست داری و راضی می‌شوی، موفقم بدار. به یقین تو بر هر چیز توانایی و انجام آن بر تو آسان است.

شرح و تفسیر

عمل مورد رضای خدا

امام علی (ع) در این بخش پایانی این دعا، چند تقاضای مهم دیگر از خدا می‌کند، تقاضاهایی که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا همنشین آنان قرار ده و مرا یار و یاورشان کن و بر من منت گذار که از مشتاقان به تو باشم و مرا به عمل کردن برای تو به گونه‌ای که دوست داری و راضی می‌شوی، موفقم بدار. به یقین تو بر هر چیز توانایی و انجام آن بر تو آسان است.» (اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ، وَاَجْعَلْنِيْ لَهُمْ قَرِيْنًا، وَاَجْعَلْنِيْ لَهُمْ نَصِيْرًا، وَاْمُنُّنْ عَلَيَّ بِشَوْقِ اِلَيْكَ، وَاِلْعَمَلِ لَكَ بِمَا تُحِبُّ وَتَرْضٰى، اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ، وَذٰلِكَ عَلَيْنِكَ يَسِيْرٌ).

تقاضای اول، همنشینی با پیغمبر و آل او علیهم السلام است که در سایه اطاعت خدا و پیامبر او حاصل می شود، همان گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾؛ «و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند، در روز رستاخیز، همنشین کسانی خواهند بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها همنشین خوبی هستند».^۱

تقاضای دوم این است که در مقام یآوری آل محمد علیهم السلام باشد و چه خدمتی از این بالاتر و پر افتخارتر!

در زیارت جامعه خطاب به همه ائمه هدی علیهم السلام عرضه می داریم: «فَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ؛ قلب من در برابر شما تسلیم است و رأی من تابع شماست و یاری ام برای شما آماده است».

مرحوم سید بن طاووس در مصباح الزائر در زیارت حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) آورده است: «وَاجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ؛ خداوند! مرا از یاوران آن حضرت و پیروان و مدافعان او قرار ده».^۲

بنابراین، فقط فرستادن درود بر آن حضرات کافی نیست، بلکه باید به یاری آنها برخاست، در هر زمان و هر مکان.

تقاضای سوم این است که قلب او کانون شوق خدا باشد. «شوق» در لغت به معنای تمایل شدید به چیزی است و در عرف، آن را به احتیاج قلب به ملاقات محبوب تفسیر کرده اند.

مرحوم سید علی خان در ریاض السالکین (شرح دعای صحیفه سجادیه) می گوید: مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در بعضی از نوشته های خود در

۱. نساء، آیه ۶۹.

۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۱۰.

تفسیر شوق گفته است: شوق، ادراک لذت محبت همراه با علاقه مفراط به چیزی و ملازم با ناراحتی هنگام جدایی است.

بدون شک، شوق به پروردگار، تحمل مشکلات اطاعت و پرهیز از گناه را آسان می‌سازد و جاده پیروی از فرمان الهی را هموار می‌کند، همان‌گونه که شوق و اشتیاق مادر به نوزاد خود سبب می‌شود که شب‌های طولانی خواب را بر خود حرام کرده و مراقب لحظه‌های نیاز نوزاد باشد.

در دعای کمیل در جمله‌های بسیار پر معنایی می‌خوانیم: «يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ قُوِّ عَلَىٰ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَأَشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي وَهَبْ لِي الْجِدَّ فِي خَشْيَتِكَ وَالذَّوَامَ فِي الْإِتِّصَالِ بِخِدْمَتِكَ حَتَّىٰ أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ وَأَشْتَقَ إِلَىٰ قُرْبِكَ فِي الْمُشْتَقِينَ؛ ای پروردگار من! اعضايم را در انجام خدمت نیرو بخش و دلم را برای آمدن به سویت قوی دار، و جدیت در خشیت و مداومت در خدمتت را عطا فرما، تا این‌که در میدان مسابقه (در اطاعت) به سوی تو روانه شوم و در میان پیش‌تازان، به سوی تو سرعت گیرم و در صف علاقه‌مندان، به سوی مقام قربت اشتیاق پیدا کنم».

البته حصول شوق در انسان، نتیجه معرفت او نسبت به خداوند و پاداش‌های اوست، همان‌گونه که در حدیث جالبی می‌خوانیم که ابوبصیر - از اصحاب خاص امام صادق علیه السلام - به حضرتش عرضه داشت: «شَوْقِي؛ آتش شوق را در من شعله‌ور ساز». امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ مِنْ أَدْنَىٰ نَعِيمِ الْجَنَّةِ يُوجَدُ رِيحُهَا مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ مِنَ مَسَافَةِ الدُّنْيَا وَإِنَّ أَدْنَىٰ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا لَوْ نَزَلَ بِهِ أَهْلُ الثَّقَلَيْنِ الْجَنُّ وَالْإِنْسُ لَوَسِعَهُمْ طَعَامًا وَشَرَابًا وَلَا يَنْقُصُ مِمَّا عِنْدَهُ شَيْءٌ؛ ای ابوبصیر! کمترین نعمت بهشت، عطرش از فاصله هزار سال راه - براساس مسافت‌های دنیا - به مشام می‌رسد و کمترین کسانی که در بهشت منزل دارند، اگر تمام جن

وانس مهمان او شوند، می‌تواند وسایل پذیرایی همه آن‌ها را فراهم سازد بی آن‌که چیزی از او کم شود.^۱

و در چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: بر من منت گذار که مطابق آنچه دوست داری و راضی می‌شوی عمل کنم.

به یقین ثمره چنین عملی شوق و اشتیاق و میوه لذیذ آن درخت پرثمر است. در علاقه انسان‌ها به یکدیگر، کسی که به محبوبی شوق دارد سعی می‌کند آنچه را که او دوست دارد فراهم کند و از آنچه او بیزار است دوری جوید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام - مطابق آنچه در حکمت ۳۱ نهج البلاغه آمده است - در تفسیر ایمان می‌فرماید: «فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که اشتیاق به بهشت داشته باشد، شهوات نفسانی را رها می‌سازد».

در زیارت معروف امین الله نیز آمده است: «مُشْتَأَقَةٌ إِلَى فَرْحَةٍ لِقَائِكَ مُتَزَوِّدَةٌ التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ؛ خداوندا! مرا مشتاق شادی ملاقات قرار ده و مرا بهره مند از تقوا برای روز جزایت بگردان».

سپس امام علیه السلام با این دو جمله این دعای نورانی و شریف را پایان می‌دهد: «إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ؛ تو بر هر چیزی قادری و انجام این خواسته‌ها بر تو آسان است».

از یک سو، تو بر هر چیز توانایی و از سوی دیگر، تقاضای ما نیز در برابر قدرت تو چیز کوچکی است؛ به این دو دلیل، امید برآورده شدن تقاضاهایمان را داریم.

* * *

خداوندا! اسباب حزن و اندوه در هر زمان و مکان فراهم است و جز به لطف

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۲.

و عنایت تو برطرف نمی‌شود. همان‌گونه که با عبارات مختلف در این دعای پرفیض، برطرف شدن آن‌ها را از تو درخواست کردیم، خواسته ما را اجابت فرما و پرده‌های تاریک غم و اندوه را که بر اثر حوادث ناگوار اجتماعی و فردی بر قلب ما افتاده برطرف ساز! «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِلَّا جَابَةِ جَدِيرٌ».



دعای بیست و دوم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عِنْدَ الشَّدَّةِ وَالْجَهْدِ وَتَعَسَّرِ الْأُمُورِ

از دعاهاى آن حضرت است

که هنگام سختی و دشواری و مشکلات امور قرائت می فرمود

دعا در یک نگاه

شکی نیست که زندگی انسان با مشکلات فراوانی آمیخته است، از لحظه‌ای که چشم به دنیا می‌گشاید تا زمانی که چشم فرو می‌بندد. بخشی از این مشکلات، مشکلات اجتماعی است که دامان همه یا اکثر مردم را می‌گیرد، مانند سیل‌ها و زلزله‌ها و آفات گیاهی و بیماری‌های فراگیر و حوادث دردناکی که با دست خود انسان‌ها به وجود می‌آید مانند جنگ‌ها.

و نیز حوادث ناگواری که جنبه شخصی دارد، مانند بیماری و تنگدستی و ورشکستگی.

در این‌گونه حوادث است که انسان قدرت خود را ناچیز می‌بیند و به قدرت کامله پروردگار پناه می‌برد، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که بر

کشتی سوار می‌شوند (و طوفان‌ها و امواج سهمگین آن‌ها را از هر سو احاطه می‌کند و خود را در برابر آن ناتوان می‌بینند)، خدا را با اخلاص می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند.^۱

به همین دلیل عالمان دینی و عرفا یکی از فلسفه‌های بلاها و حوادث ناگوار را همین بیداری و هوشیاری انسان و بازگشت او به سوی خدا می‌دانند؛ لذا در روایات اسلامی تأکید شده که وقتی بلا و حادثه ناگوار رخ می‌دهد به سراغ دعا بروید تا هرچه زودتر برطرف شود.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُلْهِمُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الدُّعَاءَ إِلَّا كَانَ كَشْفُ ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَشِيكًا^۲ وَمَا مِنْ بَلَاءٍ يَنْزِلُ عَلَى عَبْدٍ مُؤْمِنٍ فَيُمْسِكُ عَنِ الدُّعَاءِ إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْبَلَاءَ طَوِيلًا فَإِذَا نَزَلَ الْبَلَاءُ فَعَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ هیچ بلایی بر بنده با ایمان نازل نمی‌شود، مگر این که (یکی از این دو حالت را دارد): یا خداوند متعال دعا را به قلب او الهام می‌کند، (به عبارت دیگر: آن بنده دعا می‌کند) در این صورت آن بلا زودتر برطرف می‌شود؛ یا آن بنده از دعا خودداری می‌کند که در این صورت، عمر آن بلا طولانی می‌شود، بنابراین هنگام نزول بلاها به دعا و تضرع به درگاه خداوند متعال روی آورید.»^۳

و اگر این حوادث دردناک فردی و اجتماعی نبود به یقین انسان در عالمی از غفلت و بی‌خبری فرو می‌رفت.

پس از این مقدمه، اکنون به سراغ تفسیر دعا می‌رویم:

۱. عنكبوت، آیه ۶۵.

۲. الوشیک: السریع والقریب.

۳. کافی، ج ۲، ص ۴۷۱.

بخش اول

۱ **اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَهْلُكَ بِهِ مِنِّي، وَقَدَّرْتَكَ عَلَيْهِ وَعَلَيَّ
أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي، فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي، وَخُذْ لِنَفْسِكَ
رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَةٍ.**

۲ **اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجَهْدِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ،
فَلَا تَحْطُرْ عَلَيَّ رِزْقِي، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرِّدْ بِحَاجَتِي، وَتَوَلَّ
كِفَايَتِي.**

۳ **وَانظُرْ إِلَيَّ وَانظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي
عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أَقْمِ مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا، وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي،
وَإِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَرَمُونِي، وَإِنْ أَعْطُوا قَلِيلًا نَكِدًا، وَمَنُّوا
عَلَيَّ طَوِيلًا، وَذَمُّوا كَثِيرًا.**

۴ **فَبِغْضِكَ، اللَّهُمَّ، فَأُعْزِنِي، وَبِعَظَمَتِكَ فَأَنْعِشْنِي، وَبِسَعَتِكَ، فَأَبْسُطْ يَدِي،
وَبِمَا عِنْدَكَ فَأَكْفِنِي.**

ترجمه

۱. خداوندا! تو مرا به کارهایی مکلف نمودی که خودت برای انجام آن از من تواناتری و قدرتی برای آن از قدرت من بیشتر است. حال که چنین است این توفیق را به من عطا کن که آنچه را موجب رضای توست انجام دهم و برای خودت آنچه را که موجب رضای تو نسبت به من است، در حال عافیت من از من بگیر!

۲. خداوندا! من طاقت سختی و مشقت ندارم و نمی‌توانم بر بلا، صبر

و شکیبایی کنم و توانایی تحمل فقر و بی‌نوایی در من نیست، بنابراین مرا از رزق محروم مکن و به خلقت و امگذار، بلکه خودت به تنهایی حاجت مرا روا فرما و امورم را کفایت کن!

۳. با نظر مرحمت به من نگاه کن و در همه امور، خودت ناظر حالم باش، زیرا اگر مرا به خودم واگذاری به یقین عاجز و درمانده می‌شوم و نمی‌توانم به مصالح خویش قیام کنم و اگر مرا به خلق خود واگذاری، آن‌ها با ترش‌رویی به من نگاه می‌کنند (و مرا خوار می‌سازند) و اگر به خویشاوندانم واگذار کنی، مرا محروم می‌سازند و اگر محروم نکنند و چیزی بدهند، کم و ناچیز خواهد بود ولی مدتی طولانی بر من منت می‌نهند و مذمت و سرزنش بسیار خواهند کرد.

۴. خداوندا! تنها به فضل خود، مرا بی‌نیاز گردان و به عظمت درجات مرا بالا ببر (و روح تازه‌ای به من ببخش) و به وسعت رحمتت دست مرا بگشا (و بی‌نیازم کن) و به وسیله آنچه نزد توست، کفایتم فرما!

شرح و تفسیر

مهم‌ترین نگرانی‌های امام علیه السلام

از آن‌جایی که امام علیه السلام این دعاها را هنگام شدت و سختی و دشواری امور می‌خواند، به سراغ شرح اسباب دشواری می‌رود و هر یک از آن‌ها را بیان کرده، برطرف شدن آن را از خدا می‌خواهد.

نخستین نگرانی امام علیه السلام این است که نتوانسته باشد وظایف خود را در پیشگاه حق انجام دهد. لذا عرضه می‌دارد: «خداوندا! تو مرا به کارهایی مکلف نمودی که خودت برای انجام آن از من تواناتری و قدرتت برای انجام آن از قدرت من بیشتر است»؛ (اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، وَقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيَّ أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي).

«حال که چنین است این توفیق را به من عطا کن که آنچه را موجب رضای توست انجام دهم و برای خودت آنچه را که موجب رضای تو نسبت به من است، در حال عافیت من از من بگیر»؛ (فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرْضِيكَ عَنِّي، وَخُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيَةٍ).

درباره تفاوت این دو جمله می‌توان گفت: ممکن است منظور این باشد که «خداوندا! به من توفیقی ده که رضای تو را به دست آورم و بعد، از من بخواه که به این توفیق عمل کنم و رضای تو را فراهم سازم» و از آن جا که گاهی ممکن است رضای او در بلاها و مصیبت‌ها باشد، از خداوند تقاضا می‌کند که «این رضای تو در زمان عافیت من باشد».

به هر حال هدف این است که نگرانی امام ع درباره وظایف سنگینی که برعهده دارد به لطف پروردگار برطرف شود و این درخواست درسی است برای همگان که قبل از هر چیز نگران انجام وظایف خویش در پیشگاه خدا باشند و در این باره از او توفیق بخواهند.

بارها گفته‌ایم که منظور از این‌گونه تعبیرات این نیست که از خداوند بخواهیم ما را مجبور کند که راه طاعتش را در پیش گیریم، بلکه درخواست می‌کنیم به ما توفیق طاعت دهد، تا به اختیار خود، راه طاعت او را در پیش گیریم.

تعبیر به «عافیت» نکته مهمی را دربر دارد و آن این است که ما رضای خدا را همراه با عافیت خویش بخواهیم نه این که رضای او را در هر حال طلب کنیم، خواه با عافیت باشد یا بلا؛ که این درخواست درستی نیست.

لذا در بعضی از تواریخ آمده که ابن فارض، شاعر معروف هنگامی که این شعر را گفت:

وبما شئت في هواك اختبرني فاختياري ما كان فيه رضاكا
هرگونه که می‌خواهی مرا آزمایش کن، چراکه رضای من در رضای توست
(خواه در عافیت باشد یا بلا).

و از آن جا که چنین ادعایی با واقعیت مطابقت نداشت، خداوند او را کیفر داد و به حصرالبول مبتلا کرد و او چون احساس کرد که این، مجازات آن شعر نادرست است، دستور داد او را به مکتب خانه‌های اطفال ببرند تا اطفال با قلب پاکی که دارند برای او دعا کنند و از این مشکل رهایی یابد.

سپس امام علیه السلام به چهار موضوع دیگر که موجب شدت و مشقت و دشواری می‌شود، اشاره کرده و عرضه می‌دارد: «خداوندا! من طاقت سختی و مشقت ندارم و نمی‌توانم بر بلا، صبر و شکیبایی کنم و توانایی تحمل فقر و بی‌نوایی در من نیست، بنابراین مرا از رزقم محروم مکن و به خلقت و امگذار، بلکه خودت به تنهایی حاجت مرا روا فرما و امورم را کفایت کن»؛ (اللَّهُمَّ لَا طَاقَةَ لِي بِالْجَهْدِ، وَلَا صَبْرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ، فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرِّدْ بِحَاجَتِي، وَتَوَلَّ كِفَايَتِي).

واژه «جهد» و «جهد» هر دو به معنای مشقت است و گاهی گفته‌اند که «جهد» به معنای مشقت و سختی است و «جهد» به معنای کوشش گسترده و وسیع به اندازه طاقت است و در این جا منظور امام علیه السلام همان مشقت و سختی است. از خداوند تقاضا می‌کند که عوامل مشقت را از او دور سازد.

دومین چیزی که دفع آن را از خدا می‌خواهد، بلاهاست و سومین چیز فقر است و چهارمین آن‌ها نیاز به بندگان است. از همه این‌ها به خدا پناه می‌برد و تقاضای دورساختن آن‌ها را می‌کند.

جمله «فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي» در واقع توضیحی است برای مسأله دفع فقر؛ زیرا واژه «تحظر» از ماده «حظر» به معنای محروم و ممنوع ساختن است و هنگامی که روزی انسان به صورت فراوان یا معتدل برسد، فقر معنایی ندارد. و از آن جا که دراز کردن دست نیاز به سوی دیگران، مایه مشقت و سختی است، از خداوند می‌خواهد او را به خلقتش و امگذار، بلکه خودش حاجات او را برآورد و امورش را کفایت کند.

شکی نیست که افراد جامعه همه به یکدیگر نیازمندند و مشکلات آن‌ها به دست یکدیگر حل می‌شود؛ این امری اجتناب‌ناپذیر است؛ در واقع انسان به دیگران خدمت می‌کند و در برابرش از آن‌ها خدمت می‌طلبد و در نتیجه نیاز به دیگران دو طرفه است؛ مشکل، در مواردی است که این نیاز یک‌طرفه باشد، در این‌گونه موارد اگر انسان به افراد سخاوتمند و صالح نیازمند شود مشکلی نیست، بلکه اشکال هنگامی به وجود می‌آید که مجبور شود از افراد شرور تقاضا کند؛ در روایتی می‌خوانیم که امیرمؤمنان فرمود: «قُلْتُ: اَللّٰهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِيْ اِلَىٰ اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ لَا تَقُوْلَنَّ هَكَذَا فَاَيْسَ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ اِلَى النَّاسِ. قَالَ: فَقُلْتُ: كَيْفَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟ قَالَ: قُل: اَللّٰهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِيْ اِلَىٰ شِرَارِ خَلْقِكَ؛ (خدمت پیامبر ﷺ بودم) عرض کردم: خداوندا! مرا به احدی از خلق خودت نیازمند مکن! رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی! این‌گونه از خدا تقاضا مکن، چراکه همه مردم محتاج به یکدیگرند. عرض کردم: پس چگونه بگویم ای رسول خدا؟! فرمود: بگو: خداوندا! مرا به بندگان پست و شرورت نیازمند مکن».^۱

ولی از جمله «بَلْ تَقْرَدُ بِحَاجَتِي، وَتَوَلَّ كِفَايَتِي» استفاده می‌شود که انسان از خدا بخواهد به هیچ کس محتاج نباشد.

مانند روایتی که از امیرمؤمنان علی عليه السلام نهج البلاغه در نامه ۳۱ آمده که از جمله وصایای آن حضرت به امام حسن عليه السلام است: «وَ اِنْ اِسْتَطَعْتَ اَلَّا يَكُوْنَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللّٰهِ ذُو نِعْمَةٍ فَاَفْعَلْ فَاِنَّكَ مُدْرِكُ قَسْمِكَ وَ اَخِذْ سَهْمَكَ وَ اِنَّ الْيَسِيْرَ مِنَ اللّٰهِ سُبْحٰنَهُ اَعْظَمُ وَ اَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيْرِ مِنْ خَلْقِهِ وَ اِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ؛ و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت، و مقدار کمی که از خداوند به تو

۱. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۵، ح ۶.

برسد با ارزش تر است از مقدار زیادی که از مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از مخلوق می‌رسد) از خداست».

به هر حال، بسیار مناسب است که انسان محتاج کسی نشود و نیازهایش را خودش و با عنایت الهی مرتفع سازد؛ اما اگر نیازی به دیگری پیدا کرد، از خدا بخواهد که نیازش به دست انسان‌های کریم و بزرگوار رفع شود.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که فرق میان جمله «تَفَرَّدَ بِحَاجَتِي»، و «تَوَلَّ كِفَايَتِي» چیست؟ آیا این دو جمله تأکید یکدیگر است یا مفهوم‌های مستقلی دارند؟ به نظر می‌رسد که جمله اول به نیازها اشاره اجمالی دارد و جمله دوم تمام نیازمندی‌ها را شامل می‌شود؛ به تعبیر دیگر: مفهوم جمله دوم فراتر از جمله اول است.



سپس امام علیه السلام در جمله‌های بعد، آنچه را که در جمله قبل فرموده به صورت دیگری بیان می‌کند: خداوندا! مرا به غیر خودت محتاج نکن، نه به خودم، نه به خلقت و نه به بستگانم، چرا که هر کدام منشأ فساد است.

عرضه می‌دارد: «خداوندا! با نظر مرحمت به من نگاه کن و در جمیع امور خودت ناظر حالم باش»؛ (وَإِنظُرْ إِلَيَّ وَإِنظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي).

در جمله اول اجمالاً از خدا تقاضا می‌کند که با نظر رحمت به او بنگرد و در جمله دوم تقاضا می‌کند که در جمیع امور نظر رحمت داشته باشد.

البته این تعبیر (با نظر رحمت به من نگاه کن) اشاره به لوازم آن است، زیرا هنگامی که انسان با نظر موافق به کسی نگاه می‌کند، آموزش را سامان می‌دهد و مشکلاتش را حل می‌نماید و از خطاهایش صرف نظر می‌کند. این‌ها لازمه نگاه رحمت است.

سپس به نتایج محروم ماندن از رحمت پروردگار اشاره می‌کند: «اگر مرا به

خودم واگذاری به یقین عاجز و درمانده می‌شوم و نمی‌توانم قیام به مصالح خویشتن کنم؛ (فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أُقِمْ مَا فِيهِ مَصْلَحَتُهَا).

شکی نیست که توکل بر خدا در همهٔ امور به این معنا نیست که انسان عالم اسباب را فراموش کند و تدبیر در امور با روش‌های معقول را نادیده بگیرد، زیرا سنت پروردگار این است که در این عالم همه چیز را مستند به اسبابی کند، و انسان برای رسیدن به آن‌ها باید از طریق اسباب اقدام کند.

همان‌گونه که در حدیث معروفی که مرحوم کلینی در کافی شریف از امام صادق علیه السلام نقل کرده، می‌خوانیم: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَجَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهَلَهُ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ؛ خداوند ابا دارد از این که کارها (ی مد نظر خود) را جز از طریق اسباب انجام دهد و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی باب ناطقی قرار داده است؛ آن کس که آن را بشناسد (به مقصود می‌رسد) و آن کس که از آن ناآگاه باشد (راه را گم می‌کند)، و آن (باب و معلم) رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ما مییم (که راه استفاده از اسباب را به جویندگان نشان می‌دهیم)».^۱

ولی با این حال باید انسان از خدا بخواهد لحظه‌ای او را به خودش وانگذارد، همان‌گونه که در حدیث پرمعنایی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «وَهُوَ رَافِعٌ يَدُهُ إِلَى السَّمَاءِ رَبِّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا لَا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ قَالَ: فَمَا كَانَ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ تَحَدَّرَ الدَّمُوعُ مِنْ جَوَانِبِ لِحْيَتِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَبِي يَعْفُورٍ إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى وَكَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَفْسِهِ أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ فَأَخَذَتْ ذَلِكَ الذَّنْبُ؛ (یکی از اصحاب آن حضرت به نام ابن ابی یعفور نقل می‌کند که) امام علیه السلام دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: خداوند! حتی به اندازهٔ یک چشم برهم زدن نیز مرا به خودم وامگذار، نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن.

امام علیه السلام این سخن را گفت و به سرعت اشک‌ها از چشمانش بر محاسنش جاری شد، سپس به من نگاه کرد و فرمود: ای ابن ابی یعفور! خداوند یونس بن متی را کمتر از یک چشم برهم زدن به خودش وا گذاشت و او آن گناه (ترک اولی) را انجام داد (و برای هدایت قومش پافشاری لازم را نکرد و آن سرنوشت دردناک برایش رقم خورد).^۱

سپس امام سجاد علیه السلام در ادامه این بخش از دعای خود می‌افزاید: «اگر مرا به خلق خود واگذار کنی، آن‌ها با ترش‌روی به من نگاه می‌کنند (و مرا خوار می‌سازند)»؛ (وَإِنْ وَكَلْتَنِي إِلَىٰ خَلْقِكَ تَجَهَّمُونِي).

«و اگر به خویشاوندانم واگذار کنی، مرا محروم می‌سازند و اگر محروم نکنند و چیزی بدهند، کم و ناچیز خواهد بود و منت طولانی بر من می‌نهند و مذمت و سرزنش بسیار خواهند کرد»؛ (وَإِنْ أَلَجَأْتَنِي إِلَىٰ قَرَابَتِي حَرَمُونِي، وَإِنْ أَعْطَوْا أَعْطَوْا قَلِيلًا نَكِدًا، وَمَنُّوا عَلَيَّ طَوِيلًا، وَذَمُّوا كَثِيرًا).

واژه «تَجَهَّمُونِي» از ماده «جَهَم» (بر وزن فهم) به معنای ترش‌روی و اخم کردن است.

واژه «نَکِد» نیز در اصل به معنای شخصی است که به آسانی چیزی به کسی نمی‌دهد و اگر بدهد ناچیز و کم ارزش خواهد بود، لذا به هرچه که کم‌ارزش و ناچیز باشد، «نَکِد» گفته می‌شود.

البته روشن است که همه مردم ترش‌رو و اخمو نیستند و همه بستگان انسان نیز چنان صفاتی ندارند، بلکه منظور این است که گروهی این چنین‌اند و چه بسا انسان با آن گروه روبه‌رو شود، در نتیجه این سخن با کمک گرفتن از افراد صالح و بستگان پر محبت منافاتی ندارد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۱۵. آن سرنوشت دردناک در قرآن مجید، سوره صافات، آیات ۱۳۹ به بعد آمده است.

همچنین چه بسیار می‌شود که خود انسان با استفاده از عالم اسباب می‌تواند به مقصود خویش برسد و به این و آن نیاز نداشته باشد.

* * *

سپس امام علیه السلام در پایان این بخش، چهار درخواست دیگر از خداوند می‌کند: «خداوندا! تنها به فضل خود، مرا بی‌نیاز گردان و به عظمت درجات مرا بالا ببر و روح تازه‌ای به من ببخش و به وسعت رحمت دست مرا بگشا (و بی‌نیازم کن) و به وسیله آنچه نزد توست، کفایتم فرما»؛ (فَبِفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي، وَبِعَظَمَتِكَ فَأَنْعَشْنِي، وَبِسَعَتِكَ، فَأَبْسُطْ يَدِي، وَبِمَا عِنْدَكَ فَأَكْفِنِي).

واژه «فانعشني» از ماده «نعش» گرفته شده که پیش‌تر معنای آن را آوردیم و گفتیم که «نعش» در اصل به معنای بالا بردن است و به همین دلیل هنگامی که میّت را در تابوت می‌گذارند و بلند می‌کنند به آن «نعش» گفته می‌شود، ولی سپس به هرگونه برافراشتن و بالا بردن و کمک کردن اطلاق شده است.

تمام این درخواست‌ها، در واقع به این باز می‌گردد که انسان حل شدن همه مشکلات خود را از خدا بخواهد و هرگونه توانایی را از او بطلبد تا مجبور نشود دست نیاز به سوی دیگران دراز کند. البته این درخواست، با تلاش و کوشش خود انسان که دستور داده شده، یا استفاده از کمک‌های متقابل دیگران منافاتی ندارد.

□ ■ □

بخش دوم

۵ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَأَحْصِرْنِي عَنِ
الدُّنُوبِ، وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ، وَلَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي، وَاجْعَلْ
هَوَايَ عِنْدَكَ، وَرِضَايَ فِيمَا يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْكَ، وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي، وَفِيمَا
خَوَّلْتَنِي، وَفِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا
مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مُعَاذًا مُجَارًا.

ترجمه

۵. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا از حسد رهایی بخش و از گناهان محفوظم دار و نیروی پرهیز از اعمال حرام به من عنایت کن و مرا نسبت به گناهان بی پروا مگردان! (خداوندا!) علاقه مرا به چیزی قرار ده که نزد توست و خشنودی مرا در چیزی قرار ده که از جانب تو به من می‌رسد. آنچه را که به من روزی داده‌ای و بخشش کرده‌ای و انعام فرموده‌ای، بر من مبارک بگردان (و برکاتت را در آن قرار ده) و مرا در تمام حالات محفوظ بدار و از عوامل نقصان دین و بدن حفظ کن و زشتی‌های اعمالم را پنهان فرما و از خطرات نگاه دار و در سایه رحمتت امان ده!

شرح و تفسیر

دوری از لغزش‌های خطرناک

امام علیه السلام در این بخش از دعا تقاضاهای فراوان و متفاوتی از درگاه خداوند دارد و هر قسمت از آن، درخواستی را دنبال می‌کند.

در آغاز، چهار درخواست هماهنگ از خدا دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا از حسد رهایی بخش و از گناهان محفوظم دار و نیروی پرهیز از اعمال حرام به من عنایت کن و مرا نسبت به گناهان بی پروا مگردان»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَخَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَاحْضُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ، وَوَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ، وَلَا تُجَرِّثْنِي عَلَيَّ الْمَعَاصِي).

این چهار درخواست همه مربوط به رهایی از گناهان است؛ ابتدا گناهی خاص، یعنی حسد و سپس گناهان به طور عام.

حقیقت «حسد» آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به خود او برسد یا نرسد و این از بدترین صفات رذیله است و بسیاری از جنایات در دنیا از آن سرچشمه می‌گیرد. حسد آثار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان دارد و افراد حسود معمولاً رنجورند و از نظر معنوی «حسد» نشانه کمبود شخصیت و ضعف ایمان است؛ زیرا حسود در واقع خود را ناتوان‌تر از آن می‌بیند که به مقام محسود برسد، لذا سعی می‌کند محسود را به عقب برگرداند و چنین کسی در عمل، به حکمت خداوند که نعمت‌هایی را به افرادی بخشیده، اعتراض دارد. زشتی حسد به اندازه‌ای است که در حدیثی از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَدُ؛ بدترین رذایل حسد است».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «با نعمت‌های خدا دشمنی نکنید. عرض کردند: ای رسول خدا! چه کسی با نعمت‌های خدا دشمنی می‌کند؟ فرمود: کسانی که نسبت به دیگران حسادت می‌ورزند».^۲

یکی از آثار خطرناک حسد این است که حسنات انسان را از بین می‌برد، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا

۱. غرر الحکم، ج ۳، ۶۸۰۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶.

تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد حسنات را می‌خورد، همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد».^۱

همین مضمون به صورت شدیدتری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است؛ می‌فرماید: «إِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد ایمان را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد».^۲

دلیلش نیز روشن است، زیرا حسد در واقع نوعی اعتراض به حکمت خداوند است.

کوتاه سخن این‌که حسد، هم جسم انسان را درهم می‌کوبد و هم روح و ایمان انسان را و در میان گناهان از این نظر نمونه است.

واژه «احصرنی» از ماده «حصر» (بر وزن نصر) در اصل به معنای «منع» است و حتی محاصره کردن نیز به همین معناست، یعنی اطراف کسی را گرفتن و جلوگیری از خروج او، بنابراین جمله «وَاحْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ» مفهومی است که مرا از گناهان بازدار.

البته نه به این معنا که به اجبار جلوی مرا بگیر، بلکه توفیق عنایت کن که بتوانم گرد گناه نگردم، و اگر توفیق الهی نباشد در بسیاری از موارد انسان آلوده گناه می‌شود.

واژه «وَرَعْنِي» از ماده «ورع» - همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم - به معنای شدت پرهیز از گناه است و بعضی آن را مرحله بالاتر از تقوا می‌شمرند، مثلاً می‌گویند: «تقوا» به معنای پرهیز از گناهان است و «ورع»، هم پرهیز از گناهان است و هم شبهات. در واقع ورع مرحله‌ای است بالاتر از عدالت و پایین‌تر از عصمت.

۱. المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۳۲۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، احادیث ۱ و ۲.

بنابراین امام علیه السلام نخست، از خداوند توفیق برای پرهیز از گناه می طلبد و سپس توفیق برای مرحله بالاتر، و پرهیز شدیدتر.

در روایات اسلامی به مسأله ورع اهمیت فوق العاده‌ای داده شده است؛ در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لِكُلِّ شَيْءٍ أُسٌّ وَأُسُّ الْإِيمَانِ الْوَرَعُ؛ هر چیزی اساسی دارد و اساس ایمان ورع است».^۱

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ عَوْنُ الدِّينِ وَشِيْمَةُ الْمُخْلِصِينَ؛ بر تو لازم است که ورع داشته باشی، زیرا به بقاء دین تو کمک می کند و روش بندگان مخلص است».^۲

درباره اهمیت ورع و مراحل مختلف آن، در فقره بیست و هفتم دعای بیستم (دعای مکارم الاخلاق) بحث کافی کردیم.

واژه «لا تُجَرِّئَنِي» از ماده «جراً» به معنای بی باک بودن در برابر بعضی از امور است و این حالت در برابر گناه، مرحله خطرناکی است، لذا امام علیه السلام عرضه می دارد: «خداوندا! مرا بر انجام گناه بی باک مگردان».

«ذنوب» جمع «ذنب» به معنای گناه است؛ در شرح دعای یازدهم، درباره آن و تفاوتش با معصیت توضیح داده ایم.

سپس امام علیه السلام بعد از این چهار درخواست که همه درباره پرهیز از گناهان بود، چند تقاضای دیگر از خداوند می کند؛ عرضه می دارد: «خداوندا! علاقه مرا به چیزی قرار ده که نزد توست و خشنودی مرا در چیزی قرار ده که از جانب تو به من می رسد»؛ (وَاجْعَلْ هَوَايَ فِيمَا عِنْدَكَ، وَرِضَايَ فِيمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكَ).^۳

۱. کنز العمال، ح ۷۲۸۴.

۲. غرر الحکم، ح ۵۹۱۵.

۳. در بسیاری از نسخه‌ها «وَاجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ» (بدون فیما) آمده ولی در بعضی دیگر «فیما» آمده و صحیح همین است و با جمله بعدی هماهنگ می باشد.

بدیهی است کسی که عشق و علاقه‌اش به پاداش‌ها و مقام‌های الهی باشد و رضای خود را در رضای خدا ببیند، در مرحله‌ی عالی ایمان و تقوا قرار دارد و این مقام صالحان و مخلصین است.

خداوند در قرآن مجید درباره‌ی گروهی از صادقان (کسانی که آنچه را درباره‌ی ایمان و عمل صالح می‌گویند انجام می‌دهند) می‌فرماید: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ «خداوند از آن‌ها خشنود است و آن‌ها نیز از او خشنوند؛ این همان رستگاری بزرگ است».^۱

سپس امام علیه السلام از خداوند دو تقاضای هماهنگ دیگر دارد: «خداوندا! آنچه را به من روزی داده‌ای و بخشش کرده‌ای و انعام فرموده‌ای، بر من مبارک بگردان (و برکات را در آن قرار ده)»؛ ﴿وَبَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَفِيمَا خَوَّلْتَنِي وَفِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ﴾.

واژه «بارک» از ماده «بَرَك» (بر وزن دَرَك) - همان‌گونه که در تفسیر دعای دوم (در جلد دوم) اشاره کرده‌ایم - در اصل به معنای سینه شتر است و از آن جا که شتران هنگام ثابت ماندن در جایی سینه خود را به زمین می‌چسبانند، این ماده در مورد آن‌ها به کار می‌رود. سپس به معنای ثبوت و دوام و استقرار نعمت‌های الهی به کار رفته، و مال پربرکت مالی است که دوام دارد و آثار فراوانی از آن گرفته می‌شود.

«خَوَّلْتَنِي» از ماده «خَوَّل» (بر وزن عمل) در اصل به معنای چیزی است که به سرپرستی، تدبیر و اداره کردن نیاز دارد و معمولاً به اموال و نعمت‌های گوناگونی که خداوند به انسان می‌بخشد، گفته می‌شود؛ بنابراین، مفهوم آن فراتر از مفهوم «رزقتنی» (به من روزی داده‌ای) می‌باشد.

۱. مائده، آیه ۱۱۹.

و جمله «فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ» در واقع تفسیری است برای «رزقتنی» و «خوّلتنی» و شامل تمام نعمت‌های معنوی و مادی الهی می‌شود.

در آیات و روایات اسلامی اشارات پرمعنایی به اسباب برکت شده، از جمله در آیه ۹۶ اعراف می‌خوانیم: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به یقین برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم؛ ولی آن‌ها حق را تکذیب کردند؛ ما نیز آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».

درهای برکت

بنابراین، ایمان و تقوا سبب گشودن درهای برکت آسمان و زمین است و برعکس، کفر و بی‌تقوایی برکات را برمی‌چیند.

در حدیثی که در تحف العقول آمده است می‌خوانیم که امام امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد فرمود: «يَا كَمِيلُ الْبِرْكَةُ فِي مَالٍ مِّنْ آتَى الزَّكَاةَ وَوَأَسَى الْمُؤْمِنِينَ وَوَصَلَ الْأَقْرَبِينَ؛ ای کمیل! برکت در مال کسانی خواهد بود که زکات می‌پردازند و با مؤمنان (تنگدست) مواسات می‌کنند و صلّه رحم به جا می‌آورند (و از اموال خود به آن‌ها کمک می‌کنند)».

در واقع برکت آن است که انسان حداکثر استفاده را از مال خود یا عمر خود و یا از سایر نعمت‌های الهی ببرد.

برعکس، کارهایی هستند که برکات الهی را از خانه انسان برمی‌چینند؛ در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «أَرْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا خَرِبَ وَلَمْ يُعْمَرْ بِالْبِرْكَةِ: الْخِيَانَةُ وَالسَّرِقَةُ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَالزَّوْنَاءُ؛ چهار چیز است که در خانه‌ای

وارد نمی‌شود مگر این‌که آن را ویران می‌کند و برکات را از آن بر می‌چیند: خیانت، سرقت، شراب‌خواری و زنا»^۱.

سپس امام علیه السلام در پایان این بخش در یک عبارت کوتاه، شش درخواست از خداوند می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! مرا در تمام حالات محفوظ بدار و از عوامل نقصان دین و بدن حفظ کن و زشتی‌های اعمالم را پنهان فرما و از خطرات نگاه دار و در سایه رحمت امان ده»؛ (وَاجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَتِي مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا مَسْتُوْرًا مَمْنُوعًا مُعَاذًا مُجَارًا).

واژه «مکلوء» از ماده «كِلَاءَة» به معنای مراقبت و محافظت و زیر نظر گرفتن شخص یا چیزی است، بنابراین، «مکلوء» کسی است که مورد مراقبت و تحت حراست است.

«ممنوع» در این جا به معنای «محفوظ» است، یعنی شخص یا چیزی که آسیب‌ها از او منع می‌شود.

واژه «مُعَاذ» اسم مفعول از ماده «عَوِذ» در اصل به معنای پناه بردن به شخص یا چیزی برای حفظ از شرور و خطرات است.

«مُجَار» اسم مفعول از ماده «اِجَارَه» است که به معنای مختلف آمده، از جمله به فریاد رسیدن، نجات دادن، پناه دادن و حفظ نمودن، که در معنا به یکدیگر نزدیک‌اند.

از آنچه تا این جا گفتیم این نکته روشن شد که این واژه‌های شش‌گانه در دعای امام علیه السلام گرچه از نظر معنا قریب‌الافق هستند، ولی تفاوت‌هایی نیز با هم دارند و این بر تسلط امام علیه السلام بر واژه‌های مربوط به یک موضوع دلالت دارد و نهایت بلاغت حضرت را می‌رساند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۰، ح ۲.

امام علیه السلام از خداوند تقاضا می‌کند که در تمام حالات خود مشمول این مفاهیم بازدارنده باشد و از شر هوای نفس و شیطان و دشمنان و معاصی و انواع گناهان محفوظ باشد.



بخش سوم

۶ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ لَكَ فِي وَجْهِ مِنْ وَجْوهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنْ ضَعُفَ عَنْ ذَلِكَ بَدَنِي، وَوَهَنْتَ عَنْهُ قُوَّتِي، وَلَمْ تَنْلَهُ مَقْدَرَتِي، وَلَمْ يَسَعَهُ مَالِي وَلَا دَاتُ يَدِي، نَكَرْتُهُ أَوْ نَسَيْتُهُ.

۷ هُوَ، يَا رَبِّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَأَعْفَلْتُهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي، فَأَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَكَثِيرِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي، أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ يَا رَبِّ.

ترجمه

۶. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و مرا بر ادای آنچه از انواع طاعات ملزم به آن ساخته‌ای و به من تکلیف نموده‌ای موفق کن، یا آنچه برای بنده‌ای از بندگانت قرار داده‌ای، هرچند بدن من از انجام آن ناتوان شده و نیرویم سستی گرفته و قدرتم توانایی انجام آن را نداشته و مالم کفایت آن را نکرده و یا دستم از آن کوتاه شده است، چه آن را به خاطر داشته باشم یا فراموش کرده باشم.

۷. پروردگارا! تمام این امور از چیزهایی بود که تو آن‌ها را درباره‌ی من برشمرده‌ای و من خود از آن‌ها غفلت کرده‌ام، بنابراین من تقاضا می‌کنم که از عطای بزرگ خود و مواهب بسیاری که نزد توست، آن‌ها را از سوی من ادا کنی، زیرا تو گشاده دست و بزرگواری (و کسی مانند تو، از همه به این

امر سزاوارتر نیست)، و چنان کن که چیزی (از آن فرائض) بر عهده من نماند که در روزی که تو را ملاقات می‌کنم (روز قیامت) با گرفتن حسنامت یا افزودن بر گناهانم آن‌ها را تقاص کنی.

شرح و تفسیر

جبران کوتاهی‌ها

امام علیه السلام در این قسمت از دعا از خداوند تقاضای مهمی دارد و آن این‌که آنچه وظیفه الهی او بوده و به هر دلیلی نتوانسته آن را انجام دهد، خداوند وسایل انجام آن را فراهم سازد؛ عرضه می‌دارد: «خداوند! بر محمد و آلش درود فرست و مرا بر ادای آنچه از انواع طاعات ملزم به آن ساخته‌ای و به من تکلیف نموده‌ای موفق کن، یا آنچه برای بنده‌ای از بندگانت قرار داده‌ای، هرچند بدن من از انجام آن ناتوان شده و نیرویم سستی گرفته و قدرتم توانایی انجام آن را نداشته و مالم کفایت آن را نکرده و یا دستم از آن کوتاه شده است، چه آن را به خاطر داشته باشم یا فراموش کرده باشم»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اِقْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ^۱ وَفَرَضْتَهُ عَلَيَّ لَكَ فِي وَجْهِ مِنْ وَجْهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِحَقِّي مِنْ خَلْقِكَ وَإِنْ ضَعْفَ عَنِّي ذَلِكَ بَدَنِي، وَوَهَنْتُ عَنْهُ قُوَّتِي، وَكَلِمَ تَنَلُّهُ مَقْدَرَتِي، وَكَلِمَ يَسَعُهُ مَالِي وَلَا ذَاتُ يَدِي، ذَكَرْتَهُ أَوْ نَسِيتُهُ).

واژه «وهن» به معنای ضعف و سستی است، خواه در جسم باشد، یا در اراده و ایمان. اولی مانند سخن زکریا علیه السلام به پیشگاه خداست؛ عرض کرد: «رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا»؛ «پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری

۱. بعضی میان «الزام» و «فرض» این فرق را گذاشته‌اند که اولی شامل مستحبات می‌شود و دومی فقط ناظر به واجبات است ولی قرینه‌ای بر آن وجود ندارد. این احتمال نیز داده شده که اولی اشاره به الزام‌های تکوینی باشد و دومی تشریحی و این معنا نیز محتمل است که مترادف یکدیگر باشند.

سرم را فرا گرفته است»^۱ و دومی مانند چیزی است که قرآن دربارهٔ پیروان راستین انبیاء می‌گوید: «وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛ «چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگیدند؛ آن‌ها هیچ‌گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و تن به تسلیم ندادند؛ و خداوند استقامت‌کنندگان را دوست دارد».^۲

واژه «لم تنله» از ماده «نیل» (بر وزن لیل) به گفتهٔ ارباب لغت به معنای رسیدن به مقصود و مطلوب است.

«مقدرة» از ماده «قدرت» به معنای توانایی، شایستگی، استعداد و مانند آن است. این واژه گاهی به ضم «دال» خوانده شده و گاهی به فتح و گاهی به کسر. بدیهی است که انسان در زندگی وظایف سنگینی در مقابل خداوند و خلق دارد، ولی گاهی توانایی انجام همهٔ آن‌ها را پیدا نمی‌کند و این جاست که درمانده می‌شود و راه چاره می‌جوید. بهترین راه این است که دست به دعا بردارد و از خدا توان و قدرت و توفیق انجام آن را بطلبد.

از پیام‌هایی که این جمله از دعای امام علیه السلام دارد این است که انسان اگر از انجام وظایف الهی و مردمی‌اش ناتوان شد نباید خود را از آن معاف بداند، بلکه باید تلاش و کوشش کند و از خدا توفیق بطلبد که به هر اندازه توان دارد آن‌ها را انجام دهد. نکتهٔ دیگر این که امام علیه السلام تمام اسباب ناتوانی را در این عبارت خود بیان فرموده است: ضعف بدنی، ناتوانی روحی، عدم وجود اسباب، کمبود مالی و مانند آن. در واقع عذر خود را در پیشگاه خدا بیان می‌کند که بر اثر این کمبودها نتوانستم حق فرائض را ادا کنم، و توفیق ادای آن را از تو می‌طلبم.

۱. مریم، آیهٔ ۴.

۲. آل عمران، آیهٔ ۱۴۶.

در ادامه امام علیه السلام بر این تأکید دارد که اگر بعضی از فرائض را انجام نداده، بر اثر غفلت بوده، لذا دوباره از خداوند تقاضای عفو و گذشت و ادای آن‌ها را می‌کند: «پروردگارا! تمام این امور از چیزهایی بود که تو آن‌ها را درباره من برشمرده‌ای و من خود از آن‌ها غفلت کرده‌ام»؛ (هُوَ، يَا رَبِّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَأَعْفَلْتُهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي).

«بنابراین، (تقاضای منم کنم که) از عطای بزرگ خود و مواهب بسیاری که نزد توست، آن‌ها را از سوی من ادا کنی، زیرا تو گشاده دست و بزرگواری (و کسی مانند تو، از همه به این امر سزاوارتر است)»؛ (قَادَهُ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَكَثِيرِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ).

واژه «جزیل» از ماده «جزل» (بر وزن عزل) در اصل به معنای هیزم خشک و عطای فراوان آمده و به زمین پرسنگلاخ نیز گفته شده است، سپس به هر چیزی که فراوان باشد «جزیل» گفته می‌شود.

پیام دیگری که این سخن دارد این است که ممکن است ما بسیاری از تقصیرات خود را فراموش کنیم، ولی خداوند هرگز آن‌ها را فراموش نمی‌کند؛ همان‌گونه که در قرآن مجید درباره گروهی از کافران آمده است: «يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ»؛ «روز قیامت، خداوند همه آن‌ها را برمی‌انگیزد و از اعمالی که انجام دادند باخبر می‌سازد، اعمالی که خداوند حساب آن را نگه داشته، ولی آن‌ها فراموشش کردند»^۱.

و در ادامه این سخن عرضه می‌دارد: «و چنان کن که چیزی (از آن فرائض) برعهده من نماند که در روزی که تو را ملاقات می‌کنم (روز قیامت) با گرفتن حسناتم یا افزودن بر گناهانم آن‌ها را تقاص کنی»؛ (حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي، أَوْ تُضَاعَفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ الْاَلْقَاءِ يَا رَبِّ).

واژه «تقاص» در اصل از ماده «قَص» می‌باشد که بعضی از ارباب لغت، مانند فیروزآبادی در قاموس آن را به معنای «قطع» گرفته‌اند، لذا به قیچی «مَقَص» گفته می‌شود و بعضی دیگر آن را به معنای دنباله چیزی را گرفتن و جستجو نمودن دانسته‌اند؛ به هر حال هنگامی که به باب «مفاعله» می‌رود به این معناست که کسی چیزی را از دیگری طلبکار باشد و به مقدار طلبش از مال او داده شود یا بردارد. از این سخن به خوبی روشن می‌شود که انسان در روز قیامت اگر کارهای خلافی، به ویژه درباره حقوق مردم دارد باید جبران کند و این جبران به دو روش خواهد بود: یا از حسنات او کم می‌شود و به نامه طلب‌کارش منتقل می‌گردد و یا اگر حسنات کافی برای این جبران ندارد، از سیئات و گناهان طلب‌کار بر می‌دارند و به نامه اعمال او می‌افزایند.

این معنا در روایات معصومین دیگر (علیهم‌السلام) نیز آمده است، از جمله روایتی که مرحوم کلینی در کافی از امیرمؤمنان علی (علیه‌السلام) درباره ظلم ظالم نقل کرده، که در روز قیامت اگر حسناتی دارد از نامه اعمال او برداشته می‌شود و در نامه اعمال مظلوم ثبت می‌گردد و اگر حسناتی ندارد و مظلوم سیئاتی دارد، از آن سیئات برداشته می‌شود و در نامه اعمال ظالم ثبت می‌گردد.^۱ همچنین در روایتی درباره غیبت و مانند آن آمده است: «أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَرِيدَتْ عَلَى سَيِّئَاتِهِ».^۲



۱. کافی، ج ۸، ص ۱۰۶.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۳.

بخش چهارم

۸ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، وَارْزُقْنِي الرِّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِأَجْرَتِي حَتَّى
أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي، وَحَتَّى يَكُونَ الْعَالِبُ عَلَيَّ الزُّهْدَ فِي دُنْيَايَ،
وَحَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا، وَأَمِّنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَخَوْفًا، وَهَبْ لِي
نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، وَأَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَسْتَضِيءُ بِهِ مِنْ
الشُّكِّ وَالشُّبُهَاتِ.**

ترجمه

۸. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و به من شوق و رغبت در عمل برای تو برای آخرت قرار ده تا صدق و صفای آن عمل را درون قلبم احساس کنم، و چنان باشد که روح زهد در دنیايم بر من غلبه کند و اعمالم چنان خالص باشد که حسنات را از روی شوق (و عشق به تو) به جا آورم و از بدی‌ها و گناهان از خوف و قهر تو در امان باشم و نورانی‌تی به من بده تا با آن بتوانم در میان مردم گام بردارم و بتوانم در تاریکی‌ها به وسیله آن هدایت شوم و در پرتو آن از شک و شبهات رهایی یابم.

شرح و تفسیر

اعمالی که صدق و صفای آن در قلب ظاهر می‌شود

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا درخواست‌های مهم دیگری را مطرح می‌کند، نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و به من شوق و رغبت در عمل برای تو برای آخرت قرار ده تا صدق و صفای آن عمل را

درون قلبم احساس کنم»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي الرَّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَكَ لِآخِرَتِي حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي).^۱

در اطاعت خداوند، مهم این است که از روی شوق و رغبت و هدف سرای آخرت باشد. بسیاری کسانی که خداوند را اطاعت می‌کنند، ولی هدفشان گشایش دنیای آن‌ها و روزی فراوان و یا رسیدن به مقاصد دنیوی دیگر است. البته این اعمال چنانچه با قصد قربت انجام شود، صحیح و مطلوب است، اما چون هدف نهایی رسیدن به دنیاست، کم‌ارزش می‌باشد.

در قرآن مجید می‌خوانیم: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَزْنِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الدُّنْيَا نُوتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»؛ «کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او فزونی می‌بخشیم (و بر محصولش می‌افزاییم)؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، بهره‌ای از آن به او می‌دهیم اما در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد».^۲

البته این درباره‌ی کسانی است که فقط هدف‌های دنیایی داشته و هیچ‌گونه هدف و برنامه‌ای برای آخرت نداشته باشند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام عابدان و اطاعت‌کنندگان را به سه گروه تقسیم می‌کند: «إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ قَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبْدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ وَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ؛ عبادت‌کنندگان سه گروه‌اند: گروهی خداوند متعال را به دلیل ترس از عذاب (دوزخ) می‌پرستند، این عبادت بردگان است. گروهی خداوند متعال را برای به دست آوردن ثواب (در دنیا و آخرت) پرستش می‌کنند،

۱. «ل» در «لک» و «لآخرتی» هر دو متعلق به عمل است. با این تفاوت که «ل» اول تعلق به «عمل مطلق» دارد، «ل»

دوم به عمل مقید برای خدا.

۲. شوری، آیه ۲۰.

این عبادت اجیران است، و گروهی خداوند را تنها به خاطر عشق به او پرستش می‌کنند، این عبادت آزادگان است و برترین عبادت محسوب می‌شود.^۱

نکته مهمی در این جاست و آن این‌که در مسأله «خلوص نیت»، افراد را به سه گروه تقسیم کرده‌اند: گروهی انگیزه عملشان تنها خداست و این برترین مراتب خلوص است. گروهی قصدشان خداست، اما در کنار آن، حل مشکلات دنیا را نیز از خدا می‌خواهند، مانند این‌که به جهاد می‌رود برای اعزاز دین اسلام، اما تمایل هم دارد که از غنائم بهره‌مند شود. این‌گونه عبادت نیز باطل نیست. و گروه سوم، هم نیت الهی دارند و هم دنیایی، ولی به این صورت که هر کدام نباشد، دیگری به تنهایی مؤثر نیست، و به تعبیر دیگر: از قبیل «توارد سبب بر مسبب واحد» است. این‌گونه نیت با اخلاص سازگار نیست و چنین عبادتی باطل است و بعضی از آیات قرآن که این دسته را از ثواب آخرت بی‌بهره می‌شمرد اشاره به همین است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِامْرِئٍ مَّا نَوَىٰ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهَجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِامْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا أَوْ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا فَهَجْرَتُهُ إِلَىٰ مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ؛ ارزش اعمال انسان، تنها برابر نیت و انگیزه اوست و سهم هر کس، تنها مطابق نیتی است که دارد. کسی که هجرتش برای خدا و پیغمبر باشد هجرت او به سوی خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است و کسی که هجرتش برای زنی باشد که می‌خواهد با او ازدواج کند و یا چیزی از درآمد دنیا نصیبش شود، هجرتش به سوی همان چیز است».^۲

قابل توجه این‌که از کلام امام علیه السلام استفاده می‌شود که عبادات خالصانه آثار

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۴، ح ۵.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۱، ح ۳۵.

نورانی اش را در قلب انسان می‌گذارد و با انجام آن انسان آرامش معنوی خاصی در قلب خود احساس می‌کند.

سپس می‌افزاید: «و چنان باشد که روح زهد در دنیایم بر من غلبه کند»؛ (وَحْتَىٰ يَكُونَ الْغَالِبَ عَلَيَّ الزُّهْدَ فِي دُنْيَايَ).

واژه «زهد» در اصل به معنای بی‌اعتنا و بی‌رغبت بودن نسبت به چیزی است و هنگامی که این واژه در متون شرعی به کار می‌رود، اشاره به بی‌اعتنایی به دنیا و اعراض از زرق و برق آن است و از این تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که اعمال خالصانه، انسان را نسبت به دنیا و زرق و برق آن بی‌اعتنا می‌سازد و میل او را به سرای آخرت و نعمت‌هایش روز به روز بیشتر می‌کند و غلبه این حالت بر انسان سبب می‌شود که از وسوسه‌های شیطان دور بماند و آلودگی به انواع گناهان را کم کند، زیرا بر اساس روایت معروف، حب دنیا سرچشمه انواع گناهان است (حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ)^۱.

امیرمؤمنان علی علیه السلام - براساس نقل نهج البلاغه - زهد را به معنای وسیع‌تری تفسیر کرده، می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ؛ الزَّهَادَةُ قِصْرُ الْأَمَلِ، وَالشُّكْرُ عِنْدَ النَّعْمِ، وَالتَّوَرُّعُ عِنْدَ الْمَحَارِمِ؛ ای مردم! زهد همان کوتاهی آرزوها، و شکر و سپاس در برابر نعمت‌ها، و پارسایی در مقابل گناهان است»^۲.

و در تعبیر پرمعنای دیگری می‌فرماید: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ» وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ؛ تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است: خداوند سبحان می‌فرماید: «تا برای گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید»؛ بنابراین آن کس که برای گذشته تأسف

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۱.

نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دل‌بستگی ندارد، هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است».^۱

سپس امام علیه السلام به سومین اثر عبادت‌های خالصانه اشاره می‌فرماید: «و اعمالم چنان خالص باشد که حسنات را از روی شوق (و عشق به تو) به جا آورم و از سیئات و گناهان از خوف و قهر تو در امان باشم»؛ «وَحَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا، وَآمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَخَوْفًا».

واژه «فَرَقَ» (بر وزن شفق) به معنای شدت خوف و ترس است و به گفته راغب در مفردات، این ماده در اصل به معنای جدایی و پراکندگی است (مانند آنچه در آیه «فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا»^۲ آمده است)، و از آن‌جا که در حال ترس شدید، نوعی پراکندگی در قلب انسان پیدا می‌شود به آن «فَرَقَ» گفته شده است.

قرآن درباره منافقین می‌گوید: «وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لِمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ»؛ «آن‌ها به خدا سوگند یاد می‌کنند که از شما هستند، در حالی که از شما نیستند؛ ولی آن‌ها گروهی هستند که می‌ترسند (و از ترس افشای اسرارشان دروغ می‌گویند)».^۳

به هر حال، اعمال خالصانه این بازتاب را در انسان دارد که انگیزه او در اطاعت پروردگار، شوق و عشق به اوست و در ترک سیئات، ترس و خوف از او، و انگیزه‌های مادی و اهداف دنیوی در قلب او راه ندارد.

سپس امام علیه السلام در آخرین تقاضای خود در این بخش از دعا عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) نورانی‌تی به من بده تا با آن بتوانم در میان مردم گام بردارم و بتوانم در تاریکی‌ها به وسیله آن هدایت شوم و در پرتو آن از شک و شبهات رهایی یابم»؛

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

۲. مرسلات، آیه ۴.

۳. توبه، آیه ۵۶.

(وَهَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، وَأَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشَّكِّ وَالشُّبُهَاتِ).

این همان چیزی است که در قرآن مجید بارها به آن اشاره شده است؛ در یک جایی می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَتَّئِلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا»؛ «آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم، [کافر بود و ایمان آورد] و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی هاست و از آن خارج نمی شود؟!»^۱.

و در جایی دیگر می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره ای دو چندان از رحمتش به شما بدهد و برای شما نوری قرار دهد که با آن در میان مردم و در مسیر زندگی خود راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند آمرزنده و مهربان است»^۲.

جمله «أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» اشاره به این است که در میان مردم، افراد صالح و ناصالح وجود دارند، اگر انسان آن‌ها را درست شناسد و در چنگال ناصالحان گرفتار شود، سرنوشتی تاریک خواهد داشت، ولی اگر نور الهی شامل حال انسان شود و دوست را از دشمن و دشمن را از دوست بشناسد، هرگز گرفتار نمی شود.

مراد از «نور» در این جمله از دعا و در آیات فوق، همان نور علم است که سبب می شود انسان حق را از باطل و محق را از مبطل بشناسد.

در روایات اسلامی نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ

۱. انعام، آیه ۱۲۲.

۲. حدید، آیه ۲۸.

الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ؛ از هوشیاری مؤمن بپرهیزید، زیرا او با نور خداوند (واقعیت‌ها را) می‌بیند.^۱

جمله «وَأَهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ» (به وسیله این نور در میان امواج تاریکی‌ها راه خود را پیدا کنم و هدایت شوم) و همچنین جمله «وَأَسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَالشُّبُهَاتِ» (به وسیله این نور از شک و شبهه‌های یابم) تأکیدی است بر آنچه در بالا گفته شد.

تفاوت «شک» با «شبهه» ممکن است این باشد که شک معمولاً مایه تحیر و سرگردانی می‌شود، ولی شبهه ممکن است انسان را با خود همراه ساخته و گمراه کند.

به همین دلیل امیرمؤمنان علی عليه السلام در خطبه ۳۸ نهج البلاغه می‌فرماید: «وَأَنَّ مَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَاؤُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَىٰ وَأَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدَعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمُ الْعَمَىٰ؛ شبهه، تنها از این جهت شبهه نامیده شده که شباهتی به حق دارد (هر چند در واقع باطل است)، اما دوستان خدا در برابر شبهات نور و چراغ راهشان یقین است و راهنماییشان سمت و مسیر هدایت، و اما دشمنان خدا، دعوت‌کننده آنان در شبهات همان ضلالت است و راهنمای آن‌ها کوردلی».

□ ■ □

بخش پنجم

۹. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ، وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى أَجِدَ لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَكَأَبَةَ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ.
۱۰. اللَّهُمَّ قَدْ تَعَلَّمْتُ مَا يُصْلِحُنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي فَكُنْ بِحَوَائِجِي حَفِيًّا.

ترجمه

۹. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، و ترس و اندوه از تهدیدهای عقاب آخرت و شوق ثواب و عده داده شده در قیامت را به من روزی کن تا لذت آنچه تو را برای آن می‌خوانم درک کنم و غم و اندوه مجازاتی را که به تو از آن پناه می‌برم، دریابم.
۱۰. خداوندا! تو از آنچه مایهٔ صلاح من در امر دنیا و آخرتم می‌باشد آگاهی، بنابراین نسبت به حوائج من لطف و مهربانی کن (و صلاح دنیا و آخرت من را در اختیارم بگذار).

شرح و تفسیر

لذت و عدهٔ ثواب و اندوه و عدهٔ مجازات

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا چند چیز از خداوند تقاضا می‌کند؛ نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و ترس و اندوه از تهدیدهای عقاب آخرت و شوق ثواب و عده داده شده در قیامت را به من روزی کن تا لذت آنچه تو را برای آن می‌خوانم درک کنم و غم و اندوه مجازاتی را که از آن به تو پناه می‌برم، دریابم.» (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ وَشَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى أَجِدَ لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَكَأَبَةَ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ).

واژه «غَم» در اصل به معنای پوشاندن است و به ابر «عَمَام» گفته شده چون آفتاب را می پوشاند و به حزن و اندوه «غَم» گفته شده چون حالت سرور و شادمانی را در قلب انسان می پوشاند.

«وَعِيد» به معنای تهدید و عقاب و عذاب است. مصدر این واژه اگر «وَعَد» باشد به معنای وعده های خوب است و اگر «وَعِيد» باشد به معنای وعده های شر. واژه «كَآبَةٌ» و «كَآبَةٌ» معنای مصدری دارد، یعنی حزن و اندوه شدید و بعضی از ارباب لغت آن را به معنای ناراحتی های درونی حاصل از غم و اندوه تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند: اشاره به غم و اندوهی است که آثارش در چهره انسان نمایان شود. البته این معانی به یکدیگر نزدیک اند، هرچند در ظاهر تفاوت هایی دارند. روشن است که وقتی خوف و اندوه عذاب الهی در آخرت و شوق ثواب های موعودش در انسان عمیق شود، لذات دعاها را درک می کند و آثار اندوه از آنچه از آن به خدا پناه برده در وی ظاهر می شود، تا آن جا که گویی آتش دوزخ را با چشم می بیند و نعمت های بی شمار بهشتی را مشاهده می کند.

همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه متقین می فرماید: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛ پرهیزکاران واقعی به کسانی می مانند که بهشت را با چشم خود دیده و در آن متنعم اند، و همچون کسانی که آتش دوزخ را مشاهده کرده و در آن معذب اند». این یک نوع مکاشفه باطنی است که بر اثر شوق بهشت و خوف از دوزخ در انسان پیدا می شود.

شاهد این سخن، حدیث معروفی است درباره جوان با ایمانی در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله، که در کتاب های شریف کافی و بحار الانوار نقل شده است و آن این که:

جوان عجیب

امام صادق علیه السلام فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نماز صبح، چشمش به جوانی

افتاد که بسیار خواب‌آلود بود و اندامش نحیف و لاغر به نظر می‌رسید، و چشمانش فرو رفته بود؛ او را با نام صدا زد و فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَان؟» حالت چگونه است؟». عرض کرد: «أَصْبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مُوقِنًا؛ صبح کردم ای رسول خدا ﷺ در حالی که به مقام یقین رسیده‌ام». رسول خدا ﷺ از این پاسخ صریح او متعجب شد و فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟» هر یقینی نشانه‌اش روشن دارد، نشانه روشن یقین تو چیست؟» عرض کرد: ای رسول خدا! نشانه آن این است که مرا در اندوهی عمیق فروبرده و به شب‌زنده‌داری و روزه گرفتن روزها واداشته است و روح من به دنیا و آنچه در آن است بی‌اعتناست ...

سپس افزود: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِئُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي؛ گویی من اهل بهشت را می‌بینم که در آغوش بهشت متنعم‌اند و با گفت‌وگوهای دوستانه بر تخت‌ها تکیه زده‌اند، و گویی اهل دوزخ را می‌بینم که در آن معذب‌اند و فریاد می‌کشند و گویی الآن، صدای شعله‌های آتش در گوش من می‌پیچد». پیامبر اکرم ﷺ به یارانش فرمود: «هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این بنده‌ای است که خداوند قلب او را با نور ایمان روشن ساخته است». سپس فرمود: این حالت را حفظ کن، جوان عرضه داشت: در حق من دعا کن که خداوند شهادت در رکاب شما را برای من فراهم سازد! پیامبر ﷺ در حق او دعا کرد و طولی نکشید که در یکی از غزوات، همراه آن حضرت شرکت کرد. در آن غزوه ده نفر شهید شدند که دهمین آن‌ها این جوان بود.^۱

سپس امام علیؑ در قسمت آخر این بخش از دعا این تقاضا را از خداوند

۱. این حدیث را مرحوم کلینی در باب حقیقة الایمان (کافی، ج ۲، ص ۵۲، ح ۲) آورده است. مرحوم علامه مجلسی نیز در بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۷۴ از کتاب «محاسن»، این حدیث را نقل کرده است.

می‌کند: «خداوندا! تو می‌دانی آنچه را که مایه صلاح من در امر دنیا و آخرت من می‌باشد، بنابراین نسبت به حوائج من لطف و مهربانی کن (و صلاح دنیا و آخرت من را در اختیارم بگذار)»؛ (اللَّهُمَّ قَدْ تَعَلَّمُ مَا يُصْلِحُنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَأَخْرَتِي فَكُنْ بِحَوَائِجِي حَفِيًّا).

واژه «دُنیا» مؤنث «ادنی» به معنای نزدیک‌تر و پست‌تر است و از ماده «دُنُو» (بر وزن غلو) به معنای نزدیکی گرفته شده و این عالم را از این جهت دنیا می‌گویند که از عالم آخرت به ما نزدیک‌تر و از نظر ارزش پست‌تر است.

لذا در حدیثی که مرحوم صدوق در *علل الشرایع* آورده، از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «أِنَّمَا سُمِّيَتِ الدُّنْيَا دُنْيَا لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَسُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً لِأَنَّ فِيهَا الْجَزَاءَ وَالْثَوَابَ؛ دنیا، دنیا نامیده شده برای این که ارزش آن از همه چیز کمتر است و آخرت، آخرت نامیده شده به این سبب که جزاء و ثواب (پرازش) در آن جاست»^۱.

واژه «حَفِيًّا» به سه معنا آمده است: گاهی به معنای عالم، همان‌گونه که در این آیه شریفه آمده است: «يَسْأَلُونَكَ كَاتِبًا حَفِيًّا عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمْتُهَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ «از تو (درباره زمان وقوع آخرت) سؤال می‌کنند، چنان که گویی تو از زمان آن با خبری. بگو: «علمش تنها نزد خداست»»^۲.

گاهی به معنای اصرار در مطالبه و سؤال آمده است، مانند: «إِنْ يَسْأَلُكُمُوهَا فَيُخْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَيُخْرِجْ أَضْعَانَكُمْ»؛ «هرگاه (خداوند) اموال شما را طلب کند و بر آن تأکید نماید، بخل می‌ورزید؛ و کینه و خشم شما را آشکار می‌سازد»^۳.

و گاهی به معنای مهربان و پرمحبت آمده است: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي

۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲.

۲. *اعراف*، آیه ۱۸۷.

۳. *محمد*، آیه ۳۷.

حَفِيًّا»؛ «(ابراهیم به عمویش آزر گفت:) من به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌طلبم؛ چرا که او همواره نسبت به من مهربان بوده است».^۱

در این دعا (دعای مورد بحث امام عَلَيْهِ السَّلَامُ) به معنای مهربان است، زیرا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ عرضه می‌دارد: تو همیشه نسبت به حوائج من مهربان و پرمحبت بودی، لذا از تو می‌خواهم آنچه مایه صلاح دنیا و آخرت من است برای من فراهم سازی.

در ضمن از کلام امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به خوبی استفاده می‌شود که انسان، هم باید در فکر اصلاح دنیا باشد و هم در فکر اصلاح آخرت، زیرا دنیا مقدمه آخرت است، لذا در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده، می‌خوانیم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِأَخْرَتِهِ وَلَا أَخْرَتَهُ لِدُنْيَاهُ؛ کسی که دنیا را به خاطر آخرت ترک کند از ما نیست، همچنین کسی که آخرت را برای حفظ دنیایش ترک نماید».^۲

این حدیث در تحف العقول به صورت جامع‌تری از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است، فرمود: «اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهِي مِنَ الْحَلَالِ وَمَا لَا يَتَلَمَّ الْمَرْوَةَ وَمَا لَا سَرْفَ فِيهِ وَاسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ فَإِنَّهُ رُويَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهُ؛ برای نفس خودتان بهره‌ای از دنیا قرار دهید، این‌گونه که آنچه از حلال دنیا تمایل دارد و مروت و شخصیت را برهم نمی‌زند و در آن اسراف نیست به او بدهید و از این طریق برای انجام امور دینی کمک بطلبید زیرا (از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) روایت شده است: از ما نیست کسی که دنیا را به خاطر دینش ترک گوید و یا دینش را به خاطر دنیایش».^۳



۱. مریم، آیه ۴۷.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶.

۳. تحف العقول، ص ۴۱۰.

بخش ششم

۱۱) اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي الشُّكْرِ
لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ وَالصِّحَّةِ وَالسَّقَمِ، حَتَّى أُنْعَرَافَ مِنْ
نَفْسِي رَوْحَ الرِّضَا وَطُمَأْنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي
حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَالرِّضَا وَالسُّخْطِ وَالصَّرِّ وَالنَّفْعِ.

ترجمه

۱۱. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و اگر من در برابر نعمت‌هایت در حال آسایش و سختی و تندرستی و بیماری، در شکرگزاری کوتاهی کرده‌ام، روح حق‌شناسی به من عطا کن تا در برابر همه این‌ها شاکر باشم (زیرا همه از ناحیه توست و همه دارای مصلحتی است). (خداوندا!) چنان کن که من راحتی رضا و تسلیم و آرامش نفس را در برابر آنچه درباره تو بر من لازم است، درون خود بیابم، خواه در حال خوف باشد یا امن، در حال خشنودی باشد یا خشم، و در زیان باشد یا سود.

شرح و تفسیر

روح حق‌شناسی عطا کن

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا تقاضای مهم دیگری از پیشگاه خداوند می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و اگر من در برابر نعمت‌هایت در حال آسایش و سختی و تندرستی و بیماری، در شکرگزاری کوتاهی کرده‌ام، روح حق‌شناسی به من عطا کن تا در برابر همه این‌ها شاکر باشم

(زیرا همه از ناحیه توست و همه دارای مصلحتی است)؛ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَالْعُسْرِ وَالصَّحَّةِ وَالسَّقَمِ».

واژه «حق» به معنای واقعیته است که قابل انکار نیست و این واژه، هم بر خداوند اطلاق می شود، هم بر دستورات او و هم بر مسائلی که دارای واقعیت است. و در این جا به معنای روح حق شناسی است.

واژه «سَقَم» (و «سَقَم» و «سُقَم») مصدر و به معنای بیماری یا طول بیماری است و بعضی گفته اند که این واژه به معنای بیماری های بدن انسان است و «مرض» اعم از بیماری های جسمی یا روحی و معنوی است، مانند بیماری نفاق که قرآن (بقره، آیه ۱۰) از آن به عنوان «مرض» یاد کرده است.

بسیارند کسانی که هنگام روی آوردن نعمت ها، شکر و سپاس حق می گویند و هنگام سلب نعمت ها، زبان شان از شکر بازمی ایستد یا هنگام سلامتی شاگرد و هنگام بیماری اگر معترض نباشند، حداقل ساکت هستند.

امام علیه السلام کاری کند که او همه آن ها را نعمت خدا بداند و در برابر همه شکرگزاری کند و اگر تا به حال در این زمینه کوتاهی کرده، او را ببخشد.

این معنا در دعای پانزدهم صحیفه صریح تر بیان شده است: امام علیه السلام عرضه می دارد: من نمی دانم کدام یک از این دو نعمت، صحت و سلامتی و بیماری و مرض برای من اولی است تا نخست شکر آن را به جا آورم.

می دانیم که بیماری ها و گرفتاری ها، گاهی امتحان الهی برای ترفیع درجات است و گاهی کفاره گناهان و گاهی برای برانگیختن حس شکرگزاری در انسان، که همه این ها از نعمت های خداست. بنابراین اگر در شکر این ها کوتاهی کند، باید در پیشگاه خدا عذرخواهی نماید تا روح حق شناسی را در هر حال در خود زنده بدارد.

در قرآن مجید نیز خداوند به صبر کنندگان در برابر ناامنی‌ها، گرسنگی، آفات کشاورزی، از دست دادن سرمایه‌ها و دوستان و عزیزان بشارت می‌دهد و درود و رحمت بر آن‌ها می‌فرستد و این‌ها نشان می‌دهد که این حوادث دردناک در برابر صبر انسان به نعمت‌هایی تبدیل می‌شود.^۱

سپس امام علیه السلام به نتیجه این حالت (حالت حق‌شناسی در همه حال) اشاره کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! چنان کن که من راحتی رضا و تسلیم و آرامش نفس را در برابر آنچه درباره تو بر من لازم است، درون خود بیابم، خواه در حال خوف باشد یا امن، در حال خشنودی باشد یا خشم، و در زیان باشد یا سود»؛
(حَتَّىٰ أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رُوحَ الرِّضَا وَطُمَأْنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيمَا يَحْدُثُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَالرِّضَا وَالسُّخْطِ وَالضَّرِّ وَالنَّفْعِ).

واژه «رُوح» به معنای هرگونه چیزی است که مایه راحتی است و به تمام اموری که انسان را از ناملایمات رهایی می‌بخشد گفته می‌شود، ولی «رُوح» (بر وزن کوه) به معنای چیزی است که بدن به وسیله آن زنده است و هنگامی که از بدن بیرون رود، بدن می‌میرد.

واژه «طُمَأْنِينَةَ» از ماده «طَمَنَ» به معنای آرامش است و طُمَأْنِينَةُ نفس یعنی آرامش خاطر.

واژه «سُخْط» و «سَخَط» - همان‌گونه که در شرح دعای بیست و یکم گفته شد - هر دو به یک معناست و به گفته راغب در مفردات، به معنای غضب و خشم شدید است.

امام علیه السلام در این بخش از دعا نتیجه حق‌شناسی در برابر حوادث خوب و بد، و مفید و زیان‌بخش را چنین بیان می‌کند که خداوندا! چنان حالتی به من بده که

۱. بقره، آیات ۱۵۵-۱۵۷.

در برابر حالات مختلف ترس و امنیت، خشنودی و غضب، زیان و منفعت و همه این‌ها راضی و تسلیم و دارای آرامش خاطر باشد.

این‌گونه تسلیم سبب می‌شود که انسان همیشه و در هر حال، شکرگزار خدا باشد و هرگز زبان به شکوه و شکایت نگشاید.

درباره رضا و تسلیم در برابر قضای الهی و اهمیت آن و این‌که از مقامات مهم عارفین است و بدون آن انسان نمی‌تواند نام مؤمن حقیقی بر خود بگذارد، در شرح دعای چهاردهم شرح گسترده‌ای داده شد.^۱



۱. به جلد سوم این کتاب، صفحه ۳۸۱ تا ۳۸۳ مراجعه شود.

بخش هفتم

۱۲ **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهٖ، وَاَرْزُقْنِيْ سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتّٰى لَا اَحْسَدَ اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلٰى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَحَتّٰى لَا اَرٰى نِعْمَةً مِنْ نِعَمِكَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِيْ دِيْنٍ اَوْ دُنْيَا اَوْ عَافِيَةٍ اَوْ تَقْوٰى اَوْ سَعَةٍ اَوْ رَحَاٍ اِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِيْ اَفْضَلَ ذٰلِكَ بِكَ وَمِنْكَ وَحَدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ.**

ترجمه

۱۲. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و سینه و قلب مرا از حسد سالم بدار تا نسبت به هیچ کس از خلق تو برای چیزی از فضل و نعمت تو حسد نورزم و هیچ نعمتی از نعمت‌هایت را برای احدی از خلقت در دین و دنیا و عافیت و تقوا و گشایش و آسایش نبینم مگر این‌که برای خودم برتر از آن را به وسیله تو و از تو بخواهم، خداوندا! تو یگانه‌ای و همتایی نداری.

شرح و تفسیر

سلامت از حسد

امام علیؑ در این بخش از دعا تنها یک درخواست از خداوند دارد و آن سلامت از حسد و در مقابل آن، داشتن حالت غبطه نسبت به نعمت‌هایی است که نصیب دیگران شده است؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و سینه و قلب مرا از حسد سالم بدار تا نسبت به هیچ کس از خلق تو برای چیزی از فضل و نعمت تو حسد نورزم و هیچ نعمتی از نعمت‌هایت را برای احدی از خلقت در دین و دنیا و عافیت و تقوا و گشایش و آسایش نبینم مگر این‌که برای

خودم برتر از آن را به وسیله تو و از تو بخواهم، خداوندا! تو یگانه‌ای و همتایی نداری»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أُحْسِدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَحَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعْمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَحَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ).

منظور از سلامت صدر، سلامت قلب است که درون سینه قرار دارد و کانون احساسات می‌باشد و واژه «حسد» همان‌گونه که بزرگان علمای اخلاق تألیف کرده‌اند، آرزوی زوال نعمت از دیگری است و نقطه مقابل آن «غبطه» و «تنافس» است و آن این‌که چیزی همانند آن یا برتر از آن را از خدا برای خودش می‌طلبد بی‌آن‌که زوال نعمت را برای دیگری بخواهد.

و از آن‌جا که این دعا را امام علیه السلام هنگام شدت و دشواری امور قرائت می‌کرد و یکی از عوامل شدت، حسد است، از خداوند توفیق ترک آن را تقاضا کرده است.

درباره نکوهش حسد و گستردگی مفهوم آن و آیات و روایاتی که در ذم آن آمده است و تفاوت آن با «غبطه» و «تنافس» در شرح دعای هشتم (جلد سوم این کتاب، ص ۶۰ به بعد) شرح کافی و وافی داده‌ایم و از بررسی آن روشن می‌شود که این رذیله اخلاقی یکی از خطرناکترین رذایل است و می‌تواند سرچشمه انواع گناهان، دروغ و تهمت و اذیت و ایذاء و حتی گاهی سبب قتل شود، آن‌گونه که در داستان فرزندان آدم علیهم السلام هابیل و قابیل آمده است. بنابراین انسان باید بیشترین تلاش و کوشش را در زدودن آثار حسد از روح و جان خود انجام دهد، وگرنه هرگز روی سعادت را نخواهد دید.

و همان‌گونه که در آن‌جا اشاره کرده‌ایم، گاهی حسد سرچشمه کفر و بی‌ایمانی و اعتراض به حکمت خداوند در مورد بندگانش می‌شود و این

خطری فوق‌العاده عظیم است. در این جا با ذکر دو حدیث (اضافه بر آنچه در آن جا آورده‌ایم) این بحث را پایان می‌دهیم.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، می‌خوانیم: «آفَةُ الدِّينِ الْحَسَدُ وَالْعُجْبُ وَالْفَخْرُ؛ آسیب دین (از سه چیز است): حسد و خودبرتربینی و فخرفروشی».^۱

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همان کتاب می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي صَادٍ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي؛ (خداوند فرموده است:) شخص حسود، دشمن نعمت‌های من است (که به دیگران داده‌ام) و همچنین تقدیر و تقسیمی که بین بندگام کرده‌ام و کسی که این‌گونه باشد نه من از او هستم و نه او از من (هیچ‌گونه رابطه‌ای بین آن‌ها و خدا نیست)».^۲

قابل توجه این‌که «غبطه» و «تنافس» که نقطه مقابل حسد است، دو گونه می‌باشد: گاهی انسان شبیه همان نعمتی را که خدا به دیگری داده، تقاضا می‌کند و گاهی برتر از آن را. امام علیه السلام در این جا به حالت دوم اشاره کرده و برتر از آن را برای خود می‌طلبد.

این نکته نیز شایان دقت است که حسد گاهی بین افراد جامعه است و گاهی بین گروه‌ها؛ برای مثال: دو جناح یا دو گروه از جامعه نسبت به یکدیگر حسد می‌ورزند و هر کدام می‌خواهد افتخار و نعمت‌های دیگری را از بین ببرد و این بدترین نوع حسد است و شاید حدیث زیر اشاره به این باشد:

«دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ الْحَسَدُ وَالْبُغْضَاءُ وَهِيَ الْحَالِقَةُ لَا أَقُولُ حَالِقَةَ الشَّعْرِ وَلَكِنْ حَالِقَةَ الدِّينِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا تَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَنْ تُؤْمِنُوا

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۶، ح ۵.

۲. همان، ح ۶.

حَتَّى تَحَابُّوا؛ بیماری امت‌های پیشین در شما نفوذ کرده، از جمله حسد و عداوت و دشمنی که همه چیز را می‌تراشد، نمی‌گویم موی را از بدن می‌تراشد، بلکه می‌گویم دین را می‌زداید. سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست هرگز وارد بهشت نمی‌شوید مگر زمانی که ایمان بیاورید و هرگز ایمان نمی‌آورید مگر این‌که نسبت به یکدیگر محبت و دوستی داشته باشید (و حسد و عداوت را ترک کنید).^۱



۱. منیة المرید، ص ۳۲۴.

بخش هشتم

۱۳ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي التَّحْفُظَ مِنَ الْخَطَايَا، وَالِاخْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضَا وَالْغَضَبِ، حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِكَ، مُؤْتِرًا لِرِضَاكَ عَلَيَّ مَا سِوَاهُمَا فِي الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ، حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي، وَيَنَاسَ وَلِيِّي مِنْ مَيْلِي وَأَنْحِطَاطِ هَوَايَ.**

ترجمه

۱۳. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و محافظت از خطاها و مصون ماندن از لغزش‌ها را در امور مربوط به دنیا و آخرت و در حال رضا و غضب نصیبم فرما. (خدایا!) چنان کن که من در حالات رضا و غضب یکسان باشم و در هر دو حال به طاعت تو عمل کنم و رضای تو را بر غیر آن مقدم دارم، خواه دربارهٔ دوستان باشد یا دشمنان. (خداوندا! کاری کن آنچنان رضای تو را بر همه چیز مقدم دارم) که دشمنم از ظلم و جور من در حقیقت در امان باشد و دوستم از تمایل و جانب‌داری من نسبت به خودش. خداوندا! مرا از کسانی قرار ده که در حال وسعت و نعمت، تو را با اخلاص دعا می‌کنند، همانند دعای کسانی که هنگام اضطراب با اخلاص دعا می‌کنند، تو محمود و ستوده‌ای و صاحب مجد و عظمتی.

شرح و تفسیر

صیانت از لغزش‌ها

امام علیه السلام در بخش آخر این دعا به سراغ مطلبی می‌رود که محل ابتلاء همگان

است و آن لغزش‌ها و خطاهاست که از هر کسی ممکن است سر بزند و گاهی همین لغزش‌ها و خطاها سرچشمه گناهان بزرگ و حوادث دردناک می‌شود. عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و محافظت از خطاها و مصون ماندن از لغزش‌ها را در امور مربوط به دنیا و آخرت و در حال رضا و غضب نصیب فرما»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي التَّحْفُظَ مِنَ الْخَطَايَا، وَالْإِحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضَا وَالْغَضَبِ).

واژه «خطایا» جمع «خطا» به معنای کارهایی است که به امر خلافی منجر می‌شود.

و واژه «احتراس» از ماده «حرس» (بر وزن ترس) به معنای نگه داشتن و حفظ کردن و «حارس» به معنای نگهبان است و جمع آن «حَرَس» (بر وزن قفس) می‌باشد.

«زَلَّ» از ماده «زَلَّ» (بر وزن حَلَّ) در اصل به معنای لغزیدن پاهاست، سپس کنایه از هرگونه خطا و گمراه شدن که از بی‌توجهی سرچشمه می‌گیرد، آمده است.

منظور از دنیا و آخرت در عبارت بالا، امور مربوط به دنیا و آخرت است، زیرا لغزش‌ها گاهی در امور مادی است و گاهی در امور معنوی و امام عليه السلام از خداوند درخواست محفوظ ماندن از همه انواع لغزش را می‌کند، آن هم در همه حالات، چه حالت رضا باشد و چه خشم و غضب.

باید توجه داشت که «لغزش» به مواردی گفته می‌شود که انسان به عمد دنبال کاری نمی‌رود، ولی بی‌توجهی به اقدامات سرچشمه آن می‌شود و این یکی از مشکلات زندگی انسان است که بسیاری از بی‌توجهی‌ها سرچشمه لغزش‌ها می‌شود، به‌ویژه در حال غضب.

و «خطایا» کارهای خلافی است که انسان آگاهانه انجام می‌دهد.

کلام امام علیه السلام در واقع این پیام را دارد: علاوه بر این که به عمد دنبال کار خلاف نروید، مراقب باشید لغزش‌ها نیز که ناشی از بی‌توجهی‌هاست شما را به آن سمت و سو نبرد.

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که مؤمن چنان مراقب خویش است که کمتر گرفتار لغزش و زلل می‌شود؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف متقین که یکصد و ده صفت از اوصاف آن‌ها را برمی‌شمرد، می‌فرماید: «تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلُهُ قَلِيلاً زَلَلُهُ؛ او را می‌بینی که آرزویش کوتاه و لغزش‌هایش کم است».

منظور از لغزش در دنیا این است که انسان - برای مثال - دوست یا شغلی را بدون مطالعه انتخاب کند و به واسطه او گرفتار خسارت‌هایی شود و اگر لطف خداوند شامل حال انسان باشد از این لغزش‌ها مصون می‌شود. و منظور از لغزش در آخرت این است که انسان بر اثر بی‌توجهی گرفتار گناہانی شود.

سرچشمه لغزش‌ها

همان‌گونه که گفتیم، لغزش‌ها معمولاً از بی‌توجهی سرچشمه می‌گیرند و در روایات به اموری اشاره شده که منشأ لغزش می‌گردد و اگر پیش از انجام کارها دقت شود انسان از این لغزش‌ها مصون می‌ماند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «التَّثَبُّتُ فِي الْقَوْلِ يُؤْمِنُ الزَّلَلَ؛ هرگاه انسان با مطالعه سخن بگوید از لغزش محفوظ می‌ماند».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «الْفِكْرُ فِي الْأَمْرِ قَبْلَ مَلَابَسَتِهِ يُؤْمِنُ الزَّلَلَ؛ فکر کردن پیش از انجام کارها انسان را از لغزش‌ها بازمی‌دارد».^۲

۱. غرر الحکم، ص ۷۳.

۲. تصنیف غرر الحکم، ص ۵۸، ح ۵۸۸.

در حدیث دیگری از همان امام همام می‌خوانیم: «مَعَ الْعَجَلِ يَكْثُرُ الزَّلَلُ؛ عجله و شتابزدگی سبب فزونی لغزش‌ها می‌شود».^۱

و باز هم در حدیثی از آن امام بزرگوار آمده است که فرمود: «إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يَكْثُرُ الزَّلَلُ وَيُورِثُ الْمَلَلَ؛ از سخن گفتن بسیار بپرهیز، زیرا سبب لغزش فراوان می‌شود و نتیجه آن ملالت است».^۲

سپس امام سجاد علیه السلام در یک نتیجه‌گیری مثبت عرضه می‌دارد: «خدایا! چنان کن که من در حالات رضا و غضب یکسان باشم و در هر دو حال به طاعت تو عمل کنم و رضای تو را بر غیر آن مقدم دارم، خواه درباره دوستان باشد یا دشمنان»؛ «حَتَّىٰ أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِكَ، مُؤَثِّرًا لِرِضَاكَ عَلَىٰ مَا سِوَاهُمَا فِي الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَعْدَاءِ».^۳

قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید. دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند. عدالت پیشه کنید، که به پرهیزکاری نزدیک‌تر است، و از نافرمانی خدا بپرهیزید، که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است».^۴

آری، مؤمنان حقیقی کسانی هستند که حقوق دوستان و دشمنان را به یک چشم بنگرند و در مورد همه عدالت را رعایت کنند.

قرآن حتی از این فراتر می‌رود و می‌گوید: اگر جایی رعایت حق به ضرر شما

۱. همان، ص ۲۶۷، ح ۵۷۸۰.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. مرجع ضمیر تشبیه «هما» در عبارت بالا کاملاً روشن نیست و اگر ضمیر مفرد باشد معنای جمله واضح‌تر می‌شود و آن این‌که رضای خدا را بر غیر رضای خدا مقدم بدارد در مورد دوستان و دشمنان.

۴. مائده، آیه ۸.

باشد از آن غفلت نکنید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره و همیشه قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید، اگرچه به زیان شما، یا پدر و مادر و نزدیکانتان باشد!»^۱

سپس امام علیه السلام برای تأکید مطلبی که در جمله قبل آمده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! کاری کن آنچنان رضای تو را بر همه چیز مقدم دارم) که دشمنم از ظلم و جور من در حقش در امان باشد و دوستم از تمایل و جانب‌داری من نسبت به خودش»؛ (حَتَّىٰ يَأْمَنَ عَدُوِّي مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي، وَيَأْسَ وَلِيِّي مِنْ مَيْلِي وَانْحِطَاطِ هَوَايَ).

واژه «انحطاط» از ماده «حط» (بر وزن خط) در اصل به معنای پایین آوردن چیزی است، مانند این که باری را از پشت حیوان بر زمین بگذاریم؛ سپس درباره هرگونه پایین آوردن به کار رفته و «انحطاط هوای» در این جا به معنای تمایل به چیزی پیدا کردن است.

به هر حال، این نهایت رعایت عدالت است که انسان دوست و دشمن را با یک چشم بنگرد و چنان رفتار کند که دشمنش نسبت به قضاوت و داوری او کاملاً احساس امنیت داشته باشد و دوستش نیز بداند که او هرگز گامی برخلاف حق بر نخواهد داشت.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: امیرمؤمنان به عمر بن خطاب چنین فرمود: «ثَلَاثٌ إِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَعَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَتَكَ مَا سِوَاهُنَّ وَإِنْ تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ قَالَ وَمَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَالْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ وَالْقَسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ لِعَمْرِي لَقَدْ أَوْجَزْتَ وَأَبْلَغْتَ؛ سه چیز است که اگر آن‌ها را حفظ کنید و به آن‌ها

۱. نساء، آیه ۱۳۵.

عمل نمایید تو را از غیر آن بی‌نیاز می‌سازد و اگر آن را ترک کنید چیزی غیر از آن به تو سودی نمی‌بخشد. عمر گفت: ای ابوالحسن! آن سه چیز چیست؟ امام علیه السلام فرمود: اجرای حد درباره نزدیکان و دیگران (به‌طور یکسان) و حکم بر طبق کتاب خدا در حالت خشنودی و غضب، و تقسیم عادلانه میان سفید و سیاه. عمر گفت: به جانم سوگند که مختصر گفתי و حق مطلب را ادا کردی.^۱

آخرین چیزی که امام علیه السلام در این دعا از خدا می‌خواهد، مطلب مهمی است، عرضه می‌دارد: «خداوندا! مرا از کسانی قرار ده که در حال وسعت و نعمت، تو را با اخلاص دعا می‌کنند، همانند دعای کسانی که هنگام اضطرار با اخلاص دعا می‌کنند»؛ (وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصًا فِي الرَّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ).

کسانی که گرفتار مصیبت سختی می‌شوند، معمولاً رو به درگاه خداوند می‌آورند و از روی اخلاص او را می‌خوانند و دعا می‌کنند، همان‌گونه که قرآن مجید در آیه ۶۵ سوره عنکبوت می‌فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که سوار بر کشتی می‌شوند (و در وسط دریا گرفتار طوفان‌های سخت می‌گردند)، خدا را با اخلاص می‌خوانند و غیر او را فراموش می‌کنند؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می‌شوند».

این‌گونه دعاها ارزش چندانی ندارد، زیرا موحد و مشرک، و مطیع و گنهگار به‌طور طبیعی در این‌گونه موارد رو به سوی درگاه خدا می‌آورند. مهم این است که انسان در حال وسعت و نعمت که گرفتار بلایی نشده رو به درگاه خدا بیاورد و با همان اخلاص خدا را بخواند، که مطابق روایات، این امر باعث می‌شود در حال بلا و اضطرار دعای او به اجابت برسد.

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۷، ح ۷.

مرحوم کلینی در جلد دوم کتاب شریف کافی در «کتاب الدعاء» بابی به عنوان تقدم در دعا آورده است. روایات این باب همه ناظر بر این است که انسان باید در حال نعمت و وسعت به درگاه خدا روی آورد و دعا کند تا در حال بلا دعایش مستجاب شود؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ تَخَوَّفَ مِنْ بَلَاءٍ يُصِيبُهُ فَتَقَدَّمَ فِيهِ بِالْدُّعَاءِ لَمْ يَرِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ الْبَلَاءُ أَبَدًا؛ کسی که از نزول بلائی بیم داشته باشد و پیش از گرفتار شدن به درگاه خدا برود و دعا کند، هرگز خداوند او را گرفتار آن بلا نمی‌کند».^۱

و در حدیث دیگری در همان باب از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرمود: «الدُّعَاءُ بَعْدَ مَا يَنْزِلُ الْبَلَاءُ لَا يَنْتَفِعُ بِهِ؛ دعا کردن بعد از نزول بلا مفید نیست».^۲

و از این سخنان شریف معلوم می‌شود که یکی از شرایط استجاب دعا این است که انسان تنها در گرفتاری‌ها به درگاه خدا روی نیاورد، بلکه در همه حال متوجه او باشد. البته ممکن است لطف خداوند نیز در این صورت شامل حالشان شود و دعایشان مستجاب گردد، ولی این در واقع نوعی استثناست.

امیرمؤمنان علی علیه السلام به کسی که تقاضای موعظه از او کرد، فرمود: «لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْأَخْرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ ... يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ وَيَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ؛ إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا وَإِنْ نَالَهُ رَحَاءٌ أَعْرَضَ مُعْتَرًّا ...؛ از کسانی نباش که امیدی به نجات در سرای آخرت دارد، بی آن‌که عمل خوبی انجام دهد... و از کسانی نباش که هنگام عافیت از خود راضی است، ولی هنگام بلا مایوس می‌شود، اگر بلائی به وی برسد همچون بیچارگان دست به دعا برمی‌دارد و اگر وسعت و آرامشی به او دست دهد با غرور از خدا روی‌گردان می‌شود».

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۷۲، ح ۲.

۲. همان، ح ۶.

سرانجام امام علیه السلام دعای خود را با این جمله که به منزله علت برای درخواست‌های اخیر است به پایان می‌رساند: «خداوندا! تو محمود و ستوده‌ای و صاحب مجد و عظمتی»؛ (إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ).

«حمید» یعنی «محمود» و شخصی که صفاتش ستوده است.

«مجید» نیز از ماده «مجد» به معنای گستردگی شرافت و جلالت است و بعضی گفته‌اند: «مجید» کسی است که جامع صفات «جلیل»، «وهاب» و «کریم» باشد و این از صفاتی است که مخصوص ذات پاک پروردگار می‌باشد. بدیهی است کسی که صفات عالی و برجسته دارد و دارای مجد و عظمت است، درخواست تقاضاکنندگان را به اجابت می‌رساند و دعای آن‌ها را بدون پاسخ نمی‌گذارد.

پروردگارا! اکنون که شرح و تفسیر این دعا به پایان می‌رسد از تو می‌خواهیم که ما را از هرگونه خطا و لغزش در هر حال حفظ کنی. از کسانی باشیم که در همه حال از حق طرفداری کنیم؛ دوست و دشمن را با یک چشم نگاه کنیم و در راحتی و آرامش همان‌گونه به درگاه تو روی آوریم که در حال اضطرار و پریشانی و گرفتاری.



دعای بیست و سوم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

إِذَا سَأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ وَشَكَرَهَا

از دعاهای آن حضرت است

که هنگام تقاضای عافیت از خداوند و شکر بر عافیت می‌خواند

دعا در یک نگاه

همان‌گونه که از عنوان دعا معلوم می‌شود، تقاضای مهم امام علیه السلام در این دعا عافیت و سلامتی است؛ هم جسمی و هم روحی.

در بخش اول این دعا امام علیه السلام ده بار عافیت را با عبارات مختلف و زیبا از خداوند تقاضا می‌کند، آن هم عافیت در دنیا و آخرت.

در بخش دوم، روی نوع این عافیت تکیه فرموده است: عافیت کامل، کافی و شافی، عالی، عافیت در دنیا و آخرت و جامع از هر جهت.

سپس از آن جا که عافیت در صورتی کامل خواهد بود که با امنیت و آرامش همراه باشد، در بخش سوم این دعا امنیت و سلامت دینی و بدنی و بصیرت قلبی را از خدا تقاضا می‌کند.

و چون بسیاری از این امور با انجام عباداتی مانند حج و عمره و زیارت قبر

رسول الله ﷺ کامل می‌شود، از خدا تقاضا می‌کند که هر سال این توفیق را نصیبش فرماید.

سپس از آن‌جا که چنین نعمت‌های مهمی شکر پروردگار را می‌طلبد از خدا تقاضای توفیق شکرگزاری می‌کند.

در بخش دیگری از این دعا از خداوند تقاضا می‌کند که از شر همه اشرا، شر شیطان، شر سلاطین جور و شر هر صغیر و کبیر و هر دور و نزدیک و شر جن و انس و هر جنبنده‌ای در امان باشد و عافیت او به این وسیله کامل شود. و سرانجام از خداوند تقاضا می‌کند که مکر مکاران و شر بدخواهان را از او دفع نماید، که به این وسیله عافیت از هر نظر کامل می‌شود.

بخش اول

۱
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ، وَاَلْبَسْنِيْ عَافِيَتَكَ، وَجَلِّئِنِيْ عَافِيَتَكَ، وَحَصِّنِّيْ
بِعَافِيَتِكَ، وَاكْرِمْنِيْ بِعَافِيَتِكَ، وَاغْنِنِيْ بِعَافِيَتِكَ، وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ،
وَهَبْ لِيْ عَافِيَتَكَ وَاَفْرِشْنِيْ عَافِيَتَكَ، وَاَصْلِحْ لِيْ عَافِيَتَكَ، وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِيْ
وَبَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

ترجمه

۱. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و لباس عافیت خود را بر (تن و جان) من بیوشان و عافیت خود را شامل تمام وجود من بفرما و مرا در پناه عافیت خود، حفظ کن و با عافیت خود گرامی بدار و با عافیت خود بی‌نیاز گردان و عافیت خود را به عنوان صدقه به من ارزانی کن و عافیت خود را به من ببخش و عافیت خود را بر من بگستران و عافیت خود را برای من اصلاح کن و میان من و عافیت خود در دنیا و آخرت، جدایی میفکن.

شرح و تفسیر

تقاضای عافیت

امام علیه السلام در آغاز دعا - همان‌گونه که روش آن حضرت است - بر محمد و آل او درود می‌فرستد و سپس عافیت و سلامت را با تعبیرات ده‌گانه‌ای از خداوند تقاضا می‌کند:

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! لباس عافیت را بر (تن و جان) من بیوشان»؛ (وَالْبَسْنِيْ عَافِيَتَكَ).

این تعبیر زیبایی است که عافیت به صورت لباسی باشد که تمام وجود انسان را بدون استثناء بپوشاند.

در تعبیر دوم عرضه می‌دارد: «عافیت خود را شامل تمام وجود من بفرما»؛ (وَجَلِّئِي عَافِيَتَكَ).

واژه «جللنی» از ماده «جلال» گرفته شده و برای آن چند معنا ذکر کرده‌اند: یکی، چیزی که موجب عظمت و بزرگی می‌شود؛ دیگری پوشاندن و فراگیر شدن است، همان‌گونه که گفته می‌شود: «جلل المطر الارض؛ باران تمام زمین را فرا گرفت و پوشاند». معنای دیگر این‌که «جِلَّة» به معنای اشیاء آلوده است و حیوان جَلَّال را از این رو جَلَّال می‌گویند که از مدفوع انسان تغذیه می‌کند، در نتیجه این واژه مشترک لفظی است و معانی متعدد دارد و اصراری نباید داشت که همه آن‌ها به یک معنا بازگردد؛ زیرا اشتراک لفظی در لغت عرب و سایر لغات معمول است.

و در این جا همان معنای پوشاندن همراه با عظمت اراده شده است؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! عافیت خود را بر تمام وجودم بپوشان».

سپس در سومین تقاضا عافیت را با عبارت پر معنای دیگری از خدا تقاضا کرده، عرضه می‌دارد: «خداوندا! مرا در پناه عافیت خود، محفوظ بدار»؛ (وَحَصِّنِي بِعَافِيَتِكَ). «حَصِّنِي» از ماده «حِصْن» به جایی گفته می‌شود که به آسانی دسترسی به آن حاصل نمی‌شود و معادل آن در فارسی «قلعه» و «دژ» است؛ گویی عافیت دژی است که انسان می‌تواند در پناه آن محفوظ و مصون باشد.

در چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: «مرا با عافیت خود گرامی بدار»؛ (وَأَكْرِمْنِي بِعَافِيَتِكَ).

انگار عافیت، متاع گران‌بهایی است که برای گرامی داشتن افراد به آن‌ها داده می‌شود.

در پنجمین تقاضا عرضه می‌دارد: «مرا با عافیت خود بی‌نیاز فرما»؛ (وَأَغْنِنِي بِعَافِيَتِكَ).

روشن است که اگر سلامتی و عافیت باشد، گویی انسان همه چیز دارد و اگر از دست برود، همه چیز را از دست می‌دهد. بنابراین، عافیت سبب بی‌نیازی است. در ششمین تقاضا عرضه می‌دارد: «عافیت خود را به عنوان صدقه به من ارزانی دار»؛ (وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ).

این تعبیر اشاره به این است که من به شدت نیازمند عافیت تو هستم و تو غنی و بی‌نیازی؛ آن را - هرچند به عنوان صدقه - به من ارزانی فرما! امام علیه السلام در این تعبیرهای بسیار متنوع، عافیت الهی، این هدیه بی‌قیمت را از خداوند تقاضا می‌کند.

در هفتمین تقاضا سخن از هبه و بخشش عافیت به میان آمده است: «(خداوندا!) عافیت خود را به من ببخش»؛ (وَهَبْ لِي عَافِيَتَكَ).

می‌دانیم که «هبه» در اصل، بخشش و تملیک چیزی است بدون عوض. اشاره به این که پروردگارا! من چیزی ندارم که در برابر این نعمت بزرگ عافیت، تقدیم ساحت مقدس تو کنم؛ تو آن را به عنوان هبه در اختیار من بگذار.

در هشتمین تقاضا تعبیر جالب دیگری در این زمینه دیده می‌شود؛ عرضه می‌دارد: «عافیت خود را بر من بگستران»؛ (وَأَفْرِشْنِي عَافِيَتَكَ).

گویی عافیت همچون فرشی است که انسان برای زندگی کردن به آن نیاز دارد و تا گسترده نشود، نمی‌توان کارهای معمولی روزانه و یا عبادت پروردگار را انجام داد و یکی از ضروریات زندگی انسان‌هاست.

سپس در نهمین تقاضا اصلاح عافیت را از خدا می‌طلبد که خود، موضوع مهمی است: «عافیت خود را برای من اصلاح کن»؛ (وَأَصْلِحْ لِي عَافِيَتَكَ).

بدیهی است که عافیت نیز می‌تواند آسیب‌پذیر باشد، خواه بر اثر بیماری یا

عوامل دیگر. اما هرگاه خدا آن را اصلاح کند و هیچ آسیبی به آن نرسد کاملاً گوارا و کارساز است.

سرانجام در دهمین و آخرین تقاضا در این بخش از دعا عرضه می‌دارد: «میان من و عافیت خود در دنیا و آخرت، جدایی می‌فکن»؛ (وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

بدیهی است که عافیت در دنیا به تنهایی کافی نیست، همان‌گونه که عافیت در آخرت به تنهایی آرام‌بخش نمی‌باشد، ولی هرگاه این دو با هم ضمیمه شود نهایت آرامش را به انسان می‌دهد.

امام علیه السلام فصاحت و بلاغت را در این بخش از دعا به نهایت رسانده است! عافیت و سلامت را که یک چیز هستند، با تعبیرات بسیار گوناگون که هرکدام ناظر به زاویه‌ای از زوایای آن است از خدا طلب می‌کند و جالب این‌که لفظ «عافیت» بدون ذکر ضمیر در تمام این فقرات ده‌گانه تکرار شده که نشانه اهمیت فوق‌العاده آن است.

هرگاه عافیت از دست برود، تمام برنامه‌های زندگی انسان به هم می‌ریزد، هم برنامه‌های معنوی و هم مادی و تا بازنگردد آن وضع نابسامان همچنان ادامه می‌یابد و معمولاً تا زمانی که عافیت وجود دارد انسان از این نعمت بزرگ غافل است و زمانی که همه یا بخشی از آن از دست برود متوجه اهمیت آن می‌شود.

حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الْأَمْنُ وَالْعَافِيَةُ؛ دو نعمت‌اند که قدر آن‌ها مجهول است (مگر زمانی که از دست بروند) امنیت و عافیت».^۱

البته آنچه مشهور است «نعمتان مجهولتان الصحة والأمان» می‌باشد، هرچند این تعبیر در منابع روایی نیامده، بلکه تعبیر بالا که مشابه آن است، آمده است.

۱. روضه الواعظین و بصیرة المتعظین (فتال نیشابوری از علمای قرن پنجم)، ج ۲، ص ۴۷۲.

بخش دوم

۲ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَعَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً شَافِيَةً عَالِيَةً نَامِيَةً،

عَافِيَةً تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۳ وَأَمِّنْ عَلَيَّ بِالصَّحَّةِ وَالْأَمْنِ وَالسَّلَامَةِ فِي دِينِي وَبَدَنِي، وَالْبَصِيرَةِ فِي

قَلْبِي، وَالنَّفَازِ فِي أُمُورِي، وَالْحَشْيَةِ لَكَ، وَالْخَوْفِ مِنْكَ، وَالْقُوَّةِ عَلَى مَا

أَمَرْتَنِي بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَالْاجْتِنَابِ لِمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ.

ترجمه

۲. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و عافیتی کافی، شافی، عالی و عافیتی

که پیوسته رشد کند به من عنایت کن، عافیتی باشد که در بدن من عافیت دنیا و آخرت را تولید کند.

۳. و بر من منت گذار و صحت و امنیت و سلامت در دین و بدنم، بصیرت

و معرفت در قلبم، نفوذ و تسلط در همه کارها، ترس و خوف از خودت، قوت و توان انجام طاعاتی که به من امر فرموده‌ای و اجتناب از گناهایی که مرا از آن نهی کرده‌ای عنایت کن.

شرح و تفسیر

عافیت رشدهنده

امام علیه السلام در بخش قبل، از خداوند اصل عافیت را با عبارات گوناگون تمنا و تقاضا کرد، ولی در این بخش کیفیت عافیت را بیان می‌کند، عافیتی که دارای ویژگی‌های پنج‌گانه زیر باشد:

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و عافیتی کافی به من عنایت کن»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَعَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً). منظور از «عافیه کافیه» عافیتی است که همه جانبه باشد و با داشتن آن به چیز دیگری نیاز نباشد.

در دومین تقاضا عافیت شافی از خداوند درخواست می‌کند؛ (شَافِيَةً). روشن است که عافیتی مطلوب است که همه بیماری‌های انسان را شفا دهد و چیزی از بیماری‌های مادی و معنوی را باقی نگذارد.

در سومین تقاضا عافیت عالی از خدا می‌خواهد؛ (عَالِيَةً). پیداست که عافیت درجاتی دارد، گاهی در سطح پایین است، گاهی متوسط و گاهی در سطح بالا. امام علیه السلام در این جا عافیت سطح بالا از خدا تقاضا می‌کند. در چهارمین تقاضا عرضه می‌دارد: «عافیتی باشد که پیوسته رشد کند»؛ (نَامِيَةً).

یعنی عافیتی که در یک مرحله ثابت نماند، بلکه پی‌درپی رو به افزایش و رشد باشد که تمام وجود انسان را احاطه کند.

«عافیتی باشد که در بدن من عافیت دنیا و آخرت را تولید کند»؛ (عَافِيَةً تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ).

منظور از عافیت دنیا همان سلامت و تندرستی است و عافیت در آخرت، در امان بودن از عذاب الهی و هول محشر و رسوایی در برابر خلق و سرافکندگی در برابر خالق است.

جمله «عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» تفسیری است برای جمله «عَافِيَةً تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ»؛ نخست عرضه می‌دارد: در بدن من عافیتی قرار ده که موجب عافیت دنیا و آخرت شود.

چگونه عافیت در بدن موجب عافیت در آخرت می‌گردد؟ معلوم است،

انسان سالم می تواند عبادات را به نحو احسن انجام دهد و متصدی انواع کارهای خیر باشد، برخلاف شخص بیمار که نه عبادت درستی انجام می دهد و نه می تواند در کارهای عام المنفعه شرکت چشم گیری داشته باشد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این بخش بار دیگر به مسأله صحت و سلامت در دین و بدن برمی گردد و آن را همراه با امنیت درخواست می کند: «(خداوند!) بر من منت گذار و صحت و امنیت و سلامت در دین و بدنم عنایت فرما»؛ (وَ اٰمِنُنْ عَلَيَّ بِالصِّحَّةِ وَالْاٰمِنِ وَالسَّلَامَةِ فِي دِيْنِي وَبَدَنِي).

آیا صحت و سلامت در این جا یک معنا دارند و تأکید است یا با هم تفاوت دارند؟ ظاهر این است که «صحة» در مقابل بیماری گفته می شود و «سلامة» در مقابل انواع آفات، بنابراین «سلامت» مفهوم گسترده تری از صحت دارد و امام علیه السلام هر دو را از خدا تقاضا می کند، لذا سلامت را درباره دین و بدن هر دو به کار برده، در حالی که استعمال «صحة» در دین چندان مناسب به نظر نمی رسد. و به دنبال این دو چندین تقاضا از خدا می کند که همه آنها از آثار صحت و سلامت است، نخست عرضه می دارد: «بصیرت و معرفت در قلبم به من عطا فرما»؛ (وَالْبَصِيْرَةَ فِي قَلْبِي).

بصیرت گاهی جنبه ظاهری دارد و آن این است که انسان با چشم می تواند حقایق را ببیند، و گاهی جنبه قلبی دارد که می تواند حق و باطل را از هم جدا سازد و وسوسه های شیاطین جن و انس را درک کند و در راه های انحرافی گام نگذارد.

سپس نفوذ و تسلط در همه کارها را در پرتو عافیت و سلامت از خدا می خواهد؛ (وَ التَّقَاذِ فِي اُمُوْرِي).

در واقع این نفوذ و تسلط در کارها نتیجه سلامت و بصیرت است و بدون آن حاصل نمی شود.

سپس خشیت و خوف را از خداوند می‌طلبند؛ (وَالْخَشْيَةَ لَكَ، وَالْخَوْفَ مِنْكَ). درباره این که میان «خشیت» و «خوف» تفاوتی وجود دارد یا مترادف‌اند، دانشمندان تعبیرات مختلفی دارند، بعضی باصراحت گفته‌اند که هر دو به یک معناست و تکرار آن جنبه تأکید دارد، ولی بعضی مانند محقق طوسی - مطابق آنچه مرحوم شیخ بهایی در کتاب الاربعین خود نقل می‌کند - گفته‌اند: خوف معمولاً ناراحتی انسان از احتمال عقاب الهی به سبب ارتکاب گناهان و کوتاهی در طاعات است و این حالت برای اکثر مردم رخ می‌دهد، هرچند مراتب آن متفاوت است و مرتبه عالی آن تنها برای عده کمی حاصل می‌شود.

اما «خشیت» حالتی است که هنگام درک عظمت خداوند و هیبت و جلالت او و ترس از محجوب ماندن از آن ذات پاک رخ می‌دهد و این حالت تنها برای کسانی حاصل می‌شود که به جلال کبریای حق آگاه بوده و حلاوت قرب او را چشیده باشند، لذا در آیه ۲۸ سوره فاطر می‌خوانیم: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ «تنها عالمان از خداوند خشیت دارند»؛ یعنی آن‌ها هستند که عظمت پروردگار و هیبت و جلالت او را درک می‌کنند و از لذت قرب او بهره می‌گیرند.^۱ راغب در کتاب مفردات سخنی شبیه به این دارد، می‌گوید: «خشیت» خوف و ترسی است که آمیخته با تعظیم باشد، و غالباً از علم سرچشمه می‌گیرد!

و آخرین چیزی که امام علیه السلام آن را به عنوان آثار سلامت و صحت و امنیت بیان می‌کند این است: «(خداوند!) به من قوت و توان انجام طاعاتی را که به من امر فرموده‌ای و اجتناب از گناهی را که مرا از آن نهی کرده‌ای عنایت کن»؛ (وَالْقُوَّةَ عَلَيَّ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَالْاجْتِنَابَ لِمَا نَهَيْتَنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ).

روشن است که اطاعت کامل و پرهیز از هرگونه گناه در صورتی حاصل می‌شود که انسان از صحت و سلامت و امنیت کامل برخوردار باشد.

۱. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۱۳۰؛ اربعین شیخ بهایی، ص ۱۰۷.

در حال بیماری، تکالیف یا ساقط می‌شود یا کم‌رنگ و بیشتر آن‌هایی را نیز که انسان انجام می‌دهد خالی از روح و نشاط لازم است. درباره اهمیت عافیت و امنیت هرچه بگوییم کم است و تا انسان گرفتار نشود قدر آن‌ها را نمی‌داند.



بخش سوم

۴ اللَّهُمَّ وَامْنُنْ عَلَيَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَزِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ، وَآلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ، وَاجْعَلْ ذَلِكَ مَقْبُولًا مَشْكُورًا، مَذْكُورًا لَدَيْكَ، مَذْخُورًا عِنْدَكَ.

۵ وَأَنْطِقْ بِحَمْدِكَ وَشُكْرِكَ وَذِكْرِكَ وَحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْكَ لِسَانِي، وَأَشْرَحْ لِمَرَأَشِدِ دِينِكَ قَلْبِي.

۶ وَأَعِزَّنِي وَدَرِّئْتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَالْعَامَةِ وَاللَّامَةِ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَشَدِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيفٍ وَوَضِيعٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ كَلٍّ مَنْ نَصَبَ لِرَسُولِكَ وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ حَرْبًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

ترجمه

۴. خداوندا! بر من منت گذار با حج و عمره و زیارت قبر رسولت که درود و برکات و رحمتت بر او و بر آل او باد، در این سال و در هر سال، پیوسته تا زمانی که مرا باقی نگاه داشته‌ای، و آن را مقبول درگاهت و مقرون به شکر و جزای خیر و مورد توجه خاص خود و نزد خود ذخیره (برای) یوم المعاد (من) قرار ده.

۵. و زبان مرا (به چهارچیز) گویا کن: به حمد، و شکر، و یاد خودت و ثنای نیکو بر تو، و قلبم را برای رسیدن به مقاصد دینت وسعت بخش.

۶. و (خداوندا!) من و فرزندانم را از شرّ شیطان رانده شده درگاهت و از شرّ حیوانات نیش‌دار که نیش آن‌ها کشنده نیست، و حیواناتی که سمّ آن‌ها کشنده است و شرور فراگیر و چشم زخم حفظ کن و همچنین از شرّ هر شیطانی که سرکش است و از شرّ هر سلطان بیدادگر و از شرّ هر شخص عیّاش و هوس‌باز که گروهی در خدمت او هستند و سر بر فرمان او دارند، و از شرّ هر ضعیف و قوی، و از شرّ هر شرافتمند و پست و از شرّ هر صغیر و کبیر و از شرّ هر فرد نزدیک و دور و از شرّ هر کس که کمر به جنگ با رسولت و اهل‌بیتش بسته، اعم از جن و انس و از شرّ هر جنبنده (ی خطرناکی) که اختیار آن‌ها در دست توست پناهم ده، به یقین تو بر صراط مستقیم هستی (و می‌توانی همه این شرور را از ما دفع کنی).

شرح و تفسیر

تقاضای حج و عمره مقبول

از آن‌جا که حج و عمره و زیارت قبور معصومین (صلوات الله علیهم) از اطاعات مهم و از عوامل پرهیز از گناه است، امام علیه السلام بعد از آنی که اطاعت او امر الهی و پرهیز از منهیات را از خدا خواسته، ناگاه به سراغ حج و عمره و زیارت قبور معصومین علیهم السلام می‌رود تا ثابت شود که این امور یکی از مصادیق مهم اطاعت پروردگار و پرهیز از گناهان اوست؛ عرض می‌کند: «خداوندا! بر من منت گذار با حج و عمره و زیارت قبر رسولت که درود و برکات و رحمت بر او و بر آل او باد، و زیارت آل رسولت، در این سال و در هر سال، پیوسته تا زمانی که من در عالم حیاتم»؛ (اللَّهُمَّ وَامْنُنْ عَلَيَّ بِالْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ، وَزِيَارَةِ قَبْرِ رَسُولِكَ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ، وَآلِ رَسُولِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ).

واژه «حج» مصدر است و در اصل به معنای قصد کردن و به قول بعضی، قصد کردن امر مهم است به جاده «مَحَجَّه» گفته می شود چون انسان را به مقصودش می رساند و به دلیل و برهان «حجت» گفته می شود چون مقصود انسان را ثابت می کند.

ولی در شرع مقدس، «حج» به معنای قصد کردن زیارت خانه خدا با مراسم و آداب ویژه است، و «عمره» در اصل به معنای عمران و آبادی است و از آن جایی که زیارت خانه خدا با آن مراسم، هم محل را آباد می کند و هم انسان را، به آن «عمره» گفته شده است.

روایات فراوانی که درباره اهمیت حج و عمره نقل شده، نشان می دهد که اگر امام علیه السلام به سراغ این دو مورد رفته، دلیل روشن دارد، و از جمله دعاهاى معصومین علیهم السلام در تمام شب های ماه رمضان به ویژه در شب قدر، درخواست توفیق انجام حج و عمره بوده است، آن هم در ماهی که ماه قبول دعاهاست.

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^۱ فرموده این است که معنای آن «حُجُّوا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» است.^۲

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که آدم علیه السلام از منا به سوی مکه بازگشت، فرشتگان او را ملاقات کردند و گفتند: «یا آدم! بَرِّ حَجَّكَ؛ ای آدم! حج تو مبرور و مقبول باد» سپس برای بیان اهمیت حج اضافه کردند: «أَمَّا إِنَّا قَدْ حَجَجْنَا قَبْلَكَ هَذَا الْبَيْتَ بِالْأُفْيِ عَامٍ؛ آگاه باش که پیش از این که تو حج به جا آوری ما دو هزار سال است که حج بیت الله را انجام می دهیم».^۳

۱. ذاریات، آیه ۵۰.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الحج، ج ۸، ص ۵، ح ۸.

۳. کافی، ج ۴، ص ۱۹۰.

کار یا صفت نیک اختیاری؛ «شکر» در اصل به معنای اعتراف به نعمت و قدردانی آن است که گاهی با قلب انجام می‌شود و گاهی با زبان و گاهی با عمل.

«ذکر خدا» همان یاد خداست که در هر حال مطلوب است و مطابق آنچه قرآن فرموده، مایه اطمینان و آرامش قلب است ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱ و ذکر نیز گاهی با قلب، گاهی با زبان و گاهی با عمل است.

و منظور از «حُسن ثناء» این است که انسان خدا را ستایش نیکو کند که آن نیز با قلب و زبان و عمل انجام می‌شود.

اما این که می‌فرماید: زبان مرا گویا کن! مفهومی این نیست که به اجبار زبان من به این امور گردش کند، بلکه توفیقی ده که بتوانم زبان خود را به این امور گویا کنم و البته - همان‌گونه که گفتیم - شکر و ثناء و ذکر با زبان، یکی از مراحل این امور است.

و البته به زبان آوردن این امور سبب تشویق دیگران به انجام آن‌ها خواهد شد و در واقع یکی از مراحل امر به معروف محسوب می‌شود.

روشن است که ثنای الهی در هر حال مطلوب است، ولی «حُسن ثناء» مرحله عالی ثنای الهی است.

گاهی گفته می‌شود که حمد و ثناء به یک معناست و آن ستایش چیزی به سبب صفات برجسته است، ولی از بعضی تعبیرات اهل لغت استفاده می‌شود که «حمد» به معنای ستایش کردن اوصاف اختیاری است، در حالی که ثناء هم اختیاری را شامل می‌شود و هم غیر اختیاری را.

و در پایان این بحث عرضه می‌دارد: «قلبم را برای رسیدن به مقاصد دینت گشاده ساز»؛ (وَاشْرَحْ لِمَرَّاشِدِ دِينِكَ قَلْبِي).

واژه «مرشد» به گفته ارباب لغت به معنای مقاصد است و از ریشه «رشد» به معنای صلاح و راه یابی به مقصد و رسیدن به حقیقت است.

شکی نیست که «شرح صدر» به معنای جسمانی آن نیست و قلب انسان حالت خاص خود را دارد و گشاده و تنگ نمی شود بلکه منظور، حالتی معنوی است که وقتی انسان خواهان حقایق الهی و اطاعت پروردگار با شوق و علاقه خاص باشد گفته می شود که دارای شرح صدر است و اگر این گونه نبود گفته می شود که دارای ضیق صدر است.

قرآن مجید در آیه ۲۲ سوره زمر می فرماید: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛ «آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلان گمراه است)؟! وای بر آنان که قلب هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آن ها در گمراهی آشکاری هستند».

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ «کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای پذیرش اسلام، گشاده می سازد؛ و کسی را که (به خاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد، سینه اش را آن چنان تنگ می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا رود؛ این گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد».

در حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم که وقتی از آن حضرت معنای شرح صدر خواسته شد، فرمود: «إِنَّ التُّورَ إِذَا وَقَعَ فِي الْقَلْبِ انْفَسَحَ لَهُ وَانْشَرَحَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ لِدَلِكْ عِلْمٌ يُمْرُؤُا بِهَا قَالَ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزُولِ الْمَوْتِ؛ هنگامی که نور الهی در قلب انسان واقع شود قلب وسعت پیدا می کند و شرح صدر حاصل می شود.

عرض کردند: ای رسول خدا! آیا علامت و نشانه‌ای دارد که به وسیله آن شناخته شود؟ فرمود: (آری) بی‌اعتنایی به دنیا و توجه به آخرت و آمادگی برای مردن قبل از نزول آن است.^۱

* * *

در بخش بعدی دعا، امام علیه السلام اشاره بسیار جامعی به تمام موجوداتی کرده که می‌توانند آسیب جسمی یا روحی به انسان برسانند، و درباره خود و فرزندان از شر همه آنها به خدا پناه برده است. پیام روشنی که این بخش از دعا دارد این است که ای انسان! مراقب باش که دشمنان زیادی از جن و انس، صغیر و کبیر، حیوان و انسان داری و اگر مراقب آنها نباشی گرفتار خواهی شد، هم خودت تلاش کن و هم به خداوند بزرگ پناه ببر.

عرضه می‌دارد: «(خداوند!) من و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده درگاہت حفظ کن»؛ (وَأَعِذْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ^۲).

این اولین و مهم‌ترین دشمن انسان است که باید همواره مراقب او بود و از شرش به خدا پناه برد.

عرضه می‌دارد: «خدایا! مرا از شر حیوانات نیش‌دار که نیش آنها کشنده نیست، و حیواناتی که سم آنها کشنده است، و شرور فراگیر و چشم زخم حفظ کن»؛ (وَمِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ وَالْعَامَةِ وَاللَّامَةِ).

«سامه» حیوانات نیش‌داری هستند که نیش آنها کشنده نیست.

اما «هامه» حشرات و حیواناتی هستند که سم آنها کشنده است.

«عامه» به معنای شرور فراگیر و «لامه» به معنای چشم زخم است.

۱. روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. «رجیم» از ماده «رجم» در اصل به معنای سنگسار کردن است، سپس به هر کسی که رانده می‌شود، اطلاق شده است.

سپس امام علیه السلام بار دیگر از شیطان سرکش به خدا پناه می برد: «مرا از شرّ هر شیطانی که سرکش است حفظ کن»؛ (وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ).

تفاوت این جمله با جمله اول که درباره شیطان رجیم بود، روشن است: «شیطان رجیم» اشاره به ابلیس است و «كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ» اشاره به تمام شیاطین جن و انس می باشد که در برابر خدا سرکشی می کنند.

سپس عرضه می دارد: «مرا از شرّ هر سلطان بیدادگر محفوظ دار»؛ (وَمِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطَانٍ عَنِيدٍ).

«عنید» از ماده «عنود» به معنای ظلم و ستم است.

روشن است که «سلطان عنید» تنها اشاره به سلاطین جور نیست، بلکه تمام کسانی که ستمگرند و بر انسان مسلط می شوند سلطان عنید محسوب می گردند. و به دنبال آن از شرّ تمام عیاشان اسرافگر به خدا پناه می برد: «(خداوند!) مرا از شرّ هر شخص عیاش و هوس باز که گروهی در خدمت او هستند و سر بر فرمان او دارند، حفظ کن»؛ (وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيدٍ).

واژه «حفید» از ماده «حَفَدٌ» به معنای اطاعت کردن سریع است، بنابراین «حفید» کسی است که پیروانی دارد که به سرعت خواسته های او را انجام می دهند و اگر به نوه ها «حفید» می گویند به این دلیل است که گوش به فرمان بزرگ ترها هستند و به سرعت خواسته های آنها را انجام می دهند. با توجه به این که حفید در این جا در کنار «مترف» قرار گرفته به معنای کسانی است که به افراد عیاش و هوس باز کمک می کنند و خواسته های آنها را انجام می دهند.

سپس امام علیه السلام نگاه عام و گسترده ای کرده، عرضه می دارد: «از شرّ هر ضعیف و قوی، و از شرّ هر شرافتمند و پست و از شرّ هر صغیر و کبیر و از شرّ هر فرد نزدیک و دور به تو پناه می برم»؛ (وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيفٍ وَشَدِيدٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيفٍ وَوَضِيعٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ).

این جمله به قدری فراگیر است که تمام کسانی را که می‌توانند به انسان آسیب برسانند شامل می‌شود.

واژه «شریف» در این جا به معنای فرد با شخصیت نیست، بلکه فرد قدرتمند و صاحب نفوذ است، در مقابل «وضیع» که قدرتی ندارد.

و از آن جا که یکی از دشمنان خطرناک، ناصبان و دشمنان رسول خدا و اهل بیت او علیهم‌السلام هستند در ادامه سخن عرضه می‌دارد: «(خداوند!) مرا از شرّ هر کسی که به عداوت و جنگ با پیامبرت و اهل بیتش برخاسته (و از بازماندگان آن‌ها) اعم از جنّ و انس حفظ کن»؛ (وَمِنْ شَرِّ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لِرَسُولِكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ حَرْبًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ).

«نصب» در اصل به معنای برپاداشتن چیزی است، ولی «ناصبی» به کسانی گفته شده که آشکارا اظهار دشمنی با پیامبر یا اهل بیت او علیهم‌السلام می‌کنند و یا در مقابل آن‌ها به جنگ برمی‌خیزند و معمولاً به کسانی گفته می‌شود که بغض علی بن ابی طالب علیه‌السلام را در خود دارند و بیشتر آن‌ها بعد از جریان حکمین و خوارج به وجود آمدند، ولی دوام چندانی نیاوردند و تارومار شدند، هرچند اعتقاد آن‌ها هنوز در میان گروهی از به‌ظاهر مسلمانان وجود دارد. آن‌ها برخلاف منافقین که ضربات خود را پنهانی می‌زنند، آشکارا این کار را انجام می‌دهند.

و عجیب است! کسی که جان او مانند جان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و آن حضرت او را در غدیر به جانشینی خود انتخاب کرد، و همه جا از فضائل او سخن می‌گفت، به دشمنی با او برخیزند! گرچه ناصبی شامل کسانی می‌شود که با شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز دشمنی کرده‌اند.

جمله «مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» نشان می‌دهد که حتی در میان طائفه جنّ کسانی هستند که بغض پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام را دارند.

سرانجام امام علیه‌السلام با یک تعبیر جامع و کلی خود را از شرّ هر جنبنده‌ای که

می تواند شرّ برساند، در پناه خدا قرار می دهد: «(خداوند!)» به تو از شرّ هر جنبنده (ی خطرناکی) که اختیار آن‌ها در دست توست پناه می برم، چرا که تو بر طریق مستقیم هستی (و می توانی همه این شرور را از ما دفع کنی)؛ «(وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)».

این جمله در واقع برگرفته از آیه ۵۶ سوره هود است: «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که در قبضه قدرت خداست، پروردگار من همواره بر صراط مستقیم است».

واژه «ناصیه» - همان‌گونه که پیش تر اشاره کردیم - در اصل به معنای موی جلوی سر است و اخذ ناصیه (گرفتن موی پیش سر) در جایی گفته می شود که بخواهند کسی را با قهر و غلبه به سوی کاری برند و کنایه از تسلط و غلبه بر چیزی است و از آن جا که وقتی موی جلوی سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند توانایی از او سلب می شود، این تعبیر کنایه از مقهور ساختن چنان شخصی است.

همان‌گونه که در ابتدای این بخش اشاره کردیم، امام علیه السلام با این کلام جامع و نورانی خود به این اشاره می فرماید که در مسیر سعادت انسان آفات و آسیب‌های زیادی وجود دارد که باید مراقب آن‌ها بود، از یکسو تلاش و کوشش کرد و از سوی دیگر باید خود را به خدا سپرد، زیرا بدون حفظ و هدایت او به جایی نمی رسیم.

بنابراین، جاده انسان به سوی خدا پیچ و خم‌ها و دست‌اندازها و فرازونشیب‌ها دارد که باید خود را برای عبور از آن آماده سازیم.

بخش چهارم

۷ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّي، وَادْحَرْ عَنِّي مَكْرَهُ، وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّهُ، وَرُدَّ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ.**

۸ **وَاجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدًّا حَتَّى تُعْمِيَ عَنِّي بَصْرَهُ، وَتُصِمَّ عَن ذِكْرِي سَمْعَهُ، وَتُقْفَلَ دُونَ إِحْطَارِي قَلْبَهُ، وَتُحْرَسَ عَنِّي لِسَانُهُ، وَتَقْمَعَ رَأْسُهُ، وَتُذَلَّ عِزُّهُ، وَتَكْسَرَ جَبْرُوتُهُ، وَتُذَلَّ رَقَبَتُهُ، وَتَفْسَخَ كِبَرُهُ، وَتُؤْمِنَنِي مِنْ جَمِيعِ ضَرِّهِ وَشَرِّهِ وَعَمْرِهِ وَهَمَزِهِ وَلَمَزِهِ وَحَسَدِهِ وَعَدَاوَتِهِ وَحَبَائِلِهِ وَمَصَائِدِهِ وَرَجَلِهِ وَخَيْلِهِ، إِنَّكَ عَزِيزٌ قَدِيرٌ.**

ترجمه

۷. خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و هرکس اراده بدی درباره من کند او را از من منصرف ساز و مکر او را از من قطع کن و شر او را از من دور فرما و ضررهای آشکار او را به خودش بازگردان!

۸. و (خدایا!) بین من و او سدّی قرار ده به گونه ای که چشمانش را از من نابینا و گوشش را از یاد من ناشنوا و قلبش را از یاد من فرو بسته و زبانش را از نکر من لال گردانی! با عمود قهر و انتقام بر سر دشمن بدخواه بکوب و عزت او را به ذلت تبدیل کن و جبروت و قدرت او را در هم شکن و گردنش را به ذلت فرود آر و تکبرش را از بین ببر، و مرا از تمام ضرر و زیان و شرّ و سعایت و بدگویی در ظاهر و باطن و حسد و عداوت و دامها و وسائل صید او و از سپاه پیاده و سواره او امنیت عنایت فرما، تو شکست ناپذیر و توانایی.

شرح و تفسیر

دشمنانم را درهم بشکن

از آن جا که می‌دانیم این دعا برای طلب عافیت و شکر این نعمت بزرگ است، امام علیه السلام در این بخش از دعا سراغ اموری می‌رود که بر ضدّ عافیت است و از خداوند تقاضای نفی آن‌ها را می‌کند.

عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و هرکس اراده بدی درباره من کند او را از من منصرف ساز و مکر او را از من قطع کن و شر او را از من دور فرما و ضررهای آشکار او را به خودش بازگردان»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّي، وَأَذْخِرْ عَنِّي مَكْرَهُ، وَأَذْرَأْ عَنِّي شَرَّهُ، وَرُدِّ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ).

آیا این چهار واژه (سوء و مکر و شر و کید) هم معنا هستند یا با یکدیگر متفاوت‌اند؟

ظاهر این است که هرچند معانی آن‌ها نزدیک به هم است، ولی تفاوت‌هایی نیز دارند: «سوء» هر بدی را شامل می‌شود، «مکر» شروری است از حيله‌های پنهانی حاصل می‌شود، «شر» نقطه مقابل هر خیر است و «کید» ضررهایی است که به‌طور آشکار و با استفاده از وسایل گوناگون به کسی می‌رسد. «أَذْخِرْ» از ماده «دحر» و «دحور» به معنای طرد کردن و دور افکندن و بیرون راندن است.

«وَأَذْرَأْ» از ماده «درء» به معنای دفع کردن و زائل کردن است.

«کید» به معنای زیان رساندن آشکار است و به گفته فروق اللغه «مکر» و «کید» از این نظر که هر دو با تدبیر و برنامه‌ریزی انجام می‌شوند، یکسان‌اند، با این تفاوت که «کید» از «مکر» شدیدتر است.

این عبارت امام علیه السلام تمام انواع شروری را که از دیگری ممکن است به انسان برسد شامل می‌شود و اگر این‌ها دفع شود انسان در سلامت کامل خواهد بود.

تعبیر به «وَرَدَّ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ» با توجه به این که «نحر» به معنای قسمت بالای سینه است و به گفته بعضی محلی است که گردن‌بند در آن قرار می‌گیرد و از آسیب‌پذیرترین نقاط بدن است، بنابراین جمله «وَرَدَّ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ» مفهومی این است که او را به بدترین وجه با کید خود مجازات می‌کند.

* * *

سپس امام علیه السلام در جمله بعد می‌افزاید: «خدایا! بین من و او سدی قرار ده به گونه‌ای که چشمانش را از من نابینا و گوشش را از یاد من ناشنوا و قلبش را از یاد من فرو بسته و زبانش را از ذکر من لال گردانی»؛ (وَ اجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدًّا حَتَّى تُعْمِيَ عَنِّي بَصَرَهُ، وَ تُصِمَّ عَنْ ذِكْرِي سَمْعَهُ، وَ تُثْقِلَ دُونَ اِحْطَارِي قَلْبَهُ، وَ تُخْرِسَ عَنِّي لِسَانَهُ).

واژه «سد» گاهی با ضم و گاهی با فتح خوانده می‌شود و هر دو به یک معناست و بعضی گفته‌اند: «سُد» (با ضم) موانع طبیعی است و «سَد» (با فتحه) موانعی است که انسان ایجاد می‌کند و از آن جا که از خداوند چنین تقاضایی شده، با ضم باشد مناسب‌تر است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای این که عافیتی را که از خدا طلب کرده کامل کند پنج تقاضای دیگر به خداوند عرضه می‌دارد: «خداوندا! با عمود قهر و انتقام بر سر دشمن بدخواه بکوب و عزت او را به ذلت تبدیل کن و جبروت و قدرت او را در هم شکن و گردنش را به ذلت فرود آر و تکبرش را از بین ببر»؛ (وَ تَقْمَعْ رَأْسَهُ، وَ تُدِلَّ عِزَّهُ، وَ تَكْسِرَ جَبْرُوتَهُ، وَ تُدِلَّ رَقَبَتَهُ، وَ تَفْسَخَ كِبْرَهُ).

واژه «تَقْمَع» از ماده «قمع» در اصل به معنای عمود آهنین یا چوبینی است که برای مجازات کسی بر سرش می‌کوبند. این واژه در اصل معنای وسیعی دارد و هرگونه منع و پیشگیری و مهار کردن را شامل می‌شود، سپس به کار مخصوصی که با چوب یا عمود آهنین انجام می‌شود اطلاق شده است.

«جَبْرُوت» در اصل از «جَبْر» به معنای قهر و غلبه گرفته شده و اضافه او و تاء اضافه‌ای است که به بعضی از مصادر داده می‌شود، مانند جبروت، رهبوت و ملکوت. بنابراین «جبروت» در این جا به معنای قدرت و قوت است.

آری، امام علیه السلام در این جا تقاضا می‌کند که پروردگارا! دشمن را سرکوب کن، عزت و قدرتش را بگیر، قهر و غلبه او را در هم بشکن، او را ذلیل و خوار کن و تکبرش را از بین ببر!

روشن است که دشمنی که گرفتار این امور شود هیچ قدرتی برای دشمنی کردن و کینه‌توزی و ظلم و رساندن ضرر و زیان نخواهد داشت و حتی یکی از این امور برای ذلت او کافی است تا چه رسد به این که همه این امور در او جمع باشد.

سرانجام امام علیه السلام تقاضای دیگری درباره چنین دشمنانی از خدای می‌کند: «و از تمام ضرر و زیان و شرّ و سعایت و بدگویی در ظاهر و باطن و حسد و عداوت و دام‌ها و وسایل صید او و از سپاه پیاده و سواره او به من امنیت عنایت فرما؛ (وَتُوْمِنِي مِنْ جَمِيعِ ضَرِّهِ وَشَرِّهِ وَغَمِّهِ وَهَمِّهِ وَلَمَزِهِ وَحَسَدِهِ وَعَدَاوَتِهِ وَحَبَائِلِهِ وَمَصَائِدِهِ وَرَجْلِهِ وَخَيْلِهِ).

واژه «ضَرٌّ» به معنای هرگونه زبانی است که به کسی می‌رسد و بعضی از ارباب لغت گفته‌اند: «ضَرٌّ» (به فتح ضاد) ضدّ نفع است و «ضُرٌّ» (به ضم ضاد) هرگونه ناراحتی است که به بدن کسی می‌رسد. ولی راغب در مفردات می‌گوید: ««ضُرٌّ» عبارت است از کمبودهایی که به انسان دست می‌دهد، اعم از این که جنبه بدنی داشته باشد، مانند نقصان عضو و انواع بیماری‌ها، یا جنبه روحی، مانند جهل، سفاهت و جنون و یا جنبه‌های دیگر مانند از بین رفتن مال و مقام و فرزندان؛ و «ایوب» گرفتار بسیاری از این ناراحتی‌ها شد».

تفاوت میان «غَمٌّ» و «هَمٌّ» و «لَمَزٌ» این است که «غَمٌّ» اشاره با چشم و ابرو

به کسی است، اشاره‌ای که دلیل بر نقصان و عیب است؛ «همز» به معنای غیبت؛ و «لمز» به معنای عیب‌جویی است؛ بعضی هم گفته‌اند که «همز» عیب‌جویی با زبان است و «لمز» عیب‌جویی با چشم و اشاره و بعضی نیز معتقدند که هر سه به یک معنا هستند.

واژه «حَبَائِلِ» به معنای دام هاست و مفرد آن «حِبَالَةٌ» است و در اصل از «حَبْلٌ» به معنای طناب گرفته شده است. «مصائد» یا «مصاید» نیز جمع «مِصِيدٌ» به معنای مطلق آلات صید است (در کتاب العین آمده است که «مصاید» جمع «مِصِيدَةٌ» به معنای آلات صید است).

«رَجُلٌ» (بر وزن نخل) جمع «راجل» یعنی لشکر پیاده یا پیاده نظام و واژه «رَجَلٌ» مفرد است و به همان معنا می‌باشد.

به هر حال امام علیه السلام به تمام راه‌های نفوذ بدسیرتان و خراب‌کاران در انسان (ضمن یازده تعبیر) اشاره کرده و از خدا دفع شرّ آن‌ها را در تمام این راه‌ها تقاضا می‌کند.

از نکات مهمی که در این دعا دیده می‌شود جامعیت آن از نظر عوامل فساد است؛ هر عامل فسادی که عافیت مادی و معنوی انسان را به خطر بیندازد در این دعا آمده و امام علیه السلام دفع همه آن‌ها را از خداوند تقاضا می‌کند، و این جامعیت یکی از فنون بلاغت محسوب می‌شود. چه بسیارند افرادی که دفع شرّ دشمنان را می‌خواهند، ولی تنها به یکی دو جنبه آن اشاره می‌کنند، ولی امام علیه السلام در این دعا تمام جنبه‌ها را بیان می‌فرماید؛ دام‌ها و فنون بدگویی و حسد و عداوت و لشکر پیاده نظام و سواره نظام دشمن ذکر شده، به طوری که شاید نتوان شرّ و فساد دیگری را پیدا کرد.

سرانجام امام علیه السلام در پایان این دعا در یک جمله کوتاه و پرمعنا عرضه می‌دارد: «تو شکست‌ناپذیر و توانایی»؛ (إِنَّكَ عَزِيزٌ قَدِيرٌ).

بدیهی است که خداوند توانا که هیچ چیز نمی تواند بر اراده او غلبه کند می تواند به تمام درخواست ها پاسخ بگوید و همه آنها را به اجابت برساند.

خداوندا! همه ما را از شرّ فاسدان و مفسدان ، شرّ شیطان و عوامل او و شرّ انسان های شرور حفظ کن تا بتوانیم خالصانه و مخلصانه به اطاعت تو پردازیم، هرچند می دانیم دنیا خالی از این شرور نیست و هر کسی به نحوی با یک یا چند مورد آن درگیر و در حال امتحان دادن است.

□ ■ □

دعای بیست و چهارم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لِأَبَوَيْهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ

از دعا‌های آن حضرت است

که دربارهٔ پدر و مادر خود می‌فرمود

دعا در یک نگاه

حق پدر و مادر از مهم‌ترین حقوق‌هاست. در قرآن مجید کراراً به آن اشاره، بلکه تصریح شده است. برای ادای این حق کمترین کاری که می‌توان کرد دعا در حق آنهاست، همان برنامه‌ای که امام علیه السلام در این دعا دنبال کرده است.

بخش اول

۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، وَأَخْصِصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَسَلَامِكَ.

۲. وَأَخْصِصِ اللَّهُمَّ وَالِدِيَّ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ، وَالصَّلَاةِ مِنْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه

۱. خداوندا! بر محمد، بندهات و رسولت و (همچنین) بر اهل بیت طاهرين او درود فرست و بهترين صلوات و رحمت و بركات و سلامت را مخصوص آنها گردان.

۲. خداوندا! پدر و مادرم را مخصوص كرامتي نزد خودت و رحمت از سوى خودت فرما ای برترين رحم‌کنندگان!

شرح و تفسیر

انواع دعا در حق پدر و مادر

امام علیه السلام در این دعا نهایت تلاش و کوشش را جهت دعا برای پدر و مادرش انجام داده، و به جزئیاتی اشاره کرده که از توان و تصوّر افراد عادی خارج است، و در یک عبارت کوتاه، هیچ‌گونه دعایی نبوده که به آن اشاره نفرموده باشد.

نخست عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد، بندهات و رسولت و (همچنین) بر اهل بیت طاهرين او درود فرست»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ).

بارها گفته‌ایم که ذکر صلوات قبل از دعاها به این دلیل است که همراهی

درخواست‌ها با آن سبب اجابت دعا می‌شود، زیرا به یقین، خداوند تقاضای درود بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌پذیرد و دعایی که همراه آن باشد نیز پذیرفته می‌شود. در این جا به جای صلوات معمول، تعبیر «عبدک و رسولک» اضافه شده و همچنین به جای «وآله» «واهل بیته الطاهرین» آمده است که هر دو تعبیر، صلوات بر پیغمبر و خاندانش را جامع‌تر و کامل‌تر می‌کند.

سپس به همین نیز قناعت نکرده، عرضه می‌دارد: «بهترین صلوات و رحمت و برکات و سلامت را مخصوص آن‌ها گردان»؛ (وَ اَخْصُصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ سَلَامِكَ).

«برکة» به معنای دوام و استمرار خیرات و افزایش آن است و «سلام» یعنی سلامت و رهایی از ناراحتی‌ها و ناامنی‌ها.

در این عبارت به چهار چیز اشاره شده است: «صلوات، رحمت، برکات و سلام»، ذکر رحمت بعد از صلوات ممکن است از باب تأکید باشد، ولی بعضی گفته‌اند که صلوات اشاره به مدح و ثنای الهی و لطف و مغفرت اوست، در حالی که رحمت به انواع نعمت‌های مادی و معنوی در دنیا و آخرت اشاره دارد. این احتمال نیز وجود دارد که ذکر رحمت بعد از صلوات از قبیل ذکر عام بعد از خاص باشد؛ صلوات، رحمت ویژه و فوق‌العاده است و رحمت، رحمت عام است.

منظور از «برکات» بقاء انواع نعمت‌ها و مواهب الهی و افزایش آن‌هاست و «سلام» (به معنای سلامت) یکی از مصادیق آن می‌باشد، بنابراین از قبیل ذکر خاص بعد از عام است.

* * *

آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام در ادامه این تقاضا عرضه می‌دارد: «خداوندا! پدر و مادرم را مخصوص کرامت و عزت نزد خودت فرما و همچنین رحمت خود را شامل

حال آن‌ها گردان، ای برترین رحم‌کنندگان؛ (وَ اخْضِصِ اللَّهُمَّ وَالِدَيَّ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ، وَالصَّلَاةِ مِنْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ).

واژه «واخصص» از ماده «خصوص» به معنای دادن چیزی به کسی است، در حالی که به دیگران نداده است.

«کرامة» نیز به معنای عزت، منزلت و شرافت است.

امام علیه السلام در این قسمت از دعا از خداوند تقاضا می‌کند که پدر و مادرش را مورد تکریم قرار داده، مقام ویژه‌ای در نزد خود به آن‌ها بدهد و همچنین درود و رحمت خود را شامل حال آن‌ها فرماید.

این تخصیص نه به این معناست که دیگران از الطاف الهی محروم شوند و تنها پدر و مادرش برخوردار گردند، بلکه هرچه می‌خواهد، به دیگران بدهد، ولی به پدر و مادر او کرامت و رحمت ویژه‌ای عنایت کند.

تفاوت «کرامت» با «صلاة» روشن است: «کرامت» به معنای عزت و شرافت و «صلاة» به معنای رحمت می‌باشد و امام علیه السلام هر دو را به صورت ویژه از خداوند برای پدر و مادرش تقاضا می‌کند.



بخش دوم

۳ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَلْهَمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَيَّ الْهَامَا، وَاجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ تَمَامًا، ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهَمْنِي مِنْهُ، وَوَقِّفْنِي لِلنُّفُوزِ فِيمَا تُبْصِّرُنِي مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى لَا يَفُوتَنِي اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عِلْمْتَنِيهِ، وَلَا تَنْقُلْ أَرْكَانِي عَنِ الْحُقُوفِ فِيمَا أَلْهَمْتَنِيهِ.**

ترجمه

۳. خداوند! بر محمد و آلش درود فرست و دانش آنچه را که بر من نسبت به آن‌ها (پدر و مادر) واجب است به من الهام کن، الهامی آشکار؛ و دانش همه این‌ها را برای من به نحو تمام و کمال جمع کن، سپس به من توفیق ده آنچه را که به من الهام فرموده‌ای به کار بندم و نیز موفق بدار که آنچه را از این دانش به من می‌آموزی به سرعت انجام دهم تا به کارگیری آنچه به من آموخته‌ای از من فوت نشود و ارکان وجود من از عمل به آنچه به من الهام کرده‌ای سست نگردد.

شرح و تفسیر

وظائف سنگین در برابر پدر و مادر

در این فراز تقاضای امام علیه السلام به اوج خود می‌رسد چون پس از درود بر محمد و آل محمد از خدا می‌خواهد که تمام آنچه را وظیفه او در برابر پدر و مادر است به او الهام کند و سپس توفیق به کار بستن آن را نیز عنایت فرماید تا در نتیجه آنچه را در برابر پدر و مادر لازم است انجام دهد و چیزی فروگذار نکند و ارکان

وجودش نیز در عمل به آن سست نشود؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست و دانش آنچه را که بر من نسبت به آن‌ها (پدر و مادر) واجب است به من الهام کن، الهامی آشکار؛ و دانش همه این‌ها را برای من به نحو تمام و کمال جمع کن، سپس به من توفیق ده آنچه را که به من الهام فرموده‌ای به کار بندم و نیز موفق بدار که آنچه را از این دانش به من می‌آموزی به سرعت انجام دهم تا به کارگیری آنچه به من آموخته‌ای از من فوت نشود و ارکان وجود من از عمل به آنچه به من الهام کرده‌ای سست نگردد»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَالْهَمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهْمَا عَلَيَّ الْهَامَا، وَاجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ تَمَامًا، ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهَمُنِي مِنْهُ، وَوَقِّفْنِي لِلتَّقْوِذِ فِيمَا تَبْصُرُنِي مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى لَا يَفُوتَنِي اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عِلْمَتِيهِ، وَلَا تَثْقُلَ أَرْكَانِي عَنِ الْخُفُوفِ فِيمَا أَلْهَمْتَنِيهِ).

همان‌گونه که در تفسیر دعای بیستم گفتیم، «الهام» در اصل از ماده «لهم» به معنای بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، سپس به معنای القاء مطالبی درونی از سوی خداوند به انسان آمده است که انسان را به کار خوبی وامی‌دارد یا از کار بدی جلوگیری می‌کند و این حالت برای بسیاری از بزرگان و صلحا حاصل شده است و البته این با مسأله وحی نبوت تفاوت بسیار دارد.

واژه «خُفُوف» از ماده «حَفَّ» بر وزن «صَف» معانی مختلفی دارد از جمله: احاطه کردن چیزی به چیزی، همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿وَحَقَّقْنَا هُمَا بِنَخْلٍ﴾: «آن دو (مزرعه) را با درختان نخل احاطه کردیم»^۱ و به خدمت کردن «خُفُوف» گفته می‌شود چون لازمه خدمت، احاطه کردن به مخدوم است و در عبارت امام علیه السلام نیز به همین معناست، زیرا لازمه خدمت جانانه نسبت به والدین این است که چون پروانه، شمع وجود آنها را احاطه کنی و در این احاطه کردن برای خدمت و عمل به وظائف الهام شده، ارکان وجودت سست نشود.

۱. کُفُوف، آیه ۳۲.

به هر حال درخواست امام علیه السلام در این بخش از دعا این است که به من توفیق ده نه فقط آنچه را می‌دانم و دربارهٔ پدر و مادرم آموخته‌ام، انجام دهم، بلکه آنچه را نمی‌دانم نیز به من الهام کن تا به طور کامل به آن‌ها خدمت کنم و آنچه در این باره به من الهام شده را به کار بندم و چیزی از آن‌ها از من فوت نشود و حتی انجام آن‌ها برای من سخت و سنگین نباشد.



بخش سوم

۴ أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كَمَا
أَوْجَبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ.

۵ أَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَأَبْرُهُمَا بَرًّا الْأُمِّ الرَّءُوفِ،
وَاجْعَلْ طَاعَتِي لَوَالِدَيَّ وَبِرِّي بِهِمَا أَقْرَ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْطَانِ، وَأَتْلَجَ
لِصَدْرِي مِنْ شَرْبَةِ الظَّمآنِ حَتَّى أُؤَثِّرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا، وَأُقَدِّمَ عَلَى
رِضَايَ رِضَاهُمَا وَأَسْتَكْتِرَ بِرَّهُمَا بِي وَإِنْ قَلَّ، وَأَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ.

ترجمه

۴. خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست همان‌گونه که ما را به وجود گرامی
او شرافت بخشیدی و بر محمد و آلش درود فرست همان‌گونه که برای ما
حقی بر خلق به سبب او (پیغمبر) قرار دادی.

۵. خداوندا! مرا چنان قرار ده که از آن‌ها جلال و هیبتی در دل داشته باشم،
همانند هیبتی که مردم از پادشاه ظالم دارند، و چنان نیکی و مهربانی در حق
آن‌ها کنم همانند نیکی و مهربانی مادر بسیار مهربان، و اطاعت مرا برای
پدر و مادرم و نیکوکاری مرا نسبت به آن‌ها شیرین‌تر از خواب در چشم
خواب‌آلود و گواراتر از شربت گوارا در ذائقه فرد تشنه و خنک‌تر برای قلب
من از نوشیدن آب گوارا برای فرد تشنه. چنان کن که خواست آن‌ها را بر
خواست خود و رضایت آن‌ها را بر رضایت خویش مقدم دارم و نیکی آن‌ها
را نسبت به خودم زیاد شمرم، هرچند کم باشد و نیکی خودم را درباره
آن‌ها کم شمرم، هرچند بسیار باشد.

شرح و تفسیر

نهایت احترام به پدر و مادر

در این بخش امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، همان‌گونه که ما را به وجود گرامی او شرافت بخشیدی و بر محمد و آلش درود فرست، همان‌گونه که برای ما حقی بر خلق به سبب او (پیغمبر) قرار دادی!»؛ **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا شَرَفْتَنَا بِهِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كَمَا أَوْجَبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ.**

درواقع امام علیه السلام در این جا افتخار خود را به سبب انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شمرد، چرا که او در واقع فرزند آن حضرت و منسوب به اوست و آن را سبب حقی می‌شمرد که آن حضرت و ائمه علیهم السلام بر مردم دارند. یعنی انتساب به پیامبر صلی الله علیه و آله دو اثر برای امام سجاد علیه السلام و سایر ائمه معصومین علیهم السلام دارد: نخست، دلیل بر شرافت و عظمت مقام آنهاست و دیگر این که مردم باید از آنها اطاعت کنند و آنها را به عنوان امام و پیشوای خود بپذیرند و مقام ولایت آنها را ارج نهند.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که این بخش چه ارتباطی به مسأله حقوق والدین دارد که امام علیه السلام آن را در این جا ذکر کرده است؟

جمعی از محققان گفته‌اند: وجه ارتباط آن با مسأله حقوق پدر و مادر این است که پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام به منزله پدر این امت هستند، همان‌طور که در روایت معروف آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا عَلِيُّ! أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ ای علی! من و تو، دو پدر برای این امت هستیم».^۱

بنابراین، تمام حقوقی که در این دعای بیست و چهارم برای پدر و مادر ذکر

۱. امالی صدوق، ص ۶۵۷؛ الغارات ثقفی، ج ۲، ص ۷۴۵ (با کمی تفاوت)؛ تفسیر آلوسی، ج ۲۲، ص ۳۱، ذیل آیه ۴۱ سوره احزاب.

شده برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز ثابت است.

این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر در «شرفتنا» به خواننده این دعا برگردد، یعنی خداوند! به وسیله محمد و آلش عَلَيْهِمُ السَّلَام ما را شرافت بخشیدی و حقی برای ما بر سایر مردم به سبب آن قائل شدی، زیرا مسلمانان و اهل ولایت بر یکدیگر حق دارند؛ در حدیث آمده است: «لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَةٍ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ: الْأَجْلَالُ فِي عَيْنِهِ، وَالْوُدُّ لَهُ فِي صَدْرِهِ، وَالْمُؤَاَسَاةُ لَهُ فِي مَالِهِ، وَأَنْ يُحَرِّمَ غَيْبَتَهُ، وَأَنْ يَعُوْدَهُ فِي مَرَضِهِ، وَأَنْ يُشَيِّعَ جَنَازَتَهُ، وَأَنْ لَا يَقُولَ فِيهِ بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَّا خَيْرًا؛ هر مؤمنی بر مؤمن دیگر هفت حق دارد که از سوی خداوند واجب شده است: احترامش را حفظ کند (تحقیرش نکند، به او توهین ننماید و حرمتش را هتک نکند)؛ محبت او را در دل داشته باشد؛ نسبت به او مواسات مالی داشته باشد (یعنی او را در امکاناتش شریک کند)؛ غیبتش را بر خود حرام بداند (و در غیابش نیز، حرمت او را نگه دارد)؛ به هنگام بیماری از وی عیادت کند (و اگر نیاز به کمک مالی یا چیز دیگر دارد دریغ نکند)؛ در تشییع جنازه اش شرکت نماید و پس از مرگش جز ذکر خیرش نگوید»^۱.

سپس امام عَلَيْهِ السَّلَام به نکته مهم دیگری درباره پدر و مادر می پردازد؛ عرضه می دارد: «خداوند! مرا چنان قرار ده که از آن‌ها جلال و هیبتی در دل داشته باشم همانند هیبتی که مردم از پادشاه ظالم دارند، و چنان نیکی و مهربانی در حق آن‌ها کنم همانند نیکی و مهربانی مادر بسیار مهربان»؛ «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَأَبْرُهُمَا بَرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ».

واژه «هیبة» به معنای بزرگداشت آمیخته با ترس آمده است.

و «عسوف» از ماده «عَسَف» (بر وزن وصف)، در اصل به معنای منحرف شدن از جاده و انجام کار بی تفکر است و از آن جا که شخص ظالم از جاده حق انحراف

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۸، ح ۵۸۵۰.

یافته و کار بی رویه می کند این واژه به معنای ظلم و ستم نیز آمده است. همان گونه که در حدیثی می خوانیم: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا تَبْلُغْ شَفَاعَتِي إِمَاماً عَسُوفاً؛ شفاعت من به پیشوای ظالم هرگز نخواهد رسید».

البته منظور امام عَلَيْهِ السَّلَام این نیست که پدر و مادر را به پادشاه ظالم تشبیه کند، در واقع می فرماید: همان هیبت و ابهتی که چنان افرادی در دل مردم دارند، پدر و مادرم نیز در دل من داشته باشم.

همان گونه که در روایتی دیگر از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است که بانوی اسلام فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام از حمل مشک های آب ناراحت شده بود و همچنین دست هایش از آسیاب کردن گندم و جو در خانه آسیب دیده بود؛ امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام پیشنهاد کرد که از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خادمی بخواند (تا به او کمک کند)، آن حضرت بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شد و سلام کرد و سخنی نگفته بازگشت. امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: چه کردی؟ عرض کرد: به خدا از هیبت پیغمبر نتوانستم سخنی بگویم: «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ أَشْتَكِي مِمَّا أُنْدَأُ بِالْقُرْبِ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَام وَاللَّهِ إِنِّي أَشْتَكِي يَدَيَّ مِمَّا طَحِنَ بِالرَّحَى وَكَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام أَسَارَى فَأَمَرَهَا أَنْ تَطْلُبُ مِنَ النَّبِيِّ خَادِمًا فَدَخَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ وَسَلَّمَتْ عَلَيْهِ وَرَجَعَتْ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَكَ قَالَتْ وَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أُكَلِّمَ رَسُولَ اللَّهِ مِنْ هَيْبَتِهِ»^۱.

در گذشته که سنت های خوبی میان مردم بود، پسران و دختران در برابر پدر بسیار متواضع بودند و حتی پای خود را دراز نمی کردند و زیاد سخن نمی گفتند، یعنی ابهت و هیبت پدر مانع از این کار بود.

در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می خوانیم: «لَا تَمْلَأْ عَيْنَيْكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِمَا إِلَّا بِرَحْمَةٍ وَرِقَّةٍ وَلَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ أَصْوَاتِهِمَا وَلَا يَدَكَ فَوْقَ أَيْدِيهِمَا وَلَا تَقْدَمُ قَدَامَهُمَا؛

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۴۱.

خیره به آن‌ها نگاه نکن و نگاهت تنها نگاه رحمت و لطف و محبت باشد، صدای خود را برتر از صدای آن‌ها مکن و دستت را بالای دست آن‌ها قرار مده و جلوتر از آن‌ها راه نرو.^۱

این است معنای هیبت و جلالت پدر و مادر.

در نقطه مقابل، امام علیه السلام تقاضا می‌کند که نسبت به آن‌ها مانند مادری بسیار مهربان رفتار کند و آن هیبت را با این محبت شدید بیایزد.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ؛ نیکی به پدر و مادر، بزرگ‌ترین فرائض است».^۲

امام علیه السلام در ادامه این دعا عرضه می‌دارد: «خداوندا! اطاعت مرا برای پدر و مادرم و نیکوکاری مرا نسبت به آن‌ها شیرین‌تر از خواب در چشم خواب‌آلود و گواراتر از شربت گوارا در ذائقه فرد تشنه و خنک‌تر برای قلب من از نوشیدن آب گوارا برای فرد تشنه قرار ده!»؛ (وَاجْعَلْ طَاعَتِي لِوَالِدَيَّ وَبِرِّي بِهِمَا أَقْرَبَ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْتَانِ، وَ أَتْلَجَ لِصَدْرِي مِنْ شَرْبَةِ الظَّمَانِ).

واژه «بِرُّ» (به کسر باء) به معنای نیکوکاری است و «بِرُّ» (به فتح باء) به معنای شخص نیکوکار است.

«أَقْرَبُ» از ماده «قُرُّ» (بر وزن حرّ) به معنای خنکی است و «قَرَّتْ عَيْنُهُ» یعنی چشمش خنک شد و این اصطلاحی است میان عرب که اشک شادی را خنک و اشک غم و اندوه را داغ و سوزان می‌دانستند و هرگاه می‌خواستند شخص یا چیزی را مایه سرور معرفی کند تعبیر به «قُرَّة العین» می‌کردند.

واژه «رَقْدَةَ» از ماده «رُقود» به معنای خواب سبک است و «رُقود» گاهی جمع «راقد» به معنای شخص خوابیده نیز آمده است، همان‌گونه که درباره اصحاب

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۲. غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۱۲.

کَهِفَ فِي الْكُهْفِ فِي قُرْآنِ مِی خَوَانِیْمِ: ﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ﴾؛ «آن‌ها را بیدار می‌پنداری در حالی که در خواب بودند»^۱ و علت آن این بود که چشم‌های آن‌ها در حال خواب باز بود.

«وَسَنَانٍ» از ماده «سِنَنَة» یعنی خواب سبک و اصل «وَسْنَن» بوده، و او آن حذف شده و به جای آن هاء در آخر کلمه آمده (مانند وَعْدَه وِعْدَه) و از آن جا که خواب سبک برای اشخاص خواب‌آلود گاهی بسیار لذت‌بخش است امام علیه السلام در این جا از این واژه استفاده کرده است.

واژه «أَثْلَجَ» از ماده «ثَلَجَ» به معنای برف گرفته شده و خنک شدن سینه به معنای احساس آرامش و لذت است.

واژه «ظَمَّانٌ» یعنی شخص تشنه، و از ماده «ظَمَّأَ» به معنای تشنگی است. امام علیه السلام در این عبارت، تعبیر جالبی آورده، اطاعت پدر و مادر و نیکی به آن‌ها را بسیار مهم شمرده است؛ آرام‌بخش‌تر از خواب برای کسانی که خواب‌آلودند و گواراتر از نوشیدن آب خنک برای کسی که بسیار تشنه است.

به تعبیر دیگر: از خداوند خواسته که اطاعت پدر و مادر و نیکی به آن‌ها نه تنها باری بر دوش او نباشد، بلکه لذت‌بخش و گوارا و مایه سرور و خوشبختی و آرامش گردد و این یک مقام عالی است که انسان از خدمت کردن لذت ببرد، هر چند خدمت سنگین باشد. در واقع نگاه امام علیه السلام به اطاعت از پدر و مادر و نیکی در حق آن‌ها نگاه تکلیف نیست، بلکه نگاه عشق و علاقه است و بسیارند کسانی که اطاعت پدر و مادر می‌کنند، ولی آن را باری سنگین بر دوش خود می‌پندارند، نه کاری لذت‌بخش و مایه آرامش خاطر.

در حدیثی می‌خوانیم که ابن مسعود از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد: بهترین اعمال نزد خداوند متعال چیست؟ فرمود: «الصَّلَاةُ لَوْ قَتَلْتَهَا قُلْتُ ثُمَّ أَيُّ شَيْءٍ قَالَ بَرُّ

۱. کَهِفَ، آیه ۱۸.

الْوَالِدَيْنِ قُلْتُ ثُمَّ أَيُّ شَيْءٍ قَالَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ نماز را در اوقات آن به جای آورند. ابن مسعود می‌گوید: عرض کردم: پس از آن چه چیزی؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر. عرض کردم: پس از آن چه چیزی؟ فرمود: جهاد در راه خدا.^۱ در حدیث دیگری از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌خوانیم: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ أَكْبَرُ فَرِيضَةٍ؛ نیکی به پدر و مادر بالاترین واجب است».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَيُبَسِّطَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ أَبَوَيْهِ فَإِنَّ صَلَاتَهُمَا طَاعَةُ اللَّهِ وَلْيَصِلْ ذَا رَحِمِهِ وَقَالَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصَلَةُ الرَّحِمِ يَهْوَتَانِ الْحِسَابِ؛ کسی که دوست دارد عمرش طولانی شود و روزی‌اش فراوان، نسبت به پدر و مادر صلۀ رحم به‌جا آورد، زیرا این کار اطاعت خداست و نیز (نسبت به دیگر بستگانش نیز) صلۀ رحم به‌جا آورد. سپس فرمود: نیکی به پدر و مادر و صلۀ رحم، حساب انسان را در قیامت آسان می‌کند».^۳

امام علیه السلام در ادامه این سخن عرضه می‌دارد: «(خداوندا!) چنان کن که خواست آن‌ها را بر خواست خود و رضایت آن‌ها را بر رضایت خویش مقدم دارم و نیکی آن‌ها را نسبت به خودم زیاد شمرم، هرچند کم باشد و نیکی خودم را درباره آن‌ها کم شمرم، هرچند بسیار باشد»؛ (حَتَّى أُوتِرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا، وَأُقَدِّمَ عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا وَأَسْتَكْثِرَ بِرَّهُمَا بِي وَإِنْ قَلَّ، وَأَسْتَقِيلَ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ).

واژه «هوی» به معنای خواسته دل است، خواه خوب باشد یا بد، و اگر بعضی آن را به معنای خواسته بد معنا کرده‌اند شاید به این دلیل باشد که در بسیاری از عبارات، هوای نفس به معنای خواسته‌های شیطانی استعمال می‌شود، البته روشن

۱. خصال، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۸.

۳. الدعوات للراوندي، ص ۱۲۶.

است که کلام امام علیه السلام شامل خواسته حرام نمی شود.

«أَسْتَكْتِرَ» از ماده «استکثر» به معنای زیاد شمردن چیزی است، در مقابل «أَسْتَقِلَّ» از ماده «استقلال» به معنای کوچک شمردن چیزی.

امام علیه السلام در این جمله از خداوند تقاضا می کند که نیکی پدر و مادر به او را بزرگ و زیاد بشمرد، هر چند کم باشد، تا این که آنچه اقتضای چنین نیکی بزرگی است در برابر آن ها انجام دهد و نیکی خودش را به پدر و مادر کوچک بشمرد هر چند زیاد و عظیم باشد تا خود را از آن ها طلبکار نداند و این نهایت ادب در برابر پدر و مادر است.

از روایت هشامیه کافی استفاده می شود که مؤمن در برابر همه کس باید چنین باشد، نیکی خود را کوچک بشمرد، هر چند بزرگ و زیاد باشد و نیکی دیگران را بزرگ بشمرد هر چند کم و کوچک باشد؛ امام کاظم علیه السلام فرمود: «يَسْتَكْتِرُ قَلِيلَ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِهِ وَيَسْتَقِلُّ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ مِنْ نَفْسِهِ»^۱.

هنگامی که این صفت مؤمن در برابر همگان سفارش شده است نسبت به پدر و مادر از اهمیت ویژه و اولویت برخوردار است.

به هر حال، این گونه برخورد با پدر و مادر سبب می شود که فرزندان همیشه خود را بدهکار پدر و مادر بدانند و پدر و مادر را از خودشان طلبکار و این نهایت ادب است.



بخش چهارم

۶ اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَأَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي، وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَاعْطِفْ

عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَصَيِّرْ نِي بِهِمَا رَفِيقًا، وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا.

۷ اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي، وَأْتِبْهُمَا عَلَيَّ تَكْرِمَتِي، وَاحْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ

مَنِّي فِي صِغَرِي.

ترجمه

۶. خداوندا! به من توفیق ده که صدایم را در برابر آن‌ها آهسته کنم و کلامم را در مقابل آن‌ها پاکیزه و دلنشین سازم و خوی و طبعم را در برابر آن‌ها نرم، و قلبم را نسبت به آن‌ها مهربان کنم و رفیق شفیق آن‌ها باشم.

۷. خداوندا! در برابر تربیت من به آن‌ها پاداش خیر بده و در برابر گرمای داشت من به آن‌ها اجر و ثواب عنایت کن و آنچه را در کودکی برای من حفظ کرده‌اند برای آن‌ها حفظ کن.

شرح و تفسیر

رعایت نهایت ادب در برابر پدر و مادر

در این بخش از دعا امام علیه السلام نخست شش چیز که - باز هم همانند بخش قبل - نشانه نهایت ادب و محبت است درباره پدر و مادر از خداوند تقاضا می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده که صدایم را در برابر آن‌ها آهسته کنم و کلامم را در مقابل آن‌ها پاکیزه و دلنشین سازم و خوی و طبعم را در برابر آن‌ها نرم، و قلبم را نسبت به آن‌ها مهربان کنم و رفیق شفیق آن‌ها باشم»؛ (اللَّهُمَّ خَفِّضْ

لَهُمَا صَوْتِي، وَأَطِبُّ لَهُمَا كَلَامِي، وَأَلِّنُ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَأَعْطِفُ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَصَيِّرُنِي بِهِمَا رَفِيقًا، وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا).

«خَفْضُ» از ماده «خَفَضَ» به معنای پایین آوردن است و سپس به معنای فروتنی کردن و زیربال و پر گرفتن آمده است.

واژه «أَلِّنُ» از ماده «لین» یعنی نرم شدن و از بین رفتن صلابت و سختی. این واژه گاهی در مورد اجسام به کار می‌رود و گاهی در مورد اخلاق.

«عَرِيكَةٌ» از ماده «عَرَكَ» به معنای مشت و مال دادن و برخورد و مالش چیزی با چیزی گرفته شده لذا به کوهان شتر گفته می‌شود به جهت تماسی که محموله و بار شتر با آن دارد و از آن جایی که در میدان جنگ برخورد میان افراد زیاد است به آن «معرکه» می‌گویند؛ به طبیعت و خلق و خوی انسان - که محل برخورد و تماس با دیگران است - نیز «عریکه» گفته می‌شود و «لین العریکه» درباره کسی به کار می‌رود که خلق و خوی نرمی داشته باشد و با کسی خشونت نکند.

واژه «شَفِيقٌ» از ماده «شَفَقَ» به معنای نرمش چیزی است و دوست مهربان و ملایم و نرم خوی و خیرخواه و دلسوز را به این علت «رفیق شفیق» گویند که از خود نرمش نشان می‌دهد. راغب در مفردات می‌گوید: «شَفَقٌ» در اصل به معنای آمیخته شدن روشنایی روز با تاریکی شب است، لذا واژه «اشفاق» یعنی توجه و عنایت آمیخته با ترس (یا خوف و ترسی که آمیخته با محبت و احترام است) بنابراین، رفیق شفیق بودن به معنای محبت آمیخته با ترس از رسیدن آسیب به رفیق است.

امام علیه السلام در این جمله از دعا شش تقاضا از خداوند درباره پدر و مادر می‌کند که تمام آن‌ها در واقع جنبه حسن برخورد دارد:

نخست از خدا این توفیق را می‌طلبد که صدای خود را بالاتر از صدای پدر و مادر نبرد عرضه می‌دارد: «خداوندا! به من توفیق ده که صدایم را در برابر آنها آهسته کنم.»؛ (اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي).

این سخن شبیه چیزی است که در قرآن مجید آمده است: ﴿وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾.^۱ در این آیه خداوند دستور می‌دهد که نسبت به پدر و مادر پر و بال تواضع خویش را از روی محبت و لطف، در برابر آنان فرود آورد و بگوید: «پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!».

در دومین تقاضا عرضه می‌دارد: «(توفیق ده که) سخنم را با پدر و مادرم شیرین و نیکو کنم تا هرگز رنجشی برای آن‌ها از گفتار من حاصل نشود»؛ ﴿وَأَطْبِ لَهُمَا كَلَامِي﴾.

این جمله نیز در واقع برگرفته از بخش آخر آیه شریفه ۲۳ سوره اسراء می‌باشد: ﴿وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾؛ «و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو».

در سومین تقاضا از خدا این توفیق را می‌خواهد که اخلاق و رفتار او را با آن‌ها نرم و ملایم و موافق نهایت ادب قرار دهد این درخواست با آیات قرآن درباره احترام به پدر و مادر هماهنگ است؛ می‌فرماید: «و خوی و طبعم را در برابر آنها نرم کنم»؛ ﴿وَأَلِنْ لَهُمَا عَرَبِيَّتِي﴾.

در چهارمین تقاضا از خدا می‌خواهد که نه تنها در ظاهر نسبت به پدر و مادر اظهار محبت کنم بلکه قلب من نیز متوجه آن‌ها باشد و مالا مال از محبتشان؛ عرضه می‌دارد: «و قلبم را نسبت به آنها مهربان سازم و رفیق شفیق آنها باشم»؛ ﴿وَأَعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي﴾.

در پنجمین و ششمین تقاضا عرضه می‌دارد: «مرا رفیق شفیق مهربان آن‌ها قرار ده که همانند دوست مهربانی با آن‌ها رفتار کنم»؛ ﴿وَصَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا، وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا﴾.

عجیب این است که در روایتی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ رَجُلًا قَالَ يَا

رَسُولُ اللَّهِ مَا حَقُّ الْوَالِدَيْنِ عَلَيَّ وَلَدِهِمَا؟ قَالَ: هُمَا جَنَّتَكَ وَنَارُكَ؛ مردی از آن حضرت سؤال کرد: ای رسول خدا! حق والدین بر فرزندانشان چیست؟ فرمود: (همین قدر بدان که) پدر و مادر سرنوشت تو را از نظر بهشت و دوزخ تعیین می‌کنند.^۱ و در روایت دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَيُبْسَطَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ أَبُوَيْهِ فَإِنَّ صَلَاتَهُمَا طَاعَةَ اللَّهِ؛ پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «کسی که دوست دارد عمرش طولانی شود و رزقش فراوان گردد، صلهٔ رحم نسبت به پدر و مادرش انجام دهد (و نهایت نیکی را در حق آن‌ها رعایت کند) زیرا صلهٔ آن‌ها طاعت خداست».^۲

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «قَالَ: ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُحْمَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ، بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛ سه چیز است که خداوند متعال حق تخلف از آن را برای کسی قرار نداده است: ادای امانت، خواه متعلق به آدم نیکوکاری باشد یا بدکار، و وفای به عهد، خواه طرف معاهده انسان خوبی باشد یا بد، و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا بدکار».^۳

امام علیه السلام در فراز دوم این بخش از دعا سه چیز دیگر را از خداوند برای پدر و مادر می‌خواهد، عرضه می‌دارد: «خداوندا! در برابر تربیت من به آن‌ها پاداش خیر بده و در برابر گرامی‌داشت من به آن‌ها اجر و ثواب عنایت کن و آنچه را در کودکی برای من حفظ کرده‌اند برای آن‌ها حفظ کن»؛ (اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي، وَأَثْبِتْهُمَا عَلَيَّ تَكْرِمَتِي، وَاحْفَظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي).

۱. الترغيب والترهيب، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲. دعوات راوندی، ص ۱۲۶، ج ۳۱۳.

۳. کافی، ج ۳، ص ۴۱۴.

واژه «تریت» از ماده «رَبُو» به معنای افزایش و رشد گرفته شده چنانکه در آیه ﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ﴾^۱ به همین معنا آمده است، یعنی رشد و نمودادن. امام علیه السلام در این قسمت به زحمات پدر و مادر در کودکی فرزندان اشاره می‌کند، زحماتی که بسیاری از انسان‌ها آن‌ها را فراموش می‌کنند و قرآن در آیه ۱۴ سوره لقمان به آن‌ها اشاره فرموده است: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾؛ «و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛ (آری به او توصیه کردم که) برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت همه شما به سوی من است».

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَانِي صَغِيرًا﴾؛ «و بگو: پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در کودکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده».^۲

نخست به مسأله تربیت و پرورش اشاره می‌کند که یکی از حقوق مهم پدر و مادر نسبت به فرزند است و از خدا می‌خواهد پاداش این تربیت‌ها را به آن‌ها عنایت کند و بعد مسأله گرامی‌داشت فرزند را مطرح می‌فرماید، چون پدر و مادر معمولاً فرزندان خود را گرامی می‌دارند، و باز از خدا تقاضا می‌کند که پاداش این گرامی‌داشت را نیز به آن‌ها بدهد و سرانجام تقاضا می‌کند آن‌گونه که آن‌ها در کودکی از او مراقبت کردند او در بزرگسالی از آن‌ها مراقبت کند.

بسیارند افراد حق‌شناسی که پدر و مادر را در حال پیری و از کارافتادگی کاملاً مراقبت می‌کنند، ولی طبق بعضی از روایات، این مراقبت هر قدر زیاد باشد

۱. حج، آیه ۵.

۲. اسراء، آیه ۲۴.

نمی تواند با مراقبت های دوران کودکی برابری کند؛ در حدیثی می خوانیم: کسی خدمت پیغمبر ﷺ رسید و عرضه داشت: «یا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَوَيَّ بَلَغَا مِنَ الْكِبَرِ، إِنِّي أَلِيَّ مِنْهُمَا مَا وَلِيَا مِنِّي فِي الصَّغَرِ، فَهَلْ قَضَيْتُهُمَا حَقَّهُمَا؟ قَالَ: لَا فَإِنَّهُمَا كَانَا يَفْعَلَانِ ذَلِكَ وَهُمَا يُحِبَّانِ بَقَاءَكَ، وَأَنْتَ تَفْعَلُ ذَلِكَ وَتُرِيدُ مَوْتَهُمَا؛ اِی رَسُولِ خدَا! پدر و مادر من به حدی از پیری رسیده اند که من از آن ها محافظت می کنم آن گونه که آن ها در کودکی (و ناتوانی من) از من مراقبت کرده اند، آیا حق آن ها را ادا کرده ام؟ رسول خدا ﷺ فرمود: نه، حق آن ها را ادا نکرده ای، زیرا آن ها در آن زمان در حالی آن زحمات را می کشیدند، که دوست داشتند تو بمانی، ولی تو در حالی این زحمات را تحمل می کنی که دوست داری آن ها زودتر از دنیا بروند»^۱.



۱. تفسیر الکشاف، ج ۲، ص ۶۵۹، ذیل آیه ۲۴ سوره اسراء.

بخش پنجم

۸ اللَّهُمَّ وَمَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ أَدَى، أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهِ، أَوْ ضَاعَ قَبْلِي لَهُمَا مِنْ حَقٍّ فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِدُنُوبِهِمَا، وَعَلُوًّا فِي دَرَجَاتِهِمَا، وَزِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ.

۹ اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيَّعَاهُ لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصَّرَا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتَهُ لَهُمَا، وَجَدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَرَغَبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعْتِهِ عَنْهُمَا، فَإِنِّي لَا أَتَّهَمُهُمَا عَلَيَّ نَفْسِي، وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بَرِّي، وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرِي يَا رَبَّ.

۱۰ فَهَمَا أَوْجَبَ حَقًّا عَلَيَّ، وَأَقْدَمَ احْسَانًا إِلَيَّ، وَأَعْظَمَ مِنَّةً لَدَيَّ مِنْ أَنْ أَقَاصَهُمَا بَعْدَلٍ، أَوْ أَجَازِيَهُمَا عَلَيَّ مِثْلٍ، أَيْنَ إِذَا - يَا إِلَهِي - طُولُ شَعْلِهِمَا بِتَرَبِيتِي! وَأَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي! وَأَيْنَ اقْتَارُهُمَا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمَا لِلتَّوَسُّعَةِ عَلَيَّ!

۱۱ هَيْهَاتَ مَا يَسْتَوْفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا، وَلَا أُدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَهُمَا، وَلَا أَنَا بِقَاضٍ وَظِلْفَةَ خِدْمَتِهِمَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي يَا خَيْرَ مَنْ اسْتُعِينَ بِهِ، وَوَفَّقْنِي يَا أَهْدَى مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَلَا تَجْعَلْنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

ترجمه

۸. خداوند! هر آزاری از من به آن دو (پدر و مادر) رسیده و یا کمترین ناراحتی از من پیدا کرده‌اند و یا حقی بر من داشته‌اند و ضایع شده، آن‌ها را سبب محو گناهانشان و علو درجاتشان و افزایش حسانتشان قرار بده ای کسی که سیئات را به چندین برابر از حسنات تبدیل می‌کنی.

۹. خداوندا! آنچه پدر و مادرم در گفتار یا عمل بر من تعدی کرده‌اند یا از حق من چیزی را ضایع نموده‌اند تمام آن را به آن‌ها بخشیدم و از آن‌ها درگذشتم و با شوق و رغبت از تو می‌خواهم عواقب نامطلوبش را از آن‌ها دور فرمایی! من آن‌ها را نسبت به خودم متهم نمی‌کنم و آن‌ها را در نیکی به من سهل‌انگار نمی‌دانم. خداوندا! آنچه را که آن‌ها درباره من انجام داده‌اند نامطلوب نمی‌دانم.

۱۰. خداوندا! پدر و مادرم حقشان بر من واجب‌تر و احسانشان قدیمی‌تر و نعمتشان بر من بیش از آن است که من بخواهم آن‌ها را قصاص کنم که چرا عدالت در حق من روا نداشته‌اند، یا به مانند آن کیفرشان دهم. اگرچنین باشد پس ای خدای من آن همه زحمتی که برای من کشیدند کجا می‌رود! و آن همه درد ورنجی که در حفظ من تحمل کردند چه می‌شود و آنچه آن‌ها بر خود تنگ گرفته‌اند تا بر من توسعه یابد چه می‌شود؟

۱۱. چقدر دور است که آن‌ها حقشان را از من کاملاً دریافت کنند، در حالی که من آنچه را که برایم واجب است در حق آن‌ها انجام نداده‌ام و وظیفه خدمت آن‌ها همچنان برعهده من است، اکنون که چنین است بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا یاری کن ای کسی که بهترین یار و یاور هستی و مرا توفیق ده ای بهترین کسی که در مشکلات به او روی می‌آورند، و مرا جزء کسانی قرار نده که عاق پدر و مادرند در آن روزی که هرکسی در برابر اعمالش جزا داده می‌شود و به کسی ظلم و ستم نخواهد شد.

شرح و تفسیر

توجه به حقوق والدین و گذشت از خطاهای آنان

امام زین‌العابدین علیه السلام در این فصل از دعا نکته مهم دیگری اشاره می‌کند

و عرضه می‌دارد: «خداوندا! هر آزاری از من به آن دو (پدر و مادر) رسیده و یا کمترین ناراحتی از من پیدا کرده‌اند و یا حقی بر من داشته‌اند و ضایع شده، آن‌ها را سبب محو گناهانشان و علو درجاتشان و افزایش حسناتشان قرار ده ای کسی که سیئات را به چندین برابر از حسنات تبدیل می‌کنی»؛ (اللَّهُمَّ وَمَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ أَدَى، أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهِ، أَوْ ضَاعَ قِبَلِي لَهُمَا مِنْ حَقٍّ فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِدُنُوبِهِمَا، وَعَلُوًّا فِي دَرَجَاتِهِمَا، وَزِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ).

«أدى» به معنای هرگونه آزار کوچک یا بزرگ، بدنی یا روحانی است که از کسی به دیگری برسد و در آیات قرآن - به گفته‌ی راغب در مفردات - گاهی برای آزار زبانی به کار رفته و در آیات دیگری به معنای آزار بدنی است. واژه «مکروه» اشاره به چیز ناخوشایند است، خواه جنبه‌ی ضرر داشته باشد یا نه. «حطّۀ» به معنای ریزش است، چه ریزش گناه باشد، چه غیر آن.

به هر حال امام علیه السلام در این جا به نکته‌ی دقیقی اشاره کرده و آن این‌که اگر من کوتاهی‌هایی درباره‌ی پدر و مادر کرده و توانایی جبران آن را ندارم، آن‌ها بدون عوض نباشند. خداوندا! به لطف و کرمت آن کوتاهی‌ها را سبب ریزش گناهان آن‌ها و علو درجاتشان و افزایش حسناتشان قرار بده!

سپس به آیه ۷۰ سوره فرقان اشاره می‌کند که می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾؛ «مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است».

تبدیل سیئات به حسنات ممکن است این‌گونه باشد که سیئه را محو کنند و به جای آن حسنه بنویسند (به سبب کارهای خیر فوق‌العاده‌ای که شخص مرتکب سیئه انجام داده است) و یا این‌که سیئه، خودش تبدیل به حسنه شود،

همان‌گونه که خون در پستان مادر تبدیل به شیر می‌شود و این از لطف خدا بعید نیست؛ البته همه مشمول این امتیاز نیستند.

در روایتی از ابوذر سخنی در تأیید این مطلب وارد شده که حاصل آن این است: در روز قیامت، گناهان کوچک برخی از گناهکاران را به آنها نشان می‌دهند، ولی خبری از گناهان کبیره نیست؛ آنها می‌گویند: ما مرتکب گناهان بزرگی شدیم، ولی چیزی از آنها را نمی‌بینیم! پاسخ داده می‌شود که خداوند آن سیئات را (بر اثر کارهای خیر شما) به حسنات تبدیل کرده است.^۱

امام علیه السلام در این جا عرضه می‌دارد: «خداوندا! آنچه پدر و مادرم در گفتار یا عمل بر من تعدی کرده یا از حق من چیزی را ضایع نموده‌اند تمام آن را به آنها بخشیدم و از آنها درگذشتم و با شوق و رغبت از تو می‌خواهم عواقب نامطلوبش را از آنها دور فرمایی! من آنها را نسبت به خودم متهم نمی‌کنم و آنها را در نیکی به من سهل‌انگار نمی‌دانم؛ خداوندا! آنچه را که آنها درباره من انجام داده‌اند نامطلوب نمی‌دانم»؛ (اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفًا عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيَعًا لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصْرًا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُمَا، وَجَدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَرَغَبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعْتَهُ عَنْهُمَا، فَإِنِّي لَا أَتَّهَمُهُمَا عَلَيَّ نَفْسِي، وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بَرِّي، وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرِي يَا رَبَّ).

واژه «تعدیا» از باب «تعدی» به معنای تجاوز از حد است.

«اسرفا» از ماده «سرف» (بر وزن شرف) هرگونه تجاوز از حد در کاری است که انسان انجام می‌دهد؛ ولی این کلمه بیشتر در مورد هزینه‌های زندگی گفته می‌شود و گاهی نیز به معنای انجام دادن کاری در غیر موردش می‌باشد، همان‌گونه که قرآن مجید درباره فرعون می‌گوید: «مِنْ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ»؛ «از فرعون که متکبری از زمره اسرافکاران بود».^۲

۱. نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۳.

۲. دخان، آیه ۳۱.

همان‌طور که اشاره کردیم، این بخش از کلام امام علیه السلام بزرگواری خاصی را دربر دارد و آن این‌که نه تنها از خدا تقاضا می‌کند کوتاهی خودش را در برابر پدر و مادر بیامرزد و مؤاخذه نکند، درخواست می‌نماید کوتاهی پدر و مادر درباره او نیز مورد مؤاخذه خدا قرار نگیرد، زیرا در روایات آمده است که فرزندان بر پدر و مادر حقوقی دارند که اگر در آن کوتاهی کنند مؤاخذه خواهند شد. روایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین است: «يَلْزَمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا؛ همان‌گونه که فرزندان، ممکن است عاق والدین شوند، والدین نیز ممکن است عاق فرزندان شوند»^۱ یعنی همان‌گونه که کوتاهی فرزندان در حق پدر و مادر سبب مجازات آن‌ها می‌شود، کوتاهی پدر و مادر در حق فرزندان نیز این‌گونه است.

در حدیثی که مرحوم صدوق در *خصال* نقل کرده، بعد از این‌که حق فرزندان بر پدر و مادر ذکر شده، چنین آمده است: «وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وُلِّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالِدَلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمُعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلًا مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ مُثَابَّبٌ عَلَى الْأِحْسَانِ إِلَيْهِ مُعَاقَبٌ عَلَى الْأِسَاءَةِ إِلَيْهِ؛ بدان که تو در برابر آنچه به عهده تو گذاشته شده، از حُسن ادب و دلالت بر پروردگار عزوجل و کمک به فرزند برای اطاعت از خدا، مسئول هستی بنابراین در انجام اوامر خدا همانند کسی عمل کن که می‌داند در برابر احسان، به او پاداش داده می‌شود و در برابر بدی کردن مجازات می‌شود»^۲.

به هر حال آنچه از این بخش از دعا استفاده می‌شود، نهایت محبت فرزندان به پدر و مادر و تواضع در برابر آنان و گذشت از تمام حقوق آن‌هاست که مبادا در پیشگاه خداوند مجازات شوند.

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۸.

۲. خصال، ج ۲، ص ۵۶۸.

آنگاه در ادامه با منطق دیگری پدر و مادر را از کوتاهی‌هایی که کرده‌اند تبرئه کرده و می‌گوید: به فرض که آن‌ها کوتاهی کرده باشند، حقشان بسیار بیشتر است و در مقایسه با حق آن‌ها کوتاهی‌ها چیز مهمی به نظر نمی‌رسد: «خداوند! پدر و مادرم حقشان بر من واجب‌تر و احسانشان قدیمی‌تر و نعمتشان بر من بیش از آن است که من بخواهم آن‌ها را قصاص کنم که چرا عدالت در حق من روا نداشته‌اند، یا به مانند آن کیفرشان دهم. اگر چنین باشد پس ای خدای من آن همه زحمتی که برای من کشیدند کجا می‌رود! و آن همه درد و رنجی که در حفظ من تحمل کردند چه می‌شود و آنچه آن‌ها بر خود تنگ گرفته‌اند تا بر من توسعه یابد چه می‌شود؟»؛ (فَهُمَا أَوْجِبُ حَقًّا عَلَيَّ، وَأَقْدِمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ، وَأَعْظَمُ مَنَّةً لَدَيَّ مِنْ أَنْ أُقَاصَّهُمَا بِعَدْلِ، أَوْ أُجَازِيَهُمَا عَلَى مِثْلِ، أَيْنَ إِذَا - يَا إِلَهِي - طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَّتِي! وَأَيْنَ شِدَّةُ تَعْبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي! وَأَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمَا لِلتَّوَسُّعَةِ عَلَيَّ!).

واژه «منت» به گفته‌ی راغب در مفردات، در اصل از «مَن» به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گران‌بهایی را «مَنّت» می‌گویند که اگر جنبه‌ی عملی داشته باشد، یعنی کسی عملاً نعمت بزرگی به دیگری بدهد، کاملاً زیبا و ارزنده است و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و به رخ افراد بکشد کاری است بسیار زشت، بنابراین مَنّتی که نکوهیده است به معنای بزرگ شمردن نعمت‌ها در گفتار است، اما مَنّتی که زینده است همان بخشیدن نعمت‌های بزرگ است.

«اقاصهما» از ماده‌ی «قصاص» (بر وزن تماس) و «قَصَص» (بر وزن سدّ) به معنای جستجو و پی‌گیری آثار چیزی است، و هر امری که پشت سر هم آید، عرب آن را «قصه» می‌گوید و از آن‌جا که «قصاص» مجازاتی است که پشت سر جنایتی قرار می‌گیرد این واژه برای آن به کار رفته است. منظور امام علیه السلام در این جا این است که آن‌ها با آن همه نعمت‌هایشان بر من، کاری نکرده‌اند که من بتوانم با آن کیفر دهم.

واژه «اقتار» از ماده «قتر» (بر وزن چتر) در اصل به معنای تنگ گرفتن است که نقطه مقابل اسراف و زیاده‌روی است.

امام علیه السلام این قدر به پدر و مادر احترام می‌گذارد که حتی از طرف آن‌ها دفاع می‌کند و می‌گوید: حق و نعمت آن‌ها بر من به قدری بزرگ است که نمی‌توانم کوتاهی‌هایشان را تقاص کنم یا مجازات به مثل نمایم. زحمات آن‌ها در مقام تربیت و حراست از من کجا و این کوتاهی‌ها کجا؟ آن سخت گرفتن آن‌ها بر خویشان برای راحتی من کجا و کوتاهی‌های جزئی آن‌ها کجا؟

آن‌ها از یک طرف زحمت تربیت مرا کشیده‌اند و از سوی دیگر درد و رنج حراست و نگهداری مرا داشته‌اند و از سوی سوم بر خود تنگ گرفته‌اند تا بر من توسعه دهند، این‌ها با کوتاهی‌هایی که شاید کرده باشند قابل مقایسه نیست.

در واقع امام علیه السلام از طرق مختلف وارد می‌شود تا پدر و مادر را در مقابل پاره‌ای از کوتاهی‌ها تبرئه کند و آن کوتاهی‌ها را در مقابل زحمات و خدماتشان بسیار کوچک بشمرد؛ این نهایت بزرگواری است.

در قرآن مجید نیز خدمات پدر و مادر آن قدر بزرگ شمرده شده که در کنار نعمت‌های مهم الهی قرار داده شده است؛ می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ»؛ «و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روزافزون حمل کرد و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛ (آری) به او توصیه کردم که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت همه شما به سوی من است».^۱

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد: «مَنْ أَعْظَمُ حَقًّا عَلَى الرَّجُلِ قَالَ وَالِدَاهُ؛ چه کسی حقش بر انسان بیش از همه است؟ فرمود: پدر و مادرش».^۲

۱. لقمان، آیه ۱۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۶۵.

کلام امام علیه السلام در این جا با آیه شریفه و روایت نبوی کاملاً هماهنگ است. بخش بعدی این دعا در واقع تکمیلی است برای بخش قبل؛ امام علیه السلام عرضه می‌دارد: «چقدر دور است که آن‌ها حقشان را از من کاملاً دریافت کنند، در حالی که آنچه بر من واجب است در حق آن‌ها انجام نداده‌ام و وظیفه خدمت آن‌ها همچنان بر عهده من است، اکنون که چنین است بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا یاری کن ای کسی که بهترین یار و یاور هستی و مرا توفیق ده ای بهترین کسی که در مشکلات به او روی می‌آورند و مرا جزء کسانی قرار نده که عاق پدر و مادرند در روز قیامت که هرکسی در برابر اعمالش جزا داده می‌شود و به کسی ظلم و ستم نخواهد شد»؛ (هَيْهَاتَ مَا يَسْتَوْفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا، وَلَا أُدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَهُمَا، وَلَا أَنَا بِقَاضٍ وَوَظِيفَةَ خِدْمَتِهِمَا، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي يَا خَيْرَ مَنْ اسْتَعِينُ بِهِ، وَوَفِّقْنِي يَا أَهْدَى مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَلَا تَجْعَلْنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ^۱ لِلْآبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

واژه «هیهات» اسم فعل است و معادل آن در فارسی «چقدر دور است» می‌باشد.

به هر حال امام علیه السلام در این بخش از دعا باز برای تبرئه پدر و مادر از کوتاهی‌های احتمالی در حق او، جمله‌های گویایی عرضه می‌دارد: «هیهات که آن‌ها حقشان را از من دریافت کرده باشند» تا نتیجه‌اش این نشود که کوتاهی‌های آن‌ها بر ذمه آنان سنگینی کند؛ هر قدر کوتاهی آن‌ها زیاد بوده حقشان از آن بیشتر و مهم‌تر بوده است، در نتیجه این دو هرگز با هم برابری ندارند، لذا آن‌ها را ببخش و مرا در مورد حقشان مؤاخذه مکن. مبادا جزء کسانی باشم که عاق پدر و مادرند و در روز قیامت گرفتار؛ و به این صورت، پدر و مادر را از هر نظر در برابر بعضی

۱. «فی» اگر ظرفیه باشد مفهومی این است که مرا جزو افراد عاق قرار نده و اگر به معنای «مع» باشد مفهومی این است که مرا با کسانی که اهل عقوق هستند، همراه مساز.

از کوتاهی‌ها تبرئه می‌کند و حقّ آن‌ها را بسیار بیشتر از آنچه کوتاهی کرده‌اند، می‌شمرد و این نهایت بزرگواری امام علیه السلام و تواضع او در برابر حقّ پدر و مادر است.

از این بخش و بخش‌های پیشین در مجموع استفاده می‌شود که امام علیه السلام از طرق مختلف مایل است پدر و مادر را در برابر کوتاهی‌هایشان در امر تربیت و حق فرزند تبرئه فرماید، مبادا کسی تصور کند پدر و مادر بدهکار فرزند هستند بلکه امام علیه السلام آن‌ها را از خودش طلبکار می‌داند و این معنا را با عبارات مختلف بیان فرموده است.



بخش ششم

۱۲ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، وَأَخْصِصْ أَبَوَيَّ بِأَفْضَلِ مَا خَصَّصْتَ

بِهِ آبَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَأُمَّهَاتِهِمْ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

۱۳ اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِي، وَفِي إِنِّي مِنْ أَنَاءِ لَيْلِي، وَفِي

كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي.

ترجمه

۱۲. خداوندا! بر محمد و آل محمد و ذریه اش درود فرست و پدر و مادر مرا به

بهترین چیزی که به پدران بندگان مؤمنت و مادرانشان اختصاص داده‌ای، پاداش ده ای خدایی که از همه مهربانان مهربان‌تری.

۱۳. خداوندا! یاد پدر و مادر را در دنباله نمازها و در تمام ساعات شب و روز

از خاطر من مبر! پیوسته به یاد آنها باشم و برای آنها دعا کنم.

شرح و تفسیر

تقاضای جایگاه بلند برای پدر و مادر

«خداوندا! بر محمد و آل محمد و ذریه اش درود فرست و پدر و مادر مرا به

بهترین چیزی که به پدران بندگان مؤمنت و مادرانشان اختصاص داده‌ای، پاداش

ده ای خدایی که از همه مهربانان مهربان‌تری»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ،

وَأَخْصِصْ أَبَوَيَّ بِأَفْضَلِ مَا خَصَّصْتَ بِهِ آبَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَأُمَّهَاتِهِمْ، يَا أَرْحَمَ

الرَّاحِمِينَ).

امام علیه السلام در این بخش از دعا مقامات بیشتری برای پدر و مادرش تقاضا

می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! هر مقامی و هر فضیلتی که به پدر و مادر کسی از مؤمنین داده‌ای برترین آن‌ها را برای پدر و مادرم قرار ده» و در واقع دعای فراتر از این نمی‌توان پیدا کرد، زیرا برترین فضیلت پدر و مادران مؤمنین را برای پدر و مادرش تقاضا می‌فرماید و این می‌تواند اشاره به مقامات معنوی و مادی باشد، از جمله درجات در بهشت و مقامات عندالله و فیض‌های معنوی و الهی.

سپس تقاضای مهم دیگری درباره پدر و مادر از خدا می‌کند، عرضه می‌دارد: «خداوندا! یاد پدر و مادر را در دنباله نمازها و در تمام ساعات شب و روز از خاطر من مبر! پیوسته به یاد آن‌ها باشم و برای آن‌ها دعا کنم»؛ (اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِي، وَفِي إِنْئِي مِنْ آتَاءِ لَيْلِي، وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي). واژه «أدبار» جمع «دبر» (بر وزن ابر) و «دُبر» (بر وزن شتر) به معنای پشت و عقب و دنباله هر چیزی است.

«آناء» جمع «انی» (بر وزن غنا) و «آنی» (بر وزن وفا) در اصل به معنای اوقات است و بعضی گفته‌اند که به اوقات شب اختصاص دارد. در قرآن مجید، خداوند به پیغمبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد که در اوقات شب و اطراف روز تسبیح خدا گوید: ﴿وَمِنْ آتَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى﴾؛ «و در ساعاتی از شب و اطراف روز پروردگارت را تسبیح گوی، باشد که از الطاف الهی خشنود شوی».^۱ این واژه در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده و همه جا اضافه به لیل (شب) شده است.

واژه «ساعة» به گفته فیومی در مصباح المنیر، به معنای بخشی از زمان است، خواه کم باشد یا زیاد، اما «ساعة» به معنای یک جزء از بیست و چهار جزء شبانه‌روز - به گفته مرحوم سیدعلی خان در شرح صحیفه - اصطلاح فلکیین است و عرب در زمان قدیم با چنین اصطلاحی آشنا نبودند، دلیل آن هم روشن است،

۱. طه، آیه ۱۳۰.

زیرا ابزاری که بتواند این بیست و چهار قسمت را از هم جدا و شماره گذاری کند در اختیار نداشتند؛ این که از چه تاریخی عموم مردم با این اصطلاح آشنا شده اند دقیقاً روشن نیست.

به هر حال، امام علیه السلام در این بخش از دعا عنایت ویژه دیگری در حق پدر و مادر می کند و از خدا می خواهد که هرگز از یاد آن ها غافل نباشد، در هیچ ساعتی از شب و هیچ ساعتی از روز و همواره به یاد آن ها باشد، دعا کند، و تقاضای غفران و علو مقام نماید.

می دانیم که آنچه در آیات و روایات به آن اشاره شده، یاد خداست، که انسان بکوشد هرگز از آن غافل نشود؛ در این جا یاد پدر و مادر به جای یاد خدا نشسته و معلوم می شود این دو از هم جدا نیستند، همان گونه که در سوره لقمان آیه ۱۴ به این مطلب اشاره شده است (و در بخش های قبلی این دعا نقل کردیم).

در چهار سوره دیگر از قرآن نیز همین تقارن میان نام خدا و پدر و مادر دیده می شود^۱ و این دلیل بر نهایت تأکید است.

بنابراین، یاد پدر و مادر چنان نیست که امام علیه السلام از یاد خدا غافل شود، بلکه این ها با هم و در کنار هم اند. جالب این که «آناء اللیل» (ساعات شب) در کنار ساعات روز گذاشته شده، در حالی که شب، هنگام خواب و استراحت است، برخلاف روز که انسان بیدار است! اشاره به این که هر لحظه ای از لحظات شب از خواب بیدار شوم برای آن ها دعا کنم و غفران و آمرزش الهی را برای آن ها بطلبم، هر چند لحظه زودگذری باشد.

البته نباید فراموش کرد که پدر و مادر نیز در دوران طفولیت فرزندان خود چنین بوده اند، لحظه ای از لحظات شب و روز از حال آن ها غافل نمی شدند، و در واقع این یاد کردن فرزندان در برابر یاد کردن آن ها است.

۱. ر.ک: بقره، آیه ۸۳؛ نساء، آیه ۳۶؛ انعام، آیه ۱۵۱؛ اسراء، آیه ۲۳.

بخش هفتم

۱۴ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاعْفِرْ لِي بِدُعَائِي لَهُمَا، وَاعْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْمًا، وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضًى عَزْمًا، وَبَلِّغُهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ.

۱۵ اللَّهُمَّ وَإِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ، وَإِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا حَتَّى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ وَمَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَالْمَنَّ الْقَدِيمِ، وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه

۱۴. خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و به خاطر دعای من در حق آنها مرا ببخش و به سبب نیکی‌های آنها در حق من آنها را مشمول مغفرت حتمی خود قرار ده، و به سبب شفاعت من نسبت به آنها از آنها راضی باش، رضایتی قطعی و حتمی و آنها را با کرامت به جایگاه‌های سلامت (بهشت) برسان.

۱۵. خداوندا! و اگر مغفرت تو پیش از من شامل حال آنان شده، شفاعت آنان را درباره من بپذیر و اگر مغفرت تو پیش از آنان شامل حال من شده، شفاعت مرا درباره آنها بپذیر تا (در هر صورت) همگی با لطف و رحمت تو در دار کرامت و سرای مغفرت و رحمتت گرد آییم و هم‌نشین شویم، زیرا تو دارای فضل و رحمت عظیم و عطا و احسان قدیم هستی و مهربان‌ترین مهربانانی.

شرح و تفسیر

شفاعتِ پدر و مادر و شفاعت برای پدر و مادر

امام علیه السلام در ادامه دعا برای پدر و مادر دارد، عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و به خاطر دعای من در حق آن‌ها مرا ببخش و به سبب نیکی‌های آن‌ها در حق من آن‌ها را مشمول مغفرت حتمی خود قرار ده و به سبب شفاعت من نسبت به آن‌ها از آن‌ها راضی باش، رضایتی قطعی و حتمی و آن‌ها را با کرامت به جایگاه‌های سلامت (بهشت) برسان»؛ (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاعْفِرْ لِي بِدُعَائِي لَهُمَا، وَاعْفِرْ لَهُمَا بِيْرِهِمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْمًا، وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضًى عَزْمًا، وَبَلِّغُهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ).

واژه «عزم» به معنای اراده قطعی و حتمی است. در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌خوانیم: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾؛ «هنگامی که تصمیم قطعی بر انجام کاری (بعد از مشورت) گرفتی توکل بر خدا کن (و قاطع باش)».

بنابراین، منظور امام علیه السلام این است که خداوند به طور قطع از پدر و مادر راضی شود.

«شفاعة» از ماده «شفع» به معنای ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است و این تعبیر در مواردی استعمال می‌شود که کسی راه موفقیت را با پای خودش تا آنجا که می‌تواند، می‌پیماید و باقی راه را شفاعت کننده به او کمک می‌کند. البته این تعبیر دلیل بر این است که شفاعت کننده مقام والاتری دارد و اگر در این جمله در مورد فرزند نسبت به پدر و مادر به کار رفته، منظور مقام والاتری است که بر اثر رضای خدا نسبت به فرزند حاصل شده است و از این نظر مشکلی باقی نمی‌ماند و در فراز بعدی توضیح بیشتری در این باره داده شده است.

به هر حال، امام علیه السلام در این جمله دو تقاضا از خداوند دارد که هر دو پرازش است و مرحله تازه‌ای از اظهار محبت فرزند به پدر و مادر می‌باشد؛ در تقاضای

دوم عرضه می‌دارد: «خداوندا! اگر مغفرت تو پیش از من شامل حال آنان شده، شفاعت آنان را درباره من بپذیر و اگر مغفرت تو پیش از آنان شامل حال من شده، شفاعت مرا درباره آنها بپذیر تا (در هر صورت) همگی با لطف و رحمت تو در دار کرامت و سرای مغفرت و رحمتت گرد آییم و هم‌نشین شویم، زیرا تو دارای فضل و رحمت عظیم و عطا و احسان قدیم هستی و مهربان‌ترین مهربانانی؛ «اَللّٰهُمَّ وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِهٰمًا فَشَفِّعْنٰهُمَا فِيَّ، وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِيْ فَشَفِّعْنِيْ فِيْهِمَا حَتّٰى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِيْ دَارِ كَرَامَتِكَ وَمَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ، اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ، وَالْمَنِّ الْقَدِيْمِ، وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ».

واژه «من» - همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفتیم - به معنای وزن سنگین است و سپس به هر نعمت برجسته‌ای اطلاق شده است.

امام علیه السلام در این جمله عرضه می‌دارد: از دو حال خارج نیست: یا رحمت تو قبل از من شامل آنها می‌شود، در این صورت شفاعت آنها را در حق من بپذیر و یا رحمت بعد از من شامل آنها می‌شود، شفاعت مرا در حق آنها بپذیر. به این صورت در هر حال شفاعتی در کار است و نتیجه آن، بهره‌مندی پدر و مادر و فرزند از لطف و رحمت الهی است.

و بر این اساس، پدر و مادر ممکن است جزء شافعین باشند و ممکن است نباشند، همچنین فرزند ممکن است جزء شافعین باشد یا نباشد، و نتیجه هر دو، نجات پدر و مادر و فرزند و هم‌نشینی آنها در بهشت با یکدیگر است.

قرآن مجید می‌فرماید: «جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُوْنَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ اٰبَائِهِمْ وَاَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ»؛ «همان باغ‌های جاویدان بهشتی که همراه پدران و همسران و فرزندان صالحشان، وارد آن می‌شوند».^۱

۱. رعد، آیه ۲۳.

از مجموع این دعا نتیجه می‌گیریم که امام علیه السلام برای احترام پدر و مادر و حفظ حقوقشان و برای نجاتشان در قیامت، از هر دری وارد شده و راهی وجود نداشته که از آن استفاده نکرده باشد و این دلیل بر لزوم نهایت احترام فرزند به پدر و مادر و علاقه او نسبت به آن دو است و اگر راه‌های مختلفی که در این دعا مطرح شده، نبود، ما نمی‌توانستیم تصور کنیم که تقاضای نجات پدر و مادر از این همه راه مختلف امکان‌پذیر است. در هر جمله از پانزده جمله این دعا اشاره به نکته‌ای جدید و راه نجات تازه‌ای وجود دارد.

البته فراموش نشود که با تمام این دعاها باز هم حق پدر و مادر ادا نمی‌شود! در روایتی می‌خوانیم: «أَنَّ كُلَّ أَعْمَالِ الْبِرِّ يَبْلُغُ الْعَبْدُ الذُّرْوَةَ مِنْهَا إِلَّا ثَلَاثَ حُقُوقٍ حَقَّ اللَّهُ وَحَقَّ رَسُولُ اللَّهِ وَحَقَّ الْوَالِدَيْنِ نَسَأَلُ اللَّهَ الْعَوْنَ عَلَى ذَلِكَ؛ تمام کارهای نیک را ممکن است انسان در حد عالی انجام دهد جز سه حق: حق خدا و حق رسول خدا و حق پدر و مادر بر فرزند، از خدا کمک می‌خواهیم که بتوانیم این حقوق را انجام دهیم»^۱.

خداوندا! به ما توفیق ده که در حق پدر و مادر تا آن‌جا که در توان داریم تلاش و کوشش کنیم، به گونه‌ای که آن‌ها در هر حال از ما خشنود باشند و برای ما دعا کنند و تقاضای عفو نمایند.



۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

دعای بیست و پنجم

وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

لِوَلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

یکی از دعاهای امام علیه السلام است

که دربارهٔ فرزندانش علیهم السلام ایراد فرمود

دعا در یک نگاه

این دعا در واقع مکمل دعای سابق است، آن دعا (بیست و چهارم) ناظر به دعای فرزند در حق پدر و مادر با تعبیرات گوناگون و تقاضاهای بسیار می باشد و این دعا به عکس آن، دعای پدر و مادر در حق فرزندان است که آن نیز با عبارات گوناگون ایراد شده و این نشان می دهد که امام علیه السلام در دعاهای خود از هیچ موضوعی غفلت نمی فرماید و همهٔ کسانی را که باید دعا کند دعا می کند.

بخش اول

۱. اللَّهُمَّ وَمَنْ عَلَيَّ بِنَقَاءِ وُلْدِي وَبِاصْلَاحِهِمْ لِي وَبِامْتِنَاعِي بِهِمْ.
۲. إِلَهِي ائْتِدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَزِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ، وَرَبِّ لِي صَغِيرَهُمْ، وَقَوِّ لِي ضَعِيفَهُمْ، وَأَصِحِّحْ لِي أَبْدَانَهُمْ وَأَدْيَانَهُمْ وَأَخْلَاقَهُمْ، وَعَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَفِي جَوَارِحِهِمْ وَفِي كُلِّ مَا عُنَيْتُ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَأَدْرِزْ لِي وَعَلَى يَدِي أَرْزَاقَهُمْ.
۳. وَاجْعَلْهُمْ أَزْرَارًا أَتَّقِيَاءَ بَصْرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ، وَلِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ، وَلِجَمِيعِ أَعْدَائِكَ مُعَانِدِينَ وَمُبْغِضِينَ، آمِينَ.

ترجمه

۱. خداوندا! بر من منت گذار باقی ماندن (و طول عمر) فرزندانم و با اصلاحشان برای من و بهره‌مند بودنم از آن‌ها.
۲. خداوندا! برای من عمر آن‌ها را طولانی کن و بر مدت زندگی آن‌ها بیفزای و صغیر آن‌ها را تربیت کن و ضعیفشان را تقویت فرما، و بدن و دین و اخلاق آن‌ها را صحیح و سالم فرما، و در وجود و اعضایشان عافیت قرار ده و جوارح و اعضای آن‌ها را در آنچه مورد علاقه من در مورد آن‌هاست سالم بدار، و روزی آن‌ها را برای من و بر دست من فراوان کن.
۳. (خداوندا!) آن‌ها را از نیکان و افراد باتقوا و بینا (به مسائل زندگی مادی و معنوی) و شنوا و مطیع فرمان خود و اولیائت قرار ده، در حالی که دوستان تورا دوست داشته باشند و نسبت به اولیای تو خیرخواه و دربارۀ دشمنانت دشمن و دارای کینه باشند؛ خداوندا! این دعاها را به اجابت برسان.

شرح و تفسیر

دعای مادی و معنوی در حق فرزندان

در روایات اسلامی، بر دعا کردن برای فرزندان بسیار تأکید شده است؛ در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که مردی از انصار عرضه داشت: «به چه کسی خوبی کنم؟ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: وَالِدَيْكَ؛ پدر و مادرت. گفت: آن‌ها از دنیا رفته‌اند، فرمود: به فرزندان^۱».

در حدیث دیگری امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید که پدرم می‌فرمود: «خَمْسُ دَعَوَاتٍ لَا يُحِبُّنَّ عَنْ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى دَعْوَةَ الْإِمَامِ الْمُسْبِطِ وَدَعْوَةَ الْمَظْلُومِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا تَنْتَقِمَنَّ لَكَ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ وَدَعْوَةَ الْوَالِدِ الصَّالِحِ لِوَالِدِهِ وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِ لِأَخِيهِ بَطْهَرِ الْغَيْبِ فَيَقُولُ وَكَأَنَّكَ مِثْلُهُ؛ پنج دعاست که در پیشگاه خدا محبوب نمی‌ماند (و به اجابت می‌رسد): دعای زمامدار عادل و دعای مظلوم که خداوند متعال به او می‌فرماید: انتقام تو را خواهم گرفت هرچند بعد از گذشت زمانی باشد و دعای فرزند صالح نسبت به پدر و مادر و دعای پدر صالح درباره فرزندانش و دعای مؤمن در حق برادر مؤمنش در غیاب او، که البته در این صورت خداوند می‌فرماید: همانند آن برای خودت خواهد بود^۲».

به همین دلیل امام عَلَيْهِ السَّلَام در این دعا اهمیت زیادی به دعا کردن در حق فرزندان می‌دهد و در نخستین جمله سه تقاضای مهم از خداوند درباره فرزندانش می‌کند؛ عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر من منت گذار با ماندن (و طول عمر) فرزندانم و با اصلاحشان برای من و بهره‌مند بودنم از آن‌ها»؛ (اللَّهُمَّ وَمَنْ عَلَيَّ بِنَاءٍ وَوَلَدِي وَبِإِصْلَاحِهِمْ لِي وَبِإِمْتَاعِي بِهِمْ).

«امتاع» از ماده «متاع» به معنای هر چیزی که قابل استفاده باشد گرفته شده و «امتاع» یعنی بهره‌مند ساختن.

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۵۰۹.

و جمله «بِإِصْلَاحِهِمْ لِي» اشاره به این است که آن‌ها هم صالح شوند و هم صالح شدن آن‌ها به سود من باشد. قرآن مجید از قول پدران صالح نقل می‌کند: «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»؛ «(خداوندا!) و فرزندان مرا برای من صالح کن»^۱ بنابراین صالح بودن فرزندان، هم به نفع خودشان است و هم به نفع پدر و مادر. روشن است که آن‌ها در صورتی می‌توانند برای پدر و مادر مفید باشند که زنده و صالح باشند، به همین دلیل، اول تقاضای حیات آن‌ها و سپس صالح بودنشان را کرده است.

حقیقت این است که رابطه پدر و مادر و فرزند، رابطه مفید طرفینی است، هرکدام صالح باشند به نفع دیگری است و اگر هر دو صالح باشند به نفع یکدیگرند. قرآن مجید می‌فرماید: فرزند صالح هنگامی که به چهل سالگی می‌رسد (و از نظر فکری پخته می‌شود) عرضه می‌دارد: «رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ»؛ «پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی به جا آورم».^۲

سپس امام علیه السلام بعد از این جمله هفت چیز درباره فرزندان از خدا تقاضا می‌کند: «خداوندا! عمر آن‌ها را طولانی کن و بر مدت زندگی آن‌ها بیفزای و صغیر آن‌ها را برای من تربیت کن و ضعیفشان را تقویت فرما، و بدن و دین و اخلاق آن‌ها را صحیح و سالم فرما، و در وجود و اعضایشان عافیت قرار ده و جوارح و اعضای آن‌ها را در آنچه مورد علاقه من است سالم بدار، و روزی آن‌ها را بر دست من فراوان کن»؛ (إِلَهِي امْدُدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَزِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ، وَرَبِّ لِي صَغِيرَهُمْ، وَقَوِّ لِي ضَعِيفَهُمْ، وَأَصِحِّ لِي أَبْدَانَهُمْ وَأَدْيَانَهُمْ وَأَخْلَاقَهُمْ، وَعَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَفِي جَوَارِحِهِمْ وَفِي كُلِّ مَا عُنَيْتُ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَأَدْرِ لِي وَعَلَىٰ يَدِي أَرْزَاقَهُمْ).

۱. احقاف، آیه ۱۵.

۲. احقاف، آیه ۵۲.

واژه «عُنَيْتُ» از ماده «عناية» به معنای اهتمام نسبت به چیزی است. «أَدْرِرُ» از ماده «دَرَّ» به معنای فرونی و کثرت است و «أَدْرِرُ» یعنی زیاد کن. امام علیه السلام در این جا از خداوند تقاضاهای مهمی درباره فرزندانش می کند که تمام زندگی آن ها را دربر می گیرد؛ ابتدا تقاضای طول عمر و سپس تأخیر اجل؛ آیا این دو تأکید بر یکدیگر است یا دو تقاضاست؟ بعضی گفته اند هر دو به معنای طول عمر است، بنابراین یک تقاضاست، زیرا مراد از تأخیر آجال، عقب افتادن پایان زندگی است و مفهوم آن همان طول عمر است. در سومین تقاضا عرضه می دارد: صغیر آن ها را برای من تربیت کن (هم از نظر جسمانی و هم از نظر معنوی).

در چهارمین تقاضا می گوید: ضعیفشان را نیز تقویت فرما. بنابراین اگر صغیرند، تربیت الهی کامل پیدا کنند و اگر کبیرند، ضعفشان تبدیل به قوت شود.

در پنجمین تقاضا عرضه می دارد: «خداوندا! هم بدن های آن ها و هم دینشان و هم اخلاقشان را صحیح و سالم قرار ده». البته صحت معمولاً در مورد بدن به کار می رود که جنبه مادی دارد، ولی به نحو مجاز در مورد دین و اخلاق که جنبه معنوی دارند نیز به کار می رود، بر این اساس یک معنای مشترک از آن اراده شده که هم معنای حقیقی را شامل می شود و هم معنای مجازی را. البته صحیح بودن بدن بسیار خوب است اما زمانی مفید است که دین و اخلاق نیز صحیح و سالم باشد، لذا امام علیه السلام همه این سه امر را به صورت امر واحد از خداوند تقاضا می کند.

این ها نشان می دهد که چقدر امام علیه السلام در تقاضاهایش از خداوند دقیق است! سپس عافیت و تندرستی در جان و اعضا و تمام امور آن ها را از خدا طلب می کند. روشن است که عافیت و تندرستی نیز زمانی مفید است که تنها در جسم و بدن نباشد، بلکه در تمام اموری باشد که انسان با آن می تواند خداوند را اطاعت کند.

و هفتمین و آخرین درخواست، تقاضای فزونی روزی است، آن هم به دست پدر و مادر.

بدون شک، انسان اگر تمام اوصاف قبلی را داشته باشد، ولی از نظر روزی در تنگنا و فشار باشد نمی‌تواند بهره‌ای از عمر خود ببرد، البته اگر روزی آن‌ها به دست پدر و مادر باشد، سبب محبت فرزندان به آن‌ها و اطاعت بهتر خواهد بود. به علاوه، آن‌ها در ثوابی شریک خواهند شد، زیرا کمک به روزی دیگران موجب رضای خدا و پاداش خیر می‌شود؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که خداوند متعال می‌فرماید: «أَنَا خَلَقْتُ الْخَلْقَ وَخَلَقْتُ الْخَيْرَ وَأَجْرِيتهُ عَلَى يَدَيَّ مَنْ أَحْبَبَ فُطُوبَى لِمَنْ أَجْرِيتهُ عَلَى يَدَيْهِ؛ مردم را آفریدم و خیرات را نیز آفریدم و آن را به دست کسانی که دوستشان دارم اجرا می‌کنم، پس خوشا به حال کسی که خیر را به دست او جاری سازم (و واسطه فیض شود)»^۱.

البته مفهوم این سخن این نیست که فرزندان دست از تلاش و کوشش برای زندگی بردارند، بلکه باید به سهم خود تلاش کنند، ولی پدران و مادران نیز به آن‌ها کمک نمایند.

امام علیه السلام در جمله بعد نیز تقاضاهای هفت‌گانه‌ای از خداوند درباره فرزندان دارد، عرض می‌کند: «خدایا! آن‌ها را از نیکان و افراد باتقوا و بینا به مسائل زندگی مادی و معنوی و مطیع فرمان خود قرار ده، در حالی که دوستان تو را دوست داشته باشند و نسبت به آنان خیرخواه و درباره دشمنان دشمن و کینه‌توز باشند! خداوند! این دعاها را به اجابت برسان»؛ (وَ اجْعَلْهُمْ أَبْرَاراً أَتْقِيَاءَ بُصْرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ، وَ لِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ، وَ لِجَمِيعِ أَعْدَانِكَ مُعَانِدِينَ وَ مُبْغِضِينَ، آمِينَ).

واژه «ابرار» جمع «برّ» (بر وزن سدّ) به معنای شخص نیکوکار است.

«بصراء» جمع «بصیر» به معنای بینا در امر دین و دنیا است.

در روایات اسلامی نسبت به دعای پدر و مادر در حق فرزند اهمیت زیادی داده شده؛ در حدیثی از کتاب مشکات الانوار آمده است: «دُعَاءُ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ مِثْلُ دُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ؛ دعای پدر در حق فرزند مانند دعای پیامبر در حق امتش می‌باشد».^۱

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ وَتُفْتَحُ لَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَتَصِيرُ إِلَى الْعَرْشِ دُعَاءُ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ وَالْمَظْلُومِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَالْمُعْتَمِرِ حَتَّى يَرْجِعَ وَالصَّائِمِ حَتَّى يُفْطِرَ؛ چهار گروه‌اند که دعای آن‌ها رد نمی‌شود و درهای آسمان در برابر آن گشوده خواهد شد و به سوی عرش می‌رود: دعای پدر در حق فرزند و دعای مظلوم در حق ظالم و دعای زوار خانه خدا تا زمانی که از حج برگردند و دعای روزه‌دار تا زمانی که افطار کند».^۲

روشن است که منظور امام عَلَيْهِ السَّلَام این نیست که خداوند فرزندان را به اجبار دارای این صفات کند، بلکه تقاضا می‌کند توفیقی به آن‌ها دهد که این صفات برجسته را با تلاش و کوشش به دست آورند.

بدیهی است فرزندی که دارای این صفات باشد سعادت‌مند و خوشبخت و اهل نجات است و بسیار می‌شود که سبب نجات پدر و مادر نیز می‌گردد.



۱. مشکات الانوار، ص ۱۶۲.

۲. امالی صدوق، ص ۲۶۵.

بخش دوم

۴ اللَّهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضْدِي، وَأَقِمَّ بِهِمْ أَوْدِي، وَكَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِي، وَزَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي، وَأَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِي، وَاكْفِنِي بِهِمْ فِي غَيْبَتِي، وَأَعِنِّي بِهِمْ عَلَى حَاجَتِي، وَاجْعَلْهُمَّ لِي مُحِبِّينَ، وَعَلَيَّ حَدِيثِينَ مُقْبَلِينَ مُسْتَقِيمِينَ لِي، مُطِيعِينَ، غَيْرَ عَاصِينَ وَلَا عَاقِبِينَ وَلَا مُخَالِفِينَ وَلَا خَاطِبِينَ.

۵ وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ، وَبِرَّهُمْ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ أَوْلَادًا ذُكُورًا، وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَيْرًا لِي، وَاجْعَلْهُمَّ لِي عَوْنًا عَلَى مَا سَأَلْتُكَ.

۶ وَ أَعِدْنِي وَذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَأَمَرْتَنَا وَنَهَيْتَنَا وَرَعَّبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَرَهَبْتَنَا عِقَابَهُ، وَجَعَلْتَ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا، سَلْطَنَةً مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ، أَسْكَنْتَهُ صُدُورَنَا، وَأَجْرَيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا، لَا يَعْغُلُ إِنْ غَفَلْنَا، وَلَا يَنْسَى إِنْ نَسِينَا، يُؤْمِنُنَا عِقَابَكَ، وَيُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ.

۷ إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَةٍ شَجَعْنَا عَلَيْهَا، وَإِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ ثَبَطْنَا عَنْهُ، يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَيُنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ، إِنْ وَعَدْنَا كَذَبْنَا، وَإِنْ مَنَّا أَخْلَفْنَا، وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنَّا كَيْدَهُ يُضِلَّنَا، وَإِلَّا تَقْنَا خَبَالَهُ يَسْتَنْزِلُنَا.

ترجمه

۴. خداوند! به واسطه آنها (فرزندانم) بازوی مرا تقویت کن و نابسامانی مرا به دست آنها سامان ده و تعداد مرا به واسطه آنها افزون کن و محضر مرا به دست آنها زینت بخش و یادم را به سبب آنها زنده دار، و در غیبت من امور مرا به واسطه آنها کفایت فرما و آنها را کمک برای برآمدن حاجاتم قرار ده (خدایا!) و آنها را محبّ و دوستدار من قرار ده و نسبت به من

مهربان و عطوف و استوار و مطیع گردان، به گونه‌ای که نه عصیان‌کار باشند و نه جفاکار و نه مخالف و نه خطاکار!

۵. (خداوند!) مرا بر تربیت و تأدیب و نیکی به آن‌ها یاری فرما و علاوه بر آن‌ها از ناحیه خودت فرزندان پسر به من عنایت کن و آن را برایم خیر قرار ده و آن‌ها را در آنچه درباره آن‌ها تقاضا کردم یار و یاور من بفرما!

۶. (خداوند!) مرا و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده در پناه خودت قرار ده، چرا که تو ما را آفریده‌ای و امر و نهی فرموده‌ای و به ثواب آنچه امر فرموده‌ای علاقه‌مند ساخته‌ای و از کیفر آنچه نهی کرده‌ای بیم و هشدار داده‌ای، و برای ما دشمنی قرار داده‌ای که پیوسته درصدد فریب ماست؛ او را بر ما مسلط ساخته‌ای در برابر چیزی که ما سلطه‌ای بر آن نداریم؛ او را درون سینه ما جای داده‌ای و همچون خون در عروق ما به جریان درآورده‌ای؛ او هرگز از ما غافل نمی‌شود هرچند ما از او غافل شویم، و ما را فراموش نمی‌کند هرچند ما او را فراموش کنیم، ما را از کیفر تو در امان می‌دارد و از غیر تو ما را می‌ترساند.

۷. (خداوند!) وضع شیطان این‌گونه است که اگر قصد کار بدی کنیم او ما را تشویق به آن می‌کند و اگر قصد عمل صالحی کنیم ما را از آن باز می‌دارد، پیوسته خواهش‌های دل را به ما عرضه می‌کند و شبهات را در برابر ما قرار می‌دهد، اگر به ما وعده‌ای بدهد دروغ است و اگر امیدی در ما ایجاد کند خلاف است. (خداوند!) اگر مکر و کید شیطان را از ما بازگردانی ما را گمراه می‌کند و اگر ما را در برابر حيله‌هایش حفظ نکنی ما را می‌لغزاند.

شرح و تفسیر

خدمات فرزندان به پدر و مادر

امام علیه السلام در ادامه تقاضاهایش از خداوند برای فرزندان، به بخشی از خدماتی

که فرزندان می‌توانند به پدر و مادر نمایند با زبان دعا اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خداوندا! به‌واسطه آن‌ها (فرزندانم) بازوی مرا تقویت کن و نابسامانی مرا به‌دست آن‌ها سامان ده و تعداد مرا به‌واسطه آن‌ها افزون کن و محضر مرا به‌دست آن‌ها زینت بخش و یادم را به سبب آن‌ها زنده دار»: (اللَّهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضْدِي، وَأَقِمْ بِهِمْ أَوْدِي، وَكَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِي، وَزَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي، وَأَخِي بِهِمْ ذِكْرِي).

واژه «عضد» در اصل به‌معنای بازوست، ولی به صورت مجازی به‌معنای یاری‌گر نیز به کار می‌رود.

«أود» به گفته لسان العرب، به‌معنای کجی است و سپس به‌معنای هرگونه انحراف به صورت مجازی به کار می‌رود و گاهی به‌معنای سنگینی استعمال می‌شود، با این مفهوم که سنگینی باعث انحنا و کجی می‌شود.

تعبیر «کجی مرا با آن‌ها راست گردان» مفهومش این نیست که امام علیه السلام گرفتار کجی می‌شود، بلکه این درس عمومی است برای همه پدران و مادران نسبت به فرزندان. اشاره به این‌که فرزند خوب و صالح، چنان باارزش است که اگر گاهی پدر و مادر راه خطا و کج را بپیمایند می‌تواند آن‌ها را به راه راست بازگرداند.

جمله «محضر مرا به‌دست آن‌ها زینت بخش» اشاره به این است که آن‌ها بر اثر تربیت صحیح، صفات برجسته‌ای دارند که حضورشان در مجلس باعث زینت مجلس است.

و جمله «وَأَخِي بِهِمْ ذِكْرِي» اشاره به این است که آن‌ها چنان صالح و درست‌کار باشند که سبب خوش‌نامی پدر و مادر شوند و «احیاء ذکر» اشاره به خوش‌نامی است. این دعا در واقع شامل دو درخواست است: نخست این‌که آن‌ها عمر طولانی داشته باشند و بعد از من بمانند و دیگر این‌که رفتار شایسته آن‌ها سبب بقاء نام من گردد.

در این بخش از دعا امام علیه السلام پنج درخواست از خداوند می‌کند که همه آن‌ها

ناظر به نقش فرزندان در پیشرفت خانواده است؛ از یک سو باعث تقویت پدر و مادر می شود و از سوی دیگر اگر انحرافات داشته باشند برطرف می گردد و حضور آنها در جمع باعث فزونی افراد خانواده می شود و حضور محترمانه آنها در محضر و محفل و جمع خانواده زینت بخش است.

این ها همه نشان می دهد که باید فرزندان را به گونه ای تربیت کرد که بتوانند به طور مستقل منشأ این گونه آثار در محیط خانواده و حتی در مورد پدر و مادر باشند و این در واقع نتیجه زحمات پدر و مادر درباره تربیت آنهاست.

آنگاه در پنج تقاضای دیگر عرضه می دارد: «(خداوند!) و در غیبت من امور مرا به واسطه آنها کفایت فرما و آنها را کمک برای برآمدن حاجاتم قرار ده (خدا یا!) و آنها را محب و دوستدار من فرما و نسبت به من مهربان و عطف و استوار و مطیع گردان، به گونه ای که نه عصیان کار باشند و نه جفاکار و نه مخالف و نه خطاکار»؛ (وَ أَكْفِنِي بِهِمْ فِي غَيْبَتِي، وَأَعِزِّي بِهِمْ عَلَيَّ حَاجَتِي، وَاجْعَلْهُمْ لِي مُحِبِّينَ، وَعَلَيَّ حَدِيثِينَ مُقْبَلِينَ مُسْتَقِيمِينَ لِي، مُطِيعِينَ، غَيْرَ عَاصِينَ وَلَا عَاقِبِينَ وَلَا مُخَالَفِينَ وَلَا خَاطِئِينَ).

«حَدِيثِينَ» از ماده «حَدَب» (بر وزن ادب) به معنای بلندی هایی است که میان پستی ها قرار گرفته و از آن جا که نیکی و محبت به پدر و مادر نوعی انحنای به سوی آنهاست، واژه «حَدَب» که صفت مشبیه است به معنای علاقه مند و پرمحبت به کار رفته است.

«مُسْتَقِيمِينَ» اشاره به این است که آنها در مسیر زندگی خود و یا در پیروی و محبت به پدر و مادر مستقیم باشند.

تعبیر «الْخَاطِئِينَ» بعد از «الْمُخَالَفِينَ» می رساند که فرزند باید در برابر پدر و مادر چنان باشد که نه به عمد مخالفت کند و نه از روی خطا، یعنی چنان مراقب باشد که حتی خطایی هم در احترام به پدر و مادر از او سر نزنند.

این دعاها در واقع دعای فرزند برای پدر و مادر است، به این معنا که فرزند بتواند انواع مشکلات پدر و مادر را حل کند و نسبت به آن‌ها علاقه‌مند و مطیع باشد و جفاکار و مخالف و خطا کار نباشد.

بنابراین، دعاهای امام علیه السلام در این بخش، قسمتی دعا برای فرزندان است و قسمتی دعا برای پدران و مادران و خدماتی که فرزندان می‌توانند به پدر و مادر کنند. بنابراین تمام دعا، در حق فرزندان نیست.

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «مَا حَقُّ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَكَدِّهِ قَالَ لَا يُسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسِبُّ لَهُ؛ حق پدر بر فرزندش این است که فرزند او را به اسم صدا نزند و پیش از او راه نرود و قبل از او ننشیند و کاری نکند که مردم به پدر بدگویی کنند».^۱ همه این‌ها آدابی است که فرزند برای احترام به پدر و مادر انجام می‌دهد.

امام علیه السلام در بخش دیگری از این دعا عرضه می‌دارد: «(خداوند!) مرا برای تربیت و تأدیب و نیکی به آن‌ها یاری فرما و علاوه بر آن‌ها از ناحیه خودت فرزندان پسر به من عنایت کن و آن را برایم خیر قرار ده و آن‌ها را در آنچه درباره آن‌ها تقاضا کردم یار و یاور من بفرما»؛ «وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ، وَبِرِّهِمْ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ أَوْلَادًا ذُكُورًا، وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَيْرًا لِي، وَاجْعَلْهُمْ لِي عَوْنًا عَلَى مَا سَأَلْتُكَ».

امام علیه السلام در این بخش از دعا از خدا تقاضا می‌کند فرزندان پسری به او عنایت کند و آن فرزندان، وی را در تربیت و تأدیبشان کمک کنند.

سؤال: چرا امام علیه السلام تنها فرزند ذکور از خدا تقاضا می‌کند؟ آیا در اسلام فرزند

ذکور بر اناث ترجیح دارد؟

پاسخ: شکی نیست که فرزندان ذکور غالباً توان بیشتری برای انجام امور تربیتی خود و دیگران دارند و به خاطر این توان بیشتر است که امام علیه السلام آن را از خدا تقاضا می‌کند، و گرنه فرزندان پسر و دختر همه نعمت‌های بزرگ خدا هستند و می‌توانند کمک‌کار انسان باشند و فرزندان پسری که از فرزندان دختر متولد می‌شوند نیز همین حال را دارند.

به تعبیر دیگر: همه فرزندان پسر و دختر نعمت‌های خدا هستند، ولی بی‌شک در غالب موارد پسران توان بیشتری برای رسیدن به اهداف فردی و اجتماعی پدر و مادر دارند، هرچند گاهی فرزندان دختر نقش مؤثرتری ایفا می‌کنند، بنابراین، برتری فرزند ذکور یک اصل اساسی و قانون کلی نیست.

به همین دلیل پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از داشتن دختری همچون زهرا علیها السلام بسیار شاد و خوشحال بودند و حضرت مریم علیها السلام با این که زن بود به جایگاهی از معنویت و قرب خدا نائل شد که دیگران غبطه می‌خوردند و انبیا و عابدان بنی اسرائیل در تکفل مریم بر یکدیگر سبقت می‌جستند و چاره‌ای جز این ندیدند که به قرعه متوسل شوند که در نتیجه آن، خداوند این کار را به حضرت زکریا سپرد و زکریا به آن افتخار می‌کرد.^۱

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که راوی می‌گوید: به حضرت عرضه داشتم: «فدایت شوم! مردی دخترانش را بیش از پسرانش دوست دارد. امام علیه السلام فرمود: دختران و پسران در این احترام مساوی هستند»؛
(فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَكُونُ بَنَاتُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ بَنِيهِ فَقَالَ الْبَنَاتُ وَالْبَنُونَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ).^۲

۱. آل عمران، آیه ۳۶ به بعد.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۱.

در جلد اول کتاب اخلاق در قرآن، بحث مشروحو درباره تأثیر تربیت خانوادگی و وراثت در اخلاق آمده که قابل توجه است.^۱

سپس امام علیه السلام در بخش ششم به مسأله مهمی می پردازد و آن، پناه بردن به خدا از سلطه شیطان است، عرضه می دارد: «(خداوندا!) مرا و فرزندانم را از شر شیطان رانده شده در پناه خودت قرار ده، چرا که تو ما را آفریده‌ای و امر و نهی فرموده‌ای و به ثواب آنچه امر فرموده‌ای علاقه‌مند ساخته‌ای و از کیفر آنچه نهی کرده‌ای بیم و هشدار داده‌ای، و برای ما دشمنی قرار داده‌ای که پیوسته درصدد فریب ماست، او را بر ما مسلط ساخته‌ای در برابر چیزی که ما سلطه‌ای بر آن نداریم، او را درون سینه ما جای داده و همچون خون در عروق ما به جریان درآورده‌ای، او هرگز از ما غافل نمی‌شود هرچند ما از او غافل شویم، و ما را فراموش نمی‌کند هرچند ما او را فراموش کنیم، ما را از کیفر تو در امان می‌دارد و از غیر تو می‌ترساند»؛ (وَ أَعَدَّنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَ أَمَرْتَنَا وَ تَهَيَّأْتَنَا وَ رَغَبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَ رَهَبْتَنَا عِقَابَهُ، وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوًّا يَكِيدُنَا، سَلَطْتَهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تُسَلِّطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ، أَشْكَنْتَهُ صُدُورَنَا، وَ أَجْرَيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا، لَا يَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا، وَ لَا يَنْسَى إِنْ نَسِينَا، يُؤْمِنُنَا عِقَابَكَ، وَيُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ).

واژه «رجیم» در اصل به معنای زدن با سنگ است و از آن جا که این کار دلیل بر بیزاری از شخص یا چیزی است، به معنای مطرود به کار می‌رود.

واژه «رَهَبْتَنَا» از ماده «رَهَبَ» یعنی ترس همراه با اضطراب.

«یکیدنا» از ماده «كَيْدَ» (بر وزن صید) در اصل به معنای هرگونه چاره‌اندیشی مخفیانه است خواه در امور نکوهیده باشد یا مطلوب، هرچند غالباً در امور نکوهیده به کار می‌رود.

۱. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۱۶۴ به بعد.

درباره این بخش از دعای امام علیه السلام این سؤال پیش می آید که آیا شیطان چنین سلطه‌ای بر انسان دارد که مانند جریان خون در رگ‌های او باشد در حالی که قرآن مجید می‌گوید: او تنها بر کسانی مسلط است که دعوتش را بپذیرند؛ می‌فرماید: «إِنَّهُ لَيَسَّ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»؛ «او بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، سلطه‌ای ندارد».^۱ و نیز می‌فرماید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ «و هنگامی که کار تمام می‌شود، شیطان (خطاب به پیروانش) می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده باطل دادم و تخلف کردم. من بر شما تسلطی نداشتم، جز این که دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ بنابراین، مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید».^۲

ظاهر این آیه این است که آن سلطه در زمانی حاصل می‌شود که انسان خود را تسلیم شیطان کند ولی تا زمانی که تسلیم شیطان نشده چنان سلطه‌ای حاصل نمی‌گردد، بنابراین عبارت امام علیه السلام با آنچه در آیات قرآن آمده مخالفتی ندارد.

در حدیثی که در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده است، می‌خوانیم: «إِنَّ آدَمَ علیه السلام قَالَ يَا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَأَجْرِيَتْهُ مِنِّي مَجْرَى الدَّمِ فَاجْعَلْ لِي شَيْئًا فَقَالَ يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمَلَهَا كَتَبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَمَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ فَإِنْ هُوَ عَمَلَهَا كَتَبَتْ لَهُ عَشْرًا قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَكَ أَنْ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ لَهُ غَفَرْتُ لَهُ قَالَ يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ أَوْ قَالَ بَسَطْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ

۱. نحل، آیه ۹۹.

۲. ابراهیم، آیه ۲۲.

النَّفْسُ هَذِهِ قَالَ يَا رَبِّ حَسْبِي؛ حضرت آدم به خداوند عرضه داشت: پروردگارا! شیطان را بر من مسلط ساخته‌ای و او را همچون خون در عروق من به جریان درآورده‌ای، در برابر این سلطه امتیازی برای من قرار ده! خداوند فرمود: ای آدم! من (این امتیاز را) برای تو قرار داده‌ام که هرگاه فرزندان تصمیم بر گناه بگیرند برای آن‌ها نوشته نشود و هنگامی که عمل کنند فقط یک گناه نوشته شود، ولی کسی که تصمیم بر حسنه‌ای بگیرد ثواب آن به او داده می‌شود و اگر عمل کند ده برابر پاداش دارد. آدم عرضه داشت: خداوندا! باز هم بیفزای! فرمود: من برای تو چنین قرار داده‌ام که هرکدام از فرزندان مرتکب گناهی شوند سپس استغفار کنند آمرزیده می‌شوند. عرضه داشت: خداوندا! باز هم بیفزای! فرمود: برای تو توبه قرار دادم یا بساط توبه را گستردم تا زمانی که جان به گلوی انسان برسد. آدم عرضه داشت: پروردگارا! کافی است.^۱

در این جا سؤال دیگری ایجاد می‌شود و آن این‌که جمله «يَوْمِنُنَّا عِقَابَكَ؛ شیطان ما را از کیفر تو در امان می‌شمرد» و «يُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ؛ ما را از غیر تو می‌ترساند» چه معنا و مفهومی دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت: ظاهراً منظور این است که شیطان وعده‌های رحمت الهی را در نظر بزرگ جلوه می‌دهد به طوری که انسان از مجازات پروردگار خود را در امان می‌بیند و توبه را در نظر انسان آسان و تأخیر آن را ممکن می‌شمرد.

مراد از «غیر» در جمله «يُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ؛ ما را از غیر تو می‌ترساند» بت‌ها و امثال آن است که گاهی افراد خرافی مردم را از غضب بت‌ها می‌ترسانند و یا مقصود از «غیر» خطراتی است که اطاعت در راه خدا به‌ویژه جهاد فی سبیل الله دارد و شیطان مؤمن را از آن برحذر می‌دارد و یا مراد از آن فقری است که هنگام اراده

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۴۰.

انفاق فی سبیل الله شیطان انسان را از آن می ترساند، همان گونه که قرآن مجید می فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ»؛ «شیطان، به شما (هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد؛ و به زشتی ها امر می کند».^۱

به این صورت روشن می شود که شیطان هرگروهی را با روشی می ترساند. سپس امام علیه السلام در فراز بعد عرضه می دارد: «خداوندا! وضع شیطان این گونه است که) اگر قصد کار بدی کنیم او ما را تشویق به آن می کند و اگر قصد عمل صالحی کنیم ما را از آن باز می دارد، پیوسته خواهش های دل را به ما عرضه می کند و شبهات را در برابر ما قرار می دهد، اگر به ما وعده ای بدهد دروغ است و اگر امیدی در ما ایجاد کند خلاف است. (خداوندا!) اگر مکر و کید شیطان را از ما بازگردانی ما را گمراه می کند و اگر ما را در برابر حیل هایش حفظ نکنی ما را می لغزاند»؛ (إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشَةٍ شَجَعْنَا عَلَيْهَا، وَإِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ ثَبَطْنَا عَنْهُ، يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَيَنْصِبُ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ، إِنْ وَعَدْنَا كَذَبْنَا، وَإِنْ مَنَّا أَخْلَفْنَا، وَإِلَّا تَصْرِفَ عَنَّا كَيْدَهُ يَضِلُّنَا، وَإِلَّا تَقِنَا خَبَالَهٖ يَسْتَرِلُّنَا).

واژه «فاحشه» از ماده «فحش» و «فحشاء» به معنای هر عمل یا سخن بسیار زشت است و برخلاف آنچه در اذهان فارسی زبانان است، انحصار به اعمال منافی عفت ندارد، زیرا در اصل به معنای تجاوز از حد است که هر گناهی را شامل می شود. همچنین «فاحشه» وصف اعمال است نه اشخاص که این نیز به اشتباه میان فارسی زبانان رایج شده است.

«ثبटना» از ماده «ثبیط» یعنی مانع از انجام کاری شدن، و این کار شیطان است که وقتی انسان تصمیم بر عمل صالح بگیرد او را از این کار باز می دارد. البته این مانع شدن با استفاده از روش هایی است، از جمله شهوات را در نظر انسان مهم

۱. بقره، آیه ۲۶۸.

جلوه می دهد و شبهات را در برابر او می پروراند و همین سبب خودداری از کارهای خیر می شود.

واژه «يُنْصَبُ» در اصل از ماده «نصب» به معنای برپاداشتن چیزی است، سپس به هرگونه بااهمیت نشان دادن کاری اطلاق شده است.

«مَنَّا» از ماده «مَنَى» (بر وزن منع) به معنای تقدیر و اندازه گیری است، ولی در بسیاری از موارد به معنای اندازه گیری های خیالی و آرزوهای موهوم به کار می رود و در این جا نیز به همین معناست.

واژه «تَقِنَّا» از ماده «وقایه» به معنای حفظ کردن اشیاء در برابر امور مخالف است. «خَبَال» در اصل یعنی از بین رفتن چیزی، و در غالب موارد به خیالاتی که در عقل انسان اثر می گذارد، گفته می شود.

به هر صورت، امام علیه السلام در این قسمت به جزئیات نفوذ شیطان در انسان از جهات مختلف اشاره می کند که نتیجه آن، بازداشتن انسان از کار خیر و تشویق او به کارهای خلاف است. آیا در چنین حالتی که شیطان این گونه بر انسان سلطه پیدا کند می تواند به تربیت فرزندان خود پردازد؟

درواقع امام علیه السلام به سراغ ریشه امور تربیتی رفته که از اراده محکم و ایمان و اراده قوی صادر می شود، عرضه می دارد: «خداوندا! شیطان این امور را در من سست می کند، با این حال چگونه به تربیت اولادم، آن چنان که لازم است، پردازم؟».

جمله «وان منانا اخلفنا» گویا برگرفته از این آیه شریفه است: «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ «شیطان به آن ها وعده های دروغین می دهد؛ و به آرزوها سرگرم می سازد؛ در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آن ها وعده نمی دهد».^۱

قرآن مجید درباره شیطان می‌فرماید: «شیطان در پیشگاه خدا عرضه داشت: من برای گمراه ساختن انسان‌ها (نه تنها بر سر راه آن‌ها کمین می‌کنم بلکه) از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ (از چهار طرف) به سراغ آن‌ها می‌روم و اکثر آن‌ها را شکرگزار نخواهی یافت»؛ ﴿لَا يَتَّبِعُهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾.^۱

در ذیل این آیه شریفه در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از «پیش‌رو» این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می‌دهد، و منظور از «پشت سر» این است که آن‌ها را به گردآوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می‌کند، و منظور از «طرف راست» این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می‌سازد، و منظور از «طرف چپ» این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آن‌ها جلوه می‌دهد». در روایت دیگری آمده که فرشتگان به پیشگاه خدا عرضه داشتند: اگر شیطان از چهار جهت انسان را محاصره کند این انسان به کجا پناه برد؟ امام (علیه السلام) در پاسخ چنین می‌فرماید: «بَقِيَ لِلْإِنْسَانِ جِهَتَانِ الْفَوْقَ وَالتَّحْتَ فَإِذَا رَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى فَوْقِ فِي الدُّعَاءِ عَلَى سَبِيلِ الْخُضُوعِ أَوْ وَضَعَ جَبْهَتَهُ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى سَبِيلِ الْخُضُوعِ غَفَرَتْ لَهُ ذَنْبُ سَبْعِينَ سَنَةً؛ برای انسان دو جهت باقی مانده است: بالا و پایین؛ هنگامی که انسان دستش را به طرف بالا برای دعا به عنوان خضوع بلند می‌کند و یا پیشانی خود را بر زمین به عنوان سجده و خضوع می‌گذارد، خداوند گناه هفتاد سال او را می‌بخشد (و این‌گونه جبران می‌شود)».^۲



۱. اعراف، آیه ۱۷.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱۴، ص ۲۱۵.

بخش سوم

۸ أَللَّهُمَّ فَاقْهَرُ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَتْرَةِ الدَّعَاءِ لَكَ فَنُصْبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ.

۹ أَللَّهُمَّ أَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي، وَأَقْضِ لِي حَوَائِجِي، وَلَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَقَدْ ضَمِنْتَهَا لِي، وَلَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ، وَآمَنْتُ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَآخِرَتِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَمَا نَسِيتُ، أَوْ أَظْهَرْتُ أَوْ أَخْفَيْتُ أَوْ أَعْلَنْتُ أَوْ أَسْرَرْتُ.

۱۰ وَاجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ، الْمُنجِحِينَ بِالطَّلَبِ إِلَيْكَ غَيْرِ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ.

۱۱ الْمُعْوَدِينَ بِالنَّعْوَذِ بِكَ، الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ، الْمُجَارِينَ بِعِزِّكَ، الْمُوسِعَ عَلَيْهِمُ الرِّزْقُ الْحَلَالَ مِنْ فَضْلِكَ، الْوَاسِعَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، الْمُعَزِّينَ مِنَ الذُّلِّ بِكَ، وَ الْمُجَارِينَ مِنَ الظُّلْمِ بِعَدْلِكَ، وَالْمُعَافِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ، وَالْمُعْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ، وَالْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلَلِ وَالْخَطَايَا بِتَقْوَاكَ، وَالْمُؤَفِّقِينَ لِلْخَيْرِ وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ، وَالْمُحَالِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ، النَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ، السَّاجِدِينَ فِي جِوَارِكَ.

۱۲ أَللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ، وَأَعِدْنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، وَأَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتَنِي لِنَفْسِي وَلِوَلَدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ عَفُوٌّ غَفُورٌ رَعُوفٌ رَحِيمٌ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.

ترجمه

۸. خداوندا! سلطه شیطان را در سایه سلطه خودت بر ما مغلوب گردان تا این‌که با دعا‌های بسیار ما، او را از ما بازداری و در نتیجه از کید او با عنایت تو مصون و محفوظ باشیم.

۹. خدایا! تمام خواسته‌های مرا به من عطا کن و حوائج مرا برآور و مرا از اجابت بازمدار، در حالی که خودت اجابت دعا را تضمین کرده‌ای و دعایم را از درگاهت پوشیده مدار، در حالی که مرا به آن امر کرده‌ای. خداوندا! بر من منت گذار با آنچه موجب اصلاح دنیا و آخرت من است؛ آنچه را عرضه داشتیم و آنچه را فراموش کردم یا اظهار نمودم یا مخفی ساختم یا آنچه را آشکار ساختم یا پنهان نمودم (در همه این خواسته‌ها) دعای مرا به اجابت مقرون فرما!

۱۰. خداوندا! و در همه این احوال به سبب تقاضایی که از تو دارم مرا از بندگان شایسته‌ات قرار ده و از آنانی که با درخواست از تو کامیاب شدند و با توکل بر تو ممنوع نگشتند.

۱۱. همچون کسانی که پیوسته به تو پناه می‌برند و در تجارت با تو سود فراوان دارند و در سایه عزت تو قرار می‌گیرند، آنان که با رزق حلال از فضل واسع تو وجود و کرمات بهره‌مندند و آن‌ها که با عزت تو از ذلت نجات می‌یابند، و از ظلم و ستم به عدل تو پناه می‌برند و از بلا در پناه رحمت تو عافیت می‌یابند و از فقر با غنای تو بی‌نیاز می‌شوند و از گناهان و لغزش‌ها و خطاها با نگاهداری تو مصون می‌مانند و به کمک طاعت تو موفق به خیر و کار نیک و ثواب می‌شوند، و به قدرت تو میان آن‌ها و گناهان جدایی افتاده، همان کسان که همه معاصی تو را ترک گفته و در جوار رحمت تو آرام گرفته‌اند.

۱۲. خداوندا! تمام آنچه را از تو درخواست کردیم به برکت توفیق و رحمتت به ما عنایت کن، و ما را از عذاب دوزخ دور نگاه دار و به همهٔ مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان باایمان، همانند آنچه را که برای خودم و برای فرزندانم درخواست کردم در این دنیای گذرا و آخرت که در پیش است عطا فرما! به یقین تو نزدیک و اجابت‌کننده و شنوا و دانا و بخشنده و آمرزنده و مهربان و رحیم هستی. پروردگارا! در دنیا پاداش نیک و در آخرت پاداش نیک به ما عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ دور نگاه دار!

شرح و تفسیر

راه غلبه بر شیطان

امام علیه السلام پس از بیان ویژگی‌ها و حیل‌های شیطان در فراز قبل، و برای نجات از این ترفندها و حیل‌ها عرضه می‌دارد: «خداوندا! سلطهٔ شیطان را در سایهٔ سلطهٔ خودت بر ما مغلوب گردان تا این‌که با دعاهای بسیار ما او را از ما بازداری و در نتیجه از کید او با عنایت تو مصون و محفوظ باشیم»؛ (اللَّهُمَّ فَاقْهَرِ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لَكَ فَتُصْبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ).

واژه «فاقهر» از مادهٔ «قهر» به گفتهٔ راغب در مفردات، سلطه بر شخص یا چیزی همراه با خوار کردن اوست و گاهی در هر کدام از این دو معنا جداگانه استعمال می‌شود.

«نصبح» از مادهٔ «اصباح» به معنای صلح کردن نیست، بلکه به معنای از حالی به حال دیگر منتقل شدن است.

قرآن مجید دربارهٔ شیطان می‌فرماید: «مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ»؛ «من بر شما سلطه نداشتم».^۱

۱. ابراهیم، آیهٔ ۲۲.

آیا این آیه با آنچه در دعای امام علیه السلام آمده که شیطان بر انسان سلطه دارد، منافات ندارد؟ جواب آن روشن است؛ شیطان بر کسانی سلطه پیدا می‌کند که پذیرای سلطه او باشند^۱ و با دعا کردن، به سلطه خداوند پناهنده نشوند، بر همین اساس به انبیای الهی توصیه شده که از شر شیطان به خدا پناه برند و پیوسته در درگاه او دعا کنند و بلکه مطابق آنچه در جملات فوق آمده، کثرت دعا داشته باشند زیرا هرچه بیشتر باشد تأثیرش در رفع سلطه شیطان بیشتر خواهد بود.

اضافه بر این، وسوسه شیطان زیاد است و در مقابل وسوسه زیاد او باید توسل به کثرت دعا پیدا کرد. فعل مضارع در آیه شریفه ﴿الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾^۲ دلیل بر استمرار است و مفهومش این است که شیطان پیوسته انسان را وسوسه می‌کند و در مقابل وسوسه‌های کثیر او باید به دعا‌های کثیر توسل جست. می‌دانیم که همه این تقاضاها به خاطر این است که امام علیه السلام برای تربیت فرزندانش آمادگی بیشتری پیدا کند و بدیهی است که بدون آن، مشکل تربیت فرزندان حل نمی‌شود.

امام علیه السلام در جمله بعد برای تأکید بر خواسته‌های خود عرضه می‌دارد: «خدایا! تمام خواسته‌های مرا به من عطا کن و حوائج مرا برآور و مرا از اجابت بازمدار در حالی که خودت اجابت دعا را تضمین کرده‌ای و دعایم را از درگاہ پوشیده مدار در حالی که مرا به آن امر کرده‌ای»؛ ﴿اللَّهُمَّ أَغْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي، وَأَقْضِ لِي حَوَائِجِي، وَلَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَقَدْ ضَمِنْتَهَا لِي، وَلَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ﴾. واژه «سؤل» (بر وزن قفل) به معنای حاجتی است که انسان به آن زیاد علاقه دارد.

جمله «و قد ضمنتها لی» اشاره به آیه شریفه ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾؛ «مرا

۱. نحل، آیه ۱۰۰.

۲. ناس، آیه ۵.

بخوانید، شما را اجابت می‌کنم» و جمله «و قد أمرتني به» اشاره به واژه «ادْعُونِي» در آغاز همان آیه است که امر به دعا می‌کند، بنابراین هنگامی که خودش امر کرده و وعده اجابت داده امکان ندارد دعایی بکنیم و او به اجابت نرساند.

البته در روایات آمده است: دعاهایی که به اجابت نمی‌رسد چند علت دارد: یا مصلحت دعاکننده در آن نیست، یا وقت آن نرسیده، یا دعاکننده از غذای حرام استفاده کرده و یا برای روز قیامت ذخیره می‌شود. ما در جای خود پنج مانع برای اجابت دعا ذکر کردیم که از آن‌ها معلوم می‌شود این دعاهایی که به اجابت نمی‌رسد دلیل دارد.^۱

در ادامه عرضه می‌دارد: «خداوندا! بر من منت گذار با آنچه موجب اصلاح دنیا و آخرت من است، آنچه را عرضه داشتم و فراموش کردم یا اظهار نمودم یا مخفی ساختم یا آنچه را آشکار ساختم یا پنهان نمودم (در همه این خواسته‌ها) دعای مرا اجابت فرما»؛ (وَ اٰمَنُ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَ اٰخِرَتِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَ مَا نَسِيتُ، اَوْ اَظْهَرْتُ اَوْ اَخْفَيْتُ اَوْ اَعْلَنْتُ اَوْ اَسْرَرْتُ).

واژه «امن» از ماده «من» در اصل به معنای سنگ‌هایی است که با آن وزن می‌کنند، سپس به هر نعمت سنگین وزن و گران‌بها نیز اطلاق شده است.

«یصلحنی» از ماده «اصلاح» در اصل به معنای بهبودی بخشیدن و صلح افکندن است و در این جا «مصلح» خداوند است و «ما یصلحنی» ابزاری است که سبب اصلاح انسان می‌شود. البته اصلاح در امر دنیا سبب اصلاح در امر آخرت است و تا انسان در امور دنیا صالح نباشد از نظر آخرتی نیز صالح نخواهد بود، لذا در دعاها صلاح دنیا و آخرت هر دو خواسته شده است، بنابراین «صلاح» شامل اصلاح امر دنیا و آخرت هر دو می‌شود.

۱. مقدمه مفاتیح نوین، تحت عنوان «عوامل عدم استجابت دعا». در انتهای شرح دعای سیزدهم صحیفه سجادیه (جلد سوم) نیز بحث مشروحی درباره شرایط استجابت دعا و موانع استجابت آن آمده است.

همان‌گونه که در قرآن از قول برخی از بندگان شایسته خداوند می‌خوانیم که می‌گویند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»؛ «پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن؛ و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما».^۱

امام علیه السلام در بخش‌نهایی این فراز، دعای بسیار جامعی برای خودش می‌کند که در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است؛ عرضه می‌دارد: خداوندا! آنچه موجب صلاح من در دنیا و آخرت است چه آن‌هایی که گفتم چه آن‌هایی که فراموش کردم، چه آن‌هایی که اظهار کردم چه آن‌هایی که مخفی ساختم، چه آن‌هایی که آشکار کردم و چه آن‌هایی که پنهان نمودم، خدایا! همه این‌ها را به من عنایت کن تا بتوانم فرزندانم را به خوبی تربیت و هدایت کنم.

در فراز بعد عرضه می‌دارد: «خداوندا! و در همه این احوال به سبب تقاضایی که از تو دارم مرا از بندگان شایسته‌ات قرار ده و از آنان که با درخواست از تو کامیاب شدند و با توکل بر تو ممنوع نگشتند»؛ (وَ اجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ، الْمُنجِحِينَ بِالطَّلَبِ إِلَيْكَ غَيْرِ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ).
واژه «المنجحين» از ماده «نجاح» به معنای پیروزی و به خواسته‌های خود رسیدن است.

روشن است که در این عبارت «مصلحين» به معنای «صالحین» و «منجحين» به معنای «ناجحين» است.

در واقع امام علیه السلام در این عبارت از خدا سه چیز می‌خواهد: مصلح بودن، کامیاب شدن، و محروم نشدن از برکات الهی.

در جمله بعد عرضه می‌دارد: «همچون کسانی که پیوسته به تو پناه می‌برند و در تجارت با تو سود فراوان دارند و در سایه عزت تو قرار می‌گیرند، آنان که با رزق حلال، از فضل واسع تو وجود و کرم بهره‌مندند و کسانی که با عزت تو از

۱. بقره، آیه ۲۰۱.

ذلت نجات می یابند)؛ (الْمُعَوِّدِينَ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ، الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ، الْمُجَارِينَ بِعِزِّكَ، الْمَوْسِعِ عَلَيْهِمُ الرِّزْقُ الْحَلَالَ مِنْ فَضْلِكَ، الْوَاسِعِ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ، الْمُعَزِّينَ مِنَ الذُّلِّ بِكَ).

واژه «المعودین» از ماده «عود» به معنای بازگشت به چیزی است. «المجارین» - همان‌گونه که در دعای دوازدهم گفتیم - در اصل از ماده «جور» گرفته شده که در معنای نجات دادن، پناه دادن، حفظ کردن و به فریاد رسیدن به کار می‌رود و این واژه با «اجاره» - که از ماده «أجر» گرفته شده و اسم مصدر آن «أجرت» است، و به معنای واگذاری ملکی به دیگری در مقابل مبلغی می‌باشد - ارتباطی ندارد.

«المعزین» از ماده «عزت» به معنای کسانی است که عزت می‌یابند. در این بخش از دعا باز امام علیه السلام از خداوند مواهب مهمی را برای خودش می‌طلبد که در تربیت فرزندان مؤثر است:

نخست عرضه می‌دارد: مرا از کسانی قرار ده که پیوسته به تو پناه برده و در تجارت با تو سود فراوان می‌برند و اگر تجارتی با بندگان تو می‌کنند هدف واقعی‌شان تو هستی و اگر عزتی می‌طلبند از تو می‌طلبند، زیرا سرچشمه همه عزت‌ها تو هستی، همان‌گونه که در قرآن مجید درباره کافران می‌خوانیم: ﴿أَيَّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛ «آیا عزت و سربلندی را نزد آنان (کافران) می‌جویند با این‌که همه عزت‌ها از آن خداست؟!»^۱ و روزی را همواره از راه حلال از فضل واسع خدا می‌طلبند و می‌دانیم که روزی حلال چه تأثیری در زندگی و معنویت انسان و استجاب دعای او دارد.

درباره رزق حلال روایات زیادی وارد شده است، از جمله در روایتی از امام

۱. نساء، آیه ۱۳۹.

صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنِّي لَأَعْمَلُ فِي بَعْضِ ضِيَاعِي حَتَّى أَعْرَقَ وَإِنَّ لِي مَنْ يَكْفِينِي لِيَعْلَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنِّي أَطْلُبُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ؛ من در بعضی از مزارع خود کار می کنم تا جایی که عرق می ریزم، در حالی که کسانی دارم تا به جای من این کار را انجام دهند ولی هدفم این است که خداوند عزوجل بداند من رزق حلال می طلبم.»^۱

در فراز بعد عرضه می دارد: «و از ظلم و ستم به عدل تو پناه می برند و از بلا در پناه رحمت تو عافیت می یابند و از فقر با غنای تو بی نیاز می شوند و از گناهان و لغزش ها و خطاها با نگاهداری تو مصون می مانند و به کمک طاعت تو موفق به خیر و کار نیک و ثواب می شوند، به قدرت تو میان آن ها و گناهان جدایی افتاده است همان کسان که همه معاصی تو را ترک گفته و در جوار رحمت تو آرام گرفته اند»؛ (و الْمُجَارِينَ مِنَ الظُّلْمِ بِعَدْلِكَ، وَالْمُعَافِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ، وَالْمُعْتَمِدِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغَنَاكَ، وَالْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلَلِ وَالْخَطَا بِتَقْوَاكَ، وَالْمُؤَقِّقِينَ لِلْخَيْرِ وَالرُّشْدِ وَالصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ، وَالْمَحَالِّ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ، التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ، السَّاكِنِينَ فِي جِوَارِكَ).

«ذنوب» - همان گونه که در گذشته نیز اشاره شد - جمع «ذنب» در اصل به معنای دم حیوان است، سپس به هر چیزی که دنباله نامناسبی داشته باشد اطلاق شده است و به همین دلیل گناه را «ذنوب» می گویند چون عقاب را در پی دارد.

واژه «زلل» جمع «زلة» در اصل یعنی بدون قصد و هدف گام برداشتن، و از آن جایی که این گونه گام برداشتن سبب لغزش می شود این واژه به «لغزش» نیز اطلاق شده است و معمولاً گناهان بدون قصد را «زلل» می گویند.

«خطا» در اصل به معنای برگشتن و انحراف از مسیر صحیح به سوی دیگر است و معمولاً به کارهایی گفته می شود که از روی غفلت و بی توجهی از انسان سر می زند.

تفاوت میان واژه‌های سه گانه «خیر» و «رشد» و «صواب» این است که «خیر» ضد «شر» است و به هرگونه نیکی که افراد عاقل به آن رغبت دارند اطلاق می‌شود، و «رشد» از نظر لغت عبارت است از راه‌یابی و رسیدن به مقصد، در برابر «غی» که به معنای انحراف از حقیقت و دورشدن از واقع است، و «صواب» در اصل به هر کاری گفته می‌شود که نیک و پسندیده است.

امام علیه السلام در این چند جمله چند موضوع مهم را از خدا تقاضا می‌کند که در تربیت فرزندان مهم است: نخست این که هرگز آلوده ظلم نشود و با عدل پروردگار هماهنگ باشد؛ دیگر این که بلاها دامان او را نگیرد و مراد از بلا معمولاً حوادث نامطلوب است ولی گاهی بر حوادث مطلوب نیز اطلاق می‌شود که در این صورت قید «حَسَن» با آن همراه می‌گردد (بلاء حسناً) و این بلا یک آزمایش است که گاهی با فقر است و گاهی با غنا، گاهی با بیماری است و گاهی با سلامت. امام علیه السلام تقاضا می‌کند که از هرگونه بلا در پرتو رحمت الهی مصون باشد. در سوره فجر نیز واژه «بلاء» درباره حوادث مطلوب به کار رفته هم نامطلوب، آن جا که می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ﴾؛ «اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، گرامی می‌دارد و نعمت می‌بخشد (مغرور می‌شود) و می‌گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است! * و اما هنگامی که برای امتحان، روزی‌اش را بر او تنگ می‌گیرد (مأیوس می‌شود) و می‌گوید: «پروردگارم مرا خوار کرده است».^۱

به هر حال تا رحمت الهی شامل حال انسان نشود نجات از بلاهای مختلف امکان‌پذیر نیست.

۱. فجر، آیات ۱۵ و ۱۶.

سپس می‌افزاید: مرا از کسانی قرار ده که در پرتو غنایت از فقر در امان باشم. البته منظور از «غنا» در این جا داشتن ثروت عظیم نیست، چیزی است که موجب زندگی ساده‌آبرومند می‌شود.

سپس عصمت از هرگونه گناه و لغزش و خطا در پرتو محافظت پروردگار و تقوای الهی را تقاضا می‌کند.

آنگاه می‌افزاید: در پرتو اطاعت تو توفیق هر خیر و صلاح و اعمال صحیح حاصل می‌شود و بدیهی است که این توفیق جز از طریق اطاعت خداوند به دست نمی‌آید.

از سوی دیگر، تقاضا می‌کند از کسانی باشد که در پرتو قدرت پروردگار از هرگونه گناهی در امان هستند و پیرامون هیچ معصیتی نمی‌گردند و در جوار رحمت او سکنی می‌گزینند.

تعبیر به «تقواک» در کلام امام علیه السلام و «بطاعتک» نشان می‌دهد که انسان برای مصون ماندن از خطا و گناه باید اسباب آن را که طاعت خدا و تقوای الهی است فراهم سازد.

اصولاً تا انسان گامی برای خیرات بر ندارد نباید انتظار توفیق الهی را داشته باشد؛ به گفته حافظ:

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

در آخرین فراز عرضه می‌دارد: «خداوندا! تمام آنچه را از تو درخواست کردم به برکت توفیق و رحمتت به ما عنایت کن، و ما را از عذاب دوزخ دور نگاه دار و به همه مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، همانند آنچه برای خودم و برای فرزندانم درخواست کردم در این دنیای گذرا و آخرت که در پیش است عطا فرما! به یقین تو نزدیک و اجابت کننده و شنوا و دانا و بخشنده و آمرزنده

و مهربان و رحیم هستی؛ پروردگارا! در دنیا پاداش نیک و در آخرت پاداش نیک به ما عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ دور نگاه دار؛ (اللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَرَحْمَتِكَ، وَأَعِزَّنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، وَأَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتَنَا لِنَفْسِي وَلِوَالِدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَآجِلِ الْآخِرَةِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ عَفْوٌ غَفُورٌ رءُوفٌ رَحِيمٌ وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ).

این عبارت پایان دعا که امام علیه السلام آنچه را برای خودش و فرزندانش می خواهد برای همه مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات نیز تقاضا می کند و همه را مشمول دعاهاى خویش قرار می دهد، نهایت لطف و خیرخواهی است و به ما می آموزد که آنچه را از خیرات برای خود و عزیزانمان می طلبیم برای همه مردم و عزیزان آنها نیز طلب کنیم.

این در واقع الهام گرفته از روایت معروف است که می فرماید: «یکی از حقوق برادر مسلمان این است که آنچه را برای خود دوست دارد برای او نیز از خدا بخواهد و آنچه را برای خود نمی پسندد برای او نیز نخواهد و نپسندد»؛ (يُحِبُّ لَهُ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ، وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ).

و در حدیث دیگری آمده است: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ إِلَّا رَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ مِثْلَ الَّذِي دَعَا لَهُمْ بِهِ؛ هیچ آدم با ایمانی نیست که برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند مگر این که خداوند مشابه آن را به او باز می گرداند».^۱

* * *

همانگونه که بارها در شرح این دعا اشاره کردیم، اصل این دعا برای تربیت فرزندان و نجات آنها از چنگال شیطان است، هرچند ظاهر تمام دعا متوجه پدر

و مادر است، زیرا تا انسان دارای چنین صفاتی نباشد تربیت فرزندان برای او مشکل است.

خداوندا! به ما نیز از این صفات برجسته و جامع که چیزی از خیر دنیا و آخرت در آن فروگذار نشده و نیز توفیق تربیت فرزندانمان را در سایه آن عنایت فرما!